Tohfa til Moslimin
by
Husain bin A Razzack

١٣٧

تحفة المسلمين







نعمت معرفت را بر خوان ادراک فضل وصواب عبث از جنس ان تکلیف میفرماید
حدیثی است که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه واله ماثور ودر کتاب من
لا یحضره الفقیه مذکورست که التعزیة تورث الجنة یعنی عزا دادن اهل
مصایب باعث دخول بهشت میگردد وهم درا لکتاب از انوار الاجناب صلی الله
علیه واله مرویست که من عزا حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها یعنی هر که تعزا
دادن تسلی دهد محزونی را پوشانیده میشود در موقف قیامت حله یعنی از
حلها وخلعتهای بهشت که بان خوشحال میگردد ونیز دران کتاب شریف از جناب
مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست که من اتبع جنازة کتب
الله له اربعة قرابط قیراط لاتباعه ایاها وقیراط للصلوة
علیها وقیراط للانتظار حتی یفرغ من دفنها وقیراط للتعزیة
محصل معنی انکه کسی که تبعیت وهمراهی جنازه کند مینویسد خدایتعالی برای او
چهار قیراط از ثواب یکقراط به سبب تبعیت جنازه ویکقیراط برای نماز گذاردن
بران ویکقراط بجهة انتظاری که کشد تا از دفن او فارغ گردند وقیراط دیگر
برای عزادادن ومعنی قیراط در حدیث دیگر که هم دران کتاب از حضرت
امام همام ابی جعفر علیه السلام منقولست مبین میگردد وان انیست که من مشی



مع جنازة حتى يصلى عليها ثم رجع كان له قيراط فاذا مشى معها

حتى يدفن كان له قيراطان القيراط مثل احد يعنى كسى كه با جنازه

دود تا بران نماز گذارد و بعد از ان برگردد او را یکقیراط از ثواب است و اگر با

جنازه رود تا دفنش کنند دو قیراط و قیراطی برابر کوه احد است بخبر اینکه روز

و شب در فراش غفلت بخواب ناز خفته و کر بتارانی که در کل ولای و علایق

دنیا تا گردن فرو رفته آند در تلاش تشییع و تربیع جنازه مومنان بسیار کاهل و د

تحصیل اینهمه فضل و ثواب که شمه از ان مذکور شد بغایت را جل میباشند و اگر گاهی

بندرت جهة غایت رسم تعارف با مثال این مجالس قدم ناز رنجه دارند و برای

احتراز از طعن و ملامت مردمان طریق دلجوی و تعزیت دوستی نموده بیرا

هر قدمی کوه منت بر و گذارند در ان دو ساعت نیز بعیش و عشرت و خنده و صحبت

میگذرانند و از انواع تعزیه تا کز بر اصلا استنباط عاقبت کار خود نکرده مضمون صدق

کریمه من قضى نحبه و منهم من ینتظر را بر خود نمیخوانند سبحان الله چه سخت

و غافلت آدمی زاد که از ابنای جنس خود یکی را می بیند که چون او صحیح و

توانا و گویا و شنوا بود و مانند وی می آمد و میرفت و اکل شرب مینمود ناگاه

بدر دسری از پای در افتاد و باندک عارضه پهلو بر بستر بیماری نهاد و بعد از

دو سه روز آوازه افتاد که بیچاره فلانی مرد و ودیعت حیات را بصاحبش
باز سپرد و خلق فی الفور جمعیت کردند و بازماندگانش دو سه ساعت
خروش و فریاد بر آوردند آنگاه تن نازک نازپرورش را از جامهٔ خواب
مخمل بیرون کشیدند و از لباسهای الوان حریرش عریان کرده بدو گز کر
پاس پیچیدند از زن و فرزندش جدا ساختند و بر تختهٔ بازه خشکی انداختند
و یاران و دوستان بدوشش کشیدند و بتعجیل تمام بموحش‌ترین جاها دوانیدند
و گوری تنگ و تاریک کندند و او را بموضع پر مور و مار افکندند پس
آشنا و بیگانه خاک بر او انباشتند و از انجا مراجعت نموده او را غریب
و تنها گذاشتند چند روزی هم بتقریب ترکه میراث ذکر وی نمودند و بعد از آن
چنان از خاطرها رفت که گویا خواجه بیچاره را هرگز ندیده بودند آدمی جاهل اینحال را
معاینه می‌بیند و ازین رهگذر غبار ملال اصلا بر خاطرش نمی‌نشیند و
همان وقت در همان مجلس بهرزه گوی و هرزه خندی اشتغال دارد و از
چنین واقعهٔ ناگزیر مطلقا بیاد خود نیفتاده از خواب و خیال می‌انگارند
حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که لو تعلمون ما اعلم
لضحکتم قلیلا و لبکیتم علی انفسکم کثیرا و لخرجتم علی الصعدات

ينكون على اعمالكم ولو يعلم البهايم من الموت ما تعلمون ما

اكلتم سمينا ملخص معنى انكه اكر شما ميدانستيد انچه من ميدانم هراينه كم ميخنديد و برخود بسيار ميكريستيد و هراينه برون ميرفتيد يعنى از منزلها و معمورها به بيابانها رفته بر اعمال خود كريه ميكرديد و اكر مى دانستند چارپايان از مرك انچه شما ميدانيد كوشت فربه نمى خورديد يعنى از بيم مرك و غم ان مى كداختند و لاغر مى كشيدند و بر طبق اين حديث شريف بنوبست انچه حضرت روح الله على نبينا و عليه السلام حكايت كرده اند كه بر شبانى كذشت كوسپندان خود را مى چرانيد بره فربهى ديد كه بازى ميكرد انرا كرفته بكوشش ميكفت الم تعلم انك ميت يعنى ايا نه انديشه كه البته خواهى مرد بعد از ان حضرت عيسى عليه السلام براه خود رفت و در وقت مراجعت ديكر باره همان بره را ديد ضعيف و ملول كرديده و از لاغرى شكمش بر پشت چسبيده احوال انرا از شبان پرسيد كفت نميدانم غير انكه روزى مردى بر اين كذشت و اين را كرفته نميدانم چه بكوشش كفت و از ان وقت حال او را اينچنين بنشد ست كه مى بينى مشهور است كه چون كركى كوسپندى از رمه ربوده و برده تا ان در نظر است كوسپندان ديكر از دنبال ميكريند و از چرا بازمى مانند

ادمی قسی القلب بدیسیرد رابمعنی از گوسپندان وچهار پایان سربسی
وا پس تراست که چون گرگ سترگ از رمه بنی نوع وی یکی را برد
بلنک بسترجنگ اجل کلوی حیات درومند برا بچنگال امراض مهلکه تنک
فشرده هنوز کالبدش درمیانست که ازو غافل ومشغول شهوات و لذات
عاجل میکرد د بیت مثل ادمی بس نادان؛ مثل مورچیست درمیدان
ان کشته زیر پای دواب؛ وان دگر دانه می برد لشتاب؛ وحکیم سنائی
فرماید مه زلوکه زلو به پیش تو مرد؛ تو بزی خوش تراکه باز بمرد؛
مردگان یکل سپردی تو؛ تو بمیری مزد خوردی تو؛ خود ترا مرگ سنگی کرد
تو امیری امیر کی میرد؛ ونیز از مذکرات امر خطیر ناگزیر مرگ زیارت
قبور رفتگان وباجهان جهان حسرت در فراش خاک خفتگانست که
ادمی بیهوشش لاهی را گلاب اگهی برچهره دل می فشاند وسورت نایره حرص
وشهوت را در کانون طبیعت فی الجمله فرو می نشاند چون شفاعت خواه امت
مذنب و شرافت بخش خاک پاک یسرب حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
وآله فرموده آند که زوروا اموات‌کم وسلموا علیهم وصلوا علیهم فان لکم فیهم
عبرة یعنی زیارت نمایند و مردگان خود را سلام کنید برایشان درحمت

فرستید یا نماز گذارید بر ایشان که مراد نماییست باشد چه بدرستی که شما را
عبرتست یعنی از عبور بر قبور و ملاحظه احوال ان اسیران زندان گور شما را
عبرتی حاصل میشود و دل غفلت سمات بفکر تدارک ما فات می افتد و منقولست که
مردی در خدمت الطبیب امراض قلوب صلی الله علیه واله از قساوت خود
شکایت نمود انحضرت او را بمشاهده قبور و اعتبار یوم النشور امر فرمود و هم
از انسرور صلی الله علیه واله در خبرست حدیثی که حاصل ان اینست که زیارت قبور کن
تا ان اخرت را بیاد تو آورد و غسل ده مردکانرا که مباشران شدن منتوبتی
و موعظتی رساست و نماز کن بر جنازها که شاید ان ترا محزون سازد بدرستیکه
حزین در سایه رحمت حضرت است و در فصل دویم باب اول گذارش یافت که وقتی
حضرت داود بمقام حزقیل علی نبینا و علیه السلام عبور نموده بعد از ملاقات
پرسید که هرگز قصد گناهی کرده حزقیل فرمودند دیگر سوال نمود که از عبادت
هرگز عجب و غروری ترا بهم رسیده گفت نه فرمود هرگز مایل دنیا و خواهشمند
لذت ان گشته فرمود اری گاه واقع شده حضرت داود فرمود فما تصنع
اذا کان ذالک یعنی چون خواهش دنیا ترا بهم رسد چه میکنی و از چه گونه از
خود رفع مینمای فرمود باین شعب یعنی باین دره فرو میروم و از انچه در انجاست

عبرت میکیرم حضرت داود بان مکان رفته تختی دید از اهن نهاده وکاسه سری
واستخوان بوسیده چند بران افتاده ولوحی از اهن هشته وبران نوشته
که من فلانم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بیان نمودم وهزار دختر را بکارت
بردم عاقبت خاک فراش من شد وسنگ بالیم کردید و با کرمان وماران همسایه کشتم
پس هرکه مرا بیند باید که مغرور بنا نکردد وشبیه انحکایت ست انچه نقل کرده اند
که یکی از سلاطین روم وصف عمارت قبة الرصاص شنیده وارزومند دیدن
انکه دیده بود تا وقتی از دار الملک خود بقصد دیدن ان نهضت کرده بطی ان
مسافت تعین نمود کنبدی عالی دید صورت مجسمی بران تعبیه کشته وبران خطی
نوشته که کل ملک نزول ملکه الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او زایل
وسلطنت او فانی و باطل میکردد جز الله تعالی که از علو شان و بزرکواری
دست زوال از دامن جلال او قاصرست وکسی داخل این قبه نتواند شد تا مرا
برنکند پادشاه فرمود تا انرا از ان مقام بزحمت تمام کند ند دری پیدا شد پادشاه
بدرون ان کنبذ رفته قبری دید عظیم و بران لوحی کذاشته و بر یکطرف
ان خطی نوشته باین مضمون که بترس از موت وتعجیل کن پیش از فوت که
مرک بزبان اسانست چارهٔ ان کن بطاعات و فرمان برداری حق تعالی که

ملک الموت بر فرمان برداران مهربان و بر جانب دیگران بوح پندی چند گوئیم
که ذکران باین مقام مناسبتی چندان نداشت لهذا ترک ان شد وبعد ازان
مواعظ مرقوم گردیده که یا بنی ادم این قبر لام ابن عامر ست که سالها پادشاهی
کرده هزار لشکر بحیط تسخیر آورده و هزار دختر نکاح کرده چاره مرگ نتوانست کرد
هر که بیند این را باید که عبرت گیرند و نیز روایت نموده اند که در حضرموت
خانه یافتند از سنگ تراشیده و در ان تختی زرین نهاده و بران تخت شخصی عادی
عظیم افتاده و بر لوحی این نقش کرده که عبرنی انما المغرور بالعمر المدید انا شداد
بن عاد صاحب القصر المشید یعنی بمن نظر کن و عبرت بگیر ای انکسی که بعمر
دراز مغروری من شداد ابن عادم صاحب کوشک گچ کاری یا کوشکی بلند
مفسرین در تفسیر و بئر معطله و قصر مشید که در سوره شریفه حج ست ذکر کرده اند
که این چاه که الله تعالی انرا بئر معطله خوانده از انجهت است که اهل ان هلاک گشتند
وان معطل مانده در دامن کوه حضرموت ست و قصر مشید بر قله ان کوه واقعه شده
و بانی ان عاد ثانی ست که او را منذر گویند الحاصل زیارت قبر مسلمانان
ومشاهده چمنها و گورخانهای چنین دلهای غفلت پیشه را پندی متین و موعظتی دلنشین
است چنانکه حضرت حزقیل فرموده دامان دل را از گرد هوسهای بیحاصل دنیا میفشانند

ونیز ان شهوات دنیا را در کانون طبیعت فرو میشناند واز مرغبات
زیارت قبور حدیثیست که از سرور اخیار صلی الله علیه وآله ماثورست ودر جامع
الاخبار مذکورکه ومن مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد احدی عشر مرة
ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات حاصل معنی اینکه
کسی که بگورستان گذرد ویازده بار قل هو الله احد بخواند وثواب انرا بمردگان
هبه نماید خدا یتعالی بعدد مردگان اجر وثواب بوی عطا فرماید ونیز دران کتاب
از احمد بن محمد روایت نموده که گفت من وابراهیم بن هاشم در قبرستانی بودیم
ناگاه ابراهیم بر سر قبری آمده رو بقبله نشست ودست بران قبر نهاده هفت
بار انا انزلناه خوانده بعد ازان گفت که حدیث کرد مرا صاحب این قبر که
محمد بن اسمعیل بن بزیع باشد که من زار قبر مومن فقرء عنده سبع
مرات انا انزلناه فی لیلة القدر غفر الله له ولصاحب القبر یعنی
هرکه زیارت قبر مومن را کند پس بخواند نزد ان قبر مومن هفت بار انا انزلناه
فی لیلة القدر بیامرزد خدا یتعالی او را وصاحب القبر را واین حدیث شریف
در کتاب من لا یحضره الفقیه از مهر سپهر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقول ست ودر کیفیت زیارت قبور ودعا وسلام بر ساکنان انوجنت

اما دیر ما رو مورد در ارشاد القلوب مرویست که حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله چون داخل قبرستان داخل گردیدی باران این سخنان درد امیز
رحمت انگیز از درک ابر زبان حکمت بیانش بر تربت ان متوطنین دیار غربت
باریدی که السلام علیکم ایها الابدان البالیة و العظام النخرة التی
خرجتم من الدنیا بحسرتها اللهم ادخل علیهم روحا منك و سلاما
منا یا ارحم الراحمین حاصل معنی انکه سلام بر شما ای بدنهای کهنه گردیده
وای استخوانهای پوسیده که از دنیا با حسرت رفته اید خدا وندا داخل ساز
بر ایشان راحتی از جانب خود و سلامی از قبل ما ای رحم کننده ترین رحم
کنندگان و در کتاب من لا یحضره الفقیه هم از انسرور صلی الله علیه و اله در خبر
ست که چون بر قبور مردگان عبور نمودی فرمودی که السلام علیکم من
دیار قوم مومنین و ان انشاء الله بکم لاحقون یعنی رحمت خدای بر شما باد
ست
از خانهای جماعت مومنین و بدستی که ما انشاء الله از دنبال شما خواهیم بود
و از جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام هم در ان کتاب روایت نموده که چون
داخل گورستان گشتی این کلمات هوش ربای غفلت زدای بر زبان مبارکش
گذشتی که یا اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدور فسکنت و اما الازواج
نفقد بکمن

فقد نکحت واما الاموال فقد قسمت فهذا اخبر ما عندنا
فلیت شعری ما عندکم محض معنی آنکه ای ساکنان خاک وای غریبان
این مغاک اما خانهای شما پس تحقیق که مسکن دیگران شد واما زنان شما
پس تحقیق منکوحه دیگران گشتند واما مالهای شما پس تحقیق که درمیان
دیگران منقسم گردید اینخبریست پیش ماست ای کاش میدانستم که پیش شما چه
خبرست بعد از ان ملتفت باصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شوندی البته
در جواب گفتندی هر اینه گفتندی که ان خیر الزاد التقوی بدرستیکه بهترین
توشهای تقوی ست و در کافی از عمر بن ابو المقدار روایت کرده که گفت
در خدمت ابی جعفر یعنی امام باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در گورستان بقیع بر قبر مردی شیعه از اهل کوفه گذشتیم آنحضرت بر سر قبر او
توقف نمود و فرمود که اللهم ارحم غربته وصل وحدته وانس وحشته
واسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بمن
کان یتولاه حاصل مضمون آنکه خداوندا رحم کن بر غریبی او و بپیوند ده
تنهایی او را بارواح مومنین یا ملایک یا اعمال صالح تنهایی او را حاصل اینکه الم
تنهایی او را زایل گردان و انس ده وحشت او را و متوجه کن بسوی او از رحمت

خود آنچه مستغنی کرده بان از رحمت غیر تو و ملحق ساز او را بکسی که دوست

میداشت وی را یعنی او را امام مقتدای خود میدانست و نیز در کتاب

شریف کافی از عبداله بن عمرو است که گفتم بحضرت ابی عبداله علیه السلام

که بر اهل قبور چگونه سلام باید کرد فرمود نقول السلام علی اهل الدیار من

المومنین والمسلمین انتم لنا فرط ونحن انشاالله بکم لاحقون یعنی میگوئی

سلام و رحمت بر اهل این گورستان از مسلمانان و مومنان شما پیشتر و ما

نیز انشاان اله از دنبال شما خواهیم رسید و در همان کتاب و کتاب من لا یحضره

الفقیه نیز مذکور است که وقتی پسر ابی ذر رحمه اله وفات یافت ابوذر دست

بر قبر وی سوده گفت رحمک الله یا ذر والله ان کنت لی بارا ولقد قبضت

وانی عنک لراض اما والله وما بی فقدک وما علی الی آخر حاصل

معنی اینکه رحمت کناد ترا خدا تعالی ای ذر بخدا قسم که تو بدرستی تو با من نیکوکار

بودی و هر اینه بحقیق که تو او فات نمودی بر حالیکه البته من از تو هر اینه راضیم

و نیست مرا بجلس غیر خدا تعالی احتیاجی و اگر نه هول و خوف و وحشت مرگ می بود

هر اینه مسرور و شادمان میگشتم از اینکه من بجای تو باشم و هر اینه بتحقیق که مشغول

ساخته است مرا اندوه برای تو از اندوه بر تو یعنی غم این دارم که با احوال تو

ای علام

درین عالم چگونه باشد غم مفارقت ترا از مفارقت از خاطر من برده است
بخدا که من نگریستم برای تو لیکن گریستم بر حال تو ای کاش میدانستم
که دانشا تو چه گفتی و بتو چه گفتند بعد از ان گفت اللهم انی قد وهبت
له ما افترضت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقک فانت
احق بالجود منی یعنی خدا وندا بدرستیکه من بتحقیق بخشیدم بانچه را که
فرض و واجب کرده بودی بر و از حق تو پس تو سزاوارتری بجود و بخشش
از من و در مجموعه ورام مذکورست که حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق
علیه السلام بنا بود که شب بگورستان رفته خطاب فرمود که یا اهل القبور
ما لی اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان این قبرها چیست مرا که
چون شما را میخواهم جواب من نمیدهید بعد از ان میگفت حیل والله
بینهم و بین الجواب وکانی اکون مثلهم معنی انکه بخدا قسم که میان
ایشان و جواب حویلی بهم رسیده یعنی قدرت بر سخن کردن ندارند تا جواب
من گویند و گویا میبینم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان
چون بر قبرستان مشرف میگردیدی و ان مقام بر حسرت ترا بدیدهٔ عبرت
دیدی گفتی ما احسن ظواهرك انما الدواهی فی بواطنك چه نیکوست

ظاهر تو وقایع عظیمه وسختیها در باطن تست و دیگری بتنها بگورستان رفتی

خطاب مردگان کردی وگفتی یا اهل قبور متم قیا مونا ه وعاینتم اعمالکم

فو اعملاه یعنی مردید و دیدید حیات سپر دید پس ای ای مردنهای و

کردنای خود را معاینه دیدید پس وای کردارها و نیز یکی از اگاه دلان با شعور

در وقت مرگ یا قبور سکفت یا اماه لیتك کنت عقیما ان ابناك فی القبر

حساطویلا ومن بعد ذلك رحیلا یعنی که مادر کاش عقیم و نازامی بودی

ومرا نمی زائیدی بدرستیکه پسر تو مدتی در گور دور و دراز محبوس خواهد بود

وبعد ازان ازانجا بعرصه جزا رحلت خواهد نمود وعمر بن عبد العزیز که از خلفاء

بنی امیه بصفت هوشمندی انصاف و بر قبح افعال دشمنان خاندان رسول و

ال اعتراف داشت چون بگورستان نهادی ونظرش بر قبور ابا و اجداد و

اسلاف خود افتادی این مضمون ادا کردی که این قوم بدران من بنی امیه

اند که درین قبور غنوده اند وگوی هرگز با اهل دنیا لذتها وعیش شریک نبوده اند

یمبنی که برخاک افتاده و مور و مار رو بایشان نهاده وعقوبتهای اعمال بر ایشان

فرود آمده و جای گرفته وبلا ومحنت انجهانی در ایشان استحکام پذیرفته است

این سخنان بذیرفته ست این سخنان میگفت ومی زارید واشک حسرت از دیدگان

مبا

مبارید و نعمان بن منذر که از اعظم سلاطین عرب بود روزی سوار بر مقبره
عبور نموده یکی از اهل هوش از زبان حال ان گویندگان خوش این بیت بر خواند

الا یا ایها الراکب علی الارض تطلبون کما کنتم کنا کما نحن تصیرون یعنی ای

جماعت سواران که بروی زمین میروید ما نیز چنان بودیم که الحال شمائید
وشما هم چنین خواهید شد که اکنون مائیم و نیز بعضی از عارفان هوشمند شبها

به خموشان کورستان باواز بلند گفتی یا اهل القبور من انا و من انتم
یعنی اهل کورستان من کیستم و شما کیانند و همان شخص در خواب گفتی که نحن الاباء

والامهات والاخوة والاخوات نحن الاحباب والجیران نحن الاصدقاء

والاخوان طحنتنا البلاء واکلتنا الجنادل والثری یعنی پدران و مادران
و برادران و خواهرانیم ما دوستان و همسایگانیم ما مخلصان و یارانیم نرم
کرد ما را آسیاء بلا خورد و بدنهای ما را سنگ و خاک این محنت سرا و از قبل این
کلمات جانسوز درد انگیز از انبیا و اوصیا و صلحای امت و از مردم نیکو سیرت
روشن بصیرت در مخاطبه اهل قبور در کتب سلف و خلف بسیار مذکور است و بر ظاهر
است که امثال این کلمات در حقیقت با اموات نیست چه ایشان قابل خطاب و قادر
بر جواب نیستند بلکه در حقیقت این گفتگوها با خویش و مراد از ان تنبیه نفس کاهل و سرکش است

و از معظم فواید زیارت قبور چنانکه سابقه نیز مذکور است همانا این فایده ست پس
سزاوار آنست که مرد کامل نفس شوخ چشم جاهل را گاهی بدیدن این گلزار و چیدن
گلهای اعتبار برد و ساعتی چند بتماشای گلهای گوناگون احوال ساکنان آنجا
مشغولش ساخته از فکرهای جانکاه دنیا و شومش باز آورد بدیدن هر لاله از
دل سیاهی خود نالد و بر انگشت هر سبزه دیده بصیرت را از خواب غفلت مالد از
چمنها
عبور بر سنگهای مزار نفس اماره را سنگسار سنگ ملامت سازد و از مرور برد
و مقبرها خود را بفکر تعمیر خانه دنیا و آخرت اندازد و از سرمه دان هر لحدی
رمد دیده دل را معالجه نماید و از آینه بدن نمای هر لوحی صورت احوال خود را
مشاهده فرماید از صورت هر قبری بمعنی دقیقی پی برد و از مصرع بر جسته از هر لوحی
طبع سخن فهم را بشور آورد **مولفه** سوی گورستان گذاری که خوش بوم
بری ست ؛ سبزه هر خط غباری گل رخ سیمین بری ست ؛ بسکه بر ما راز گل صد رنگ
حسرت گشته است ؛ سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ زر ست ؛ هر طرف راهگاه
شاه دامادیست شوخ هر قدم گردک سرای نو عروسی دلبریست هر قدم
دانهای از بس بخاک افتاده اند چشم دل گر وا کنی هر جاده عقد گوهریست
گوش هوش مردمان از پنبه غفلت پر ست ورنه هر نقشی بدوشی واعظی بر منبری ست

ابخون

برجنون دلنهادان جهان بی بقا هر مزاری نوعطی از سبزه تر محضری ست
ای دایم مسکنی جان از پی ز ربافتن عیزتی زین کاخ ویرانت ۞ از کنج زرتست
کرد واعظ ذکر مرگ و فکر مرگ اما نکرد   مرگ پنداری همین حق از برای دیگرست
ولیکن در زیارت قبور می باید که صاحب فرهنگان کامل باشند شوخ و شنگان
جاهل نباشند که حسرت نگاه مقابر را عشرتگاه نفس کافر قرار داده چنانکه
در اکثر بلاد متعارفست که هر هفته روزی معین بسر انجا میروند و بتماشای
بازیگران و حقه بازانکه دران معرکها هنگامها ساخته اند محو گشته سراپا چشم
و گوش میکردند و صاحب مذاقان بی آب رو بصد گونه طلب و جستجوی
فرزندان مسلمانان از هر سو نظر در آورده سر در دنبال شان میگذارند
و شاهد بازان شوخ و شنگ با جامهای سرخ و زرد نیمرنگ در هر گوشه باغنا بدان
بجای حیله بازی هنگامه را ز و نیاز در میان می اورند جمعی بی باک بر قبور
الغریبان خاک نشسته بجای تلاوت قران بلغو هذیان می پردازند و گروهی
گروه در انمقام بر انده حلقه بسته در عوض بها بهای گریه که باید بروز خود
کنند بقهقهه خنده ها و از بلند سازند و اصلا از ان عزیزان خاک شرم و حیا
واز اخر کار اندیشه و پروا بمیندارند و نمیگویند که در زیر پای ما بیک دو ذرعه

فاصله چه خبر و چه صحبت و درین شکافهای زهر شکاف چه ولوله و چه وحشت است
ابنای جنس مانند با خاک تیره یکسان گشته اقران و امثالند که ناله بر حسرت شان
بزبان حال از علاک گذشته کرد رنگشانند سر بگریبان مذلت کشید سخت مردانند
سنگ صعوبت اجل نرم گردیده سرو قدانند هیزم صفت در آتش نیستی قد قدر
سر هم افتاده نازک تنانند مانند اوراق گل در خاک فنا به ته روی بر روی هم نهاده
ازادانند هیچ بوج گشته دلشادانند در آتش حسرت برشته جهانگشایند در
بروی خود دست فرمانروانند بتاسف نافرمانی نشسته شیر شکارانند در زنجیر افواج
بلا کشیده میدان دارانند شوخ تنگ قبا در گرنده صاحب نظرانند سرمه صفت
در چشم خاک خفته سخن ورانند مانند زبان در کام زمین نهفته عالمانند اجزای
وجود کتاب شان از هم پاشیده کاتبانند کلک مرگ رقم شانرا از صفحه روزگار
تراشیده چرب زبانند شمع صفت مغز جان شان بشعله مرگ گداخته شیرین
کلامانند موران گور چشم زار شانرا خانه زنبور ساخته کله بربادانند دست اجل
خاک در کاسه سر شان کرده خشک مغزانند آتش فساد و دود از نهاد برآورده
خود فروشانند شکست مینای خودی را بجان خریده الوان پوشانند جامه کفن
بخون شان گلبندی گردیده از نادی طرین زندگی و محی مراسم بندگی حضرت

امیر المؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که ما من احد من یعقبر الا واهل
القبور یقولون یا غافل لو علمت ما نعلم لذاب لحمک علی جسدک
حاصل معنی انکه هیچکس بر قبرستان گذر نکند مگر اینکه مردگان القبور خفتگان
از خفتهای بر مار و مور گو بندای بخبر اگر دانی انچه ما میدانیم هر اینه یکدازت
گوشت بر اندامت و نیز از انس و در خبر است که من ضحک علی جنازة اهانه
الله تعالی یوم القیمة علی رؤس الخلایق و لا یستجاب دعاوه و من
ضحک فی المقبرة یرجع و علیه من الوزر مثل جبل احد و من ترحم
علیهم نجا من النار محصل مضمون انکه هر که خندد بر جنازه خوار گرداند
او را خدا تعالی روز قیامت در حضور خلایق و دعای او مستجاب نشود و هر که
خنده کند در قبرستان و باز گردد از انجا باشد گناه او مثل کوه احد بر دوش و هر که
بران مردگان ترحم کرده برای ایشان طلب رحمت نماید از اتش دوزخ نجات
یابد و در کتاب شریف فقه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و اله مرویست
که ان الله تبارک و تعالی کره لی ست و خصال انا کرهتهن للاوصیاء من ولدی
و اتباعهم من بعدی ملخص معنی اینکه بدرستیکه خدا تعالی برای من مکروه داشته
و ناخوش شمرده شش خصلت را و من نیز برای اوصیاء خود از فرزندان من

وبروان ایشان بعد از من بکروه ونا خوش کذشته ام وازجملهٔ الخصال
خندیدن درمیان قبور را شمرده‌اند مولف به بدبینی بسر نه رامنخور داین روزکار
آخر تو دایم از سبک مغزی ایشان لب به خندانی وعارفی نهمیند در ختام
چه درست و دولب بسته کفته که الضحک ولعل کفنک قد خرجت من عند القصار یعنی
تومنخندی شکفتکی میکنی وحکمت که کفن تو از پیش کازر بیرون آمده باشد مولفه
درین ماتم سرا ز غفلت ای جاهل چه منخندی تراچون ولغزی مرده ای غافل
چه منخندی چه بلبل بزده کویا نشاز زیربا چه میکوتی کل اساخنده رو باشند زیر کل
چه منخندی آجل کلچین زمین دامان کلچین و توی چون کل بروز خود چو کل خون
کریه کن ای دل چه منخندی بجالت کریه امید هر زمان ابربهارانرا تو با این
کشت کاری خشک بیحاصل چه منخندی نهنک مرک بیشاپیش وموج عمری دربی
شکسته کشتی و دریاست بی ساحل چه منخندی شبی هستی کذشت روز مرک آمد
چه منخوابی رهیست بس صعب وکار بس مشکل چه منخندی بهم نا بد لب از شادی
تراچون کل مشتی زر اکر از حق نمبرنجی ازین باطل چه منخندی کل غفلت بود
در پیش عاقل خنده بیجا تو واعظ مشماری خویش را غافل چه منخندی ای حاصل
کمال بد روی وبی پروائی ونهایت بی شعوری وسر بهوائیست که در حین

کجای

جای که خلقی کثیر از صغیر و کبیر پادشاه و گدا بیگانه و آشنا شریف و دنی محتاج و
غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا پیر و برنا با جهان و جهان آزرو حسرت
و عالم عالم تاسف و ندامت در زیر با خفته و هر یک بزبان فصیح حال مانی فکران
بی مالدا ینده ی و موعظتی مبکفته باشد ان یک از شدت عذاب و نکال شه
مذکور سازد و این یک از حسرت ملک و مال فصلی پرواز دان از گرانباری
وزر و بال شکوه نماید و این از تهیدستی عمل دست تاسف بر هم ساید آن یک
از بیوفای دنیای بی بقا گوید و این یک از مواخذات الجهانی گریز گاهی جوید
ان یک دست نامیدی رحمت بر خاطر پر حسرت گذارد و این یک نا له و حسرتا
علی ما فرطنا فی جنب الله از دل پر افغان واه بر آورد و انکس اصلا ملتفت
اینها نشود و این همه فریاد و خروش که بیندگان چشمش اباد را یکوشش هوش نشنود و
همچنان زبان هرزه نالش در زرگرخان و مان و دل خارا منالش در فکر باغ و
دوکان بوده خود را دمی از آن فارغ نسازد و زمانی بسر انجام ضروریات خانه
و پروانه لحد که سالها و قرنهای بجد و عدد دران بسر باید برد و خاکمال مرور
اعصار و دهور باید خورد نپردازد وان رانهای کعبه حسن مآب و بیداری بخش
دلهای گرانخواب اعنی جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که

القبر ينادی كل يوم بخمس كلمات انا بيت الوحدة فاحملوا الی
انيسا انا بيت الظلمة فاحملوا الی سراجا انا بيت التراب فاحملوا
الی فراشا انا بيت الحية فاحملوا الی ترياقا انا بيت الفقر فاحملوا الی
كنزا حاصل معنی اينكه قبر هر روز با آدميان ندای پنج سخن ادا ميكند اول اينكه
من خانه تنها نه ام با خود انيسی بياوريد دوم اينكه من خانه تاريكم با خود چراغی
بياوريد سيوم اينكه من خانه خاكم با خود فرشی بياوريد چهارم اينكه من خانه مارم
با خود ترياقی بياوريد كه چاره زهر ان نمايد پنجم اينكه من خانه بی برگ و نوايم
با خود گنجی كه شما را از رنج ان برهاند بياوريد گفتند يا رسول الله مونس قبر چيست
انحضرت فرمودند تلاوت قران مونس قبر است و نماز شب چراغ انست و عمل
صالح فرش انست و صدقه يعنی مالیكه در راه خدا يد روشان دهند ترياق
انست و كلمه توحيد يعنی گفتار كلمه طيب لا اله الا الله گنج انست و در بعضی از روايات
اينمضمون مذكورست كه چون جنازه ادمی را بر لب گور نهند بگوشش هوش
وی سه ندا در دهند كه يا بن ادم ما تزودت من العمران لهذا الخراب و ما حملت
من الغنا لهذا الفقر و ما حملت من النور لهذا الظلمة محصل معنی انكه ای فرزند
آدم از ابادانی برای اين راه خراب چه توشه مهيا كرده و از توانگری برای

ابن مظفر

این مفلسی چه با خود آورده واز روشنایی دنیا برای این ظلمت سرای کدام
چراغ با خود داشته آدمی تیره روان کار خود مدان ای کاش صد یک این تلاش
که در باب رونق امور معاش می نمایند جهت معاد خود نمودی و چنانکه صبح و شام
برای سرانجام اسباب خانه که روز دیگر نشیمن بیگانه ایست بخورد و خواب و در
آتش اضطراب می باشند گناهی هم در فکر ما احتیاج سرای گور که بعضی از آن
در این حدیث شریف مذکور شد بودی ولیکن ما جهل پیشگان غافل از آن انجا که
بحاصل بخشان های دل بگل فرو رفته که بی دستگیری عنایتی پا براه آگاهی توانیم
گذاشت و در طریق بندگی قدم بر قدم توانیم برداشت نسئل الله عنایت
والتوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجملا زیارت قبور غافلان را امری
ضروری واز داروی مجربه دلهای رنجور است و اهتمام بعضی از سالکان راه ور زنده
دلان آگاه درین باب بحدی بوده که گاه بگاه ملازم و مجاور آن غریب نگاه بوده
و در وقت رفتن بوقت راه هولناک مرگ را بسر انگشت نگاه عبرت بتفصیل اشاره نشست
سیرت منموده اند حکایتی از مجموعه ورام که آن بتفصیل در مجلس باب اول گذارش
یافت مذکور است که وقتی که ذوالقرنین بر سمند عزیمت جهانگشائی سوار
و آسمان کردار با لشکر جرار و حشر انجم شمار گرد عالم دوار بود بر قومی گذر نموده

که عارض احوال ایشان بزیور ببی اطوار غریبه پسندیده ار استکی داشت و از انجمله

این بود که قبرها کنده بودند و هر صباح بر سر القبر رفته وان مقام را از خس و خاشاک

و کرد غبار رفته بگذاردن نماز اشتغال می نمودند ذو القرنین بعد از دریافت ملاقات

بادشاه ایشان از اسراران رموز عجیبه و اطوار غریبه یکیک استفسار فرمود واو

در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام وجهی شنیده میگفت تا در سبب کندن القبور

اینمضمون ادا نمود که غرض ما ازان اینست که چون از دنیا آرزو و مراد در دل بهم رسد

دیدن این قبور انرا از خاطر ما دور سازد و ما را ازان آرزو نا ببر دا زد و بعد از

تمام النخنان کاسه سر انسانی بر آورده باسکندر نمود و فرمود میدانی این کاسه

سر کیست فرمود نه گفت کاسه سر بادشاهیست که خدا یتعالی اورا سلطنت و فرمان روایی

بر اهل زمین داده بود و او بر خلایق ظلم و ستم نمود و بدانست خدا یتعالی اورا

میرانید و شمار اعمال وا ورد در آخرت جزای انها را در کنار نش میگذارد و بعد ازان

کاسه سر دیگر برگرفت و گفت ای ذو القرنین میدانی این سر کیست گفت نه فرمود

سر بادشاهیست که بعد ازو بادشاهی یافت و از ظلم تجبر بادشاه سابق متنبه گشته

رو ازان طریقه ناشایست برتافت و با جناب الهی تذلل و فروتنی ورزید و سالک

طریق عدل و داد گردید او نیز چنین شد که می بینی که خدا یتعالی عمل او را بر و شمرده

تا در آخرت

تا در آخرت با دارش از ابا ورساند بعد از ان اشاره بکاسه ذلقرنین کرد کفت
ای ذلقرنین ای بکاسه سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف الکمال الدین حکایتی
شبیه باین حکایت ذکر ده و درطی اعداد اطوار غریبه القوم چنین آورده ست که قبرهای
مردکان ایشان در ساحتهای درهای خانهای ایشان بود اسکندر از اطوار ایشان
متعجب کشته از سبب هر یک سوال نمود از الجمله کفت سبب چیست که کورهای مردکان
شما بر ساحتها و بر درهای خانهای شماست کفتند فعلنا ذلک عمال البلا نمتنی
الموت ولا یخرج ذکره من قلوبنا یعنی از آن داشته کرده ایم تا مرک را
فراموش نکنیم و یاد ان از دل ما بیرون نرود و هم در اکمال الدین حکایتی مذکورست
که محصل آنست که اسکندر بر پیری کذشت که کلهای مردکان را بشت و ر
و میکرداند و بنظر تفحص در انها میکریست اسکندر با لشکر توقف نمود و از سبب
ان استفسار نمود پیر کفت لاعرف الشریف من الوضیع فما عرفت فانی
اقلبها منذ عشرین سنة یعنی میخواهم کاسه سر بزرکان را از خردان لشکرهم
و بلندپایکان را از فرومایکان فرق کنم و میتوانم و حالانکه بیست سالست دراین
کارم اسکندر از انجا روانه کشته کفت ما اربک عنیت بهذا احدا غیری یعنی
این سخن را همین با من دارد و با این کفتار خبر طریق شبه و تذکر من نمی سازد

سید معصوم این خرد و بزرگ که بنام انسانند ** در دست زمانه همچو انگشتانند امروز
اگر بلند و پستی دارند فردا چو بخوابند یکسان شوند ** گویند یکی از ارباب روان طریق
فنا و دستپاداران معرکه جهاد نفس و هوا الحکم موتوا قبل ان تموتوا در خانه خود
قبری کنده بود و هر گاه دلمردگی و فساد قلبی در خود میدید و نفس غافل در گذارسن
و خلایف بندگی کاهل میگردید بدرون قبر رفته چون مردگان منخفت و بسوز و گداز
و عجز و نیاز می گفت که رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت این سخنیست که
حضرت در سوره مومنون از کفار حکایت نموده که در وقت مرگ خواهند گفت
و استدعای بازگشت بدنیا خواهند نمود تا بتدارک ما فات و تلافی تقصیرات پردازند
این سخن را تکرار می نمود و بعد از آن با خود خطاب میفرمود که ای نفس اینکه مسئول
تو مبذول گشته دست رد بر سینه مدعای تو ننهاده اند و بار دیگر ترا رخصت انصراف
بدنیا داده اند برخیز و دامن سعی بر میان جان استوار ساز و در کار خود مردانه
بوده بتلافی ما فات پرداز مرد باشعور می باید که بر همین دستور هر شب که خواب
بروی زور آورد و پا بر فراش خواب میگذارد آن خواب را خواب مرگ و آن بستر را
بستر لحد تعقل نموده با خود گوید ای نفس شوم انگار که مردی و نقد دم را برد من
عدم شمرده و نیز خواب برادر مرگست و مملکت ازین خواب برخیزی چو شدی

ایکه

اگر یک امشب هم مرا عمر باقی بودی و خدای تعالی فردا نیز بر حیات من افزودی
تا آنچه نکرده ام دیگر نکردمی و فی الجمله خود را از تقصیر بر می آوردمی و چون
صبح چشم گشاید و خود را زنده مشاهده نماید گوید که ای نفس الحمد لله که آنچه
میخواستی صورت بست و مامول بر وجه دلخواه بحصول پیوست اکنون باید که
قدر زندگی امروز را چنانکه شاید دانی و آنرا نیز چون ایام گذشته ببطالت
و نافرمانی نگذرانی سعدی دم را نبار دار و غنیمت شمار عمر کانها که رفته اند
خراب همین دم اند دیگر از جمله مذکرات موت که آدمیان از مرض و بیگاه
غفلت بیهودی میشوند یافت بیماریها و رنجوریهاست از آنجهت که کاخ
سست اساس حیات در وقت جریان سیلاب امراض و علل ناپایدار
تر و انهدام آن نزدیک بکارتر است و معالجات اطبا هرچند حاذق باشند
همیشه موثر و نافع و سبیل درمان اجل بی امان را مانع و دافع باشد بلکه تدابیر ایشان
اکثر خطا می افتد و مزید علت میگردد و اگر در چاره مرگ بیچاره نبودندی دفع آن
از خود نمودندی و اگر میتوانستند دفع نمود پس لقمان کجاست و بقراط چه شد
و جالینوس کجا رفت و بوعلی چرا نیست بیت طبیبان را مگر این نکته حل نیست
که در نسخه داروی اجل نیست اگر خود علم جالینوس دانی چو مرگ آید بجالینوس مانی

چو عاجز وار باید عاقبت مرد چه افلاطون یونانی وچه کرد برفیر طبیبی نعمان نام
این چند بیت نفس کرده بودند که قد قلت لما قال لی قائل قد سار نعمان
الی رمسه فاین ما توصف من طبه وحذاقته فی الدامع حدسه هیهات لا یدفع عن
غیره من کان لا یدفع عن نفسه خلاصه معنی آنکه بتحقیق که گفتم چون گفت مرا گوینده
که نعمان مرد وبخاک رفت پس گفتم کو چه شد از طبابت و حذاقت وحدس او که وصف
میکردی هیهات محالست که مرگ را از دیگران دفع تواند نمود کسیکه از خود دفع
آن نتواند نمود پس هرگاه مرضی پیش آید و مداوای طبیبان حاذق عمادر ان نشاید
احتمال مردن مهلکه جان بردن قرب الوقوع خواهد بود وصاحبان عقل صحیح وخداوند
رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشه مرگ غافل وهمچنان دلبسته توطن این کهنه
سرای عاجل باشند وهر لحظه گونه خاطر از خود وما یوس را ینا خن دریغ وافسوس
نخراشند واگر از ان بیماری عاقبت نیز یابند مدتهای مدید از ان متاثر نباشند
وواقعه ناگزیر مرگ را سبب عرض مرگ دیگر متذکر نبوده بتدارک احوال خود
نشتابند مجملا هریک از امراض وعلل بحران ورود اجل را خبر لیست
وجهت دفع خون فاسد جهل وغرور برگ ذلهای رنجور نشتر چنانکه حبیب
حضرت آله وطبیب علت گناه جناب اشرف نبوی صلی الله علیه واله فرموده اند

که الحمی زاید الموت یعنی بیشتر وه کست ونیز از انسرور صلی الله علیه واله

مرویست که الامراض والاوجاع کلها برید الموت ورسل الموت

اذا جاء الاجل وتی الملک الموت بنفسه فقال ایها العبد کم خبر بعد خبر وکم

رسول بعد رسول وکم برید بعد برید ان الخبر لیس بعدی خبر وانا الرسول

لیس بعدی رسول اجب ربک طایعا او مکرها فاذا قبض روحه وتصارخوا

قال علی من تصرخون وعلی من تبکون فوالله ما ظلمت له اجلاً ولا اکلت له

رزقا بل دعاه ربه فلیبک الباکی علی نفسه فان لی فیکم عودات فعودات

حتی لا ابقی منکم احدا حاصل معنی انکه انجزارام شود وحشت اندوزانیکه

مرضها ودردها همکی فرستادکان وپیغام کزاران مرکند پس چون اجل دررسد

وملک الموت خود اید کوید ای بنده بسا اخبار و فرستادکان وقاصدان

که از مرک پی درپی بتو آمد ومن اخرین انجرها و فرستادکانیم اجابت کن

پروردکار خود را خواهی نخواهی پس چون قبض روحش نماید واهل وی

خروش وافغان بر آورند ملک الموت کوید که وفریاد ونوحه بر که میکنید

بخدا سوکند که من بر هیچ یکی نکردم ورزی او نخوردم بلکه او را خداوند او خواند

پس انکه بروهر کرید باید بر خود کرید چه بدرستیکه من بمیان شما باز خواهم آمد

بس باز خواهیم آمد تا انکه هیچ یک از شما نگذارم بس سزاوار انست که ادمی امراض
وعلل را از الطاف خدای عز و جل شمرده بوروو هر یک را ازان قاصدان
صادق القول خود را بمعالجه مرضهای کشنده باطنی پردازد واز دو جراحات
بنهاد دل درومند از از سرگرمیها خواهشهای دنیای خنک و بگرانی شبهای
خاطر زنند را از اخلاط اندیشه های فاسد سبک کند الم صداع اصداع که درد
شغلهای بیجا داند واز ار معده را کلفت شده و تکبیرهای دنیا خواند بعلت
ذات الجنب از هوسهای نفسانی پهلو خالی کند و بمرض ذات الصدر ماده
وسوسهای شیطان را از سینه برکند بکوفت یرقان خود را از زردرونی انفعال
روز جزا رهاند و بتقریب خفقان تنگی مجال نفسهای باز پسین را بخاطر رساند و بسبب
ماشرای بزرگیهای پوچ ابن عبرت سر را از سر نهد از مرخناق واقعه ناگزیر
گلوگیر فلولا اذا بلغت الحلقوم را بیاد آورد الحاصل باسقام والام جسمانی
خود را دلنهاد مرگ و برای سفر عقبی فکر ساز و برگ باید کرد و بار گران علایق
دنیویه را روز بروز سبک ساخته هنگام کوفتن طبل رحیل سبکبار رو براه باید اورد
چنانکه گفته آند که من لم یستعد لموته فموته فجاءة وان کان صاحب فراش
سنة یعنی کسیکه مهیا مرگ نشود و بیجان کار خود نساخته بمیرد جنانست که

بفجاءه یعنی مرگ ناگهان مرده باشند واگرچه یکسال در بستر بیماری خفته باشند
شیخ طوسی رحمة الله علیه در امالی از لوزره بده اهل حزد حضرت جعفر بن محمد
علیهما السلام روایت نموده از اشتکی العبد ثم عوفی فلم یحدث خیرا ولم یکف
عن سوئ لقیت الملائکة بعضها بعض یعنی حفظة فقالت ان فلانا داوا
نباه فلم ینفعه الدواء خلاصه مضمون اینکه چون بنده گرفتار شود و بعد از
صحت یابد و احداث عمل نیکی نکند و از کار زشتی دست بر ندارد فرشتگان
که حافظان ویند و با هم ملاقات نموده گویند فلان کس را مدا واکردیم دوا
فایده نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوائی بود که شاید بان از درد بیدری
عاقبت یابد دا حوالش باصلاح آید اثر نکرد و او را از ین غفلت و جهالت
باز نیاورد لمولفه هر درد ترا ای دل بید درد دوا است اما چکنم درد تو از نیست
دیگر از جمله مذکرات مرگ که با وجود انها از مرگ فراموشی نشان کمال غفلت
و بیهوشی است پیری و اثار الست چون سفیدی مو و شکنج رو و ضعف باصره
و کندی سامعه و تغییر بشره و ریختن دندان و خمیدگی قامت و امثال انها
چه هریک از انها نیز از جانب مرگ خبری صحیح و بر نزدیکی وقت رحیل دلیلی
صریحست کر صاحب تاج و کمر باجی با تیر قضا چه چاره جز اماجی

شد مو یتو بنبه قد کمان این رمز لبت یعنی که اجل میکند حلاجی واله الیفا نان

کار یکن رست که شد قامت خم بکذار ز سر غرو ر و بکذار قدم سر مبن خمید

قد بهم رفته و وجشم بکرفته ترا بلنکی خواب عدم و بر همین قیاس ست علل

و اسقامی که در کبر سن بر بدن غالب و بیر از امصاحب شبانه روزی جان در

بکقالب میباشند چون تنکی نفس و درد کمر و سستی زانو و خارش بدن و امثال

اینها و بیر انزا کمان انیکه این امراض از قبیل سایر امراض که در که در جوانی

عارض میکشت علاج بزیر و قابل مدا و اوند بهر ست و از ینجهت هر روز مرده نفس

حکیمی و طبیبی و در خیال خام بختن و ساختن معجون و ترکیبی می باشند و نمیدانند

که هر یک ازین علل بلنک اجل را بمنزله جنکالیست و بر تن ادمی فرو برده و دیکرا را

از بدن جدا ای وکر بیان حیات را از ان رهای ممکن نیست و اکر فرضا بعضی

ازان باستعمال دوای دو و سه روزی تخفیف باید باز عود می نماید اذا کانت

الستون عمرک لم یکن لدائک الان بموت طبیب دلا رسید چو عمرت بشصت

درد ترا بغیر انیکه بمیری دکر طبیبی نیست در زبور حضرت داود علی نبینا و

علیه السلام مذکور ست که من بلغ السبعین اشتکی من غیر علة حاصل معنی انکه

کسی که بهفتاد سال رسید بیمار کردید بی مرضی و علتی و نیز کفته اند که بپیری

بیمار نیست که عیادت آن نکنند و مصیبتی که تعزیت آن ندهند * کرد پیری
عمر او هشتاد و پنج سال * از حکیمی ضعف حال خود سوال * گفت دانم ز پیری گشته است
ناید از وی کار خاییدن درست * چون بگرد لقمه ز نم در دهان هضم آن * بر معده می آید
گران * هضم در معده چو باشد ناتمام * قوت اعضا چه سان بخشد طعام * منتفی باشد
ز تو بر جان من * گر بری این سستی از دندان من * گفت با آن پیر دانشور حکیم
کای دلت از محنت گیتی دو نیم * چاره ضعفت پس از هشتاد سال *
جز جوانی نیست وان باشد محال * رشته دندان تو گردد قوی * گر از این هشتاد و چل
واپس روی * لیک چون واپس شدن مقدور نیست * گر بابن سستی بسازی
دور نیست * مرد عاقل و خردمند کامل صاحب توفیقست که چون آثار ندبه
گور را در خود مشاهده نماید طبع کودک خصلت را از بازیچهاء طفلانه دنیا
باز آورده دو سه روز دیگر که از عمر باقی باشد لحظه از کارسازی و براق گیری
سفر عقبی نیاساید از سفیدی موی فکر کافور و کفن کند و از رخش دندان
طمع از زندگی کند ضعف چشم مرگ را بچشم خود بیند و از گرانی گوش زنگ
ندای الرحیل نشنید با ناخن قد خمیده گره دلبستگی دنیا از رشته جان گشاید
و با سر انگشت عصا هر قدم خاکگاه خاک را بنفس سر بهوا انما بداز درد کمر بخود بسته

کمر بندگی بر میان جان بسته دارد و از سستی زانو همواره بختی نفس سرکش را
عقال بر زانو گذارد مجملا هر یک از علل و اسقام مذکوره که لازمه سن پیریست
کهنه سرای تن را شکستگی نمایان و بر انهدام آن دلیلی واضح و ابانت
و با وجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان تعمیر سرای دیگر که
بعد از خرابی این بنا بکار آید نمودن کمال بی‌نوری و نهایت بی‌شعوریست
و یکی از قدما درین مقام تمثیلی بس تمام کرده گفته است بیت چرا ز قافله
یکس نشود بیدار * که رخت عمر ز کی باز می‌برد طرار * یکی همیشه همی گفت
راز با خانه مشو خراب بیا که مرا بکن اخبار * شبی بیا که خانه بر او فرود آمد
بگفت گفت کجا شد وصیت بسیار * نگفتمت حذر کن تو پیش از افتادن
که چاره ساز من با عیال خود بگزار * خبر نکردی آنجا نه حق صحبت گو
ز و فتادی کشتی مرا بزاری زار * جواب داد مرا ور افصح آنخانه
که چند بار خبر کردمت بلیل و نهار * بهر طرف که دهان را گشادمی بشکاف
که شد زمان ز پا در افتادنم هشدار * همی زدی بدهانم ز حرص مشتی گل
شکافهای همه بستی سراسر دیوار * ز هر کجا که دهان را گشاده می‌بستی
نشنیدیم سخن پس چگویم ای معمار * بدانکه خانه تن هست رخنها چون شکاف

شکافها

شکاف رنج بدارد گرفتی ای بیمار مثال کاه گلست این مروره معجون هلاتو
کاه گل شکاف می افشارد دهان کشاید و تن تابگوید رفتم طبیب آید و
و بند دبروره گفتار دیگر از جمله تقریبات یاد مرگ عبادت بیماران ست چه
عاقل متامل از ملحظه احوال ایشان متذکر ابتنعبی میگردد که دنیا چنانکه جناب
مستطاب امیرالمومنین علیه السلام در صفت ان فرموده اند که دار الدنیا
بالبلاء محفوفه خانه درد و محنت و مکان رنج و زحمت ست و ادمی بیچاره را
ازان مفری نیست و چون تواند بود که گفته اند که آسمان چون کمانست و
بلاها چون تیر و زمین ادمی اماجگه و الله تعالی تیرانداز و هرگاه چنین باشد
بکجا میتوان گریخت و در دفع ان از خود چه حیله می توان انگیخت پس ادمی درچنین
سرای که از در و دیوار ان بلا میبارد و اصلا پناهی و گریزگاهی ندارد دل بر صحت
مزاج و قوت بنیه بستن و از انواع علل و اسقام بخاطر جمع نشستن بکمال بیخردی و
نادانیست و نیز قوام بدن انسان تیتز چون ان بیمار گوشت و پوست و خون با خلاطی
که بسبب عروض امراض میگردد مشحون ست و ممکن که بسبب یکی ازان اسباب باطنی یا
خارجی انسان دران نزدیکی بمرضی و رنجی گرفتار گردد و ممکن ست که ان مرض موت
باشد و خلاصی ازان مکان نداشته باشد و انگاه وقت تدارک مافات بیکاد دست از

سرانجام سفر دور دراز عقبی کوتاه خواهد بود پس ای دل بیدرد سزاوار انست
که پیش از ابتلا ببند زمان چنین چاره خود سازی و برای کارسازی روز پس
انچه دست رس باشد پیش اندازی مولفه تا دست رس است فرصت کیر که ترسم دگر
دست بجای نرسد دیگر از جمله منبهات خواب غفلت و مذکرات مرگ کم فرصت
مشاهده ویرانها و عمارتهای قدیم است که هر یک بارگاه ملوک و سلاطین ذی شان
یا کلبه گدایان و درویشان بی نشان بوده و در هر کدام فرقه از بنی نوع انکس
مدتی مدید زندگانی نموده ان یک نقد جان را بر سر تعمیر قصر و ایوان گذاشته و این
یکدار دینار ادریت از خود می بنداشته بر در انسرا بسی سرها از روی تذلل
بر خاک مالیده و در درون این منزل بسیار فقیر تنگدل از بینوای نالیده ان
کل زمین چه کلزارها و چراتها مشاهده کرده و این کف خاک چه شبهای
تار بچراغ بروز آورده از انحصار چه صداهای کیر و دار بر فلک دوار بلند گشته
و درین خانمان چه نالهای الامان از سپهر گردان در گذشته این از تنگی
قصاچه جلبها و دلهای از غصه کاسته و برای افزونی العرصه چه غبار فتنها در
میان دوستان برخواسته و اکنون راعی اجل همه را گله وار به بیغوله عدم رانده
و این باغ و بستانها و قصر ایوانها بر سر گور حیلکی مانده کم ترکوا من جنات و عیون

وزروع

وزروح ومقام کریم بیت الفقر که برچرخ همیزد پهلوا بر درگاه او شهان
نهادندی رو و دیدیم که برین کنگره اش فاخته بنشسته همیگفت که کوکوکو
دلبستگان دار غرور و خوش نشستگان این ویرانه بر مار و مور را بغایت لازم
و ضرورست که بحکم حدیث شریف تفکر ساعة خیر من قیام لیلة مذکور شده ای
برخرابیها و آثار های گذشتگان گذر رند و بدیده تامل ساعتی بران در و دیوارهای
شکسته و درست نگرند و نفس سرپهوا را پیش خوانند و این نوای رهت را بگوش
هوش وی رسانند که کجا رفتند آنانکه درین مکانها ساکن بودند و این در و
دیوارهای بصد شوق و ذوق که بنا نمودند سنگ اساس عمر را بهیچ شمردند
و در استحکام این بناها قدم سعی و اهتمام فشردند در ساختن این سراها و خانها
خانه دین خود را خراب ساخته اند و در تحصیل این سنگ و اجرها جو بها به بشت
و پهلوی بیچارگان نواختند برای این نشیمنها استادکی ها نمودند و
در اجرای این قناتها دامن حیات بالکل و لای که و دات الودند تا ساختن
این حصارها چون حصار پیکر ولبسی مناهی گردیدند و از افراختن این
برجها برج صفت گردن مباهات بر کشیدند برای این درکاها عمری در اشنا
حق دالستند و جهت این دهلیزها صبح و شام در دهلیز سرای میرو ز منظر النفقه

چه شد مدان قوم و کجا رفتند آنجماعت همانا مردند و ازین خانمانها متمتع جهان
بنبردند ای غافل تو نیز انسانی و در خلقت با انسان یکسانی فرداست که سیل دمان
مرگ بی امان خشت وجود نیز از خانمان خواهند بر کند و بهمین دست عالم فنا
خواهد افکند چنانکه و نه نامت و نشان و نه معزت پیدا باشد و نه استخوان
مولفه جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست وان حشمت و جلال ملوک کیان کجاست
تاج قباد و تخت فریدون نگین جم طبل سکندر و علم کاویان کجاست این
بانگ از منار سکندر رسد بگوش دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
واکرده ست واکرده است طاق مداین دهن تمام فریاد میکند که انوشیروان
کجاست گردد ز گنبد دهرمان این صدا بلند انکو بنا نهاد مرا در جهان کجاست
هر میل چل منار زبان بست در خروش گوید بصد زبان که جم شه نشان
کجاست بر فرد فرد خشت خورنق نوشته ست نعمان وان دو روبه صفت
جاکران کجاست ای دل بهت بملک نشابور اگر فتد انجا سوال کن
که الب ارسلان کجاست گر بگذری بزخمه سلجوقیان بگو سنجر چگونه گشت
و ملک شاهان کجاست فرداست بلبلان همه با صد فغان و شور
خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست مطلب چهارم در ذکر هر یک

فصول

از فصول و اوقات عمر و بهجهٔ مناسبت هر مقام باشد بدان ای رفیق طریق
دین البصر کرّم الله وایانا بکحل الیقین چنانکه سال را چهار فصل می باشند مدت
زندگانی نیز چهار فصل است فصل اول از آغاز تولدات تا به بیست
سالگی و این بمنزله فصل بهارست که رطوبت بر مزاج غالب می باشند
و نونهالان ابدان از در بوستان وجود اغصان جوارح و اعضا و اوراق
حواس و قوی روز بروز می بالد و قوت میگیرد و شکوفه قابلیت
و استعداد تعلم دمبدم شگفتگی و طراوت می پذیرد و فصل دویم از بیست
سالگی تا چهل سالگی که ایام جوانی ست و این به مثابه فصل تابستان ست که
حرارت مزاج در مرتبه کمال و سموم آرام شود هوا و هوسها بیرون از حد اعتدال است
و اثمار سعادات دو جهانی و هنرها و کمالات نفسانی که حاصل بوستان وجود
انسانی همانست می باید که از قوت بفعل آماده بشادابی و حلاوتی که ذایقه
قبول پسندد روز بروز از آن بحصول پیوندد و فصل سیوم از چهل سالگی
ست تا شصت سالگی که سن کهولت و این بمنزله فصل خزان ست که میوه
گلو سوز خاطرخواهی من بعد از آن بوستان بنخرد و اوراق حواس و قوی
بر شاخسار جوارح و اعضا روز بروز خشک و پژمرده گشته بصرصر و رستن

وشهور فرو بریزد فصل چهارم از شصت سالگی است تا آخر عمر و ان بجای
زمستان است که مزاج در نهایت برودت و حرکت اعضا و کارکنان
سرای بدن در کمال صعوبت از سردروی ایام دیده طبیعت را اشک ریزان
دندانست وارجنگیها دوران چو یار مد نظر را از شیشه عینک یخ بندان اما
از تولد تا هفت سالگی که اکثر ان ایام طفلی و کودکیست اگرچه آدمی دران ایام
برای اینکه هنوز بسعادت آشنای و شناسای افریدگار خود بنحوی که شاید
نرسیده و بجهت ناتمامی حجت و عدم استعداد اسباب و مقدمات تکلیف که
عبارت از فهم و خرد و تشخیصات نیک و بد است و قابل بندگی چنانکه باید نگردیده
وحضرت خداوند عالم او را معاف داشته و بار تکلیفی بر دوش وی نگذاشته
ولیکن از غایت شفقت و مهربانی جمعی را ولی و مربی وی ساخته و باغبانی
گلشن احوال او را بگردن اهتمام ایشان انداخته تا در گذارش بندگی جاهل
و ناقابل و نهال طبعش ناهموار و بیحاصل بر نیاید و باداب عبودیت روز بروز
عارف و بینا و دست ولش رفته رفته بخدمت ان درگاه آشنا گردد و
لهذا از زمره مکلفین از جانب شرع و دین مامورند باینکه کودکان خود را از
بابت تمرین تکلیف تنها ذنبین تلقین و اداب نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را

بگذاردن

بگذارد من ان امر و زجر نمایند بنحوی که از امام همام حضرت جعفر صادق علیه السلام
ماثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل معنی ان اینست که بدرستیکه
ما اهل بیت امر میکنیم کودکان خود را بنماز در پنج سالگی پس شما امر کنید کودکان
خود را بنماز در هفت سالگی و ما امر میکنیم کودکان خود را بروزه چون هفت ساله
میشوند بقدر انچه طاقت انداشته باشند از روزه نصف روز یا بیشتر یا کمتر پس چون
تشنگی و گرسنگی برایشان غالب شود افطار مینمایند تا بروزه گرفتن عادت کنند
و طاقت ان بهم رسانند پس شما امر کنید کودکان خود را بروزه چون نه ساله
شوند بقدر انچه توانند روزه داشت از روز پس چون تشنگی برایشان غلبه کند
افطار فرمایند و در همان کتاب شریف از حسن بن قارون مرویست که گفت از حضرت
ابا الحسن رضا علیه التحیة والثنا پرسیدم یا از انجناب پرسیدند و من شنیدم از
مردی که جبر و زجر میکند فرزند خویش را یعنی بگذاردن نماز و او یک روز یا دو روز
نماز میگذارد و مراد اینکه این جبر و زجر در شرع چگونه است انحضرت فرمودند
وکم اتی علی الغلام یعنی چند سال از عمر این پسر گذشته است گفتم هشت سال فرمودند
سبحان الله یترک الصلوة یعنی پسر هشت ساله نماز را ترک میکند گفتم یصیبه الوجع
مراد اینکه از نماز گذاردن الم و آزار با و میرسد فرمود یصلی علی نحو ما یقدر یعنی نماید

باید نماز کند بر نحوی که تواند یعنی مخفف که از انکشت و نیز در انکتاب از علی ابن
فضاله منقولست حدیثی که حاصل معنی انکه اینست که از حضرت ابی عبد الله یا ابی
جعفر علیهما السلام شنیدم که میفرمودند که چون پسر سه سال رسید کفته میشود باو
یعنی باید کفت لا اله الا الله تا هفت بار بعد از ان باید واکذاشت تا سه سال
و هفت ماه و بیست روزش تمام شود پس باید کفت او را که بکو محمد رسول الله هفت
بار و بایدش واکذاشت تا چهار سالش تمام شود بعد از ان بایدش کفت که
بکو هفت بار صلی الله علی محمد و اله و بعد از ان بایدش کذاشت تا پنج سالش
تمام شود بعد از ان بایدش کفت دست راستت کدام دست چپ کدام است
چون از او رست رویش را بقبله کردانیده باو کفت سجده کن بعد از ان باید
واکذاشت تا هفت سالش تمام شود پس چون هفت سالش تمام شود بایدش
کفت که رو و کفهای خود را بشوی چون بشست باید کفت نماز کن بعد از ان کذاشت
تا نه سال او را تمام شود بعد از تمام شدن نه سال تعلیم وضو بایدش کرد و بر
سر آن بایدش زد یعنی اکر اطاعت ان نکند و امر بنمازش باید نمود و بر سر آن
بایدش زد پس چون وضو و نماز اموخت می امرزد خدای عز و جل پدر و مادر را انشاء الله تعالی
محملا جناب سبحانی اکرچه اطفال و صبا را از کوتاهی تمامیت عمر بتشریف تکلیف ننواخته

دیکر

ولیکن از سعادت بندگی خود بالکلیه بی‌بهره محروم نگردانیده است و اما که عهد
جوانی که خلاصهٔ اوقات زندگانی است حواس و قوی در کمال صحت اند و جوارح
و اعضا در نهایت قوت شکوفهٔ قابلیت ثمر کمال بسته و بوستان حیات چنانکه باید
بحاصل نشسته ابواب سعادت گشاده و اسباب عبادت آماده تخم سعی حاصل و
زمین فرصت قابل کاو بدین کاری و آب روان جاری سمند همت سریع میدان
فرصت وسیع شکار مطلب خوشخو و کمند قوت در بازو خنک از جوانمردی
که بگران کوشش برگوی دین گوی فلاح درین میدان گرم عنان سازد و جبهه دست
و باداری بچندنگ نظر تأمل درین شاخسار رنگین تذروان اعتبار هر لحظه
شکاری اندازد خوش السعادت فرهنی که در سر این خان رنگین هر دم نعمت
خوشگوار قضا بکام جان رساند و خورم آن پاکیزه روزگاری که در لب جوی
زنگ از دل سوی این ایام جامهٔ طبیعت را از کثافت اخلاق ذمیمه پاکیزه گردانیده
مقبل آن زنده دلی که بقوت هر وقتی ازین اوقات از غصه مبرد و بنک بخت انمرد
سخنی که بسپردن هردمی از آن که واز عمر گردد پهلوانان راهرو یکه برد جوانی
دامان همت را از خار خواهشهای نفسانی رهاند و سرافرازان بلند پروازی
که بدو بال شب و روز این اوقات سعادت اندوز خود را با وا و مرتبهٔ مقربین

رساند خوشوقت آن هوشمندی که درین بزم دلپسند ساغر هوش آور لذت
بندگی الهی را بشراب تمام خمار ارتکاب مناهی که زنگ جهل باب گسسته از دست
ندهد و فروزان تبک روزی که باغوای غولان هوا و هوسها که لازم این
سن می باشد قدم از منهج قویم دینداری بیرون ننهند درین جنگ از اصناف جنس
فرهنگی که نقود انفاس گرامی را در بند رنجرید لفایس الماس سعادات دو جهانی
رساند و بهره وران پر هنر کاکاری که در کنار انهار این لیل و نهار بهارستان عت
بجال ثمر طاعتی نشاید شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال از سرمایه جوان
بختی و فرباورسی و زسختی جناب اشرف محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت نموده
که فرموده اند سبعة فی ظل عرش الله عز و جل یوم لا ظل الا ظله یعنی هفت در سایه
عرش الهی خواهند بود در روزی که جز آن سایه نباشد یعنی روز قیامت
و از آنجمله جوانی را شمرده اند که از کودکی در بندگی خدای عز و جل کذرانیده باشند
و در مجموعه ورام مرویست که ما من شاب یدع لذت الدنیا و لهوها و یستقبل
بشبابه طاعة الله عز و جل الا اعطاه الله اجر سبعین صدیقا یقول الله تعالی
ایها الشاب المتبذل شبابه لی التارک شهواته انت عندی کبعض ملائکتی خلاصه
مضمون آنکه هیچ جوانی نیست که لذت دنیا و لهو لعب از دست گذاشته با وجود

جوانی

سن جوانی و هوسهای نفسانی رو بطاعت خدای عز وجل آورده باشد مگر
آنکه عطا کنم او را خدا تعالی اجر هفتاد صدیق والله تعالی بوی گوید که ای
جوان جوانی خود را برای من کار فرمودی و ترک شهوتهای خود را
با شهوتهای جوانی نمودی تو نزد من مانند بعض فرشتگان منی بیت
جوانا ره طاعت امروز گیر * که فردا جوانی نیاید ز پیر * فراغ دلت هست و نیرو و تن
چو میدان فراخست گوی بزن * من آنروز را قدر نشناختم * بدانستم اکنون
که در باختم * پرستان باده غرور باده جوانی و تهدستان مایه شعور و کاردانی
که اوقات شریف ایام شباب را بلهو لعب و خورد و خواب در می بازند و کار
جوانی را به پیری می اندازند می پندارند همیشه جوان و صاحب تاب و توان
خواهند بود و هرچه امروز از ایشان فوت گردد فردا تدارک آن میتوانند نمود
و نمیدانند که در روز دیگر که گوش نمی شنود و چشم نمی بیند رفتن در پا نمی آید
و گرفتن از دست نمی آید و تن از جان بیزار میشود و جان از تن دلگیر میگردد
طایر هوش از آشیان پر میزند و غنچه دل حسرت نشگفتن بگور می برد با
این احوال برای روز پس چه کار از پیش میتوان برد و با این وسعت طریق
بندگی خدا چگونه می توان بسر برد و لمؤلفه تا جوانی روی بره کن که ده روز دگر

از عصا این قوت تا دستگیران مسکینی و لیکن اکثر جوانان زمانه را این سخن بفهم بیگانه و بگوش افسانه می آید و تا نور نگاه شان از عینک یا بر سنگ تیره و نباید و نخل سرکش قامت شان در لبس عصا کردن کج نماید از عال انفعال نخواهند کرد **قطعه** جوانی بر سر کوچه در باب این جوانی را که کس هرگز نمی بیند دوباره زندگانی را خمیده پشت از آن گشتند پیران جهاندیده که اندر خاک میجویند ایام جوانی را **لمولفه** بکام خویش بچیدم گلی ز باغ جوانی نکرده دست مرا بسر غیر داغ جوانی در این روز فکر خود که نبیت مسر تنبیه سفر مرگ بید ماغ جوانی **الصاطره** صد حیف که ما بسر جهاندیده نبودیم روزیکه رسیدیم بایام جوانی جوانان صاحب شعور را لازم و ضرورست که اوضاع پیران شکسته را آینه صورت احوال خود ساخته پیش آمد کار خود را از آن مشاهده و استنباط نمایند و بحکم حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک الی آخره که گذارش یافت درین دوره که سمند قوت در زیر ران رفیق توفیق همعنان آفتاب اقبال طالع و طربی بندگی بی تابع تو قدم قوت روح دلخواه و خادمان قوی و حواس همراه کاروان سالکان پیش از پیش و دلیلان آثار اهل بیت بینا پیش ست خود را بسر منزل نجات

ابا بنده

در وقت پیری و شکستگی دست طلب بجای و در درمان بد وای نمیرسد بنت
دست بزندان نجات نه و انچه سمت تحریر یافت مبنی بر انست که اجل کم فرصت
امان دهد که ادمی به پیری رسد والا کرام روزیست که این بسمل دامان کلبن
حیات نوجوانی را از زمین هستی بر می کند و کدام ساعتست که اره دو سر این
لیل و نهار سرو قامت خوش رفتاری را از پا در نمی افکند و کدام پدریست که
داغ صد جوان در دل ندارد و کدام پدریست که در فراق چندین فرزند خواب
حسرت از دیده بار نبود سخن آنکه اکثر است که بجوانی غره مشو که نارسیدن میوه بسا
میوه که از درخت خام می ریزد بیت کس چه داند که جوانان بشتر پیران روند
متنبه اند مکان بر خاک چندین پیر را آدمی نادان چه میداند که از جمله
ایشان نخواهد بود و ادراک زمان کهولت و پیری خواهد نمود و مرویست
که حضرت نوح و نبینا و علیه السلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم من زرع
لم یدرک الحصاد یعنی بسا کشتی که بدرو نرسند و چون به پیران مرور نمودی فرمودی
ما انتظر بالزرع اذا ادرک الان یحصد یعنی چون کشت برسید حالت منتظره
نیست جز اینکه درویده شود پس جوانان را دل نهاد حیات سست بنیاد
بودن و برای سرانجام مهام سفر عقبی با بام پیری که باکی نارسند یا نرسند نشت

کرم نمودن غلط وخطا و ناشی از فرهنگش دعاست بیت به پیری ارچه
می افکنی کار جوانی را۔۔۔ چه میدانی که سلخی هست ماه زندگانی را۔۔۔ گل تازه
گلشن عصمت و سپند آتش تقوی وخشب حضرت یحیی بن ذکریا علیه السلام
که در اغاز جوانی روی از لذات دنیای فانی بر تافته و در سن خوردی
بحکم وانبیاء الحکم صبیا مرتبه بلند بزرگی دریافته بود وقتی به بیت المقدس
که علما و عبا د ازمان دران اجتماع داشتند رفته طریقة القوم را در عبادت ومبالغه
ایشان را در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها از موی و کلاهها از پشم عنکبه
رسم ایشان بوده در بر و بر سر داشتند و زنجیرها بر گردن نهاده و طرف
دیگران را بدیوار بسته بودند نسیم عنایت خاص بر ساحت خاطر سراپا
اخلاصش وزیده واتش طاقت سوز خوف الهی در کانون درون پاکش
شعله ور گردیده بنزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی از مو و
کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته با رهبانان او در عبادت اشتغال
نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت ذکریا بیاید و با و در اینباب مشورت کنیم
و پس چون ذکریا امید او را از سخن یحیی و اراده انجناب اخبار نمود انحضرت
از غایت شفقت و مهربانی متوجه او بوده خطاب ربانی گشته فرمود که بابنی

یا

یدعوک الی هذا و انما انت صبی صغیر یعنی ای پسرک من چه چیز ترا بر این امر دعوت

و حال اینکه تو کودک خورد سال مثل بیتی حضرت یحیی فرمود یا ابت ما رأیت هنا

هو صغیر منی و قد ذاق الموت حاصل معنی اینکه ای پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز بر بستر

مرگ خسپیده یعنی چون مرگ برای خورد و بزرگ هست و بهر بار را ازین منزل بی لقا

بار رحیل می باید بست طی طریق شد کی را معوق داشتن و کار خود را از امروز بفردا واگذاشتن

وجهی نداشته باشد پس حضرت زکریا تصدیق قول وی نموده والده ماجده یحیی بیافتن

جامه و کلاه پشمین که در ان امت لباس اهل عبادت و مرتاضین بود امر نمود پس

مادر سر انجام آنها نموده آن دلبر ملابس به زینت دنیا و الشر کرم افزایش خسپید

و تقوی ملبس با پشمینها کردیده مانند آفتاب دل و جان پرتو تاب بیت المشرف بیت

المقدس شتافت و گوهر پاکش در سلک زهاد و عباد انضمام قبض ناک انتظام یافت

تا آنکه از درشتی آن لباس پلاس و تسال تن نازک گلبرگ مسامش رسید و چشم نیز لب

لطفش از آثار ریاضت و از زار و ضعیف گردید روزی بر خود نگریسته از ملاحظه آن حال

و مشاهده آن لاغری و هزال گریان گشت خدای عز و جل بوی وحی فرستاده که

یا یحیی اتبکی مما قد نحل من جسمک و عزتی و جلالی لو اطلعت علی النار اطلاعة لتبدرعت

... الحدید فضلا عن المنسوج خلاصه معنی اینکه ای یحیی یا مگرنی از لاغری جسم

خود سوگند بعزت و بزرگواری من که اگر یکبار بر پرستش چشمم مطلع گردی هر آینه
پیراهن آهن در بر خواهی کرد یعنی برای ریاضت و بندگی چه جای پیراهن مافیه
یا پیراهن پلاس علی اختلاف الاقوال پس حضرت یحیی چندان گریست که اشک
گوشت دو گونه روی الوزرد بر خورده سوراخ شد و دندانهای ظاهر گردید این خبر بوالدهٔ
ماجدهٔ وی رسید نیز دوا آمد و اخبار و رهبانان اجتماع نمودند و حضرت یحیی
را از این حالت اخبار فرمودند گفت ادراک این ننمودم جوانان ظرائف خوش لباس و
نقاشان در و دیوار جسم خاکی اساس که پوشنده آینه خودبینی در پیش دارند و قطع
نظر از آرایش معنی و حسن سیرت نموده همگی بر اصلاح ظاهر و ساختن صورت همت
میگمارند چه شود اگر اندک تاملی در این کتاب هوش ربای چشم دلگشا نمایند و اطوار [illegible]
خود را با احوال آن شده از خود گسسته فی الجمله موازنه فرمایند دل خانه خراب
را الخواب بر ناخشنی مالند و غافلی و بیحاصلی خود بسوز و زاری گریند و نالند و با خود
گویند کای نفس روندگان این راه و بندگان اینند کاره در بندگی خدا از جود بدنیکو بنه
بجز بوده آند که ادراک المی چنین نمی نموده اند خاک بر سر تو در پرستش خود
از خدا اینهمه بیخبر باشی و بیقراران بیحساب و پرهیزکاران بانش خوف کباب را
از دل رفیق اشک چون عقیق القدر بر چهره و دیده که گوهر دندان از صدف دهان

نمایان

نمایان کرو بدر وبت سیاه که تو از غایت بدبختی و نهایت دلسختی هرگز نیاختی
حسرت گونه الم نخواستی ریاضت کشان حق شناس بلاس پلاس و کرباس مسیاختند
اند و تو کرم طبع بی درد و تار پرورت بجامه طلا باف و حریر اموخته و دیده
وران باریک بین از بیخواب درد دین رشته صفت تن خود را لاغر میکرده اند
و تو این دلسوزن صفت برای تر ازای پیوسته چشم بر جامهای فاخر دوخته
مردان مرد برای درد دین همه تن دل بوده اند و تو نامرد در لاف انبار زبان
و صاحبان درد در راه دین از جان میگذشته اند و تو خود بین جهت رعایت
تن از ایمان میگذری **لمولفه** نی دل بدین تراخرین می باشد
نی رخ نیاز بر زمین میباشد نی چهرهٔ هیچو کاه و نی درد کبوه جو از حق
میکذرند کی این میباشد القصه حضرت زکریا گفت یا بنی ما یدعوک الی
هذا انما سالت ربی ان یهبک لی لتقر بک عینی یعنی ای پسرک من چه ترا
با همه رنج و ریاضت دعی و باعث میگردد من برای همین از خدا و ند خود
درخواست نمودم که ترا بمن عطا کند که چشم من پور وشن گردد حضرت یحیی گفت
تو مرا بان امر کرده زکریا فرمود کی گفت نه تو میگفتی ان بین الجنة والنار
لعقبة لا یجوزها الا البکاء من خشیة الله یعنی بدرستیکه میانه بهشت و دوزخ

هرانچه گریوه است که از آن نمیگریند مگر بسیار گریه کنندگان از ترس خدا زکریا
گفت آری چنین است پس جد و جهد کن و کار تو عجز کار منست الهی حال تو قسم
دیگر است پس حضرت یحیی برخواسته مدعیه خود را افشاند که روانه شود مادر
دیرا گرفته گفت اذن میدهی دو پاره نمد برای تو مرتب سازم که دندانهای
ترا بپوشاند و رطوبت اشک را بر چینند یحیی راضی گشته مادر دو پاره نمد ترتیب
داده و بر روی آن جراحت بست دیگر باره چندان گریست که آنها تر شد
پس یحیی آستین برزده آنها را فشرده چنانکه اشک از میان انگشتان مبارکش فرو ریخت نیار
حضرت زکریا از دیدن این احوال جگرگداز طاقت بر او زمتوجه درگاه خداوندی
گشته گفت اللهم ان هذا ابنی وهذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین یعنی
الخداوندا این پسر منست و این اشک چشمهای اوست و تو رحم کن رحم کنندگانی
و حضرت زکریا هرگاه میخواست که برای بنی اسرائیل وعظ گوید و بزلال نصایح
دلهای غبار غفلت از ضمیر چهره شان شوید بر راست و چپ میگریست اگر یحیی
حاضر بودی زبان بحرف حسرت و ناز نمیگشود روزی بدستور بنی اسرائیل
را موعظه کردی که حضرت یحیی آمد و سر خود را بعبای پیچیده در میان مردم نشست
حضرت زکریا ملتفت راست و چپ گشته یحیی را ندیده پس آغاز سخن کرده فرمود که حدثنی

یحیی

[illegible]

از گلهای گوناگون هوسهای و بنای دون بد نظر بی چشم رغبت پوشیده اند
و در رهانیدن دامان جان از خارستان خواهشهای این جهان بدین عادت
کوشیده لمؤلفه آنانکه از میان یکنار خزیده اند ۞ از گفتگوی هرچه جز او
لب گزیده اند ۞ از دامگاه بال هما کرده اند رم ۞ در خرقه چون کبوتر جائی
خزیده اند ۞ دامن بدست خار علایق نداده اند ۞ چون باد اگرچه بر گل و ریحان
وزیده اند ۞ در بادلان عشق رنج این هر دو کون ۞ یکدانه گوهر غم اورا گزیده اند
و نیز از جمله حکایاتی که جوانان کودک خصلت شوخ طبیعت را سرمشق خط بندگی
و خضر سرچشمه دل زندگی میتوان گشت حکایتیست که از بهلول عاقل
منقولست که گفت روزی بعضی از شوارع بصره جمعی کودکان دیدم که گردکان
بازی میکردند و کودکی از کنار در ایشان مینگریست و میگریست با خود گفتم همانا این
کودک گردکان ندارد که با ایشان بازی کند و از حسرت آن چنان میگرید بدو
گفتم چرا میگریی اگر میخواهی برای تو گردکان بخرم تا تو نیز با کودکان بازی کنی نظر
بسوی من کرده گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا یعنی ای کم خرد ما برای بازی
آفریده نشده ایم گفتم پس برای چه آفریده شده ایم گفت برای علم عبادت گفتم
این سخن از کجا فرا گرفته بارک الله فیک گفت از قول خدای عز و جل که فرموده است

درخواب ندای بوی رسید که یا یحیی بن زکریا ارادت دارا خیر امن داری
وجوار اخیر امن جواری یعنی اراده نمودی وسرای بی از سرای من وجواری
نیکوتر از جوار من پس ام زدیم دیگر بیداری وسبند النس بیفزاری از جا برخاسته
گفت یا رب اقلنی عثرتی الهی فوعزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس
یعنی خدا وندا درگذران از من لغزشی که واقع شده ای معبود من قسم بعزت
تو که در هیچ سر سایه و زیر سقفی مقام نمایم غیر بیت المقدس پس دیگر باران مدر
سورا که عبارت از پلاس شد گرفته پوشید مادر بوی در او یخته همانا بنجواست
که او را از رفتن متقاعد سازد زکریا فرمود که دعیه فان ولدی قد کشف کم من
قناع قلبه ولن ینفع بالعیش ملخص معنی اینکه واگذار او را که پرده از پیش دلکنود کشیده
و هرگز بالبته منتفع بعیش نمیشود یعنی از زندگانی و تن آسانی بهره نمی برد پس حضرت
یحیی همان مدرعه درست در بر و همان بکلاه صوف بر سر به بیت المقدس رفته
با جمع احبار مشغول شد بر بندگی حضرت پروردگار گردید مضمون این حکایت از حدیثی
استخراج شده که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله ماثور و در کتب
معتبره چون امالی شیخ صدوق و مجموعه شیخ ورام رحمة الله علیهما مذکورست و نیز
آورده اند که حضرت یحیی علیه السلام از ایام صبی اما وقت رحیل از دار فنا هرگز

[illegible]

جهنی جبرئیل عن الله تبارک وتعالی ان فی جهنم جبلا یقال له السکران فی
اصل ذلک الجبل وادٍ یقال له الغضبان لغضب بغضب الرحمن تبارک وتعالی
وفی ذلک من نارٍ وثیاب من نارٍ وسلاسل من نارٍ واغلال من نارٍ حاصل معنی آنکه
الوادی جب خلقت ماینه عام فی ذلک الجب توابیت من نار فی تلک التوابیت
صنادیق من نار وثیاب من نار وسلاسل من نار واغلال من نار حاصل معنی آنکه حدیث کرد
مرا دوست من جبرئیل علیه السلام از الله تعالی که بدرستیکه کوهی در جهنم که هست ازا
سکران میگویند و در بیخ آن کوه وادی ست که آنرا غضبان میگویند یعنی خشمناک
برکسانی که خدای تعالی بر ایشان خشمناک باشد و در آن وادی جاهیست که عمق آن چاه
صد ساله راه ست و در آن چاه تابوتهاست از آتش و در آن تابوتها صندوقهاست
از آتش و جامهاست از آتش و زنجیرهاست از آتش و غلهاست از آتش چون حضرت
یحیی وصف کران بدین دستور شنید طوفانی بیتابی و شرار تنور درون بر نوزش
چو شنیدش گرفته سر بر داشت و واغفلتاه من السکران گفته بزار و شوریده وار
رو بصحرا گذاشت پس حضرت زکریا از مجلس برخواسته نزد مادر یحیی آمده فرمود
برخیز و یحیی را جستجو کن که بدرستی که من بتحقیق بیم اندارم که او را نبینی مگر مرده
معرسیم که از بینایی هلاک شود پس مادر بیرون رفته در طلب یحیی میگشت تا جمعی



کرده و شبها خواب از من برده و در شده که مرا تشنگی فرموده یعنی بسبب روزه
پس بی رغبت کرده نفس من از دنیا و ما فیها چنانکه گویا می بینم عرش خداوند
خود را که برای حساب واداشته شده و خلایق برای حساب محشور گردیده و من
درمیان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که در بهشت تنعم میکنند و من همه را
میشناسم و بر تختها تکیه زده اند و گویا اهل آتش را می بینم که در ان معذب اند و
فریاد میکنند و گویا الحال میشنوم فریاد و خروش ایشان را که گوشهای من کر میگردد
پس آنجناب خطاب باصحاب نموده اند که این بنده ایست که خدا تعالی دل او را
با ایمان روشن کرده بعد ازان متوجه آنجوان گشته فرموده اند که الزم ما انت
علیه یعنی بر این حالت که هستی میباش و دست ازان بر مدار جوان گفت دعا
کن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود و با تو یعنی در رکاب تو
باشم و با دشمنان دین جهاد نموده باین سعادت فایز گردم پس آنحضرت این
دعا را در حق او فرموده زمانی چندان نگذشته بود که در بعضی از غزوات
بپیغمبر بیرون رفته یعنی از همرهان سفر سعادت اثر با او صف قتال بمعرکه جهاد
مبادرت نموده و بعد از نه نفر که شهید شدند با آرزوی خود رسیده ادراک
درجه بلند شهادت فرموده او دهم ایشان بوده و بیهقی از روات حکایت

نموده که در کوهساری جوانی را دیدم رنگ رخسارش شکسته و زرد گشته و چشمها
بحفره خانه فرو رفته اعضایش مرتعش و لرزان و انگشت بر صفحه رخسار زیر زنان
گفتم چه کسی گفت بنده از آقای خود گریخته بود گفتم چرا بمولای خود باز گشت
نمی نمائی و طریق معذرت نمی پیمائی گفت عذر محتاج بحجت است چه عذر گوید
کسی سراپا تقصیر و ذلت است گفتم متوسل بکسی شو که نزد وی شفاعت تو نماید گفت
همه شفیعان از وی بترسند و جرات دم زدن نزد وی ندارند گفتم مولای تو
کیست گفت مولای من آنکسیست که از خوردی بپوسته پرورده نعم او بوده ام
و چون بزرگ شدم نافرمانی و مخالفت او نمودم هرچه من وعده کردم وفا کرد
و هرچه برای من ضامن شد بعمل آورد و با اینهمه لطف و احسان که از و دیدم
در پیش نظر او عصیان او ورزیده ام و اجر نا از حسن فعال او و قبح احوال من
گفتم با جان خود مدارا کن بسا باشد که آتش خوف ترا بگدازد و هلاک سازد
گفت در آتش خوف او سوختن مرا بهتر است که شاید وی بآن از من راضی و خشنود
گردد غرض از عرض امثال این حکایات و مراد از ایراد اینگونه روایات آنست
که جوانان شوخ و شنگ و مغروران با درد و دیوانه در جنگ هرزه خرجان
نقد زندگی و قدر ندانان فرصت بندگی که ایام جوانی را بهوسهای نفسانی

می بازند

می بازند و عمر گرانبهار را برنگ ابزی سنبل و قبا صرف میسازند دل و دین را
بتقطیع ست و زین داده اند و درجها و مرد از ماهی نفس و هوا پیاده آمده نگاه عبرت
شان همه صرف نظربازی میشود و فرصت کارسازی شان تمام خرج تن ازبی و خود
سازی میگردد و جهانیان همین در پوشش ست و مردانه کیشان محض درکش بدانند
که جوانان عاقل روزگار جوانی مست [illegible] ت چه نموده اند و طریق بندگی را بقدم
اهتمام چگونه پیموده حبایل علایق دنیا را بقوت دین و تقوی چون گسسته اند و راه
یاجوج آرزوها را بسد محکم اساس ایستادگی در پاس دین الحجه طریق بر خود بسته
دل پرورشان جز بزعفران شکسته رنگی نخندیده و خاطر غم پرور دشان از زرد
سرخ جهان بوقلمون جز چهره کاهی و رشک گلگون نه پسندیده در بزم زندگی جو شراب
کیفیت بندگی ننوشیده و چشم نزار را غیر جامه زنار گوهر نگار اشک چشم نپوشیده
توسن نفس سرکش بلگام منع از حرام چنین رام گردانیده و سمند همت بلند را بمهمیز
بندهای عزت انگیز از خندق جهان فتنه خیز بدینگونه جهانیده اند تا مکر از گرده الشان
کرده بر دارند و دل پی عزت را بر سر عزت ارند و نکو بند ما را هوز عهد
جوانی و مرغ طبیعت را وقت بال افشانیست چرا جوانی را بسرانه در بازیم و دغور
خود را اموز سازیم چند روزی بعیش و عشرت گذاریم و لب بر لب دختر رز نهاده

کام دل از روزگار بستانیم وچون بسر کردیم در توبه بازو روزگار را از آنگاه تلافی
گذشته اسائت و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان اگر جوانان ضایع
روزگار جاهل بهمین تصور فاسد و خیال باطل خود را فریب داده و پای جرات از حریم ادب
عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان این تصور بر صاحبان تامل و تفکر از چند وجه ظاهر
اول آنکه از اخبار و آثار صادقین علیهم السلام بوضوح رسیده چنانکه در اوایل باب
اول این کتاب مفصلاً مذکور گردیده که در دل هر بنده نقطه سفیدی هست و از ارتکاب گناه
در آن سفیدی نقطه سیاهی بهم میرسد اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود و اگر در گناهان اصرار
ورزید آن سیاهی می افزاید تا آن سفید را می پوشد و چون آن سفیدی پوشیده شد
صاحب آن هرگز بخیر بازگشت نمیکند یعنی توفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان لاابالی را
در ارتکاب گناهی چندین مصر بودن و بگفتار بی کذب و خلاف ائمه اطهار التفات
نکرده در توبه و تلافی بوعده نفس دروغگوی لاف اعتماد نمودن از عقل و شعور
بغایت دور است دیگر آنکه بعمر و زندگانی که شمه از بیوفائی و بی اعتباری آن در مطلب
ثانی گذارش یافت چه اعتماد است که عاقل و هوشیار یک نگاه و از چشم داشت
ثبات و قرار از آن داشته باشد چه جای آنکه مدت جوانی را بکام دل گذرانیدن
وجان خود را از آفات و عاهات و امراض و حوادث گوناگون از حد افزون

که در و دیوار

که در و دیوار روزگار می بارد رهانیدن و بهزار رحمت و خون دل خود را بسر منزل
بپیری رسانیدن و بعد از آن خود را بوادی توبه و انابت افکندن و خار خار
شهواتی که سالها در زمین طبعت ریشه محکم ساخته یکیک بر کندن و رفته رفته خود را
بخدا و طریق بندگی آشنا ساختن و مرده و مرده بقضای ما فات و ادای حقوق خالق
و خلایق پرداختن اینها آرزوهای دورست که از هزار یکی را روزی میسر گردد
مولفه ای انکه تمام عالم آرزو و هوسی ؛؛ طفلی مستی مخبطی خود چه کسی ؛؛ گویی
که به پیری چو رسم توبه کنم ؛؛ ترسم که جوانروی به پیری نرسی ؛؛ گویند که یکی از
سیاه مستان باده غفلت پیوسته بلهو لعب مشغول گشتی و باميد انکه چون نزدیک
رفتن شود و علامات مرگ ظاهر گردد توبه خواهد کرد زندگانی را معیف صرف
نمودی تا روزی در بازار بصره میرفت تخته شفقی بروی افتاده منجی اهبن لقدر
دو وجب که در ان نصب بود بر سروی آمده چنانکه از زرچش سر بر آورد و همانلحظ
بعالم عقبی شتافت و فرصت توبه و انابت که انهمه عصیان باميدان میکرد در نیافت
بس بلاهای زمینی و اسمانی و مرگهای مخبر ناگهانی ازین قبیل بسیارست که ادمی
نادان احتمال انرا بخود راه نمیدهد چون سوختن و غرق شدن و از بام افتادن
و در زیر سقف و دیوار ماندن و امثال اینها آورده اند که یکی از عاظم ملوک هند در

کتابی دیده بود از حکمای ازوزکار شنیده بود که اسبی که بفلان صفت و فلان
نشان موصوف باشد بغایت مبارک و میمون و صاحب آن اسب را طول العمر
و از هر گونه بلا و آسیبی مصیون می باشد و بآرزوی وصول بسر منزل این مامول بسته
سمند طلب بهر جانب می تاخت و حکام و عمال ممالک را بتحصیل مرکبی چنان مامور ساخته
و چون اجتماع آن نشانهای در مرکبی بسیار نادر و در الصد روزگار اسبی با آن صفات
کم در خاطر بود و مدتی مدید حصول آن در عقده تاخیر مانده چنان مرکبی از طویله نیستی بعرصه
هستی جلوه گر نمیگردید تا وقتی در یکی از بلاد وحشی سمند اثر اد بکمند حصول در افتاد و خرد
اثرا بپادشاه رسانیدند پادشاه خوشحالیها نموده آثار اقبال خود ثمرد القصه بعد از آنکه
امر کبی بنظر به پایه سریر رسید و از مشاهده علامات و نشانها دیده امیدش
روشن گردیده روزی محمود و ساعتی مسعود بهجه سواری آن بر گزیدند و
در آنساعت خوش آن یگانه سمند دلکش را اصطبل آراستگی پیش کشیدند پادشاه بشوق
تمام برخواسته پیشتر رفت و خواست پای در رکاب نهاده سر اقبال خود رشید مثال
بر سپهر کمال ساید و از چشمه سار الخلقه رکاب خضر آسا آب طول عمر نوشن نماید که در یکوقت
آن توسن شوم و بد خوی کرده لگدی بجانب پادشاه انداخت و بکاسه سر آن همه مغز
آمده مغز سر را پریشان ساخت حکم قضا خیال خامی که صبح و شام در دیگ دماغ

میپخت

میبخت چنین از بینی آن چوبین برآورد و آن بادهای آتش چون بجای آب حیات
که سالها تشنه و طالب آن می‌بود بدینگونه خاک ممات در کاسه آتش کرد و محملا
دیده روزگار حادثه پرور ازین قبیل سوانح تعجب آور بسیار دیده و بسی کاسه کله
پرباد آن مغرور بر همین دستور لگدکوب حوادث روزگار پرشور گردیده و وقوع
امثال این وقایع در هر عصر و زمانی مستمر و شایع است چنانکه هفته و ماهی نیست
که چندین ازینگونه سوانح و حوادث دیده یا شنیده نشود و از سوانح غریبه که درین نزدیکی
غداره دنیای دون را از شیمه تکون زاده و مولف را از شخصی که این واقعه غریب
بهر است او وقوع یافته استماع افتاده اینست که شخص مذکور حکایت کرد که با یکی از
شوریدگان جنون شباب که شور و غرور مفلسی نیز در دماغ داشت آشنایی بودم و دوی
همانا سرگرم محبت زنی بوده چون آن زن شوهر داشت برای گرفتن کام دل همیشه
انتظار غیبت او میکشید و طلب فرصت می‌نمود تا آنکه شیطان ابله فریب لعین که عاقله
آن قوم سفیه شقاوت قرین است این راه پیش نهاده بود که در باغی تهیه ضیافتی و جشنی
باید نمود و شوهر آن زن را نیز بآن مجمع بتکلیف باید نمود آنگاه او را مشغول صحبت
یاران باید ساخت و بهانه کاری خود را از آنجا بخانه او رسانیده بتحصیل مراد باید
پرداخت القصه باین قصد روزی در باغی بزمی آراسته و او را نیز دران مجمع خواسته

بود بیش از انکه صحبت درگیرد و انخیال تصورت بصورت وقوع بزرد باقتضاء
نشاء باده بر و سر و شور که با شراب مستی شباب همزور و او نیز پهلوان بابی
تخت ابلیس بدبخت از رحمت خدا دوست خوب بلندی کرفته بطریق خشت که با
صطلاح این زمان چربد گویند من انداخت و گفت تو نیز بگیر و بطرف من بینداز
منهم برداشته باو انداختم محملا بهمین طریق آن بهم می انداختیم و چند مرتبه وی
چابکی کرده از ادر کرفت درین اثنا بخاطرش رسید که تیر را نیز بهمین طریق میتوان
کرفت پس فرمود تیر و کمان را آوردند و بدست من دادند فرمود که تیر بمن بینداز
که من بگیرم هرچند از این حرکت ابا و از این خدمت استعفا نمودم قبول نکرد چون مردی
بزرگی بود و در آن لب بار ابرام می نمود جز فرمان برداری چاره نیافتم و تیری چند
باحتیاط لب بار از بمین و کاه از بسار انداختم در عالم آب حرکت در نظر وی ناصواب
نموده آغاز بد مستی و پرخاش کرده فرمود مرا زدند من نیز کمان و تیر ها را انداختم و
از آن بگذشتم چون تیر از کمان گریختم ملازمان را اگر فتن من فرمان داده در دریا غ بمن
رسیدند و مرا کرفته نزد وی کشیدند الحال هرچند عجز کردم مفید نیفتاد دیگر باره
تیر و کمان را بدست من داده خود در مقابل ایستاد و فرمود آن نیز بمکن و بینداز
و سینه مرا نشان ساز و ببین که چگونه از آن میگیرم با اینهمه مبالغه باز من احتیاط تمام

نموده بالای سر او نظر کرفتم شصت کندم دید که تیر بلند میگذرد چنین نمود که
یکبره دست قضا به پیش دستی کرده ازا بر حلقوم وی زد چنانکه از پس سر وی در
کذشته تا از و کشت و از پای در آمده بعد از چند روز کذشت القصه شامت آن اراده
نامردانه وی را به تیر بلای ناکهانی چنین کرفتار ساخت و سبحه عبرت اولی الغرور
بی باکرا بسعی و تلاش خود بدینکونه بر خاک هلاک انداخت لمؤلفه خدنک بد سکالی
رانشانی نیست غیر از خود نباشی دوست با خود کر بدشمن بد روا داری
ما حاصل آنکه روزکار رفته باز اینکونه تیرهای بلاهای ناکهان بقصد جان آدمی بیچاره
بیکمان در ترکش بسیار دارد که بر فرض کسی از همه آنها مسلم جهد ممکن است
که غافل بمرض شدید عقل زدای و تب سوزان هوسهای دو چار کشته بروز اهل
جنان بشعور خواهد شد که دیکر فرصت توبه و وصیت نباید چنانکه بارها مشاهده شده است
پس جوانان جاهل چرا این فکر نکنند که از این قسم مردن خود از آدمی و زینت که اکر چنین
میرم و بآن آلودکیها شهرهکان پیش کسی نه توبه و انابتی که بآن امیدوار توان بود
نه آه سرد و ندامتی که بشت پای کرم تودن نمود نه زبان استغفاری که با معذرتی
کویم و نه دیده اشکباری که دامن آلوده بآن شویم نه رنگ خجلتی که پرده بر روی زشتی
اعمال تواند کشید و نه عرق انفعال که جاری مجرای آبروی رفته تواند کردید آه

سحرگاهی که خط بطلان ارقام گناه تواند بود و نه سوز نالهٔ نیم شبی که در روز سیاه
مرگ چراغی تواند نمود و نماز روزه که تحفه درگاه صمد را شاید و نه ورد و دعای هر روزه
که از آن خجلت بر خجلت نفزاید اگر با این سامان و با این حال بمیرم چه چاره سازم و چه خاک
بر سر کنم لمؤلفه ای آنکه همیشه در پی خواب و خوردی یاد از زد و بردی از برای زر و برگ و
ننگت باد اگر چنین خواهی زیست خاکت بر سر اگر چنین خواهی مرد دیگر آنکه بر
فرضی که از تیرباران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از عقبات آفات روزگار
بسلامت گذشته بسر منزل پیری رسید و توبه و انابتی که مکنون ضمیر بشر بود صورت
پذیر گردد هیهات هیهات که ادراک مرتبه بلندان نیک بخت سعادتمند تواند نمود
که از آغاز جوانی پیوسته پاس دم داشته و در وادی زندگی از شارع بندگی
بیرون قدم نگذاشته باشند سبحه ذکرش یکتاییش فکر زلف و کاکل هرگز گسسته
و دیده سرمشش سوی شاهدان و امردان گرم نگریسته باشند و دست هوسناکش دامان
نامحرم نسوده دامن پاک نهادش به نیک و باده نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه جوانی
که با این صفات متصف باشد تواند نمود که آورده اند که در بهشت هیچکس بمرتبه جوان عابد
نرسد و چنانکه سابقاً گذارش یافته اجر هفتاد صدیق بوی کرامت شود و نزد خدای تعالی
منزلت بعضی از فرشتگان یافت ثمرهٔ این کلمات و نتیجهٔ این مقدمات آنکه عهد جوانی

بسا عزیز و شریف را از بیباکی و مستی بلهو و لعب و نفس پرستی گذرانیدن غبنی
بس فاحش و خسرانی بغایت عظیم است حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لا یزال
کافهٔ جوانان را از مستی و هوسهای جوانی که بحکم حدیث نبوی الشباب شعبة من الجنون
قسمی از دیوانگی است عاقل و هوشیار و از نخل برومند عمر و زندگانی باثمار سعادت
دو جهانی جلگی را بهره‌مند و برخوردار گرداناد بالنبی و آله الامجاد و اما سن کهولت
که در عمر شریف بجای فصل خریف است سنی است که بشهرستان عالم باقی بمراحل نزدیکتر و
قباحت ارتکاب قبایح و فسوق در آن بمراتب بیشتر است چه در این وقت فراش
ناتوانی بساط چیده جوانی را از عشرتگاه خاطر روز بروز برمی‌چینند و آتش
جانسوز شهوتهای نفسانی که بباد قوت جوانی شعله‌ور گشته دمبدم از تندی
فرو می‌نشیند نظامی نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل چون شد فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی پس ترک ملاهی و مناهی
در این وقت آسانتر خواهد بود و مرتکب آن را مواخذه بیشتر خواهند فرمود چنانکه در امالی
شیخ صدوق رحمه الله از حضرت مقدس جعفری مرویست که ان العبد لفی فسحة من
امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی الله عز و جل الی الملکین
انی قد عمرت عبدی عمرا فغلظا و شددا و تحفظا و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره

وکبیره خلاصه مضمون انکه بنده تا چهل سالگی نرسیده در وسعت است و کار بر وی چندان
تنگ نمیکیرند و چون بچهل سالگی رسید خدای عز وجل وحی میفرماید بفرشتگانش یعنی
بدو فرشته که حافظان وضابطان اعمال او بند که بدرستیکه من تحقیق که عمر دادم بنده
خود را عمری یعنی قدری معتد به از زندگانی باو عطا کردم پس من بعد سخت کیری
کنید کردار او را نیکو ضبط و حفظ نمایید و بنویسید بر او کم و بیش عمل او را و در مجموعه
ورام از ابن عباس روایت نموده که من بلغ اربعین ولم یغلب خیره وشره فلیت
جهز الی النار یعنی کسیکه بچهل سالگی رسد خیر او بر شر او غالب نگردد یعنی نیکیش بر بدی
زیادتی نکرد پس باید که مهیای جهنم رفتن گردد و از بحر ذاخر و جهان فاخر حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که اذا بلغ الرجل اربعین سنة نادی منادی من السماء دنا الرحیل
فاعد زادا و محصل معنی انکه چون عمر کسی بچهل سال رسید منادی از اسمان ندا میکند
که کوچ نزدیک شد پس توشه مهیا کن لیکن ادمی غافل جاهل بخندان بقیل وقال مشغولیهاء
باطل بیحاصل گرفتار است که گوش هوش باین ندای الهی نتواند داد و بمقتضای ان عمل
سعی نموده بفکر تدارک احوال و اندیشه مال خود نتواند افتاد ملوطه گوش هوشت
زپنبهٔ غفلت کشته پر ورنه چار برچار است کاینک ای ره روان راه عدم
صبح شد وقت بستن بار است پس ادمی چون باین سن رسید و با وخزیفی ایام کهولت

ولکن

برگلشن حیات وزید باید که هوای جوانی را از بهر سرون کرده نخل وجود را رفته رفته
از بار علایق دنیوی سبک سازد و سر و برگ هوسهای رنگارنگ نفس شوخ و شنگ را
مانند برگ خزان روز بروز از خود افشاند و بسازد و برگ سفر ناگزیر مرگ پردازد
گلهای پر آب و تاب بار اروهای شباب را چون گل جعفری بسردی و انسو خشکی درهم
سوزد و چهره بی آبروی را مانند لاله خطائی از انفعال بیحاصلی برنگ خجالت
برافروزد و چون تاج خروسان از زوال آفتاب عمر آتش بیتابی بر کند و مانند
زلف عروسان از خجالت طول امال با رنگ خونین سر انفعال پیش افکند طبع
سرکش گردن فرازش چون گلهای خریفی روز بروز طریق شکستگی و افتادگی پیش
گیرد و شعله آتش حرص و آزش چون حرارت تموز از دم سردی فصل خزان
کمولت رفته رفته انطفا پذیرد و از سستی دندانها کار آخرت خود محکم سازد
و از اثر سفیدی موی بتحصیل سفید روی عقبی پردازد واما انسان ظلوم
و جهول ازان کم بخت تر و دسخت تر است که از رهگذر رفتن جوانی که گل
رسید زندگانیست غباری بخاطرش ننشیند ودر دفت و موی که گرگ و میش
صبحگاه پیری و روز هرگ ست بساط عشرت بزم شبانه را بر چیند بلکه اگر
هرگز امعانه دیده باشد که چشم ازان می پوشد و خود را هنوز در آغاز جوانی

اگذاشته بجهان درتهیه اسباب عیش وکامرانی بجان میکوشند لمؤلفه
تن زهم پاشید وفکر کوشش این مسکین ریش چون گندم شد واندیشه ان
مسکین واماکه سپری کرده سال عمر بمنزل فصل شتا وهنگام سرد گشتن دل از زندگانی
دنیات آدمی را در آن دیگر بالکلیه دربر روی هوای نفس می بایدبست ودر
گوشه تنگنای واگندگی بادامن شغل وبندگی پیچیده از لرزان منظر مرگ مفاجات نشست بید
وایوقت را از باب سایر اوقات شمردن از انغفلت وتن آسانی بسر بردن
وهردم از ندامت کردهای خود دست بدندان نگزیدن وهر لحظه برای فوت فرصت
آه حسرت از دل نکشیدن هر روز کمر سعی که بتلافی تقصیرات بیرون از حد نبستن
وهرشب از اندیشه خوابگاه لحد سراسیمه از جامه خواب بند کی برنجستن وگریبان
گریان روبخاک تذلل نسودن واز آن لرزان لرزان عفو زلات خود را از
درگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن غایت بلاهت وسفاهت ونهایت بدبختی
وشقاوت است چه آدمی را در پیش وقت از آن تنگتر ودو سه روز باقی مانده
در رفتن از آن می درنگ است که دیگر غافل توان بود وطرفة العین در تدارک
احوال تاخیر واهمال توان نمود از سرمایه فرصت الغذا نمانده که از برای کبری سفر آخرت
زاد وآید وکسی از اصرف استراحت وتن پروری نماید از روزیکه آدمی از پس

که چو کودکی

کوچه کودکی و هیچ میدانی بعرصه خودشناسی و بوالی پا نهاده و سلطان فرمان
شرع شریف و برا ابتاج و باج تکلیف سربلندی داده بافضای جهالت و نادانی
و اشتغال بلهو و لعب و شهوات نفسانی همین کار آخرت خود را معوق داشته و از
امروز بفردا و از جوانی به پیری گذاشته که چون بایام پیری رسیم تایب گشته چنین
و چنان خواهم کرد و خود را از زیر بار تکالیف شرعیه خواهم برآورد و نمیداند که در پیری
که صرصر ممات را که وقت هبوب و افنای حیات را نزدیک عزو بیت خود در اینجا چه بازی
میدهد و راضی مباش که کارها را دیگر بکدام وقت می اندازد سخن قدماست که طفلی
پس جوانی مستی پیری سستی پس خدا را کی پرستی مولوی معنوی هان و هان ای راهرو
بیگاه شد * آفتاب عمر سوی چاه شد * جهد کن ای تیره جان تیره بخت * زانکه در پیش
است راه سخت سخت * این دو روزک را که فرصت هست زود * پرافشانی بکن از راه
جود * سال بیگه گشت وقت کشت نه * جز سیه روی و فعل زشت نه * هان بگو فردا
که فرداها گذشت * تا بکلی نگذرد ایام کشت * هان چراغ خویش روشن ساز زود *
پیش از آن کز تو برآرد مرگ دود * در امالی شیخ صدوق رحمة الله علیه از سید
انس و جان و شرافت بخش زمین و زمان حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
که من احسن فیما بقی من عمره لم یواخذ بما مضی من ذنبه و من اسا فیما بقی من عمره اخذ

بالاول والاخر حاصل معنی هرکس در باقی عمر خود نیکی و اعمال صالحه کند او را بانچه گذشته
است از گناهان مواخذه نمی نمایند و کسی که در باقی عمر بدی و عملهای زشت کند او را
بهمه گناهان خواه اول خواه آخر مواخذه فرمایند و در مجموعه ورام از اکمل اولیا و
اول اوصیا حضرت علی مرتضی علیه السلام منقول است که بقیة عمر المرء لا ثمن لها یدرک
بها ما فات ویحیی بها ما امات ملخص مضمون انکه بقیه و تتمه عمر آدمی قیمت ندارد
چه بان انچه از وقوت گذشته از اعمال صالحه و حسنات تدارک میتوان نمود و انچه میرانیده
و نا چیز کرده بنده چون دلها و اداب و سنن با خلاق و اطوار مستحسن میتوانند بان زنده
کرد و باصلاح آورد لمولفه کند تلافی تقصیر با ندامتها که کار عمر کند مداه حسرتها
و در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده که هرکه عمر بباد دهد و جوانی را در معصیت صرف
کند و در پیری پشیمان شود و گوید بارت خدایتعالی گوید لبیک عبدی دیر آمدی اکنون که
پیر و ضعیف و بیچاره گشتی و هم از تو گرانخسته آمدی لیکن باکی نیست من ترا خریدارم
گناهانت بیامرزم و بمقاصدت برسانم زهی فضل و کرم بحد که بنده جاهل بیخبر زندگی
را در نافرمانی تباه و طومار عمر دراز را بارقام معاصی سیاه میگرداند و در آخر العمر
که دست مونهتا از همه جا بسته و انش شهوتها با بیسری فرو نشسته با جهان جهان گناه
و عالم عالم تقصیر بدرگاه عزتش آمده و یرا میخواند و ادبحیک ایران کردار ما را منظور انداشته

دراه بخش

در جواب لبیک عبدی میگوید و بزبان مرحمت و شفقت دلجوئی وی نموده بو نجات
سیاندش باب عفو و مغفرت میشوید لمولفهٔ هر چند که طاعت سقیم ست و سقیم
هرچند گناه تو عظیمست و عظیم هر چند سزای تو جحیم ست و جحیم نومید مشو خدا کریمست و کریم
و از حضرت سید المرسلین و مخاطب بخطاب و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صلی الله
علیه و آله وسلم ماثور ست که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال من و بحق احتیاج
خلق بمن که شرم میدارم از بندگان و کنیزان من که در اسلام پیر شده باشند که
ایشانرا عذاب کنم بعد از ان انحضرت گریستند سبب گریه پرسیدند فرمود که از ان
میگریم که حق تعالی از بندگان شرم میدارد و بندگان از و شرم نمیدارند الحاصل
چنانکه حضرت کریم متعال از موی سفید پیران کهن سال شرم میدارد که ایشانرا
معذب سازد و پیران نیز می باید که از عظمت و جلال خدا و نه خود شرم کرده
نفس بد جاهل را از اعمال ناشایست لاطایل باز دارند و قدم جرات و جسارت بعد
بحریم مخالفت و نافرمانی حضرت او نگذارند زنار علایق نفسانی را گسسته آیین مسلمانی
را چنانکه باید بجان و دل ورزند و شکستگی ظاهر و باطنی ایام پیری داد رست بتن بر دارشته
هوسهای و خواهشهای جوانیرا در پایان عمر از سر بگیرند و پوشیده نیست که عمر گرامی را
بلهو و لعب در باختن و شوخ چشمی و بازی گوشی را شعار خود ساختن بعد از سن کودکی

در همه اوقات عمر از آدمی زشت و ناخوش است و در ایام پیری زشت تر و نا
خوشتر و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله یبغض ابن
السبعین فی فطرة ابن العشرین حاصل معنی آنکه خدای تعالی دشمن میدارد
هفتاد ساله را که بطرز و طریقه بیست ساله باشد و نیز از آنسرور صلی الله علیه و آله
در خبر است که خیر شبابکم من تزیّا بزی کهولکم و شر کهولکم من تزیّ بزی شبابکم
ملخص معنی آنکه بهترین جوانان شما جوانیست که بطور پیران باشد و بدترین پیران
شما آنکه بطرز جوانان بود لمؤلفه زشت باشد مشرب طفلانه با موی سفید شوخی پیران
بود چون غنچه زابروی سفید واقف اسرار خاطر جل شانه در سوره شریف فاطر فرموده
که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر خلاصه مضمون آنکه آیا عمر ندادیم شما را
آنقدر که آگاه توانند شد در آن کسی که خواهد آگاه شود مرویست که این توبیخ و ملامتی
است هجده سالگان را و بعضی گفته اند که این عتاب با چهل سالگانست و بهر تقدیر هرگاه
هجده ساله یا چهل ساله که خود را نشناخته و باصلاح خود نپرداخته باشد مستوجب ملامت
باشد پس حال پیر جاهلانیکه هفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در میدان هوس جلوه داده
و انگاه العجز غافی و بازگشت ننموده باشند چگونه خواهد بود لمؤلفه ای پیر طبع سبز کامی
تو هنوز موی سر تو بعمر از تست او بخت و سفید کن و خامی تو هنوز و در ارشاد القلوب

روایت کرده که ان الله ملکا ینادی یا ابناء الستین عدوا انفسکم فی الموتی یعنی
بدرستیکه خدای تعالی را فرشته ایست که ندا میکند کای شصت سالگان بشمارید
خود را در میان مردگان یعنی خود را داخل مردگان دانید و بند علایق دنیا و اندیشهای
باطل از ازار خود بگسلانند و هم در کتاب مذکور از شافع یوم النشور صلی الله علیه و آله
حدیثی مرویست که ان الله تعالی ملکا ینزل فی کل لیله و ینادی یا ابناء العشرین
جدوا یا ابناء الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا و یا ابناء الاربعین ما عددتم للقاء ربکم و
یا ابناء الخمسین اتاکم النذیر و یا ابناء الستین زرع آن حصاده و یا ابناء السبعین
نودی لکم فاجیبوا و یا ابناء الثمانین اتتکم الساعة و انتم غافلون خلاصه معنی
اینست که بدرستیکه خدای تعالی را فرشته ایست که هر شب از عالم بالا فرود می آید
و ندا مینماید که ای بیست سالگان بکوشید و ای سی سالگان زندگی دنیا شما را
نفریبد و ای چهل سالگان برای روزی که با خداوند خود ملاقات میکنید چه مهیا کرده
آید و ای پنجاه سالگان آمد شما را ترساننده یعنی مرا دبیریست چنانکه در آیه و جاءکم
النذیر بعضی گفته اند ای شصت سالگان وقت درویدن کشتها رسید مملکت
که مراد از کشت اعمال باشد یا شصت سالگان که بمثابه کشتی اند که زرد و خشک گردید
و وقت درویدن آن رسیده است و ای هفتاد سالگان ندا کرده شد مر شما را اجابت نمایید

وای شتاب سالکان ساعت معهود موعود یعنی وقت مرگ آمد و شما غافل و بیخبرانید
الحاصل چون سراسر خیابان جوانی و گلگشت گلهای گوناگون عیش و کامرانی بسر آمد و
آدمی بنردبان ماه و سال ببام بلند پیری که کربوه مرگ در زیر پا و سواد شهر پاکان
در نظرست برآمد کاری درین وقت اندکی سزاوار ولاین و باحوال او مناسب و موافقت
تزلزل و تضرع بدرگاه الهیت و از زلات و تقصیرات گذشته ندامت و عذرخواهی روز مرگ را
عینک آسا همیشه در پیش نظر داشتن و در جا بسیار روزگار عصا صفت قدم شماره
برداشتن چون نور نگاه خود از بیهوده گرد بدتها باید امن کشیدن و مانند دست و پای
خویش از بیم کردهای ناصواب بر خود لرزیدن چون گوش خود در پیروی سخنان
بیحاصل دنیا بستن و مانند گوهر دندان خویش بروز خود گریبان نشستن از پیری عاید
پرسیدند که در دنیا از چه آرزو مانده ست گفت چند روزی هم زیستن و بر گناهان
خود گریستن لمولفه دیده چون شبنم برین گلزار عبرت باز کن ٭ گریه بر انجام کار خویشتن
آغاز کن ٭ چشم رفت و گوش رفت عقل رفت و هوش رفت ٭ ای دل آمد آمد مرگست جنبش
باز کن ٭ استخوانت گشت چون نی ناله از دل برار ٭ قامت شد چنگ قانون فغان را
ساز کن ٭ هوشمندی در محاسن خود موی سفید دید و از صبح صادق بیاض موی نزدیکی
روز سیاه مرگ بر روی روشن کردید خطاب با قارب و عشایر خود نموده گفت

قد وهبت لکم شبابی فهبوا الی شیبی مراد اینکه من جوانی خود را صرف شما ساختم
وان ایام لیالی گرامی را با الف صحبت شما در باختم اکنون شما این چند روز پیری
را بمن گذارید که در گوشه نشینم و فکر توشه خود بینم انگاه خانه نشین و عزلت گزین
گردیده باقی عمر را صرف بندگی نمود و گویند یکی از مستان باده پر روز جوانی پیر رعشه داری
را در کمال ناتوانی دید و گفت یا شیخ انه سرک ان بموت مراد یکه میخواهی بپیری
واز رنج پیری برهی گفت نه گفت برای اینکه عهد جوانی و غرور آن یعنی جهل و غروری
که لازم ان می باشد گذشته و ایام پیری و خیرات ان یعنی شکستگی و ازمیدگی نفس
در نوقت ادمی را بهم میرسد مانده ست و من هرگاه مینشینم و ذکر خدا میکنم و هر وقت
برمیخیزم شکر او فام مینمایم باین دو صفت خود را شاد دارم و انرا از مغتنمات
میشمارم لمولفه ریخت بر خاک هوس صاف شراب زندگی شاید این جرعه
زدار حرز بسازد مرا طرفه اینکه ادمی در نوقت که می باید تمام گسستگی و وارستگی
باشد سراپا پیوستگی و دلبستگی میباشد و درین فصل که بیخ حرص و شهوات را از زمین طبیعت
باید کند تخم هوسها و ارزوها در و می باشد چنانکه برگزیدهٔ پیر و جوان و نور دیدهٔ
هر دو جهان یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اند که یهرم ابن آدم
و تشب فیه خصلتان الحرص و الامل یعنی فرزند ادم پیر میشود و دو خصلت و دو صفت

درو جوان میگردد یکی حرص و دیگری امل گویا بیچاره بی عقل دریافت از درون
آینهٔ خود را ندیده و بر شکست کهنه سرای هفتاد و هشتاد ساله بودن و رست مطلع
نگردیده و نمیدانند که وقت از هم پاشیدن است نه مال جمع کردن و ازان و این
تراشیدن روز پس فرستادن احمال و اثقال است نه بر سر گور خود گذاشتن
چه اکابر گفته اند که الهرم دهلیز العدم یعنی پیری دار الانزوای نیستی ست
که چون آدمی پا دران نهاده بکند و کام داخل انزوا و برابر با هزار سالهاست پس در
جبن و فتی و تنگ نفسی و چشم زدنی در کارسازیها کاهلی و درنگی نباید نمود و در پای
سرانجام مهام فوتی در الضروری در آن باید سعیهای همه تن دستپا و با بچشم
و گوشی سراپا چشم و گوش باید بود و لمؤلفه بکن با نفس کافر دست و پا تا دستپا داری
توانائی که خود را دست و پا بهر خدا داری ٭ سراپا چشم می باید کنون چون شاخ
بادامت ٭ درین پیری که چشمی و دستگیری از عصا داری ٭ حلاوت از زمان
خواب فراغت بر تو گذر رفتن ٭ توانی کاروان عمر را یک لحظه وا داری ٭ حضرت
یگانه تمسل و نظر و غمخوار هر صغیر و کبیر جل شانه بفضل و کرم منتهای خود همه کودکانرا
از عمر برخورداری و جمله جوانان را از مستی هوش یا هشیاری و عامه کهول را
از خواب غفلت بیداری و کافهٔ شیوخ را از بند حرص و امل رستگاری کرامت نماید

و همگانرا

و همچنان تا بعون عنایت بی‌غایات خویش دل بسرور زندگانی و سرگرم بندگی ساخته
از جهالت و بطالت دنیا و ندامت و خجالت عقبی محافظت نماید مطلب پنجم
در مصارف عمر بر سبیل تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را بوسته مشغول
آنها باید بود و از نقد زندگانی آنچه روز بروز و ساعت بساعت از خزانه کرم
سبحانی بوصول رسد صرف آن باید نمود بر رای دقیقه یاب خداوندان فهم و
ذکا و هوشمندان راه و رسم سخن آشنا معروض میدارد که این چند مطلب که از
کارخانه توفیق جناب الهی تشریف تمام پوشیده و ذمه قلم صدق رقم از دین وعده
آنها فارغ گردیده در حقیقت تمهیدی چند بود برای اینمطلب که اکنون در پیش
است چه از آنها اولا بظهور رسید و معلوم گردید که زندگی چه قدر عزیز و بی‌بها
و ثانیا اینکه چه مقدار سبکخیز و کم بقاست و ثالثا اینکه آدمی را بتوسط یاد مرگ
همیشه متذکری اعتباری آن باید بود و رابعا اینکه فضول و اوقات از اتلاف و تضییع
و تلف نگاهداشته در مصارف شایسته صرف باید نمود و بعد از تحریر اینمطالب و
تذکر اینمراتب چون هر کس را ضرورست که اینمصارف را با فضل و ثواب و حدود
و آداب هر یک چنانکه باید داند تا کمر شوق بر میان جان بسته در بند دنیا نقد
فرصت را از روی حرف بخرید متاع سعادت ادراک آنها رساند لهذا اولا

چرب زبان سودا بهم رسان خامه بیان از هر جنس آن امتعه نفیسه و از هر
قسم اندیشه از خزاین کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از حجرات مصنفات
متقدمین و متاخرین به پیشگاه این اوراق برآورده در نظر خریداران مشتاق
جلوه میدهد تا هر کرا توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید با نقد حیات از جان
و دل بخریداری قیام فرماید و چون انواع و اقسام نفیس آنها آنست که همگی در
تنگنای این باب نتواند گنجید از الجمله چهارده قسم که اهم است پیش نهاد خاطر
خاطر میسازد و این مطلب را بچهارده مطلب مطابق فصل آخر باب اول
مرتب گردانید در هر مجلسی انشاء الله بذکر قسمی از آن میپردازد و امیدواری
از فضل و عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این فرومایه را در ادای
حق هر مقام یاری و در طی این طریق عمیق از هر گونه لغزشی نگهداری فرماید
حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر مجلس اول در تحریص بر طلب علوم
دینیه و کسب معارف یقینیه که افضل مصارف زندگانیست و اجزل مثوبات
جاودانی و در این مجلس چند مقصدست در مقصد اول در ذکر وجوب طلب علم
و بیان احتیاج بآن بر جاهلان عامی و سوختگان آتش خامی که اهل طبعان طریق
تحصیل علوم و کم بختان از نعمت فضیلت آن محروم نرسیدگان منزل رسیدگی

ونیمکان

ونفهمید کان مزه فهمیدگی طفل خوبان بازیچهای ابجهانی وگریزپایان مکتب
حق‌شناسی وخداوندای که باچندین ذوق خود از ادنی بعربانی ازقبای بیا
دانش تن درداده آمده وبا اینهمه دعوی آزادگی وخودسری بطوق تنگ
بی‌کمالی وبی‌هنری گردن نهاده همواره همت بر خورد وخواب تحصیل مال و
اسباب مکمارند وپیوسته سر بر سر طعام وشراب وقدم بر قدم بهایم ودواب
میگذارند لذت درنهادشان همین خوردن وخفتن است وصحبت اعتقادشان
منحصر در غز حرف وبیهوده گفتن وباگوش هوش هرگز در شاهوار معرفتی بدست
نمی‌آید وباچراغ شعور همیشه در تاریکی نادانی بسرمیبرند مخفی نماند که علم دین
عمارت بندگی وعبادت رابمثابه اساس است وسرای جنت فضای آشنائی
جناب الهی رابمنزله کرباس که بحصول آن قصرطاعت را باوج قبول نمیتوان افراشت
وبدون دخول ورالقدام دربارگاه قرب حق نمیتوان گذاشت چه گردن بهرکاری را
نخست دانستن آن درکار است وطالب هرمقصدی را از چراغ طریق آن ناچار و
هرگاه اعمال واشغال جزبیه چون نجاری وحدادی بشاگردی استادی محتاج
باشند ونساج وحلاج ودر آموختن آن بی‌علاج کلاه دوزی بمعرفت انشر نگرد
ونقاشی بدون تعلیم صورت نپذیرد اینکار عظیم بزرگوار یعنی بندگی جناب

از بدکار که مردان مرد راه از آن در مانده و در طی طریق آن جز خوی خجلت از
جبین نفشانده اند بی معرفت الهی و علم باداب عبودیت اند در کاه بحوی
که او بسازد چگونه صورت می بندد و جمعی که بی بدرقهٔ معرفت و توشهٔ علم طریق
عمل می سپارند با کوری جهل و نادانی قدم براه باریک شرع و سنت که جناب سبحانی
میکذرانند از جمله کسانی اند که صاحب دین حنیف و معلم دین متین تکلیف حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مذمت ایشان نموده و بزبان وحی ترجمان در
بارهٔ ایشان فرموده است که من عمل بغیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح حاصل معنی
اینکه کسی بی علم عمل کند انچه فاسد و تباه میسازد بیش از انست که اصلاح می نماید
و مرشد طریق هدایت حضرت شاه ولایت علیه السلام نیز ازین جماعت شکایت
کرده فرموده است که قطع ظهری رجلان من الدنیا رجل عالم اللسان فاسق و
رجل جاهل القلب ناسک هذا یصد بلسانه عن فسقه و هذا بنسکه عن جهله فاتقوا
الفاسق من العلماء و الجاهل من المتعبدین اولئک فتنة کل مفتون ملخص
اینکه دو کس از اهل دنیا پشت مرا بر بدند یکی مردی که بزبان عالم و باحکام دین
ناطق باشند و بمقتضای ان عمل نکرده نامقید و فاسق بود دوم مردی که بدل جاهل
و از علم و ادب شریعت خبردار بی بصیرت طریق عمل و عبادت میسپارد و ان

بکلی منه

یک منع می کند و دفع مینماید بزبان ملامت خلق را از فسق خود و بعضی چون مردمان
وی را بان علم و دانشی ببینند که ارتکاب فسوق میکند قبح ان در نظر ایشان
برطرف میشود و این یکدفعه می نماید بعبادت خود نقص و لوم را از جهل خود یعنی
چون عبادت او را با ان جهل و نادانی مشاهده میکنند نقص جهل و قبح ان در نظر
ناهموار گردد و پس بترسید و بپرهیزید از فاسق علما و جاهل اهل عبادت این جماعت
سبب گمراهی خلق اند و از جناب مستطاب جعفری علیه السلام در کتاب کافی در
مذمت این قوم حدیثی ماثور است که العامل علی غیر بصیرت کالسایر علی غیر الطریق
لا یزیده سرعة السیر الا بعدا خلاصه معنی انکه عبادت کننده بی بصیرت و علم بحدود
و اداب ان چون راه روی است که بر راه مقصد نرفته باشد که چندانکه تندتر
میرود و از مقصد دورتر میگردد و بر طبق روایات حکایت دان دو برادر که در زمان
پیش بودند یکی عالم که بقدر علمی مینمود و دیگر جاهل که طریق زهد و عبادت بقدم
سعی می پیمود و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان منافسات می بود
تا انکه مدتی از هم جدا گردیدند و بعد از انکه بهم رسیدند برادر زاهد یک چشم خود
بسته بود برادر عالم از سبب ان استفسار کرد گفت برای ان چشم خود
بسته ام که دنیا را بیک چشم ببینم و از ان جرا نتوانی باشند برادر عالم گفت در بن

خطا کرده‌ٔ چه اگر چنین باشی خدای تعالی مارا و چشم غذای وی و اکنون مرا خبر ده
که در وقت وضوی نماز چشم خود میگشودی گفت نه و لیکن دست بر روی این
خرقه که بر چشم بسته ام میمالیدم گفت چند گاه است که چنین کرده گفت چهل سال
باکم و بیش گفت نمازهای خود را که در نجاست که بچنین وضوی گذارد اعاده کن
و نیز از مناسبات این مقام حکایت مرویست که در زمان حضرت امام همام جعفر
بن محمد صادق علیه السلام بود عوام و جهال تعظیم او می نمودند و بمحامد خصال
وی میستودند چنانکه آنحضرت را خواهش ملاقات او در خاطر مبارک بهم رسید تا آنکه
در موضعی او را دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمع گشته بود آنحضرت در گوشه
استاد و روی انور خود را پوشید که وی را نشناسد و در ایشان در نظاره منتظر بود
و آن مزور حیله ساز بیهاور و بابازیها میکرد و آن قوم را بدام فریب خود می آورد تا
آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آن جماعت نیز متفرق گردیدند از پی کار خود رفتند
حضرت امام علیه السلام از دنبال وی میرفت و آن مزور هیچ درنگ نکرد تا بخبازی رسید
و او را غافل کرده دو گرده نان از دوکان وی دزدیده از آنجا گذشته بشخصی
رسید که انار در دست داشت او را نیز غافل ساخته دو انار ربوده از نزد وی برداشت
آنحضرت از آن حرکتهای متعجب می بود و همچنان بر اثر وی میرفت تا گذارش

به بیماری افتاد و ان دو کرده و دوا نادر را پیش وی نهاد و در رفت تا در بیرون شهر
بنقعه رسید، در انجا ساکن گردید آنجناب پیش رفته با وی تکلم نمود و این مضمون
ادا فرمود که ای بندهٔ خدا همانا من وصف تو شنیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم
پس با تو ملاقات کردم ولیکن دیدم از تو چیزی که دل مرا مشغول ساخته یعنی از فکر آن
فارغ نمیگردم و من ترا از ان می پرسم تا آن از دل من زایل شود گفت الخبیث
حضرت امام علیه السلام آنچه دیده بود تقریر فرمود و امر کرد گفت تو کیستی فرمود مردی
ام از فرزندان آدم از امت محمد صلی الله علیه و آله دیگر باره مبالغه کرده گفت
بگو کیستی تو فرمود مردی ام از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله گفت از کدام
شهری فرموده مدینه گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن ابی طالب
باشی فرمود آری گفت سودی ندارد ترا شرف اصل تو با جهل تو با چیزی که
شرف یافته با آن ترک علم جد و پدر خود نا انکار مینمائی و مذمت میکنی چیزی را که باید
فاعل انرا ستوده فرمود چیست آن یعنی آنچه ستوده جهل ان همین کردی کدام است
گفت قران فرمود چه چیز است از قران که من بان جاهلم گفت قول خدای عز و جل
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها
ملخص معنی انکه هرکس کار نیکی کند پس مر او راست ده مثل آن و هر که کاری بدی کند.

پس جزا داده نمیشود مگر یک مثل آن و من چون دزدی کرده و دو انار دزدیدم چهار گناه
شد و چون انهارا تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار حسنه از انجمله بازای
انچهار گناه کم شد و سی و شش حسنه دیگر برای من نوشتند آنحضرت فرمود ثکلتک
امک یعنی مادر بمرگ تو نشیند تو جاهلی بکتاب خدا اما نشنیده که خدای عز و جل
میفرماید که انما یتقبل الله من المتقین یعنی اینست و جز این نیست که قبول
میکند خدای تعالی از متقیان بدرستی که تو وقتی که دو گرده نان دزدیدی دو
گناه شد و چون دو انار دزدیدی دو گناه شد و وقتی که انها را بغیر صاحبش دادی
بی امر صاحب انها چهار گناه دیگر بران چهار گناه افزودی نه چهل حسنه و این
حکایت از روایتی استخراج شده که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و بعد از نقل این حکایت آنجناب فرمودند
که بمثل هذا التاویل القبیح المستنکر یضلون و یضلون یعنی مردمان بمثل این تاویل
زشت ناخوش گمراه میشوند و دیگران را نیز گمراه میکنند الحاصل بی هادی علم
بوادی عمل افتادن و خودسرانه پای براه بندگی نهادن منشای چنین غلطهای
رسوا و منتج اینگونه ضلالتهای عظمی میگردد پس کافه عباد را که بصفت عبادت مکلف
و بتشریف این کرامت مشرفند ناچار است که در تحصیل علوم دینیه و بذل جهد دران خود را

بمجاهده موفق

بهیچوجه معاف مدارند و بچراغ معرفت دلفروز پای سعی بشناخت اقامت آن بگذارند

بیت علم بالست مرغ جانت را ¤ بر سپهران برد روانت را ¤ دل بی علم چشم بی نورست ¤ مرد نادان زمردمی دورست ¤ بیت انجیات خبر دانش ¤ نیست باب نجات خبر دانش ¤ دین بدانش بلند نام شود ¤ دین بی علم کی تمام شود

از قلزم مواج علوم و هادی منهاج آداب و رسوم اعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در کافی مرویست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم حاصل معنی آنکه طلب علم بر هر مسلمانان فرضست که بزرگ آن معذب و معاقب مسکر و آگاه باشید بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد طالب علم را و نیز در کافی از سر کرده افاضل و اکارم و سرچشمه آثار معالم امیر المومنین علیه السلام منقولست که ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی به والعلم مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه ملخص مدعا آنکه ای مردمان بدانید که کمال دین طلب علم و عمل بانست و آگاه باشید که طلب علم بر شما واجب‌تر و لازم‌ترست از طلب مال مال را خدا تعالی میان شما قسمت نموده و برای هر یک آنچه می باید مقرر فرموده و برای شما ضامن گردیده است که انرا

بشما واصل سازد و عنقریب بآن وفا نماید و علم نزد اهل بیت یعنی علما مخزون
و مضبوط است و بتحقیق که شما مامور گشته اید بطلب آن از ایشان یعنی علما پس
طلب کنید از او و در همان کتاب شریف از خازن کنوز حقایق حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام ماثورست لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا
خلاصه مضمون مطلب اینکه هرآینه دوست میدارم که بر سرهای اصحاب من تازیانها
میزده باشند تا تحصیل علم دین نمایند و هم در آنکتاب از مفضل بن عمر روایت شده
که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدند که میفرمود که علیکم بالتفقه فی دین الله
الی آخره یعنی بر شما باد بتفقه و اکتساب علم در دین خدا و مباشید مانند عربان
صحرایی که احکام دین نمیدانند چه بدرستیکه هرکس تحصیل علم دین نکند خدای تعالی
بنظر رحمت و شفقت بسوی او نگرد در روز قیامت و هیچکس عمل او را پاکیزه و پسندیده
نگرداند و هم از آنجناب در آنکتاب مرویست که لا یقبل الله عملا الا بمعرفة الی آخر
الحدیث یعنی قبول نمیکند خدای تعالی هیچ عملی را مگر بدانستن طریق کردن آن
و نیز در کافی مذکورست که از معلم فرایض و سنن حضرت ابی الحسن علیه السلام
پرسیدند که آیا جایزست مردمانرا که ترک سوال کنند از آنچه محتاج اند بآن یعنی از
احکام دین فرمودند مجملا هر صاحب توفیقی که پرتو آفتاب عنایت بر ساحت دلش

تافته

تافته و مذاق جانش چاشنی درد دین دریافته ست نخواهد و آرام نگیرد تا مرض
جهل را بدوانی و کوری دل را بتوتیای رسانند و باین عصای رهنمای هدایت
اثما خود را از جاسار مخاطرات شبهات بسلامت گذرانند مرغ دلش روز و شب
در هوای جهان فزای طلب در پرواز باشد و سمند همتش گاه و بیگاه بر نشیب و فراز
این راه در تک و تاز موج حصیر کنج عزلتش در تحصیل علم از چین و جبین بر تار خوبان
طناز خوشتر آید و دود چراغ مدرسه اش در دیده شوق از مرغوله زلف تابدار
سلسله مویان بهتر نماید طایر هوسش پروانه وار بر گرد چراغ عالم افروز کتاب
الهی همیشه طیان باشد و گلچین شوقش دامن حافظه در کسب دُرّ جاز چمن کتب اربعه
حدیث پیوسته سیار سکندر خیال جهان پیمایش در ظلمات مسودات حظوظ
التحیات معانی را در جستجو بود و سلیمان خرد زبان دانش در وادی
نمل نسخجات با مور الحروف همواره در گفتگو صاحبان درد دین و طالبان
مقصد یقین در یافتن راه حق و نجات خویش شهر بشهر و دیار بدیار سیر دیدند
و کوه و صحرا و خشکی و دریا را القدم سعی و کوشش منور دیدند از هر عالمی حکمتی
می آموخته اند و از هر نور دانشی چراغ بینشی برافروخته اند و با هر صاحب
معرفتی طریق خدمتی می سپرده اند و از هر نکته سنجی پی بسر گنجی می برده سرگذشت

حضرت سلمان فارسی رحمة الله علیه وانواع شدائد و ریاضاتی که آن بزرگ
در راه دین و ادراک سعادت خدمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله
کشیده درین مقام ذکر کردنی و عندلیب شوریده حال شیرین مقال خامه را در
گلزار تذکار این حکایت بسر شوق گفتار آوردنیست تا مگر چراغ ادراک غافلان را
روغنی و آتش شوق افروختگان را دهنی نماید و این حکایت غفلت گرد را زنگ از دل
بر دارد بر سبیل اجمال و اختصار اینست که سلمان رضی الله عنه از ابنای دهاقین شیراز
بود روزبه نام داشت و پیوسته بر طلب علم دین جستجوی طریق حق و یقین همت میگماشت
طلب صحبت علمای ادیان هر زمان میبود و تلاش ادراک خدمت حضرت اقدس نبوی مینمود
بتقریب اطلاع او بر نبوت آنسرور منشا اشتیاقش بدریافت خدمت آن رهبر این بود
که در مبادی حال روزی که قوم وی آن روز را عید میکردند با پدر خود میرفت
گذارش بر صومعه افتاد مردی از آن صومعه ندا میداد که اشهد ان لا اله
الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله از شنیدن این ندا
و ذکر آن نام زنگ از دل زدا نور ایمان بود بر دلش تافت و روشنی
رسید بولاک در خاطر حق پذیرش کس قرار در رسوخ یافت تا از غلبه شوق کار بجای
رسید که خوردنی و آشامیدنی بر وی گوارا نمیگردید چون بمنزل خود عود نمود

کتابی

کتابی یعنی نوشته دید که در شغف خانه او بخته بود از مادر سوال نمود که این نوشته
جیست مادر گفت ای روزبه چون از عید گاه باز گشتیم این نوشته را او بخته دیدیم
یعنی بنظر شد و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزدیک این مکان مرو که پدرت
ترا میکشد سلمان صبر کرد تا شب در آمد و پدر و مادرش خفتند آنگاه برخواسته
آن نوشته را بگرفت و خواند در آن مرقوم گشته که بسم الله الرحمن الرحیم هذا
عهد من الله الی ادم انه یخلق من صلبه نبیا یقال له محمد یامر بمکارم الاخلاق و
ینهی عن عبادت الاوثان یا روزبه آیت وصی عیسی فامن واترک المجوسیه
حاصل معنی بنا بر نسخه متن که بصحت اقرب و بتفسیر انسب است اینکه این عهدیست
از جانب الله تعالی بادم که از صلب او پیغمبری خلق خواهد کرد که او را محمد گویند
امر خواهد کرد بنیکو کاری الصفات نیکو ونهی خواهد نمود از پرستش بتان ای روزبه
بیا نزد جانشین عیسی پس ایمان بیاور و ترک دین مجوسیت کن و سلمان قبل از
خواندن الکتاب بزبان عربی عارف بود خدا تعالی از آن روز با فهمیدن
عربیت را بوی کرامت فرمود القصه سلمان از خواندن العهد نامه بهوش گشته
آتش شوقش از آن سر کشیدن و گلش حسن اعتقادش بالیدن گرفت پدر و مادرش
بر آن اطلاع یافتند و پرا گرفته در چاهی عمیق انداختند و گفتند از این عقیده برگرد

والا ترا بقتل سازم سلمان گفت هرچه خواهید بکنید که دوستی محمد از سینه من
نمیرود و مدتی در چاه محبوس بود و بقرص جند که گاهی بوی دادند تعیش می نمود تا آنکه
مدتی حبس ورود و از کشید پس دست استغاثت بر حبل المتین دعا که متمسک افتادگان
چاه سار هر گونه مصیبت و بلاست زده گفت یا رب انک حبیب محمد او وصنه الی منحن
وسیلة عجل فرجی وارحمنی مما انا فیه محصل مضمون آنکه خداوندا بدرستیکه تو محمد
و جانشین او را محبوب من ساخته و دوستی ایشان را در دل من انداخته پس بحق منزلت
و مرتبت او که بزودی مرا فرج و گشایشی وازین محنت راحت و آسایشی کرامت
فرما کمثل این دعا بر کنگره عرش اجابت بند گشته شخصی سفید پوشی در انقعر چاه
نزوی آمد گفت برخیز ای روزبه و دست سلمان گرفته و برابان صومعه رسانید
جون بانمقام رسید بلبل ناطقه بر شاخ زبان بنوای اشهد ان لا اله الا الله و ان
عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله مترنم گردانید و برانی از بالای دیر
بروی مشرف گشته گفت تو روزبهی گفت آری گفت بالا بیا القصه و برا بدیر در آورده
دو سال تمام آنجا بود و خدمت و برانی می نمود تا آنکه بوستان هستی و برانی با
نقطاع آب زندگانی رو بخشکی نهاد و نخل بقایش باره گذار سیل و فنا از پای در
افتاد در وقت احتضار سلمان گفت مرا که میگذاری گفت کسی که بمقابله من

قابل باشد نمیشناسد مگر راهبی در انطاکیه پس چون با وملاقات کنی ازمن
ویرا سلام برسان واین لوح را بوی تسلیم نما ولوح بسلمان داده چون زاهب
وفات یافت سلمان بتغسیل وتکفین وی پرداخته مدفونش ساخت ازانجا روانه
شده خودرا بانطاکیه رسانیده نزدیک صومعه راهب بگفتار این کلمات گویا گردید که اشهد
ان لااله الا الله وان عیسی روح الله وان محمد حبیب الله دیرانی ازفراز دیر بردی
مشرف گشته پرسید که توروزبهی گفت آری ویرا بدیر در آورده دو سال دیگر خدمت
او نموده تا آنکه اورا نیز وفات رسید سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت کسی را نمیشناسم
که اینچه من گویم گوید مگر راهبی در اسکندریه پس چون نزد وی روی ازمن اورا سلام
برسان واین لوح را باو ده چون وفات یافت سلمان بدستور اورا غسل داده
کفن ودفن کرد وان لوح را برگرفته روباسکندریه آورد وبصومعه آن زاهب رفته
این کلمات برزبان جاری ساخت که اشهد ان لااله الا الله وان عیسی روح الله وان
محمد حبیب الله که او نیز از دیر بروی مشرف گشته پرسید که توروزبهی گفت آری اورا
ببالا برده دو سال کامل دیگر بخدمت او اشتغال نموده چون اورا نیز وفات رحیل
شد سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت در دنیا کسی را نمی شناسم که بمغایبه من قابل
باشد ووقت آن شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب متولد گردد پس اگر اورا

دربابی از من سلام برسان واین لوح را بوی ده القصه سلمان بعد از تجهیز
وی لوح را برداشته از انجا برآمد و با جمعی رفیق شد وایشانرا گفت ای قوم شما
خوردنی و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا من خدمت شما را کفایت نمایم ایشان قبول
کردند چون وقت اکل شد گوسفندی را بستند و چندان زدند که مرد آنگاه بعضی از آنرا
کباب و پاره را بریان کردند و سلمان را نیز بخوردن آن تکلیف نمودند سلمان از آن
امتناع نمود گفت من بنده دیرانیم دیرانیان گوشت نمیخورند آنگروه بدبخت را از آن
گفتار سخت آمده و برا زدند چندانکه نزدیک شد که هلاکش سازند یکی گفت دست
از وی بدارید تا شراب حاضر شود او از آن نخواهد خورد یعنی چون شراب نیز نخورد
آنگاه با وی هرچه خواهید کنید و چون شراب حاضر شد او را بشراب آن تکلیف نمودند
گفت بنده دیرانیم و دیرانیان شرب خمر نمی نمایند پس او را ببستند و قصد کشتن وی
کردند سلمان گفت ای قوم مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم
القصه اقرار به بندگی یکی از ایشان کرده آن کس او را از انجمع بیرون برد و بمردی
یهودی به سیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی استفسار نمود سلمان سرگذشت
خود را بر طبق اظهار نهاده گفت مرا گناهی نیست غیر از آنکه محمد و وصی او را دوست داشته
ام یهودی گفت من نیز او و محمد را دشمن میدارم آنگاه سلمانرا از خانه بیرون آورده

بک

ریگ بسیاری بر در خانهٔ وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگ را ازین
موضع برنداشته باشی هر آینه ترا بقتل میرسانم سلمان رضی الله عنه از غایت
صعوبت آن کار تن در داده ریگ میکشید تا آنکه طاقتش طاق گردید پس دست
بسوی آسمان برداشته بهمان دعا که گذارش یافت زبان گشود و نجات خود را
از قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی برانگیخت که آن ریگ را
از آن مکان برکنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی
دید که از ریگ بالتمام از انجا نقل شده گفت ای روزبه تو ساحر بوده من نمیدانستم
هر آینه ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک گردانی پس او را از انجا
اخراج نموده به برزنی سلمه نام فروخت آن زن سلمان را بسیار دوست داشتی
که او را باغی بود از ابوی گذاشته که از آنچه خواهد بخورد و بخشد و صدقه
نماید القصه سلمان مدتی بر حسب مشیت سبحانی دران باغ مانده پیوسته دیده
آرزویش در جستجوی گوهر مقصود بهر سو میدوید و شب و روز زمان فرصت
را در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمدی میگذرانید تا آنکه روزی هفت
نفر را دید که می آمدند و ابری بر سر ایشان سایه افگنده تا داخل باغ شدند و آن
ابر همچنان بالای ایشان حرکت می کرده می آمد سلمان از آن علامت دریافت که می باید پیغمبری

درمیان ایشان باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف انبیا بود و دیگری علی مرتضی
و دیگر ابوذر و مقداد و عقیل پسر ابوطالب و حمزه پسر عبدالمطلب و زید پسر حارث
پس ایشان خرماهای زبون آن نخلستان تناول میفرمودند و سید عالم و آن
بهتر بنی بشر سحر و جود آدم میفرمود که کلوا الحشف ولا تفسدوا علی القوم شیئا
حاصل معنی آنکه خرماهای زبون بخورید و بصاحبان باغ زیانی مرسانید سلمان
چون آن دید طبقی رطب مرتب داشت آورده نزد آن صدرنشین مهمان سرای وجود
گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید که اگر درمیان ایشان پیغمبری است
صدقه نخواهد خورد و یک نشان را که بآن گنج نهادن خواهم برد پس حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله فرمود بخورید و خود از آن میل نفرمود و جناب مستطاب
امیرالمومنین و عقیل و حمزه نیز بدستور از آن امساک نمودند سلمان با خود گفت
این یک نشان پیغمبری است پس رفته طبقی دیگر از رطب سامان داد و آورده پیش آن
سرور نهاد و گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک دراز کرده فرمود بسم الله
بخورید پس همگی دست دراز نمودند و از آن اکل فرمودند سلمان با خود گفت این
نشان دیگرست بعد از آن برفقای آن پشت و پناه امت گردیده میخواست
که خاتم نبوت را که آن نیز از علامات مهر سپهر فتوت بود معلوم کند و صحیفه حسن

بعدازان

حسن عقیدت خود را بان مهر انور رساند سرور عالمیان مکنون خاطر سلمان را دانسته
فرمود ای روزبه خاتم نبوت میطلبی گفت آری آنحضرت کتف مبارک خود را
گشوده مهر نبوت را بوی نمود سلمان را از دیدن آن نشان رسالت انوار الایمان
چنانکه باید خاطرنشان گردیده و گواهی وگفت باد اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا حبیب الله در صحیفهٔ صحیح وجود ختمی پناه بان مهر نبوت خدای
نزدوی بنبوت رسیده در قدم مبارک آنحضرت افتاد و پای انورش را بوسه
می داد آنجناب فرمود ای روزبه نزد این زن برو و بگو محمد بن عبدالله میگوید
که این غلام یعنی سلمان را بما بفروشی سلمان این پیغام را رسانید زن گفت
نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که دویست از آنها نخل خرمای زرد باشد و دویست نخل خرما
سرخ چون این جواب بعرض آنجناب رسید فرمود برخیز یا علی این استخوانهای
خرما را همگی جمع کن آنگاه آنها را برگرفته کاشت امیرالمومنین را فرمود تا آنها را
آب داد هنوز باغ بر نرسیده بود که آن نخلها رسته نشو و نما یافته بودند و شاخ در شاخ
بافتند پس سلمان را با نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده غلام را
تسلیم نمای چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده النخلات را دید گفت نرا
بمحمد نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که همگی آنها زرد باشد پس جبرئیل علیه السلام

نازل گشته بالهای خود را بان نخلها مالیده تمام آنها زرد گردید الغرض دیگر
بار سلمان را فرستاد و آن بانجام داد از آن بدبخت و سخت را باب و بدن معجزه
چنان نخل ایمان از زمین دل سر بر کشید و کام جانش از رطب اقرار برسالت حضرت
سید اخیار شیرین گردید گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد
و از تو بهتر است سلمان گفت بخدا قسم که نزد من یکروز با محمد بودن بهتر و محبوبتر است
از تو و هرچه تو داری یعنی از مال و ملک القصه خواجه عالم صلی الله علیه و آله آن اختیار
فرخفال بلند اقبال را بتاج و تاج سعادت غلامی خود سرفرازی داد الکاه رقبه
بندگی از قبه آن آزاد و نخل بوستان فرخندگی بر داشته وی را سلمان نام نهاد
پوشیده نماند که علما و مورخین قصه سلمان رضی الله عنه را مختلف ذکر نموده و طریق
بیان آن را باقدام اقلام هر کدام بر وجهی نموده و آنچه سمت تحریر پذیرفت بر طبق
روایتست که شیخ صدوق در کتاب شرایف اکمال الدین ایراد فرموده است الحاصل
مردان مرد و صاحبان درد در راه جستجوی دین را بجهت سلوک داشته در طریق طلب
اینهمه رنج و تعب بر جان خود گذاشته اند خود را بسر منزل تحقیق رسانند و از سرگردانی
بیابان جهل و نادانی رهند در سودای این کار از شهر و دیار قطع تعلق می کنند اند
و برای جلای آینه باطن جلای وطن نموده خود را الغربتها می افکنده سواد نشام غربت

را سرمه دیده بصرت می ساخته آند و به جشم راحة افروختن جراغ معرفت
بالش ریاضات اسفار می کداخته و قومی کم بخت بجز د وجمعی بی باک نامقید
در یک شهر و بلد از خانهای خود تا درخانه علما قدم نا زرنجه بمنبدار ند و بتحقیق مسایل
دنیه حتی احکام طهارت و نماز را که هر شبانه روز جند بار بان مامورند لقید رسیلستن
امری از امور دنیا صرور ... نمیشمارند کنده دماغان جیفه مال کی دماغ ان دارند
که از کلدار معرفت بوی برند و سکدا غان حسن ساخته کنده بیر دنیا را کجا بخاطر سپرید
که بجنس خداداد خوبان دکس معانی بنظر خریداری نکرند صایبا تو ذوق لعل خوبانرا
چه دانی تو شور این نمکدا ز چه دانی ترا با اطلس و مجمل بود کار قماش کلعذا نرا
چه دانی تو در آینه محوی جون سکندر مقام الحیوان را چه دانی نقدا دست
از دست تو جزی تو حال خاک بیزانرا چه دانی ترا در و طلب از جانبر دست
نشاط های لو بازا چه دانی تو در صید مگس جون عنکبوتی سکاری شبر مردانرا چه دانی
و نیز از جمله حکایاتی که مذاکره ان علیلان عرض کشند بید رد برا د وا د سر کشتکان
بیابان جهل را بطریق طلب راه نما مینوا ند شد حکایت ابو سعید غانم هندی ست که شیخ
کلینی رحمة الله علیه در کتاب شریف کافی ذکر نموده . وحاصل مضمون ان اینست که
ابو سعید مذکور کفت که در بند در شهری که معروفست بکشمیر بودم و یاران جهل مرد

بودند که جمیعکی قرأت کتب اربعه توریت و انجیل و زبور و صحف حضرت ابراهیم منمودند
و در دست رات باد شاه بر کرسیها جلوس میفرمودند و مادر بان مردم قضا میکردیم
واحکام دین ایشانرا بایشان می اموختیم و در حلال و حرام فتوا میدادیم و مردمان
از باد شاه تا رعیت بما باز گشت داشتند وقتی با هم ذکر پیغمبر خدای یعنی حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و اله کردیم پس گفتم که این پیغمبری که در کتابها مذکور است کار او
برما مخفی مانده و برما واجبست که احوال او را تفحص و اثار او را طلب کنیم و رایها
برین متفق گردید که من طریق سیاحت پیمایم و دیار بدیار جستجوی از او نمایم القصه
از کشمیر بیرون رفته و مال بسیاری با خود داشتم پس دوازده ماه سیر کردم و
گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم قومی از ترک براه زنی بر سر راه من آمدند
و مال و مرا گرفته زخمهای شدید برمن زدند و تا کابل مرا تعاقب کردند با دشاه
کابل را چون بر خبر من اطلاع افتاد مرا ببلخ فرستاد و حاکم بلخ خود داود بن عباس
بن ابی الاسود بود چون خبر من باو رسید و بر اراده من واقف گردید که من از هند
بطلب دین بیرون آمده و زبان فارسی اموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه
کرده ام کس فرستاده مرا بمجلس خود احضار فرمود و علما را بر من جمع نمود و با من
مناظره کردند و من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خود برآمده ام تا طلب

بعنی:

بیغمبری نمایم که وصف او در کتابها یافته ام داود بن عبا پس گفت بیغمبری که صفت او را
دیده کیست و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت او بیغمبر ماست پس از شرایع و احکام
دین او سوال کردم مرا از آنها اعلام نمود گفتم من میدانم که محمد بیغمبر است اما معلوم نیست
که او محمد نیست که شما وصف او میکنید یا نه پس مرا اعلام کنید که او کجاست تا پیش او روم و از علامات
و دلالاتی که نزد منست وی را سوال کنم اگر همان باشد که من میخواهم ایمان آورم و طریق
ادعان وی بویم گفتند او علیه السلام از دنیا رفته است گفتم وصی و جانشین او کیست
گفتند ابو بکر این کنیت اوست نامش چیست گفتند عبد الله بن عثمان و نسبش را گفتند این
النست که من میخواهم انکه من طلب میکنم خلیفه و برادر اوست در دین او و پسر عم اوست
در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و این بیغمبر را زنی نبی بر روی زمینست غیر اولاد
اونزد که جانشین اوست چون این سخن از من شنیدند از جای در امده بر من شوریدند
و گفتند اینها الامیر از شرک بر آمده بکفر در آمد خون او و مال او حلالست گفتم ای
قوم من مردی ام و دینی دارم و دست از دین خود بر نمیدارم تا آنکه دین از دین
از خود قوی تر بینم من صفت این بیغمبر در کتابهای که خدا تعالی با نبیا خود فرستاده است
یافته ام و برای همین از بلاد هند و منزلتی و عزتی که داشتم برامده که جستجوی او نمایم
و این شخص که شما ذکر او کردید چون متفحص احوال او کردیدم یعنی نشانها و اوصاف او را

از شما پرسیدم آن پیغمبر بود که وصف او در کتابها شده پس آن قوم دست از من باز داشتند

و خنجرها بنهادند و از غلاف خود کشیدند و عاقل کس فرستاده مردی را که حسین ابن اسکیب

میگفتند طلبیدند و او را گفت که با این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله

نزد تو فقها و علما هستند ایشان مناظره او در انا تر و بطریق او بینا تر اند گفت با او مناظره

کن چنانکه ترا می گویم و باید که او را بخلوتی بری و با وی طریق ملاطفت و ملایمت سپری

القصه بعد از آنکه با حسین بن اسکیب گفتگو کردم گفت آنکس که طالب اوی همین پیغمبر است

که شجاعت وصف او نموده اند ولیکن در باب خلیفه وی غلط کرده اند و آنچنانست که ایشان

گفتند این پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و وصی او علی بن ابی طالب بن عبد

المطلب و او شوهر فاطمه دختر اوست و پدر حسن و حسین دو نواده محمد است ابو سعید غانم گوید

که چون این سخن بشنیدم گفتم الله اکبر این همان کس است که من در طلب او بودم پس برگشته

نزد داود بن عباس رفتم و گفتم ایها الامیر آنچه میجستم یافتم اشهد ان لا اله الا الله و

ان محمدا رسول الله پس وی با من نکوی کرد و صله نمود و حسین بن اسکیب را تفقد

من سفارش نمود من نزد حسین مذکور رفتم تا با وی انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم

از نماز و روزه و فرائض از و آموختم پس با وی گفتم که ما در کتابهای خود خوانده ایم که محمد

علیه السلام خاتم پیغمبران است بعد از وی پیغمبری نیست و امر یعنی فرمانفرمایی از جانب خالق

ابلاغ

ورياست عامه خلايق وبعد از و يا وصى و وارث جانشين اوست و بعد از او وصى
نيز با وصى اوست و همچنين لا يزال اين امر در اعقاب و آل ايشان جاريست
تا دنيا منقضى گردد پس وصى وصى محمد كيست گفت حسن و بعد از حسين و بعد از ان اوصيا
شمرد تا منقضى بحضرت صاحب الزمان و بعد از ان مرا از غايب باز گشتن آنحضرت اعلام نمود
پس مرا همين جز بدين مصروف نگرديد كه طلب ناحيه مقدسه نمايم يعنى پسر من پاى كه آن آفتاب
عالمتاب و در ان برج سحاب احتجاب نهفته روم و سفرا و وكلاى اند در كار جهان پناه را ملاقات نمايم
راوى گويد كه غانم مذكور در سنه شصت و چهار يعنى بعد از دويست وارد قم شد و با صحاب
ما يعنى شيعيان قم صحبت داشت و با ايشان ببغداد رفت غانم حكايت نمود كه از بغداد بعتبات
رفتم و تهجد نماز كرده نماز ميگذاردم و ايستاده بودم و در انچه قصد طلب اند انديشه تفكر
مينمودم كه ناگاه شخصى آمد و گفت كه تو فلان كسى و نامى كه طلبى در هند با آنموسوم بودم مذكور
گفتم آرى گفت اجابت كن مولاى خود را با وى پس با وى رفتم تا آمد بسراى و بوستانى
ناگاه او را يعنى يكتا گوهر محيط جهان و چشم چراغ عالم عالميان حضرت صاحب الزمان
عليه السلام را ديدم نشسته [illegible] گفت خوش آمدى اى فلان چگونه نشست
حال تو و چگونه گذاشتى فلان و فلان را [illegible] چهل نفرى كه در كشمير جمع بودم همگى را
تعداد نمود و از احوال يكان يكان ايشان سوال نمود و بعد از ان مرا آنچه در باب رسول الله صلى الله

علیه وآله در میان ما گذشته بود اخبار نمود و همه این سخنان را بزبان او ادا فرمود بعد از آن
گفت که اراده کرده که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود با ایشان حج
مکن وامسال بازگرد و سال آینده حج کن بعد از آن همیانی که پیش وی بود بجانب من
انداخت و فرمود این را خرجی خود کن و داخل مشو در بغداد بسوی فلان یعنی پیش او
مرو و او را مطلع مساز بر چیزی یعنی از آنچه دیدی راوی گوید بعد از آنکه ابن فتوح او را
روی نموده وادراک چنین سعادتی فرموده بود بجانب قم مراجعت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید
که یاران ما یعنی که اهل قم که بسفر حج رفته بودند از عقبه برگشته به سبب عروض مانع از قطع
الطریق با عرفان وحصول بکعبه ما مول ایشان را میسر نگشته که از فلان کس بوده معهود با آن
گشته اند و عازم از آنجا بجانب خراسان رفته سال دیگر ادراک حج نمود القصه
هندی از دین بیگانه با کفر همخانه سمند همت را بتازیانه رگ غیرت در طلب دین
بهر سو تاخت تا برهنمونی قاید توفیق از هند ظلمت غوایت خود را ببرلاق روشنائی هدایت
انداخت برای دین وایمان قطع نظر از ملک ومالی واعتباری جهان نمود وجهت وصول
بسر منزل رستگاری انجهانی تحمل چندین خسارت مالی و آزار جانی نمود و شرم با و مسلمانی را
که در دیار اسلام زاده و در اسباب نجاتش اماده دایه عنایتش بشیر توفیق هدایت پرورده
و خوان سالار رحمتش سفره پر نعمتی چون آئین شریعت در پیش گسترده نعم گوناگون فنجن

دوم

علوم در طباق اوراق بران چیده و چشم ادراک دوست توانش جهت تناول آن
نعمت الوان عطا کرده است و معده زایده رغبت ازان پوشیده طلب جیفه
دنیا را وجهه همت مساز و اشتهای طیبات اهنواید را بمردار خواری غصه دنیا و ژاژ
خای سخنان بیهوده آن درمباز بیت بارها گشته حسرت این باده و ترا ابش
لب آشناغ و برسر نمکشی وسبب این سرعنی و منشا این بی سعادتی آنست که
چشم آرزو وبش همیشه در پی سرخ زرد و چرب و شیرین دنیا شتافته و کام جانش هرگز
لذت نعمت فهمید کی در نیافته طبع کودک خصائلش عز جون و موتر ملک و مال مزیده
و مذاق عقل بر اخلاقش بار شیر و شکر دانش و کمال آشنا نکردیده اگر دماغ ادراکش
ازین گل بنجار بوی کشید و مذاق شعورش ازین حلوای بی دود اندکی چشید
حاشا که دست طلب ازان تواند کشید و معده خواهش ازان سیر تواند گردید و لهذا
حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که منهومان لا یشبعان طالب علم
و طالب دنیا حاصل معنی آنکه دو پرخوار اند که سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگر طالب علم
بیت بگجند چراغ آرزو تا لف کن فا … ل هر یوسف کن زین شهید یکا یک تن
بکامت برسان در لذت اگر … عف کن ای حاصل طالبان کعبه نجاح و مقصد
فلاح را درین راه سر قدم ساختن و تنگ کشان اعمال صالح را در معرکه مردازمائی

جهاد نفس اماره تخت علم علم برافراختن ضرور و ناچار بحکم حدیث مشهور اطلب العلم
ولو کان بالصین شهر باشهر و دیار بدیار طلب علم دین گردیدن و از بحر دانش هر دانائی
گوهر بیبها برشته حافظه کشیدن بغایت لازم و در کار است مولوی معنوی در بدر میگرد
شهر و کو بکو جستجو کن جستجو کن جستجو

مقصد دوم

در بیان فضل و شرف علم و ثواب
طلب آن بر راست سنجان میزان نظر و قیمت شناسان جواهر معلوم است که صفت
خجسته علم گوهر وجود گرامی آدمی را بپایه ایست که بر آسمان علوشان جناب انسان بمنزله
آفتاب آدمی بجمال این کمال از بهایم و دواب جدا و ممتاز میشود و بازوی این هنر
در محفل هستی بر همه مقدم می‌نشیند و بمزید قرب سرافراز میگردد و گلزار کمالات انسانی
گلی باین خوشرنگی نیست و شاخسار مدیح سرای و ثناخوانی را بلبلی باین سرآهنگی و نه
و در ارشاد دلیلی از برگزیده سبحانی و سرچشمه زلال کمالات و جهانی جناب مستطاب
نبوی صلی الله علیه و آله منقول است حدیثی که حاصل معنی از ینست که طلب علم فرض است
بر هر مسلمانی پس بجوئید علم را از مظانش و اقتباس نمائید از اهلش یعنی از خوانندان
عصمت و کرامت که مهابط الهی و عارفان اوامر و نواهی اند یا از علمای شیعه و
پیروان ایشان که احکام دین را از ایشان آموخته و از دریوزه اندرگاه سرمایه
دانش اندوخته اند علم را فراگیرید که بدرستیکه آموختن علم برای خدا حسنه و طلب آن

عجادنه

عبادتست و مذاکره کردن آن تسبیحست و عمل کردن آن جهادست و تعلیم آن بکسیکه
آنرا نداند صدقه ست و بذل آن بکسی که اهل و مستحق آن باشد وسیله قرب الهیست
برای آنکه علم سبب دانستن حلال و حرام ست و منار و علامت راه بهشتست و مونس
روز وحشتست و مصاحب در غربت و تنهاییست و سخن گوی در خلوتست و دلیل
بر سستی و سختی روزگارست و سلاح بر دشمنانست و آرایش نزد دوستانست بلند
مرتبه میسازد خدای تعالی بان قوم را پس ایشانرا در طریق خیر پیشرو میگرداند که خلایق
اقتباس آثار از ایشان میکنند و بافعال ایشان هدایت مییابند و برای عقل ایشان
رجوع و عمل مینمایند و رغبت میکنند فرشتگان در دوستی ایشان و ببالهای خود ایشانرا
مسح میکنند و در نماز خود برای ایشان برکت میفرستند و برای ایشان استغفار مینمایند هر
تر و خشکی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستیکه علم زندگی
دلهاست از جهل و روشنی دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند
بنده را بمنازل اخیار و مجالس ابرار و بدرجات بلند در آخرت و دنیا و فکر در آن برابری
میکند بروزه و درس گفتن و خواندن آن برابری میکند با ایستادن بعبادت بآن
اطاعت و عبادت خداوند تعالی میکنند و بآن صله رحمها بجا می آورند و شناخته
میشود حلال و حرام علم امام و پیشوای دین و ایمانست و عمل تابع اوست ملهم میشوند بآن

نیکبختان پس خوشا کسی که خدای تعالی محروم نکرداند او را از علم و نصیب خود را از آن
دریابد در حرب و شرافت علم بر دولت و مال و سایر امور اعتباری دنیای بی اعتبار سریع
الزوال که اهل دنیا اینهمه بآن مباهات دارند و کل سرسبد مفاخر خود میشمارند همین بس
که خداوند جلیل در وصف این قل متاع الدنیا قلیل فرموده و شان از آیه کریمه و من
یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ستوده است و آورده اند که وقتی بنی اسرائیل از جور
و بیداد جالوت که پادشاه پس جبار ستمکار بود بجان رسیدند از پیغمبر خود که حضرت
اسماوئیل علی نبینا و علیه السلام بود طالب پادشاهی و سالاری گردیدند که بسر کردگی
او بجنگ و دفع جالوت پردازد و بپای مردی وی دست تعدی الظالم را از
گریبان جان خود کوتاه سازند حضرت کریم بنده پرور بدعای اسماوئیل پیغمبر
مسئول ایشان را امید و ل داشت و طالوت را بپادشاهی ایشان معین کرده تاج این
کرامت بر فرق وی گذاشت و چون طالوت از ادنای القوم بود و مال و ثروتی
نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی ویرا کاره بودند و در آن استعاد مینمودند جناب
جناب سبحانی بوحی آسمانی در سوره بقر از آن اخبار میفرماید که و قال لهم نبیهم ان الله
قد بعث لکم ملکاً قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یوت
سعة من المال قال ان اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یوتی

ملکه من

ملکه من یشاء والله واسع علیم خلاصه مضمون آنکه گفت به بنی اسرائیل پیغمبر ایشان
که بدرستی که الله تعالی بتحقیق که برگزید برای شما طالوت را بپادشاهی گفتند چگونه
او را سزد پادشاهی بر ما و حال آنکه ما سزاوارتریم بپادشاهی از و یعنی از جهة نسبت چه
گفته اند که نبوت در سبط لاوی بن یعقوب می بود که حضرت موسی و هارون از آن سبط بودند
و پادشاهی را سبط یهودا داشتند که حضرت داود و سلیمان از ایشان بودند و طالوت
از آن دو سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط ابن یامین اسامی بود و دیگر گفتند که داده نشده
طالوت را وسعتی در مال یعنی پادشاه را مال و خانه می باید و او مرد فقیرست و اینکار را
نمیشاید پیغمبر ایشان در جواب گفت که بدرستیکه خدا تعالی برگزیده است او را بر شما یعنی
این جانب اوست و او بمصالح امور داناترست و افزوده است او را وسعتی در علم
و جسم یعنی و اگر چه بزرگزاده و مالدار نیست اما باین دو صفت اشرف که از آنهاست
اتصاف دارد چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از بنی اسرائیل بیش
و در جسامت و توانائی از همگنان بیش بود و میدهد خدا تعالی ملکش را بهر که میخواهد یعنی
مالک اوست بهر که خواهد دهد و کسی را نرسد که انگشت اعتراض بر آن نهد و خدا تعالی
صاحب وسعت و داناست یعنی از مال آنچه داد و او را در کار و امر پادشاهی را ازان حاجت نبود
خواهد داد و صاحب علوم اولین و آخرین جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث

کمیل که نزد اهل تتبع مشهور و در کتب معتبره مذکور است در بیان شرافت علم بر مال فرموده اند
که یا کمیل العلم خیر من المال لان العلم یحرسک و انت تحرس المال والمال تنقصه النفقة و
العلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به و به یکسب الانسان الطاعة
فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون
ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة حاصل معنی آنکه ای کمیل
علم بهتر است از مال چه علم پاس تو میدارد و تو پاس مال میداری دیگر آنکه مال را
بخرج کردن کم میکند و علم بخرج کردن زیاده میگردد ای کمیل علم طاعتیست که
بآن طاعت گذاری الله تعالی میشود و بآن کسب میکند آدمی طاعت را در وقت
حیات و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان اموال و صاحبان
ثروت مرده اند و از ایشان اثری باقی نیست و اهل علم تا روزگاران باشند باینده خواهند
بود اگرچه خود از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار از ایشان در دلها خواهند ماند
مرده است که نامش به نیکویی نبرند الحاصل زینت جاه و مال بر چهره جوان چون
رنگ غازه مستعار و بی بقاست و شرافت علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض دلفریب
مستدام و برجا با جمال و کمال نه حسن خداداد است که برنجوری و پیری باطل شود و فضیلت
و دانش نه نوشته که گزلک مرگ از صفحه روزگار زایل کرد قبل ازین گذرش یافت که

یعنی

یکی از ملوک و بر سقراط که بعلم و دانش در عالم علم و بزرگ و بتجرید مثل او در روز
کاران کم بود گذر نمود و آن بیدار دل در بستر آسایش بی علاقگی خوابیده و نور
نگاهش چون دل آگاه از غبار مکاره عالم فتنه بار چشم التفات پوشیده بود سر پای
بر وزده سقراط برخواسته از آنهمه حشمت و شوکت پروا ننموده و بلوازم تعظیم
و تکریم که از رغبت و نسبت ملوک متعارفست قیام نکرده اصلا التفات بان ننموده
بادشاه گفت مگر مرا نشناختی که شرایط بندگی نپرداختی گفت نه ولیکن در تو طمع
چهار پایان می بینم چگونه کار ایشانست بادشاه گفت که با من چنین گستاخانه
سخن میکنی و تو مرا از جمله رعایا و بندگانی سقراط گفت نه چنین است که تو گفتی
بلکه تو بندگان مرا بنده چه من بر نفس و هوا حاکم و امیرم و تو ایشانرا محکوم و فرمان پذیر
بادشاه ازان گفتار رمتنبه نگشته آغاز خودستائی کرد که من بادشاه زمان و از
اولاد بادشاهان و خسروانم جهانی مرا مطیع و فرمان بردار و عالمی در زیر نگین اختیار
گنج و گوهر این و لشکر و حشم چنین سقراط گفت آنچه شمردی جمله عاریتیست و امور عاجله
لا اعتبار یه اند و نفس را ازانها کمالی و نازرا ازان جمالی حاصل نمیگردد و اگر خواهی
که صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من و تو هر دو جامها از بر کنده و بدرون این
شهر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم و جهل و کمال و نقص هر یک ظاهر گردد بادشاه ازین سخن

خجل گشت و از آنجا درگذشت و این سخن دلنشین متین مطابق است بر کلامی منظوم که
منسوب است بجناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام نظم علمی معی اینما کنت
یتبعنی قلبی وعاء له لا جوف صندوق ان کنت فی البیت کان العلم فیه معی
او کنت فی السوق کان العلم فی السوق محصل معنی آنکه علم چون مال نیست که درون
صندوق باشد و از من جدا و در معرض فنا بود بلکه جای آن دل و همه جا همراه است
و در خانه و بازار از من جدا نگردد و هم درین مطلب از آن استاد پیشه علم و ادب
علیه الصلوة والسلام این دو بیت بلاغت نظام منقولست نظم رضینا قسمة
الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم یبقی لا یزال
حاصل معنی آنکه راضی شدیم بقسمتی که خدا تعالی میان ما و دشمنان ما کرده که
بما داد علم و با ایشان مال داد است چه مال عنقریب بفنا مقرون و علم باقی و از
زوال مصونست و در منهج الصادقین آورده که حضرت سلیمان نبی را علی نبینا علیه السلام
مخیر ساختند میان مال و ملک او و علم اختیار فرمود پس ببرکت علم مال و ملک را بوی
ارزانی داشتند و مخفی نماند که علم نه همین اشرف از مال و جاه است که از زخارف
دنیا و از عوزی اعتبار بیشتر آید بلکه افضل از همه عبادات و اجل از سایر حسنات
نیز هست چنانکه نور دیده بینش و بدر فلک دانش حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
فرموده اند

فرموده اند که ما عبد الله بشیء افضل من فقه فی دین حاصل معنی آنکه هیچ عبادتی
خدایتعالی فاضلتر و بیشتر نیست از فقاهت و دانشوری در احکام دین و هم اینرو
فرموده اند که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب یعنی
زیادتی عالم بر عابد مثل ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر و هم از انوار الانوار
جناب مأثورست که یشفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی بشفاعت
می آیند روز قیامت سه صنف جماعت پیغمبران بعد از آن علما بعد از آن شهدا از احادیث
شرایف صریحا معلوم است که در دین کرامت بعد از مرتبه علمای گزین و در محفل قرب خدا
عالم بر زمرهٔ شهدا مقدم و پیشتر است و چون چنین نباشد که در آثار آمده که مداد العلماء
افضل من دماء الشهداء یعنی آنچه علمای بان کتابت کنند چون مرکب و امثال آن
فاضلتر است از خونهای شهیدان و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام
همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی منقولست که اذا کان یوم القیمة جمع الله
تعالی الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع
مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء حاصل معنی اینکه چون روز قیامت
شود جمع سازد خدایتعالی مردمان را در سرزمین و ترازو تا که بسنجند خونهای
شهدا را با مداد علما چنانکه مذکور شد وزن نمایند پس مداد علما بر دمای شهداء

راجح آید همانا نزافت ورجحان مداد علما بر دماء شهدا از نجهت باشد
که علم احکام دینی بان منوط بند و ممکن ست که مدتها آن نوشته بر صفحهٔ
روزگار ماند و جمعی کثیر را از تیه ضلالت رهانیده بمصر هدایت رساند و این سعی جمیل
در تقویت دین بیشتر از سعی مجاهدین و قتیل و جمیل ست و در کافی از حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که من سلک طریقا یطلب علما سلک الله
به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر لطالب
العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد
کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء لم یورثوا دینارا
ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر حاصل معنی آنکه هرکس براه
رود که طلب علم کند خدا تعالی او را براه بهشت برد بدرستی که فرشتگان هر آینه
بالهای خود را فرو میگذارند برای طلب علم از روی رضا و خوشنودی یعنی
باوی تواضع و تذلل نمایند یا بایمعنی که بالهای خود را در زیر قدم وی گسترند تا او
بران رود و بدرستیکه طلب امرزش میکنند از برای طالب علم ساکنان آسمان
و زمین حتی ماهیان در دریا و زیادتی عالم بر عابد مانند زیادتی ماهتاب بر سایر
ستارگان در شب چهاردهم و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند چه پیغمبران دینار و

درهم نیست بلکه علمست که بایشان رسیده پس هر که فرا گرفت چیزی از علم فرا گرفته
نصیبی وافر یعنی از فضل و شرف و احادیث شریف در امالی شیخ صدوق رحمه الله
بشر سمت ذکر یافته و هم در کافی از جناب ابی جعفر علیه السلام مرویست
که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهترست
از هفتاد هزار عابد و هم در اثار روار وست که ساعت من عالم یتکی علی فراشه
ینظر فی علمه خیر من عبادة عابد سبعین سنة حاصل معنی انکه یکساعت از عالم که بر
جامه خواب خود تکیه کرده در عالم خود نظر نماید بهتر از عبادت هفتاد ساله عابدست
وهم در ارشاد از امر سند طریق رشاد صلی الله علیه واله ماثور ست که طالب العلم
افضل عند الله من المجاهدین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجاورین
ویستغفر له الشجر والبحار والریاح والسحاب والنجوم والنبات وکل شی طلعت علیه
الشمس محصل معنی انکه چون پای علم بهترست نزد خدا تعالی از جهاد کنندگان
وبرای ثنیه جهاد بست نگهدارندگان از حج وعمره گذارندگان واعتکاف
کنندگان ودر حرم خدا مجاور شوندگان وطلب امرزش میکنند برای طالب علم
درختان ودریاها وبادها وابر وستارگان وگیاه وهرچه افتاب بران تابد
ودر همان کتاب از فایده منبع خیر وثواب امیر المومنین علیه السلام منقولست

حدیثی که حاصل آن اینست که چون طالب علم پیش عالم نشیند یعنی جهة آموختن علم
خدا تعالی برای او هفتاد در از رحمت کشاید و برخیزد از نزد او مگر مثل آن روزی
که مادر او را زاییده و عطا کند او را خدا تعالی بهر حدیثی عبادت یکساله و بنا کند برای او
بهر حرفی شهری ده برابر دنیا و هم در آنکتاب هم از آنجناب علیه السلام این مضمون
مرویست که چون روز قیامت شود جمع کند خدا تعالی علما را پس گوید بایشان
که ای بندگان من و فقره چند بیان فرموده اند که از آنجمله اینست که فابشروا
فانکم احبائی و افضل خلقی بعد انبیائی یعنی مژده باد شما را بدرستیکه شما دوستان منید
و بهترین خلق منید بعد از پیغمبران من وابشروا فانی قد غفرت لکم ذنوبکم و قبلت
اعمالکم و لکم فی الناس شفاعة مثل شفاعة انبیائی و انی منکم راض و لا اهتک ستورکم
و لا افضحکم فی هذا الجمع حاصل معنی آنکه بشارت باد شما را که بدرستیکه من بخشیدم
گناهان شما را و قبول کردم عملهای شما را و شما راست در میان مردمان شفاعت
پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در شفاعت مازونند شما نیز مازونید و بدرستیکه من
از شما راضی ام و پرده های شما را نمیدرم و در میان این جمع شما را رسوا نمیسازم و هم در
خبریست که ابوذر رحمة الله بشرف خدمت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فایز گشته
گفت یا رسول الله جنازة العابد احب الیک ام مجلس العلم حاصل معنی آنکه بجنازه عابد

حاضر گشتن

حاضر کشتن و تشییع آن نمودن نزد تو محبوبتر است و خوشتر است با مجلس علم
السرور اینمضمون ادا فرموده که با ابا ذر یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوبتر است
پیش خدای تعالی از برخواستن هزار شب که هر شب هزار رکعت نماز کند و یکساعت
نزد مذاکره علم نشستن محبوبتر است نزد خدای تعالی از هزار غزوه یعنی جهاد و قرائت
همه قران ابوذر گفت یا رسول الله مذاکره علم بهتر است از قرائت همه قران آنحضرت
فرمودند که یا ابا ذر یکساعت نزد مذاکره علم نشستن بهتر است پیش خدای تعالی از
خواندن همه قران دوازده هزار بار بر شما باد بمذاکره علم چه بدرستیکه بعلم میشناسد
حلال را از حرام و کسیکه بیرون آید از خانه خود برای اینکه التماس و طلب بابی از علم
کند بنویسد خدای عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و عطا کند
او را خدای تعالی بهر حرفی که می شنود و یا می نویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست
میدارد خدا و دوست میدارند فرشتگان و دوست میدارند پیغمبران و دوست
نمیدارند علم را مگر کسی که سعادتمند باشد و خوش نام طالب العلم را روز قیامت یا ابا ذر
یکساعت نزد مذاکره علم نشستن بهتر است برای تو از عبادت یکساله که روز آن
بروزه و شب آن بشب بیداری گذرد و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار
بنده الی آخر الحدیث و اما اخبار و آثار در طلب فضل و ثواب طلب علم پیش از آن

دار دوست که تنگنای این مجلس گنجایش ذکر تمام آنها داشته باشد لهذا بذکر بعضی
اکتفا میشود از انجمله در ارشاد دیلمی از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله منقول است
حدیثی طویل که از جمله فقرات آن اینست که ثلث تستغفر لهم السموات والارضون
والملک واللیل والنهار العلماء والمتعلمون والاسخیاء یعنی سه طایفه که
طلب آمرزش میکنند برای ایشان آسمانها و زمینها و فرشتگان و شب
و روز یکی علما و طالبان و اموزندگان علم سیوم صاحبان سخا در امالی شیخ
صدوق رحمه الله از حضرت اقدس رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که
المومن اذا مات وترک ورقه واحدة علیها علم تکون تلک الورقة یوم القیمة ستراً
فیما بینه وبین النار واعطاه الله تبارک وتعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات وما من مومن یقعد ساعة عند العالم الا ناداه الله
عزوجل جلست الی حبیبی وعزتی وجلالی لاسکننک الجنة معه ابالی ملخص معنی آنکه
مومن چون وفات نماید و یک ورقی که بر آن علمی نوشته باشد گذارد آن ورق روز
قیامت پرده میشود میان او و آتش و اعطا کند خدای تعالی او را بهر حرفی که
بر آن نوشته شده شهری که وسیعتر باشد از دنیا هفت بار و هیچ مومنی
یکساعت نزد عالم نمی‌نشیند مگر آنکه خدای عزوجل او را ندا کند که نزد دوست من

نشنی قسم بعزت و جلال من که هرآینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و ما باکی
ازین نداریم همانا مراد این باشد که ازین کرامت که در حق تو کنم نقصی بملک
من نمی‌رسد و در ارشاد القلوب از جناب ولایتمآب امیر المومنین علیه السلام
ماثورست که من مشی فی طلب العلم خطوتین وجلس عند العالم ساعتین وتعلم
من العلم کلمتین اوجب الله له جنتین محصل اینکه کسی که رود در طلب علم دو گام
و بنشیند نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلمه واجب گرداند خدای عز و جل
برای او دو بهشت و معاجین اینگونه مضامین که بیدماغان تحصیل چنین ثوابهای
جزیل را مقوی دماغ جستجو و اشتهای نعمتهای گوناگون اینقسم فضل و ثوابهای
از حد افزون از جای فلاسفه و نوشدارو ست در حقها کتب اخبار و آثار حقه
اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بسیارست بخنبار هوشمندی که
روزی چند باستعمال این ادویه علت زدای صحت فزای خود را از دربید روی
طلب رهانند و خوش وقت الصاحب توفیقی که بچراغ جهل سوز دلفروز دو چراغ
مدرسه از ظلمت نادانی خود را بسر منزل ادراک چنین سعادتهای جاویدانی
رسانید فرخ فال الصاحب اقبال که سکندر رسا بخشش تدبیر ارسطوی عقل و ذکای
علم کوشش بتسخیر ممالک علم و دانش افزاز و زنده دلان غافلی که خضر صفت در ظلمات

مسودات کتب معتبره بدلالت توفیق از انجبات تحقیق خود را زنده پاینده سازد شیرین کلام الصاحب اهتمامی که در چهار رباع کتب اربعه حدیث بدست شعور ازینسان خسیار

سطور اثمار خوشگوار معارف چیندن و ارجمندان خردمندی که بشرافت علم دین در محفل قرب جناب سبحانی باز مرهٔ والذین اوتوا العلم درجات بر مسند کرامت دو جهانی

نشینند ذالک فضل الله توتیه من الیشاء نماینده طریق نیک و بد و بخشاینده توفیق علم و خرد جل جلاله عامه سرکشان تیه جهل و ضلال را بر منزل کسب علم و کمال هدایت و

کافه لب تشنگان بیابان حرمان را از سرچشمه ادراک انهمه فضل و ثواب بی پایان سعادت فرماید بمنه و کرمه **مقصد سوم** در بیان انکه چنانکه علم دلرکار است علم را نیز از عمل

ناچار است و ذکر صفاتی که اهل علم را از دوش انصاف اینها مقدس و اخلاقی که بلباس تخلق اینها ملبس باید بود بر خداوندان بصیرت معلوم ست که اهل علم و کمال در میان

عوام و جهال بمثابه بینایانند در میان کوران و چنانکه از مردم بینا نظر بکوران در راه بچاه افتادن باز جاده راست که موصل بمنزل مدعاست بیرون رفته سر بیابان

سرگشتگی وادوارگی نهادن قبیح تر است از اهل علم نیز نسبت بجهال در طریق بندگی از بی پروای و سرهوای بتیره چاه ارتکاب گناه افتادن و باغوای غولان

آرزوهای و را از شارع مستقیم شرع انور که بسر منزل رستگاری رهبر است عدول نمود

رو به بیابان بی پایان فکر ملک و مال نهادن شنیع ترست و موجب ملامت
عقلا پیشه چنانکه امام افضل الکمال اسمان بیزن علم و عمل اعنی حضرت امیر المومنین علیه
السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند ایها الناس اذا علمتم فاعملوا
بما علمتم لعلکم تهتدون ان عالم العامل بغیره کالجاهل الجائر الذی لا یستفیق
عن جهله بل قد رایت ان الحجة علیه اعظم والحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ
عن عمله منه علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما حائر وهالک الی آخر الحدیث
خلاصه معنی اینکه ای مردمان چون دانستید عمل بکنید بانچه دانسته اید تا شاید
هدایت یابید بدرستی که عالمی که بخلاف علم خود عمل کند مثل جاهل حیرانست
که از جهل خود رهای نیابد بلکه حجت بر وی عظیم ترست و حسرت انعالم که بعلم خود
عمل نمیکند پاینده تر و دراز ترست از حسرت این جاهل که در جهل خود متحیرست
و ایشان هر دو حیران و هالکند [illegible] و در ذیل حدیثی عبارتیکه از انجیل نقل
شده مذکورست که فان العلم [illegible] لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من
الله الا بعدا حاصل مضمون اینکه بدرستیکه علم چون بمقتضای ان عمل کرده نشود
العلم
می افزاید صاحبش را مگر بسبب کفر و دوری از خدا تعالی یعنی غیر این دو چیز از
بهره ندارد حکیم ثنائی نه از ان لعنتست بر ابلیس که نداند همی زمین و سیار

زو بر و لعنتست که اندر دین علم وارد تعلیم نکند کاره دهم در کافی از حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله مرویست کلامی که ملخص مضمون آن اینست که علما
دو گونه اند یکی عالمی که بعلم خود عمل میکند و این رستگارست دویم عالمی که بعلم
خود عمل نمیکند و این هالکست و بدرستی که اهل آتش هر آینه متاذی میگردند از بوی
او عالمی که ترک علم خود کرده بمقتضای آن عمل نکند و بدترین که سخت‌ترین اهل
آتش بجهت ندامت مردیست که بنده را بخدا تعالی خوانده باشد و او اجابت
وی نموده و از وی در پذیرفته فرمان برداری الله تعالی کرده باشد پس
خدا تعالی داخل سازد آن بنده را بهشت و آن خواننده را باتش بسبب ترک علم
بپیروی خواهش و هوای نفس و طول امل اما پیروی هوایش منع میکند و باز میدارد
از حق و طول امل فراموش میکرد اند آخرت را شرم باد عالمی را که دیگری ببرکت علم
و هدایت یافته راه بسر منزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در درکات
شقاوت جاودانی بدرجات بلند الجنان بدیده حسرت نگرد حکیم سنائی بیت چو علمت
خدمت کن خوی علمان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا
چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا
و نیز در آن کتاب آورده که حضرت سامی منقبت ابی عبدالله علیه السلام بحفص بن غیاث

تخلد

حطاب فرمودند که یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم
ذنب واحد یعنی آمرزیده میشود برای نادان هفتاد گناه پیش از آنکه آمرزیده
شود برای دانا یک گناه الحاصل فاسق عالم از فاسق جاهل بدبخت تر در روز
حساب مواخذه و عذاب او سخت‌تر است و قطع نظر از اخبار و آثار مذکوره
در دیده عقل و نظر بصیرت عیب و بسیار عیبست که کسی در راه بندگی با دیده روشن
آگاه هر قدم بچاه ارتکاب گناهی در افتد و بهدستی حرص و آز دامن دور و دراز
از کوهسار ارجمندی شرف علم بمغاک سستی و پی باکی وادی دنیاداری و ناپاکی
در غلط با وجود چراغ عالم افروزی چنین بر سر گنج نجات راه نیابد و مامرکب جسمان
همای اینجن بسر منزل رستگاری نشتابد بدید و بال علم و عمل مرغ ورش باوج ادراک
مرتبه مقربین پرواز نکند و بدو بازی گفتار و کردار و قوت ابجای خار بن
هوسهای نفسانی را از زمین خا[illegible] سرمایه خطر علم در بندگی زندگی
بخرید متاع بندگی نیز دارد و با[illegible] دانش و شکر مهیای توانائی
جوارح و اعضا در معرکه جهاد نفس [illegible] ربت حسن عمل نیفراز دبس این طبقه
عالیمقدار را لایق و سزاوار آنست که بعلم خود مغرور نبوده و بدانستن تنها
اکتفا ننموده ادراک مرتبه بلند سعادات عمل را نیز همواره جهت همت

گردانند و باغبانی در دبن در گلشن احوال شجر سعادت علم را بسرو برگ
گذارش عمل بو ند نموده ثمر روح پرورا که عبارت از لذت کامرانی
انجهانست بکام دل و مذاق جان رسانند با کنج رنج عمل بجان بپرند و از
ترتیب این دو مقدمه بمسجه رستکاری کونین گیرند اینه وار از روشن دلی
بمذ قبای فقر تن در دهند با فتیله کردار با دود چراغ مدرسه با تن سوختگی و
برشتگی گردن نهند بر سر خوان توفیق شیر و شکر علم و عمل را از لذت نعمتهای
الهی دانند و در ساحت وسعت فرصت بمعماری علم و عمل و کارگری عمل ایوان
سعادت بنیان ایمان را باوج کمال رسانند بجاروب نفاس مذاکره غبار
وحش هوا و هوس را از خانه دل روبند و بمطراق سر افکنند کی وقت مطالعه
افعی جانستان طول امل را سر کوبند از اینه هر کتابی صورت احوال خود را
بدیده عبرت جوئی بینند و از طبانچه هر ورقی در مکتبخانه دار تکلیف با دب نشینند
از جداول سطور آب تاثیر بگلشن ضمیر کشایند و در چشمه سار حروف جسپانند جسم
و جان را از مشق جنون فکرهای دبستان شستشوی نمایند بشبنم لفاظ گلدار حسن
سیر را تازه و تر سازند و بازه تشدیدات بخل کردن کسلی نفس مغرور را از پای در
اندازند بکلبانگ مواعظ حکم درا و امر و النواهی سراپا گوش و هوش شوند و از

وصف بهشت و دوزخ و وعد و وعید الهی همواره مقسیم برزخ امید و بیم کردند
الحاصل مقصود اصلی از طلب دین تهذیب اخلاق و اصلاح حال خود و دیگرانست
و پوشیده نیست که هیچ طبقه را از طبقات خلق تهذیب خلق و تنزه از معایب
ضرورتر ازین قوم عالی مراتب نیست چه عامه اهل هوش و شعور در اکثر نظر برین
گروه عالیشان دارند و طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند
و هرگاه اخلاق ایشان حمیده و اطوار شان پسندیده باشد خلقی از میامن
دیدن محاسن ایشان نیکوکار بزلال برکات تتبع ملکات شان پاکیزه روزگار
خواهند گردید و اگر اوضاع ایشان زشت و نا صواب و سلوک شان نه
بر منهج قانون سنت و کتاب بود احوال عالمی از ان فاسد و زبون و
بشقاوت دو جهانی مقرون خواهد گشت حاصل اینکه زشتی احوال و اعمال
عوام و جهال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان تعدی نمیکند و اثر
آن بدیگری نمیرسد و نا خوشی اطوار اهل علم و مردم دانشور مانند نجاست
ترا است که خلق از ملاقات ان پلید و ناپاک میشوند و در ناپاکی دیر و پاک
میگردند و لهذا سر حلقه زمرۀ پاکان جناب مستطاب امیر المومنین علیه
السلام در حدیث قطع ظهری رجلان من الدنیا که وارد اهل مجلس سمت

دگر یافت عالم حین را عالم اللسان گفته یعنی علمش همین در زبانست
و دلش را از ان خبری نیست و باطنش را از ان اثری نه و در حق این
جماعت و جمعی که بی علم طریق عمل میسپارند و در آخران حدیث فرموده
ست که اولئک فتنة کل مفتون یعنی این جماعت مردمان را گمراه
میسازند و از طریق خیر و صواب دور می اندازند و در کافی از نور دیده
خواص و عوام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اذا رایت
العالم محبا للدنیاه فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیئ یحوط
بما احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیای خود را دوست میدارد
متهم دارید او را بر دین خود یعنی بدگمان شوید و با و در امور دینیه و اعتبار
با و منمایید چه بدرستیکه هر چیز را دوست میدارد و محافظت و رعایت آن میکند
یعنی ممکنست که برای مطالب دنیا [illegible] امور دینیه بردارد و از سرگرمی طلب
آن با از جادهٔ حق بیرون گذا[illegible]ن خبر از السرور روایت شده که
اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا
بالدنیا فیصدنک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی
المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من

قلوبهم

فلو طبهم محصل معنی آنکه وحی عز و جل انجامی بحضرت داؤد علی نبینا و علیه
السلام که بگردان میان من و میان خود عالمی مفتون بدنیا باشد با همعنی
که او را در طریق بندگی من فقد و بینوا مدان و واسطه وصول بدرگاه قرب من
مگردان که او ترا از راه محبت من باز دارد چه بدرستیکه عالمان چنین قطع
الطریق و راه زنان راه بندگی من آنند که مرا میجویند و طریق بندگی من میپویند
بدرستیکه سهلترین آنچه خواهم کرد آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای
ایشان بر میگیرم مجملا جناب سبحانی علمای شیفته دنیاء فانی را قطع الطریق
راه بندگان خوانده و خال چنین علامتی بر تارک ارجمندی ایشان افشانده
است از آنجهت که کاروان عامه عباد بشومی پیروی اینقوم قدم از راه راست
صلاح و سداد بیرون مینهند و سایر صفات ذمیمه نیز بر اینقیاس است پس
زمرهٔ علما و طالبان این مرتبه علیا را از ذمایم اخلاق پیراستگی و بمحامد صفات
آراستگی از سایر مردمان ضرورتر است و از عظایم و اخلاق ذمیمه که خار و خاران
سالکان این طریق را اگر دامن گیر میباشد بسبب تفرقه خاطر جمعیت علم و علمشان
را از هم میپاشند حب جاه و ریاست و در امور ما تق و فاتق و مرجع خلایق بودنست
که از اعظم مهالک مسالک عباد و احکم حبایل فریب دنیای دونست المؤلفه

دام مکر دان دنیا را چو حب جاره نیست طره مرغول این عذاره دود مشعل نیست
چنانکه از اکثر ایشان خار خار ازکل کرده آخر بظهور می آید بلکه در آغاز
بسری رشحات آثار خواهش آن از طرح باطنشان تراوش می نماید برای وصول
باین مقصد طریق کسب کمال میسپارند دود و چراغ مدرسه جهة آن میخورند
که دود مشعل در دماغ دارند و برای عروج باوج منصب بتحصیل پر و بال اوراق
می پردازند و سطور کونشجات و کتب را نردبان ایوان دولت دنیا میسازند
کور سودای روشن میکنند که منصبی بآن بیستند از مسایل فقهی القدر می اموزند
که بر سند قضا و فتوی نشیند رجوع بکتابشان برای مرجع خلق بودنست
و بیش رفتن کارشان جهة بشنوای مردمان نمودن زبان خود ستایی شان
جز دوال کوس شهرت فضیلت نیست در ابنای معرفتشان عنبر زاد راه
طلب جاه و دولت نی در کا[illegible] از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام
در حق این قوم باطل و عالم نما [illegible] قولست که من طلب العلم
لیباهی بالعلماء او یماری [illegible] فهاء او یصرف به وجوه
الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار ان الریاسة لا تصلح
الا لاهلها حاصل معنی آنکه هر کس طلب علم کند جهة آنکه مباهات نماید

66

برعلما با مجادله و بحث کند با سفها با برکرداند با آن روهای مردمان بسوی
خود یعنی ایشان از معتقد خود سازد و لوای مرجعیت افرازد پس باید که
نزول کند در نشیمنی که برای او مهیا گشته در آتش بدرستیکه ریاست و
سروری صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای اهلش همانا مرا دامام زمانست
که از جانب جناب خالق سالاری کافه خلایق معین کرده و آوازهٔ
کوس فضل و دانشش بمغارب و مشارق رسیده دیگر از زمایم اخلاق و سیر
بر چراغ دلفروز دانش و هنر مشابه بادصرصرست خواهش ملک و مال و دوستی
سیم و زرست و این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و وصول
بسر منزل مطلب سد راه طلب می باشد بعد از آن سر و برک عمل را که برک
و بار شجر سعادت ثمر علم است تنبیه اند تنبیه مال تحصیل آن درهم میزاشد و
سر علم با عمل عبارت از آنست که احکام دین و ادب شریعت الخ
بنظر اطلاع وی در آید مگر اهتمام بر آن جان بسته بمقتضای آن قیام
نماید و از الجمله شیفته زخارف دنیا و فریفته دلربایها این بیوفای گشتن
و مانند بوز نظر از این مرحله بر مردار پاک و پاکیزه کذاشتن ست بسی ابات
بابرکات فراوانی بر این سخن گواه و بسیاری از اخبار هدایت آثار آئمه اطهار سنت

اینجد عاست ایه وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور را خواندن و در کل
لای خواهش ان همچو خرفزو ماندن با دعوی دانش چون سر مسکبند دو حدیث
حب الدنیا راس کل خطیئة را مطالعه نمودن و بمال ثروت دنیا دیده غبت
کشودن با معنی فهمید کی چگونه صورت می پذیرد ولمولفه اجل خواهی بفکر عاجل
چه روی منزل جوی چو حرمان کل چه میروی اگر طالب علمی طلب دنیا جهت
حق مطلبی از پی باطل چه روی و در کافی از قدوهٔ اهل دانش و زبدهٔ افرینش
حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه واله حدیثی مرویست که خلاصه آن اینست
که دو بر استهانند که سیر نمیشوند طالب دنیا و طالب علم پس کسی که اکتفا نمود بر دنیا
بر انچه حلال کردست خدا تعالی برای او سالم ماند و هرکه فرا گرفت انرا
از غیر حلال کردید مگر اینکه تایب شود و هرکه اخذ کرد علم را از اهلش و عمل بعلم
خود نمود رستکاری شد و هرکه [illegible] بان دنیا را یعنی مقصد حصول دنیا
و وصول شهوات آن طلب علم [illegible] دنیا نصیب اوست یعنی دیگر از فضل
و صواب جاودانی درجات بلند الجهانی بهره ندارد و هم در کافی از آب
کلش دانشوری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که من اراد
الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب و من اراد به

الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا والآخرة محض معنی آنکه هرکه خواهد طلب علم
حدیث کند برای نفع دنیا او را در آخرة نصیبی نباشد و هرکس با آن اراده خیر
آخرت نماید عطا کند خدا تعالی باو خیر دنیا و آخرت را اوحدی علم بهر کمال باید
خواند ٭ نه بهر سودای مال باید خواند ٭ قاضی مردم ماند از وصد باغ ٭ دل را ز درد
وا اندرون پر داغ ٭ سروری که بیش از آن بودند ٭ در سلف پیشوای دین
بودند ٭ گر بدین گونه زیستندی کاو ٭ ده سلیمان و باغ بودی کو ٭ در آثار آمده
چون دستور ارباب جاه و دول و فارس مضمار علم و عمل سلمان فارسی رحمه الله
بحکومت مداین معین گردید و روانه آن صوب گشته بحوالی آنجا رسید اهالی آن کشور
از وصول آن نیکو سیر خبر یافتند و از سر شوق باقدام اخلاص فوج فوج باستقبال
آن بنده خاص شتافتند مردی دیدند بر دراز گوشی سوار بی خیل و حشم و بی حاجب
و خدمتکار گفتند ایها الشیخ امیر ما را کجا گذاشتی سلمان گفت امیر شما کیست
گفتند امیر سلمان فارسی صاحب رسول خدا گفت امیر را نمی شناسم من سلمانم
و امیر نیستم آن جماعت چون وی را شناختند و بر او ز مرکبان انداختند و جنیبها
پیش کشیدند و مستدعی سواری وی گردیدند گفت دراز گوش من برای من
بهتر و موافقتر است القصه چون داخل شهر گردید خواستند که او را در دار الاماره

فرود آورند گفت منکه امیر نیستم مرا بدار الاماره چکار پس ببازار رفته در دکانی
نزول کرد و صاحب دوکان را طلبیده ازو استدعا نمود و همانجا نشسته
بامر قضا و رتق و فتق مهمات اشتغال فرمود و از سامان دنیا و اسباب تجمل انخانه
بر دوش طریق توکل زیر اندازی داشت که بر آن می نشست و مطهره که برای
نمازیان طهارت میکرد و عصای که در رفتن بران تکیه می نمود وقتی سیلابی
بشهر افتاد مردمان از هر طرف آغاز واه و یلا کردند و سیلاب صفت فریاد و خروش
بر آوردند آن یک وا اهلاه و وا مالاه میگفت و دیگری بمنصب ناله وا ولداه جگر مستمعان را
می سفت سلمان رضی الله عنه برخواست و از زیر اندازرا بر دوش و مطهره و عصا را
بدست برگرفته بر بلندی بر آمده و فرمود که هکذا ینجو المخففون یوم القیمه
یعنی همچنین نجات می یابند سبکباران در روز قیامت و آورده اند که چون
وجود ارجمند آن بندهٔ حق پسند را عارضه مرض الموت روی نمود و روان
پاکش از خرابه گلشن عالم خاک سبکبارتر از نکهت گل بهمراهی نسیم رحمت یزدانی
برای جاودانی توجه میفرمود یکی از آشنایان بعبادت وی رفته گفت
یا سلمان خود را چگونه می یابی سلمان گریست سبب گریه پرسید گفت بخدا
سوگند که گریه من از غم دنیا و دلبستگی آن نیست ولیکن برای اینست که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرموده باید کفایت و معاش گذار شما از دنیا مانند
توشه سوار باشد همانا مروانست که چنانچه سوار زیاده از آنچه او را بمنزل رساند
توشه برنمیگیرد آدمی نیز باید که در طریق زندگی بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده
از آن زاد ره بر ندارد میترسم که از این حدیث تجاوز کرده باشم این سخن میفرمود و در
خانه بر گرد وی غیر مطهره و تغاره و کاسه نبود و در روایتی دیگر چنین است
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فرمود که باید نزد شما را در رهگذر مفلس نباشند
من میروم و چندین میگذارم حساب کردند بقیمت صد دینار بود که بحساب
این روزگار قریب هفتصد دینار باشد و زهد و پرهیزکاری و قناعت و سازکاری
بنده خاص حضرت باری ابوذر غفاری رحمة الله بحدی بود که چون طایر
جانش از قفس تنگنای جهان پریده در روضه جنان پر و بال گشود دیگری از مال
خود ویرا کفن نمود منقولست که وقتی چهار درهم در قبضه تصرف خود دید و گفت
این را زود در انفاق نمایم که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی
دویست دینار بغلام خود داد و برای آن در حلقه آزادگان فرستاده با
غلام عهد کرد که اگر ابوذر این را قبول کند ترا آزاد کردم غلام چون آن مال را آورد
ویرا قبول نکرد غلام گفت قبول کن که آزادی من در آنست ابوذر فرمود که

تو از آدمی نشوی ولیکن من بنده میگردم مجملا سلمان و ابوذر که از عظماء
علماء این امت بودند چون میدانستند که بمال و منال این دنیا هیچ بستگی و رشته
تعلقاتش چون تار نگاه بچشم زدنی گسسته است آن یکه توسن نفس اماره
چنان سوار گشته بود که با امارت مداین از خز سوری ابا می نمود و از حساب
روز شمار الغدر حساب میبرد که هفتصد دینار مال و دینار از باده می شمرد و این دیگر
دل از تعلقات دنیای دون برفسون برکنده و جامه رنگ رنگ هوسهای
جهان بر نیرنگ چنان از بر کنده بود که جز خلعت زیبای بی کفنی که حله بهشت
رضا و تسلیم است تن در نداده و وحشی غزال طبع نیکو خصالش از شهر بند الفت
خلایق به بیابان ترک علایق رمیده بغربت دنیای مکر شعار با بدام انقیاد
وحوش آمده چیا برده از روزگار نهاد و سایر افاضل دین و علمای دیندار در ورع ابن
نیز سالک همین مسلک میبودند و اگر برای معاش گاهی بالضرورت تلاش میکرده اند
از حد و توسط و اعتدال و سد قانون شرع و ملاحظه حلال و حرام تجاوز نمی نموده اند
ملتزم بادا اخلاف آن اسلاف و هم پیشگان الفرقه حمیده اوصاف را که از طریقه
آن مردان حق تخلف ورزیده بضرورت از پی سبر ذاتی دنیا و دون باطل دوند
و از اوج نسبت این سرفرازان بلند همت خود را افکنده قارون منال بفکر اندوختن

بجاه و مال

گنج و مال فرو برند از طول امال بر عرض علم و کمال افزایند و بهوس در و گوهر
در بحر فکر مسایل علمی تعمق نمایند برای پختن خیال خام دنیا دماغ مباحثه سوزند
و بهوای جستن مال و ثروت چراغ مطالعه افروزند و پوشیده نخواهد بود
که مراد خامه صدق روش در ملامت و سرزنش نه آنکسانند که ضرورت
فقر و احتیاج ایشانرا بر طلب دنیا داعی و جهة دفعه پریشانی و عسرت همت ایشان
در تحصیل وجه معیشت ساعی باشد بلکه مراد جمعی اند که رزاق حقیقی ایشانرا
وسعتی در معاش داده و ابواب وسایل روزی بر روی ایشان گشاده است
خجلت و انفعال از اهل و عیال نمیکشند و زهر طعن پریشانی از ناکسان و ادا
نمی‌چشند و باین قانع نگشته طلب زیاده مینمایند و چشم ورع از حلال و حرام
پوشیده دیده طمع بر اموال ایتام و غنیمت مسلمین میگشایند مور حرص شان
از گندم وقف سیری نمیدانند و مار املشان از سنگ سرزنش شرع رد
نمیگردانند هر که وصیتی کند علم و فقاهت را بالتماس گرفتن وصایت پیش
اندازند و هر کسرا ودیعتی باشد گردن بدعوی امانت و دیانت برافرازند
برای گشودن راه منافع خود در احکام جور پیشه بندند و جهة تحصیل قطار و مهار
بارکشی و زر و بال ظلمه بار خود بسته‌اند این قوم ناخردمندند که باطوار ناپسندیده

خود عالمی را فاسد و چنین خطری بی نظر دانش را با امثال این چرکینهای دربار از
روزگار کاسد میسازند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا
و قطع نظر از آنچه سمت ذکر یافت با نعمت عظمای فهمیدگی و دانش که حضرت
خداوند با بعضی معظم داده و با متاع گرانبهای علم و هرکه در خزاین خواطر
ایشان تنگ تنگ بروی هم نهاده است کمال بی انصافیست که بآن راضی نگشته
چشم بر متاع قلیل دنیا نیز سیاه گردانند و بلاس حرص و آز دست انداز امل
دور و دراز سرمایه دلخوشی و اعتبار مردم دنیادار را که عبارت از اختصاص
و امتیاز دارایست هم از دست ایشان ستانند بمقتضای عدل و انصاف
اینست که بداده خدا خرسند گشته دنیا را باهل دنیا گذارند و برای امر اعتبار
بی اعتبار رخانی ست از سعادت جاودانی برندارند بهوای باغ و بوستان
از گلگشت چمن همیشه بهار بی برگی دیگر نمانند و برای ده مزرعه تخم سعی در زمین
بیحاصلی نپاشند از سر هوای نفس دنیا طلب با دو برکت خداداد علم و ادب با دنیا
سر منت نزنند و بهم رنگی الوان پوشان شوخ و شنگ خلعت فاخر فقر و
را که طراز الفقر فخری مطرزست از بر کنند از مال دنیا باتقدر که از اهل و عیال
خجلت و نزد اقران و امثال فرالت نکشند اکتفا نمایند و جهت خود ازانی بجامه چرک ونند

نی ورزند

تن در نداده اند در طریق تحصیل الفقه قدم سعی نفرسایند چه اینفرقه گرامی زینتی
چون علم و دانش سرافرازند و از سایر زینتهای مستغنی و بی نیازند بلکه بی زینتی
از ایشان زیباتر و کهنگی جامه و دستار خوشنماست مولفه هرچند قبا در شتر ژنده
تراست بر قامت اهل علم زیبنده ترست علم و هنر الخشمه نو قیفست در ظرف
سفال آب خوش زنده ترست مولفه زینت اهل صفا امید عریان بدنی زده فانوس
دم از نور زنگ پیرهنی بعد مردن تن مرد خدا بر در دوست جامه انیست
برازنده تر از کی کفنی تا ربود تن زار تو چو زهم خواهد ریخت کو قباطنی و
سندیل نباشد فتنی مشو و کفن از خون تو گلبندی چند نازک اندامی و تن پروری
و گلبدنی نیم رنگست لبسی جامه هستی غم نیست نبود جامه اگر سوسنی و یاسمنی
شعله هرگز نشود هرگز جانب پستی مایل روشنا را نبود میل بدنیای دنی دیگر از
اخلاق ناپسند که این طبقه ارجمند خصوصا تازه نهالان گلشن فضل و کمال و نو
کیسگان نقود علم و کمال را اتنزه ازان بغایت ضرورست صفت خجسته عجب و غرورست
که در پیش سوختگان بخته کاربنشان خامیست و در کیش کاملان تمام عیار برهان
ناتمامی در نظر مردم سیرتان ابلیس لعین را کاسه لیسی ست و در دیده روشن
بصیرتان چهره کمال را لکه پستی هرچند گوهر علم و دانش در ضمیرشان نظر بیش نفاست

فیمنی وکر انهما وصاحب خود را شرافت بخش وکرامت فزا است بر لیکن این قیمت
بها با علمی ست که قرین عمل باشند وز الجمله نزیین باز آتش فرو نشستن ست
بسی
وطهارت از آلایش مادمنی در دکان خودستانی وخودفروشی را بقفل خمو
بستن وآینه خودبینی وخودپسند را بسنگ سخت گیری با نفس وهم شکستن وبا
نشینی
توانگری گنج دانش درویش نهاد وفقیر منش بودن با شایستگی مسند صدر
فراش صف نعال گزینی نمودن سرمه صفت نور چشم جمله گشتن وهمان شیوه
خاکساری را داشتن وآفتاب مثال تاج سر عالمی بودن وسر بپای عالمی بودن
گذاشتن ودر کتاب شریف کافی مذکور ست که نبی مکرم حضرت عیسی بن مریم
علیهما السلام حواریین که پیوسته بشرف خدمت آنحضرت فایز بودند وهموره
ازان بحر زخار معالم اعتراف معارف ومکارم می نمودند گفت یا معشر الحواریین
مرا بشما حاجتیست ازان روا شید گفتند قضیت حاجتک یعنی روا باد حاجت تو
باروا ست حاجت تو یا روح القدس برخواست وپایهای ایشانرا شست
ایشان گفتند که کنا نحن احق بهذا یا روح الله یعنی ما باین خدمت سزاوار
تریم وبایستی ما پای شمارا میشستیم فرمود ان احق الناس بالخدمة
العالم انما تواضعت هکذا لکیما تواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم

یعنی نزد

۲۱

یعنی سزاوارترین مردمان بخدمت گذاری عالم ست بدینگونه تواضع برای همین کردم که تواضع کنید بعد از من در میان مردمان چنانکه من برای شما تواضع کردم بعد از آن عیسی علیه السلام فرمودند که بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر و کذالک بالسهل تنبت الزرع لا فی الجبل یعنی بتواضع معمور میشود علم و حکمت نه بتکبر و همچنین در زمین هموار و نرم می روید کشت نه در کوه و زمین سخت و نیز در کافی از امام سدره مقام ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم والوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی اینکه طلب علم کنید با حلم یا طلب علم بصفت حلم و وقار آراسته گردید و برای شاگرد و استاد خود تواضع و فروتنی نمایید و علمای جبار و صاحب استکبار مباشند که اگر چنین باشند میبرد باطل شما حق شما را و محتمل این باشد که هر گاه جبار و گردنکش باشد و هر چه گوید اگرچه باطل باشد خواهید برگ کردن از پیش برید و کسی رد آن نتواند کرد و سخنان حق شما نیز دران مضمحل و از درجه اعتبار ساقط و نازل میگردد و هم در اکتساب از جناب ولایتمآب امیر المومنین علیه السلام منقولست که لا یکون السفه والغرة فی القلب

العالم یعنی بیکی و بندی و فریب شیطان خوردن بعجب و خودپسندی

در دل عالم نمی باشد یعنی عالم واقعی که اثر علم را بتین گرفته و مقتضای اثر آ

بجان پذیرفته باشد مجملا شمه و نمیمه کبر و غرور منافی فهمیدکی و شعور و صفت

ناپسند خودپسندی از اهل علم مردم دانشمند نهایت بدیع و دور است

لمؤلفه ناشناخت از حماقت (در حقیقت) رگ غرور را خود را از کسی زیادتی کم نمیکند

چون در مجلس اول باب اول این کتاب فراید این فواید با تبیان علم رشته

رقم انتظام و صورت انضباط دلپذیر با خامه حسن تقریر و بیان تحریر ارتسام

یافته در این مقام مهین اکتفا مینماید دیگر از رذایل صفاتی که دامان همم منزه مفهوم (عفوم)

عالی درجات گاهی بلوث آن آلوده میباشد صفت حسد است که ورا

از امراض العلاج جانکاه و سبب آن هیجان خلط سودای مال و جاه است (بجهت) اکثر ازا

هم را قبول ندارند و پیوسته بر رد قول هم و هتک مرتبت یکدیگر همت میگمارند

با یوسف حسن سیرت هم برادرانه سر میکنند و نخل اعتبار یکدیگر را از کر باصفت

پارهٔ ناهمواری و خورده گیری از پا می افکنند برای بجنبش نهان خود نیاختی

نور حوصله هم می پردازند و جهت بالیدن نخل اعتبار خویش یکدیگر از خجالت

آب میبارند چون آینه بصورت احوال هم بچشم عیب بینی منگرند و مانند

خود بینان

حظ ابطال بر نوشتجات یکدیگر بقصد ابطال و تضیع میکدند پر و بال اوراق افشان
جهة بهم بر بندند و عصای قلمسان برای عیب از پی یکدیگر گردیدن اثبات
خود را حجت و نفی هم مبادا بند و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود میخوانند عیب
عیب هم را هم چشم دو زبان چون مقراض روز و شب بهدم یکدیگر در پرخاش شدند
صاحبان این صفت بحکم حدیث الحسد یذیب الحسد گاه و بیگاه در آتش غضبها
غم کاه میکدازند و بمقتضای خبر الحسود لا یسود بر خلاف مقصود همیشه در مغاک
پستی مرتبت مانده هرگز گردن اعتبار در میان اهل روزگار نمی افرازند پس کافه انام را
از خواص و عوام ضرورست که تخم کوهر دل را از کل این کدورات بجا اصل
بر آرند و در کندن خار و بن این صفت دلخراش از زمین طبیعت قدم سعی و تلاش
افشارند از چشمه صافی سنهان باهم زلال خوشحالی نوشند و از پرده پوشی
عیوب یکدیگر خلعت کرامت و جهانی پوشند غایبانه و در سخن هم حاضر دم باشند
و حاضرانه بناخن حسد چهره حرمت هم نخراشند جمال کمال هم را بلالی مدح و ثنا
آرایش نمایند و آینه خاطر یکدیگر را با مدد و رفت مشتاقانه صیقل کاری فرمایند
پیوسته برای تقصیرات هم معاذیر گویند و همواره چو کیمیای یکدیگر را باب جهات
خاطر پسند بشویند کویند دو لغو از اهل علم در خدمت یکی از ملوک بودند و کلش دولت دین

و برابر لال میامن صحبت خویش ابیاری مینمودند روزی هر دو در خدمت بادشاه
برای میر فتند آن یک باقتضای سن شباب سرکش سمندی جهندی در زیر ران
داشت که در تندی و شوخی از عهد جوانی سبق بردی وان دیگر بسبب کبر سن
بر مرکبی گران خیز کاهل برنشسته بود که چون پیران با تمکین با وقار خر باعصای
تامل طریق رفتار نسپردی بادشاه خواست معلوم نماید که ایشان در باطن چگونه اند
در همان سر سواری بهر کدام رسید استمزاج نمود و سخنی مذمت آمیز در باره آن
دیگر فرمود شیخ کامل گفت که انجوان جاهل را به بین که چون از زی خود پا بیرون مینهند
و اسب خود را شوخانه جلوه میدهد گفت انشوخی از و نیست ولیکن سبب از شوخی
اسبیکه دانشمندی چنین بر آن سوارست بدینگونه شوخ و بیقرارست و باز جوان فاضل
رسیده گفت که آن پیر را نگر که قدر خود را موقوف میداند و از روی لنگر و تمکین
مرکب میراند و گفت نه از نجیبست بلکه چون کوه علم و شرفی چنین بر انمرکب بارست
ازین سرعت حرکت بدان دشوارست القصه انگشت امتحان بر لب هر کدام
که زد و هر مدح و ثنای اندیگر نغمه و غیر سخن محبت و اخلاص فرمزاده شنیدند و بدین
شیوه دلپسند هر دو نزد بادشاه بیشتر از بیشتر ارجمند گشتند و بقرب منزلت از
سایر ندما در گذشتند و دیگر از جمله معانی که در چشمه طبع جویبار زبان انقوم عالی مرتبت

ازلالی

ازلای الایش ان باید مصفی باشد در گفتگو های علمی تند و تلخی نمود نیست
و باندک ابتداد کی طرف طریق جنگ و بر خاستن نمودن چنانکه داب آنکس
خوبان خنک حرف و سبک مغز ان تنگ ظرفست و این خوی زشت از ان قبیح ترست
که عوام و جهال نیز باندک شعوری تواند بان تن در داد چه جای علماء و فضلا
که معادن ادراک و شعور و در هر امری از امور عالمیان را دستور اند عیب
و بسیار عیب است که اهل هر دو ار سید کی در لب جوی کسافت شوی فهمید کی
بلوث این قبیح الوده باشند و غلطی چنین عظیم را در نسخه صحیح طبع سلیم خود و اگذاشته
بر لک مجاهده و کوشش نیز اشند در کافی از مرور اخبار و معدن حلم و وقار
جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که ثلث من لقی الله
عز و جل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه و خشی الله
فی المغیب والمحضر و ترک المراء و ان کان محقا خلاصه معنی اینکه
سه صفتست که کسی ملاقات کند با خدای عز و جل با ان صفات داخل بهشت
گردد از هر دری که خواهد کسی که خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور خلق از خدای
ترسد و ترک جدال نماید اگر چه حق با و باشد و نیز در این کتاب شریف مذکورست
که جبرئیل علیه السلام بحضرت سید الانام صلی الله علیه و آله گفت که ایا

وملاجاة الرجال یعنی بپرهیز از منازعت مردان و هم در کافی از مهبط انوار نبوی
جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقول است که لا تمارین حلیما ولا
سفیها فان الحلیم والسفیه یؤذیک حاصل معنی آنکه زنهار جدال مکن
با حلیم و بردبار و نه با سفیه بی وقار که حلیم علیم اگرچه معارضه و تندی نمیکند اما
با تو دشمن میشود و سفیه از جا در می آید و آزارت میکنند و در مجموعه ورام
از حضرت فخر الانام صلی الله علیه و آله ماثور است که ایاکم والخصومة فانها
تمحق الدین خلاصه معنی آنکه حذر کنید از خصومت که آن دین را باطل میکند
مجملا طالبان دین و تشنگان رحیق یقین را در مناظرات و مباحثات علمی
نباید که غیر تحقیق حق و حل مشکلات منظوری نباشد تا ایشان را از آن نوالی
و فضیلتی و از آن باغ هوش افزا و بستان کیفیتی حاصل گردد و این معنی بغیر از این
صورت نمیگیرد و این مطلب بدون این حصول نمی پذیرد که با آنانه بهم نشینند
و دوستانه از بوستان دانش هم گلهای افادات بچینند انصاف سینه
صاف را بهم نرمی خوانند و غرور و شر و شور را از انجمن خاص را دور گردانند
دریاچه خاطر باکرا از دو جانب بگلهای شگفتگی گلریزان نمایند و باده بی درد
تحقیق را از شیشه اندیشه با قدح حسن بیان بهوشمندانه بهم پیمایند سوالات عرض آمیز را جواب

همین

دهند و عرضهای فتنه انگیز را برکنار نهند از دو طرف دست یکی کرده بتنهای دیگر گای
دقیق باهم فتیله وار بهم تابند و روغن توفیق و شعله نور بصیرت بار کرده بدین
چراغ پرضیا در ظلمت خفا گم کرده خود را یابند ولیکن اینکار آزادمردان مرد سوخته
برشتگان از عالم دل سرد دست که از نیک خودی وانانیت رشته وار خارج و بستگی
بباغ دلگشای بی تعین دستگی جسته باشند برای بافتن دین چراغ نقش افروزند
و جهته خرید متاع نجات سرمایه دانش اندوزند از سوختگی چون بانتش بطلان سوز
سخن حق رسند درگیرند و از دردمندی دوای مرض جهل زدای کفنا صوابی
هرجا شنید بجان پذیرند و این قسم مردمان درمیان ابنای زمان بسیار عزیز و
کم یاب و متاع ارجمند دین صفت خداشند در بازار روزگار بغایت کاسد
و نایاب است چه اگر اهل زمانه را از کسب علم جز علم مباهات افراختن و کوس فضیلت
نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل و هنر غیر شهره شهر و انگشت نمای
معهودی نه هر مبتدی خود را منتهی پندارد و هرخر کنشی در کل کسی را موجود
نمیشمارد و بسرمه سواد خرد دیده خود بینی روشن نمی سازند به تحصیل تیغ زبان
جز جهة غلبه همچشمان نمی پردازند و لهذا اگر کسی رد قول ایشان نماید و لم
ولانسلم از در معارضه در آید هرچند بجا باشد از جا در می آیند و تک بدو اغاز

ستیزه نمایند و آنکس نیز بدستور از دو فروتنی برد و بوی در انداز دو جانب
متنازع فیه را که داشته نرم نرم باهم طریق درستی می پویند و گرم گرم سخنان
سرد بر روی یکدیگر میگویند تا آنکه رفته رفته مجلس علم را میدان قتال میسازند و از
رگ گردن علم و جنگ و جدال می افرازند و از دو سر کمان کج نهادی میکنند
و تیر تعرض و دشنام بهم می افکنند گاه بطعن نیزه سرزنش هم را از مرکب
عزت بخاک ذلت می اندازند و زمانی بضرب تیغ زبان ملامت چهرهٔ یکدیگر را
بخون رنگ خجلت آلوده میسازند و جمعی دیگر از تعصب کشیدن و حمایت کیشان
از طرفین بیاری ایشان برمیخیزند و بدست زبان راضی باهم درمی آویزند
و گروهی دیگر از خاصه و عام بتماشای هنگامه از دو صف می بینند و از آن
اطوار غریب ناهنجار بتعجب میکشند و میخندند حاشا که طریق حق این فرقه قاعدهٔ
جستجوی علم دین چنین باشند در غبار رفته چنین چه گوهر توفیق توان یافت
و با این بار گران خودی نفسانیت چگونه بمنزل نجات توان شتافت رباعی
ای از لم و لا و لا نسلمت خلق تنگ ** در فن جدل سینهٔ دلسخت تو زنگ **
از بحث و جدل کسی نگردد فاضل ** این ملک نمیتوان گرفتن با جنگ رباعی
در صحبت علم تند خوئی چه کنی ** جنگ و جدل و درشت گوئی چه کنی ** این مجلس درس است

و میدان

نه میدان قتال الله این حق چو نیست جنگجوی چه کنی دیگر از منکرانی که در میان
ناقصان این فرقه جلیله معروفست در جواب سوالات بی تامل و دلیر بودن
و بی علم باحکام شرعیه لب بافاده و فتوا گشودنست و شک نیست که این قوم
بی باک دلیر را داعی بر ارتکاب این امر عظیم خطر حب جاه و اعتبار و حفظ مراتبه و مقدار ست
چه همت قاصر شان همگی مقصور بر اینست که عوامان جاهل خود را فاضل کامل
شناسند و آوازهٔ طبل شهرت فضیلت باسماع هر نزدیک و دور رسانند تامل منافی
این مطلب و ننشسته از گفتن نمیدانم عار میدانند و پاس اعتبار و عزت خود را از پاس
شرع و دین ضرورتر می شمارند همانا این قوم بر و انسته که در کتاب خدا و بیت احادیث
ائمه هدی چه ملامتها در بارهٔ ایشان وارد گردیده و از آتش زهره که از وعیدات
چه شعلها شدات و شدیدات بر ایشان زبانه کشیده است در کافی از جناب
مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که ان الله خص عباده بآیتین من
کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا و قال عز و جل الم
یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و قال
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله حاصل معنی آنکه خدا تعالی
تخصیص نموده بنابر آنکه حضن بجای بی نقطه و ضاد با نقطه باشند بندگان خود را

بدو آیه از کتاب خود بر اینکه نگویند تا ندانند و رد نکنند مادام که ندانند یعنی علم
حکم بر بطلان خبری نکنند و آنحضرت این دو آیه را تلاوت فرمودند آیه اولی در سوره
اعراف در مذمت یهود و خلاصه مضمون آن اینکه آیا گرفته نشده است بر ایشان
پیمان کتاب که توریت باشد یا هر کتاب از کتب سماوی اینکه نگویند بر خدا تعالی
مگر حق آیه ثانیه در سوره یونس است در ذم جمعی از کفار و حاصل آن اینکه بلکه تکذیب
کردند و دروغ شمردند چیزی را که احاطه بعلم آن نکرده بودند و هنوز تاویل آن بر ایشان
ظاهر نشده یعنی پیش از آنکه تتبع با بیان دیگری تاویل آن بر ایشان ظاهر شود و اشکال
آن حل گردد مبادرت بتکذیب آن نمودند و هم در کافی از حضرت ابی جعفر علیه
السلام مرویست که من افتی الناس بغیر علم ولا هدی لعنته ملائکة الرحمة
وملائکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه ملخص آنکه هر که فتوی دهد
مردمان را بی آنکه علم داشته باشد و راه یافته باشد لعنت کنند او را
فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و برسد باو از دنبال گناه هر که بفتوای
او عمل کند ظاهر لفظ الحق که درین حدیث وارد گردیده است همانا مشعر بران
ست که بعد از روانه شدن وی نیز براه عدم گناه عمل کنندگان بآن فتوی
بروزگار وی عاید گردد و اما محامد خصالی که حمال کما اهل قرآنش بزیور اتصاف

ایشانرا بکم

ایشان باید که آرایش یابد و انوار آثار آنها از جبهه احوال شان افتاب مثال
تابد عمده اینها نیز اضداد این صفات است یعنی از مال دنیا بقدری که مذکور شد
خورسند گشتن و بکرو منصبهای خطیر هلاکت مصیر گشتن فروتنی و خاکساری را
ملکه خود ساختن و مرات ذات خویش را از زنگ آثار کین و حسد پرداختن
حلیم و بردبار بودن و با خصم جنگجوی ملایمت معارضه و گفتگو نمودن و اخلاق فیکه
سمت ذکر یافت و غیر اینها از فضایل و رضایل در کتاب شریف کافی بیان لطیف
وافی از جناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام منقولست و آن امام همام علیه السلام
در الکلام بلاغت نظام علم را بشخصی مثل فرموده آنکه سر او تواضع است و
چشمش بری بودن از حسد است و گوشش فهم است و زبانش راست گوی است
و حافظه اش تفحص و جست و جوست و دلش خوبی نیت و عقلش معرفت اشیا
و امور است و دستش رحمت است و همانا مراد رحم ضعیفان و درویشان و بذل
و عطا و دستگیری نمودن ایشان است و پای او زیارت علماست و همت و قصدش
سلامت است یعنی سلامت نفس که اذیتی بکسی نرساند با آنکه از مخاطرات
دینی و دنیوی خود را سلامت رهاند و حکمش که امور معاش و معاد خود را بآن
منتظم دارد و پرهیزگاریست با حکمت وی فتح جای نقطه فتح کاف بمعنی حلقه

دهنه لگام که توسن نفس سرکش خود را بان رام و منع از احرام کند به هر کار هست

مستقر وار امکاه دی سکار هست و سلاح و آلت جنگ رزم کفتار هست

و شمشیر سخن ضاست و کمانش مدارا و هموار هست و لشکرش محاوره بجای

بی نقطه یعنی سخن کفتن با علماست با محاوره بجیم چنانکه در بعضی نسخه است یعنی نزدیک

دور جوار علما بودن و عاشن ادب است و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه

اش نیکوی با خلق است و ابش بنا بر بعضی نسخ مصالح است و دلیل رهنمایش

هدا در شاد است و رفیقش محبت نیکانست ازین تصویر دلپذیر که کلک تقریر ان

امیر کل علیه السلام بر صحیفه بیان نگاشته است مستفاد میکردد که انقدر که آدمی

در اصل بقا با در قوام تن و نظام بدن با عضا و جوارح مذکوره محتاج در امر

معیشت از تحصیل اسباب و الات و ضروریات مذکوره لابد و ناچار است

علم را نیز از الخصال حمیده و صفات پسندیده کزیر و شرف و کرامتش

بی انها صورت پذیر نیست چنانکه هم در کافی از سر حلقه کرام حضرت ابی عبد الله

علیه السلام در تفسیر کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء مرویست یعنی

بالعلماء من صدق فعله وقوله ومن لا یصدق فعله وقوله فلیس

بعالم محصل معنی اینکه مراد از علما درین آیه کسی هست که کردارش تصدیق

کفتارش

گفتارش نموده و بر طبق آن بوده باشد و کسیکه چنین نباشد عالم نیست یعنی
چنین علمی در شمار علم نخواهد بود حکیم سنایی علم کز تو ترا نه بستاند ٭ جهل از آن
علم به بود صد بار ٭ آب حیوان کزو چو شد در حلق ٭ نفس شد گرچه نوشگوار آمد ٭

مقصد چهارم اللهم وفقنا للعلم والعمل وخلصنا من الحرص وطول الامل

در بیان آنکه علمی که منشا اینهمه فضل و ثواب و مبدا عاقبت بخیری و خوشی و دولت
کدامست بر هوشمندان ظاهر است که فضل و شرف هر کاری باعتبار غایات
و فایده آنست چندانکه آن فایده عظیمتر و جزیلتر باشد آن کار شریفتر و جمیلتر
خواهد بود پس از جمله علوم نیز آنچه فایده آن دنیویه باشد شرافت آن مثل
شرافت دنیا و قدر و قیمتش بقدر قیمت زخارف آن فریب این عاریت
سرا خواهد بود و آفریننده آن جل شانه بکریمه قل متاع الدنیا قلیل قدر و منزلت
آن قیمت آنرا بیان فرموده و سید انبیا صلی الله علیه و آله قدر آنرا از زبال
پشه کمتر خوانده و سرور اوصیا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا از استخوان
خوکی که در دست مجذومی باشد حقیرتر شمرده است پس شرافت العلم نیز
درین پایه و قدر و قیمتش در میزان نظر عقل درین پله خواهد بود و مردمان
خردمند و صاحبان همت بلند التفاتی چنان بآن ننمایند و در طریق تحصیل

آن قدم سعی چندان نفرسانید مگر قدریکه ضرور باشد و در امر معیشت از آن گزیری
نداشتم باشند چون علم صنعت کرباها و بیشتره و بهاکه بعضی را آموختن آن در کار
و از آن ناچار است و از علوم دنیویه که صرف عمر گرانبهای در تحصیل آن نه
طریقه عقلا است علم نیرنجات و علم کیمیا و علم رمل و علم شانه و علم قیافه و امثال
اینها بر فرضی که اصلی داشته باشد و همچنین علم باشعار و انساب و تواریخ
اگر غرض آخروی بآن متعلق نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق طاب ثراه مذکور است
که حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله داخل مسجد گردیده جماعتی را دید که بر گرد
مردی حلقه گشته اند فرمودند این چیست گفتند علامه یعنی مرد بسیار دانا پرسیدند
فرمودند و ما العلامة یعنی بسیاری دانش او در چه علم است گفتند داناترین مردمانست
بانساب عرب و وقایع ایشان در زمان جاهلیت و باشعار عربیه آنسرور فرمودند
که ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه حاصل معنی آنکه این علمیست
که ندانستن آن زیانی و دانستن آن سودی بکسی نمیرساند یعنی بحسب عقبی و نیز
از جمله این علوم است ریاضیات از نجوم و غیر آن مگر آنچه در امر دین بکار آید
و در احکام شرعیه معاونت نماید چون تعیین قبله و تحقیق وقت برای نماز و
امثال اینها و آنچه برین زیاده ولی فایده در امور معاد باشد از علوم دنیویه

خواهد بود

۲۸

خواهد بود و بضرورت عمر انجلف را در تحصیل آن تلف نماید نمود و در باب
علم نجوم از بحر مواج علوم جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام
منقولست که ایاکم و تعلم النجوم الا ما یهتدی به فی بر او بحر
حاصل معنی آنکه بپرهیزید از اموختن نجوم مگر آنچه راه یافته شود بان در
خشکی و دریا و مورد این کلام از آن امام همام علیه السلام در کتاب احتجاج
منقولست که چون آنحضرت آزاده نمود که بدفع خارج روانه گردد شخصی
از اصحاب گفت که ان سرت فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر
بمرادک من طریق علم النجوم یعنی اگر درین وقت روانه شوی میترسم
که بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی فوائد نجومی بر این دلالت
میکند با اینکه این سخن را نمود از راه علم نجوم گفت آن والا جناب در جواب
آن نابلد طریق آداب فرمودند که اتزعم انک تهدی الی الساعة
التی من سار فیها صرف عنه السوء و تخوف الساعة التی من
سار فیها حاق به الضر فمن صدق بهذا فقد کذب القران
الی آخر الحدیث خلاصه مضمون این کلام صدق نظام تتمه آن که جهة
انجار مذکور بگفته و بعده آنکه آیا می پنداری که تو راه نمائی میکنی بآن ساعت

که هرکه سفر کند بدی از وی برگردد و تخویف منجمای از الساعتی که هرکه در آن
مسافر شود ضرر و زیان او را فرا گیرد یعنی گمان تو اینست که برین دو ساعت
چنین را از هم میشناسی و مردمانرا بان یک هدایت میتوانی نمود و ازین دیگر
اجتناب می توانی فرمود هرکه تصدیق کند ترا باین پس تحقیق که فراتر
ا تکذیب کرده خواهد بود و در نیل محبوب و دفع مکروه از استعانت بخدای
مستغنی گردیده خواهد بود و بنابر قول تو سزاوار اینست که عمل کنند بفرمان
تو نه چنانکه خداوند خود را چه بدرستی که بزعم خود او را هدایت کرده
بساعتی که در آن بنفع رسیده و از ضرر ایمن گردیده ایها الناس بپرهیز کنید
از آموختن نجوم مگر آنچه راه یافته شود بان در خشکی و یا در دریا یعنی بهمین
قدر که در صحرا و در دریا بکار آید و شما را از ان سرگشتگی رهاند اکتفا نمایند چه
بدرستیکه علم نجوم منجر میشود بکهانت پس منجم چون کاهنست و کاهن مانند ساحر
ست و ساحر مثل کافر است و کافر در آتش است روانه شوید بر اسم خداوند باری
او و نیز آورده اند که در همان سفر ظفر اثر ترسانی از راه علم نجوم الخضر را
از رفتن بجنگ خوارج منع نموده انوار الاحباب ادا در النخع ملزم و مجاب
ساخته بمقابله القوم توجه فرمود و مفصل این مجمل آنکه در اثناء اسباب نصرت پناه

حضرت

حضرت شاه ولایت دستگاه بدیری رسیدند مردی ترسا که از اهل انجا بود
از فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام پیش او سالار خود را گویند که
پیش من آید چون سخن بخدمت انحضرت معروض کردند عنان مرکب بدان صوب
بپیچید ترسا گفت ای سالار لشکر اسلام بکجا میروی انحضرت فرمود که بحرب
دشمنان دین ترسا گفت لشکر خود را فرود ار و بحرب مخالفان مرو که ستاره
مسلمان در هبوط است و طالع اهل اسلام ضعف چند روزی صبر کن تا کوکب
تابط رو بصعود آورد و طالع مسلمانان قوی گردد العارف اسرار ربانی و
ان واقف اوضاع زمینی و اسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم اسمانی
میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبرده پیر ترسا گفت من هرگز نام این ستاره نشنیده‌ام
سوالی دیگر بفرما انحضرت سوالی دیگر فرمود ترسا همچنان در جواب فرو ماند
فرمود که از احوال اسمان اطلاع چندان نداری احوال زمین بر رسم
انجا که استاده‌ مبدانی که در زیر پای تو چه مدفونست گفت نمیدانم فرمود
ظرفیست دران اینقدر زر سرخ و نقش سکه انش چنین پیر ترسا گفت این
سخن از کجا میگوئی فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داد و نیز
فرموده است که با اینقوم جنگ کن که از لشکر تو کم از ده کس کشته شوند و از

ایشان کم از آزاده کس زنده بیرون روند پس از ان سخن متعجب گردیده فرمود
تا زبر قدم او را نکافند و از نظر فرا باز ببالغه و ویشان نیافتند ترسا
از دیر بزیر شتافت و بدست آنحضرت شرف اسلام دریافت اگرچه درین خبر لفظ
نهی بر مذمت علم نجوم نیست اما از سیاق آن مستفاد میگردد که اخبار منجمین
قابل التفات نیست و خیری بان وابسته نیست و در مذمت ممارست این فن
حدیث عبد الملک بن اعین که در فقیه مذکور است کافیست و آن اینست که عبد الملک
مذکور گفت که قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد ابتلیت
بهذا العلم فاریدالحاجة فاذا نظرت الی الطالع ورایت الطالع
الشر جلست ولم اذهب فیها واذا رأیت الطالع الخیر ذهبت
فی الحاجة حاصل معنی انکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض کردم که من بان علم یعنی علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بکار رفتار اختیار
گردیده ام پس اراده حاجتی مینمایم چون نظر بطالع کردم دیدم بدست می نشینم
و در پی انحاجت نمیروم و چون دیدم که طالع نیکست در پی انحاجت میروم
پس آنحضرت فرمود که اتقضی یعنی انحاجت روا میکنید گفتم آری فرمود نه
احرق کتبک یعنی بسوزان کتابها خود را که درین فن داری یعنی اعتقادانکه

فضای

قضاء حوایج از سعادت انطالعت اعتقادی غلط و باطل دکتابهای
نجومی که منشای چنین اعتقادی میشود سخن را سزاوار و قابل ست و قطع نظر
از منازل این اخبار بر ظاهر ست که اگر اقوال منجمین را اعتباری میبود در رعایت
ساعات که ایشان حکم بر نیکی و بدی بجهت بعضی کارها میکنند بایستی نمود
ائمه صادقین که استادان بنی نوع بشر و نمایندگان طریق نفع و ضرر و خیر و شر اند
بیان آن مینمودند چنانکه نهی از تزویج و سفر در وقتی قمر در عقرب باشند و نهی از
تزویج در وقت محاق نیز فرموده‌اند چه ایشان قوم عالی درجات در بیان باحتیاج خلق
خود را اصلا معاف نداشته‌اند و از امور کلیه و جزویه دقیقه فرو نگذاشته‌اند هر گاه
قبا و کفش فرموده باشند چه رنگ باید پوشید و چه رنگ نباید پوشید و از مطعومات
حتی سبزیهای را بیان کرده باشند که چه باید که چه باید خورد و چه نباید خورد
و همچنین در نوره کشیدن و حجامت کردن و امثال اینها که کدام روز خوبست
و کدام روز بد مجملا هر گاه امثال این امور جزئیه را فوت نکرده باشند اگر
ساعات را چنان منجمین میگویند سعادت و نحوسی بودی و نفع و ضرری
بران مرتب گردیدی خلق را رعایت آن بسیار ضرور بودی چه احتمال داشت
که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را اعلام بان نفرمایند و حالانکه در اخبار و آثار

شریفه ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه مذکور شد اصلا ازین سخن اثری نیست
بلکه نهی از رعایت آن وارد گردیده است چنانکه مذکور شد واز اخبار چنین
مستنبط میشود که علم النجوم اصلی دارد ولیکن مختص بانبیا و اوصیاست
ودیگرا از ان بهره نیست و اینمقام گنجایش ذکر آن اخبار و بسط کلام بیش
ازین ندارد و دیگر از الجمله علم فلسفه است که انرا حکمت وعلم واهل نامیده اند
ومعتقدان کریمه ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا را عبارت
ازان فهمیده اند وچون چنین باشد که بسیاری از اصول وقواعد آن منافی
شرع متین ومخالف ضروریات دین مبین است ودر بسیاری از مطالب آن
نفس را ادعانی وقلب را اطمینانی حاصل نمیشود چه اکثر ادله انها ناتمام و
مدخول در مصداق حدیث شریف حضرت رسول صلی الله علیه واله که ان
من طلب العلم جهلا وقطع نظر ازین مراتب مطالب علم فلسفه کل
او بعضا با مطابق شرع ودین نیست بانه اگر مطالب بفرض چرا کسی طلب آن
از قرآن و اثار اهل بیت نماید که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه وآله امت را
باقتدا واتباع این هردو وصیت نموده وکسانی را تمسک باین هردو چیز
بنجات از ضلالت اخبار فرموده ومعهذا کلام ایشان دربیان عقاید اکثر

مدلل بدلایل عقلیه نیز هست و محض نقل نیست و اگر مطابق شرع نیست بگمان اینکه
اینها عقلی و اینها نقلی ست و در صورت تعارض نقل را توجیه باید نمود اینها را
تمام مبرهن دانسته قدوه و اصل کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه تاویل
نموده باینها فرو آوردن چه وجه میتواند داشت غیری اغنیای دردین بگمان
تقصیر و سهل انگاری در تبلیغ بائمه معصومین علیهم السلام که جهت تصحیح عقاید خلایق
و تبیین طریق معرفت و بندگی حضرت خالق منصوب گشته آمده‌اند هرچه نه قال الله
و قال الرسول فضله بود فضل مدان ای پرفضول محلا حضرت خدا و نه عالم عز شانه
افلاطون و ارسطو را در میان خلق حجت نساخته و بتعلیم و ارشاد ایشان را
تعیین نموده و احدی را باتباع و پیروی فارابی و ابن سینا نمودن و مرده نفس
ایشان و امثال ایشان بودن امر و تکلیف نفرموده که بترک آن مواخذ
و گنه‌کار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد بلکه جمعی دیگر را باین کار در میان
خلایق گماشته و طوق چوب اتباع ایشان را برگردن اهتمام کافه انام گذاشته
ست که بترک آن معاتب و معاقب میگردند پس از باب التزام ما لا یلزم دامن
اتباع ایشان را باید و دست دل و زبان محکم داشتن و حبل المتین تمسک و اعتصام
بادیال اینقوم واجب الاتباع عالیمقام را اتباع بالکلیه از دست گذاشتن از طریقه

عقل بغایت دوست شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله چند و چند از حکمت یونان حکمت
ایمانیان را هم بخوان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
آقا رضی در همین مقام چه پسندیده و سنجیده گفته چرا ای فلسفی نا ایمن میبازی بخود
ره را ز مکر سست می پوشی بخس در راه خود چه را سیه مستان غفلت بهر سو میشوی
مایل چه طولی داده از کجروی این راه کوته را و دیگری نیز در انمقام خوب گفته
حکمت نبود جز روش پندار حاصل نشود از آن بجز گفتاری هر فرد کتاب
از براهمن حکیم باشد در راه معرفت و دیوان شیخ اوحدی چون دیده عقل راه رو بگشاید
جز شرع ره راست برو ننماید چشم ار چه که روشن است از نور نظر در ظلمت شب ولی
چراغی باید هم او گوید از عقل مجرد بدو ای نرسی بی شرع بمرکبی و نوای کسی
شریعت که آن ترا رساند بخدا ورنه تو با این عقل بجای نرسی الحاصل ممیزان نیک
و بد شناس و قدر دانان جواهر انفاس عمر عزیز مستعجل پایش از آن باک
میدارند که حرف تحصیل امثال این فنون بحاصل نمایند مگر اینکه غرض دفع شبهات
آن باشد که احکام از تتبع قدری از آنکه در عرض مذکور در کار باشد ناچار است
پس علمی که تحصیل آن اینهمه فضل و ثواب و موصل بسر منزل حسن مال است علم دینیست
یعنی علم قرآن و حدیث از اصول و فروع و مواعظ و آداب آنچه موقوف علیه تحصیل

آنهاست

۹۲

انها باشد از صرف و نحو و معنی بیان و لغت حضرت خداوند مهربان
خار خار هرزه گردی خارستان بیحاصلها از خاطر کافه طلبه علوم قابل و
دست دل تمکنانرا در گلشن همیشه بهار علوم دینیه بگلچینی فواید آن مایل گردانادء بمنه
وکرمه مجلس دوم در ذکر فضل و ثواب نماز که بعد از معرفت علم اشرف مصارف
وحدانیت وارفع مراتب بندگی صفوف صنوف طاعاترا امام ست وفود و جنود
عیادات را پیش نزام کلبانگ الصلوٰتش خواص و عوام بر سر سفره رحمت عام
صلاست و فضول ازان و اقامتش کافه بندگانرا نردبان ایوان کرامت
و اعتلا تکبیرات مند و یه اش صریر باب فوز و فلاحست و تکبیر افتتاحش
در سرای آشنای حق را مفتاح دورباش استعاذه اش دافع جنود وساوس
شیطانیت و نور بسمله اش چراغ محفل قرب حضرت سبحانی ابیات فاتحه و سوره
اش هر یک صیقلی ست زنگ از دل پرداز و فطرت دعوات ماثوره اش هر کرام
دست امیدی بر دامن کرم الهی دراز هر رکعتش از بهشت بندگی روضه ایست بطلهای
قرات تسبیح آراسته و هر رکوعش از قلزم تذلل و افگندگی موجی نسیم توفیق الهی
برخواسته هر چند که رکوعش از درگاه عبودیت طافی ست و هر چند ثانی سجودش

برنارک نفس اماره سر بهوا مطرافی هر قیامش نخلبت مثمر چند بن فضل و ثواب
گوناگون و هر قعودش کلیتی بربار از کلهای شرف و سعادات از حد افزون
دو دست گشاده در قنوتش طایر دعا را و طیران اوج اجابت و سپهر است
و شهادتین تشهدش از اصل اصیل ایمان دو شاخ غفران مثمر برکات تسلیمانش
قامت اقامت بندگی را خلعت کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعت را زینت
افزای حسن و جمال در فضیلت و شرافت نماز همین بس که از معراج مومن گفته اند
چه بنده بان بر سپهر مرتبه قرب الهی عروج بر اوج سعادت مکالمه خدا و ند خود صعود
مینماید و اخبار صدق آثار که دگر انها در این مطلب ضرور و در کار ست بر چند گونه
ست بعضی از انها در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل اجمال ورود یافته و بعضی در
فضل و ثواب فروع متعلقات آن از مفروض و مندوب و انچه مناسب
انمقام ست و لهذا منشی قلم بلاغت رقم این مجلس را بچند بن فضل و مراتب
مبدار و در هر فصلی قسمی از آنها بر لوح بیان مینگارد فصل اول در ذکر
فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل اطلاق از مطرادناس ذنوب و عیوب بود ب آن
آب مفروض و مندوب یعنی جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله در کتاب

٩٣

شریف من لایحضره الفقیه مرویست که مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع وتد ولا طنب ولا غشاء خلاصه مضمون انکه نماز مانند ستون خیمه ست که چون ان برپاست طنابها ومیخها وپرده خیمه نیز برجاست وچون ستون شکست اینها همه بیفایده میگردد وبر طبق این حدیث شریف نبوی ست کلام صدق نظام جناب مستطاب جعفری علیه السلام که هم در من لایحضره الفقیه مذکورست که اول ما یحاسب العبد علی الصلوة فاذا اقبلت منه قبل سایر عمله واذا ردت رد علیه سایر عمله حاصل معنی انکه نخستین عمل که از بنده حساب ان کرفته میشود نماز ست پس چون ان مقبول وپسندیده شد اعمال دیکرش نیز مقبول میشود واکر امردود کردید اعمال دیکرش نیز مردود میکردد وهم دران کتاب شریف مذکورست که معویه بن وهب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید که افضل انچه بندکان بان خداوند خود تقرب جویند چیست ومحبوبترین ان نزد خدا تعالی کدام ست فرمودند ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة حاصل معنی انکه

بعد از معرفت وعلم خبر را بهتر از نماز نمیدانم و در همان کتاب از همان جناب

علیه السلام این مضمون مرویست که محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی نمازست

واین آخر وصایای انبیاست یعنی آخرین سفارشی که پیغمبران امتان خود را کرده اند

سفارش نماز بوده پس چگونه نیست از آنکس که غسل کند یا وضو سازد و وال فعال

وضو را بر وجه کامل بعمل آورد بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که اجنبی که باری

او را نه بیند پس خدا تعالی برو مشرف و ناظر گردد او در رکوع یا سجود باشد

بدرستیکه بنده چون سجود کند پس سجود در طول دهد ابلیس فریاد کند که وای بر من

این بندگان اطاعت کردند و من عصیان ورزیدم انسان سجده کردند

و من ابا و امتناع نمودم و هم در آنکتاب از آن والا جناب علیه السلام منقولست

که صلوة فریضة خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت مملوء من

ذهب یتصدق منه حتی یفنی یعنی یکنماز واجبی بهترست از بیست حج

ویکحج بهترست از خانه پر از طلا که تصدق کرده شود و از آن هیچ نماند

ونیز در فقیه از امام همام حضرت ابو جعفر علیه السلام منقولست که ما من عبد

من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه بعدد من خالفه ملائکه

بصلون

یصلون خلفه وبلا عون الله له حتی یفرغ من صلوته محصل مضمون
اینکه هیچ بنده نیست از شیعیان ما که بنماز برخیزد مگر اینکه فرو کیرند او را بدعد
هرکه مخالف اوست در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای او و دعا کنند
از برای او تا وی از نماز فارغ گردد و هم از آن عالیجناب در اینکتاب منقولست
که للمصلی ثلث خصال اذا هو قام فی صلوته حفت به الملایکة من
قدمه الی افاق السماء ویتناثر البر علیه من افاق السماء فوق
راسه وملک موکل به ینادی لو یعلم المصلی من یناجی
ما انفتل حاصل معنی اینکه نماز گذار را سه خصلت چون بنماز می ایستد فرو
میگیرند او را فرشتگان از پاهای او تا اطراف آسمان نثار و خیر و برکت بارحمت
از کنارهای آسمان تا فرق سرش و فرشته با و موکلست که ندا میکوید که اگر داند
نماز گذار که با که مناجات میکند و را ذخود با که میگوید منصرف نشود یعنی از نماز
بیرون نباید سبحان الله چه غافل و نادانست ادمی که اگر در عمری باری
بخدمت پادشاهی حاکمی دیاری که اطلاق نام پادشاهی بر ایشان آرزوی
مجاز است و دولت و فرمانفرمائی بر سر ایشان برسبیل عاریتست رسد و با وی دو
کلمه سخن کند سالها بان مینازد و از امناط شرف و اعتبار خود میسازد و

وشبانه روزی اطلاع اسحار انوار سعادت بتکلیف عبادت بر سعادت بر ساحت

احوالش می تابد و بدرگاه پادشاه پادشاهان جل شانه بار می باید یا خداوند

بی نیاز مسافهه راز میگوید و مطالب دو جهانی خود را از جناب احدی بتوسط

احدی باز میجوید گاه بچوگان رکوع و سجود گوی فرخندگی از میدان بندگی

میربابد و گاه بوسیله قیام و قعود در بارگاه قرب الهی با خاصان اندرگاه

نشست و برخواست مینماید و از چنین سعادتی که وی را میسر گشته اکثر اوقات

ساهی و غافل در گذارش اکثر الخیر و کاهل میباشد و بعد از آنکه بار گران تمام

تن بادای آن در داده و بصد جز تقبل بار گذارش از بر دوش طبیعت

نهاده همت قاصرش همگی مقصور بر آنست که از زود بانجام رساند و خود

را از ثقل شغل آن سبکبار گرداند و با خود همی اندیشد که در باجه قسم و ولی رو داد

و در خدمت چگونه پادشاهی ایستاده سعت مولفه ای آنکه نباشد از نمازت

جز نام طاعت نرو همین قعود است و قیام از بس بره خدا سبک خیزی تو

بگیر تکمبه داری انداز سلام وهم در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید کائنات

و دلیل راه نجات صلی الله علیه و آله ماثورست که ما من صلوة یحضر وقتها

الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی

نیرانکم

نیرانکم التی وقدتموها علی ظهورکم فاطفوها بصلوتکم خلاصه مضمون
انکه هیچ نمازی نیست که وقت ان حاضر شود مگر اینکه ندا کند فرشته
در پیش مردمان که ای مردمان برخیزید و متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان
خود که بر پشتهای خود افروخته اید پس فرمود و نشانید انها را بنماز خود یعنی
نماز کفاره گناهان و بر آتش ایمان سوز عصیان بمنزله آبست که انرا فرو
مینشاند و بنده را شایسته رحمت و امرزش میگرداند و بر طبق این خبر امید راست
حدیث همان سرور در کتاب مذکورست که انما مثل الصلوة فیکم کمثل
السری وهو النهر علی باب احدکم یخرج الیه فی الیوم و اللیلة یغتسل
منه خمس مرات فکما لم یبق الدرن علی الغسل خمس مرات ولم
یبق الذنوب علی الصلوة خمس مرات محصل معنی انکه نماز در میان شما مانند
جدول آبیست بر در خانه احدی از شما که شبانه روزی پنج مرتبه برآید و غسل نماید
پس چنانکه با شبانه روزی پنج مرتبه غسل کردن چرکی در بدن نمی ماند پنج وقت
نماز نیز گناهی در انکس نمی ماند و نیز مفید همین مضمون پر نوید سراپا امیدست
حدیثی که هم در کتاب مذکور از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثورست
و حاصل معنی انکه بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت ادم علیه السلام

را از بهشت نزول فرمودند حال سیاهی در وی پیدا شد از روی قدم او فرو
گرفت و بدان سبب مدتی مدید اندوهگین و گریان میبود پس جبرئیل علیه السلام
نزد وی آمده گفت سبب چیست حالی که بر من ظاهر شده است جبرئیل علیه السلام صح
گفت برخیز ای آدم و نماز کن آدم علیه السلام برخواست و نماز گذارد
انحال تا کردن وی فرود آمد پس وقت نماز دوم نیز آمده گفت برخیز و نماز کن آدم
علیه السلام برخواست و نماز کرد گذارد انحال تا ناف وی فرود آمد و وقت
نماز سیوم نیز آمده او را بنماز امر فرمود آدم علیه السلام برخواست و نماز گذارد
انحال تا زانوی وی فرود آمد نماز چهارم نیز آمده گفت برخیز و نماز کن آدم
علیه السلام نماز کرد انحال تا قدمهای وی فرود آمد پس وقت نماز پنجم نیز
بدو رسید آمد امر بنماز کرد آدم علیه السلام نماز گزارد و آدم علیه السلام نماز گذارد
انحال تمام از وی زایل شد پس خدا را حمد و ثنا کرده جبرئیل علیه السلام آنمضمون
ادا نمود که یا آدم هر که از اولاد تو شبانروزی پنج نماز گذارد از گناهان بیرون آید
چنانکه تو ازین خال سیاه بیرون آمدی و در امالی شیخ صدوق رحمه الله حدیثی
طویل از امام همام علی نقی علیه السلام منقولست مشتملست بر سوالی چند که حضرت
کلیم الله علی نبینا و علیه السلام از جناب الهی نموده و از انجمله اینست که الهی فمن

فمن جزاء من قام بين يديك يصلي يعني جزاء مرد کسی که نزد تو ایستاده
نماز کند خدای تعالی فرمود که یا موسی اباهی به ملائکتی ثم اعذبه یعنی مباهات
میکنم باو بر فرشتگان خود در حال رکوع و سجود و قیام و قعود کسیکه من مباهات
باو بر فرشتگان خود او را عذاب نمی نمایم و هم در امالی شیخ صدوق و ثواب از مهر سپهر
فرخندگی و نوربخش دیده بندگی اعنی حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
مرویست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که الله تعالی را فرشته ایست نام
سجائیل هر وقت نمازی برای نمازگذاران از خداوند عالم براتها می سازند
بدینگونه که چون مومنان صباح کردند و برخواستند و وضو ساختند و نماز
صبح گذاردند براتی از خدای تعالی برای ایشان میگیرد که در آن نوشته
ست که انا الله الباقی یا عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم و فی
حفظی و تحت کنفی صیرتکم و عزتی لا اخذلکم لا احطکم و انتم مغفور
لکم ذنوبکم حاصل معنی آنکه منم معبود برحق ام که باینده ام ای بندگان من
و ای کنیزان من شما را در حصار استوار خود آیند در پناه حفظ و حمایت
خود جای دادم بعزت خودم قسم که شما را فرو نمیگذارم و گناهان شما آمرزیده است
و چون وقت ظهر شد و برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند آن فرشته

الفرشته میکرد برای ایشان از خدا تعالی برات دوم که نوشته است

ان الله القادر یا عبادی وامانی بدلت سیاتکم حسنات

وغفرت لکم السیات واحلتکم برضاء عنکم دار الجلال

یعنی من معبود و توانایم ای بندگان وای کنیزان من بدیهای شمارا

بنیکیهای مبدل کردانیدم و بدیهای شمارا امرزیدم و خشنودی از شما فرود

آوردم شمارا و جای دادم در سرای بزرگواری و میتواند بود که مراد

از دار الجلال مرتبه و مقامی باشد از بهشت و چون وقت عصر شد و مومنان برخاستند

و وضو ساختند و نماز گذاردند آن فرشته میستاند برای ایشان برات سیوم

و در آن نوشته که ان الله الجلیل جل ذکری و عظم سلطانی

یا عبیدی وامانی حرمت ابدانکم علی النار واسکنتکم مساکن

الابرار و رفعت عنکم برحمتی شر الاشرار محض معنی انکه من معبود

بزرگوارم یاد من بزرگ و سلطنت من عظیمست ای بندگان من ازمردن

زن حرام کردم بدنهای شمارا بدنهای شمارا بر آتش و ساکن کردانیدم

و شمارا در سکنهای وارامگاه نیکوان و دفع نمودم از شما برحمت خود شر

بدان او چون وقت شام برخواستند و وضو ساختند و نماز کردند الفرشته

میکائیل

میگرید از برای ایشان از خدا تعالی برات چهارم که نوشته ست دران که
ان الله الجبار الکبیر المتعال یا عبدی واما نی صعد ملائکتی
من عندکم بالرضا وحق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیمة
منیتکم حاصل معنی انکه من معبود برحقم که صاحب جبروت و بزرگی و
علو شانم ای بندگان من ازدکو روانات صعود نمودند و بعالم بالا آمدند
و فرستگان من از نزد شما با رضا و خوشنودی لازمست بر من اینکه شما را
با آرزوئیکه دارید برسانم و چون وقت نماز خفتن شد و مومنان بر خواستند
و وضو ساختند و نماز گذاردند انملک میستانند از خدا تعالی برات پنجم که نوشته
ست دران که انی انا الله لا اله غیری ولا رب سوای یا عبادی و
اما نی فی بیوتکم تطهرتم والی بیوتی مشیتم وفی ذکری خضتم و
بحقی عرفتم وفرایضی ادیتم اشهدک یا جبرائیل وسایر ملائکتی انی
قد رضیت عنهم محصل مضمون اینکه بدرستیکه من معبود برحقم نیست معبودی برحقی
غیر من و نیست خداوی جز من ای بندگان من و ای کنیزان من در جاهای
خود طهارت گرفتند و بجاهای من یعنی بمساجد و معابد مشی نموده آمدید
و در ذکر من خوض کردید و حق مرا شناختند و نمازهای که بر شما فرض کرده بودم

و بجای آورید گواه میگیرم ترا ای سمائیل و سایر فرشتگانم را که بدرستیکه من
بتحقیق که راضی شدم از ایشان آنحضرت فرمودند که پس ندا میکند سمائیل
سه مرتبه هر شب بعد از نماز خفتن که یا ملائکتی الله بدرستیکه خدا تعالی بتحقیق که آمرزید
نمازگذارانی را که بیگانگی او معترف باشند پس نمی ماند هیچ فرشته در هفت آسمان
مگر اینکه استغفار میکنند برای نمازگذاران و دعا می نمایند جهة ایشان چندیکه
ایشان نیز برا قامت آن مداومت و بر گذارش آن مواظبت نمایند
و در جامع الاخبار حدیثی از سرور انبیا صلی الله علیه و آله منقولست که حاصل مضمون
آن اینست که بدرستیکه هر چیز را زینتی ست و زینت اسلام نماز پنجگانه ست و هر
چیز را رکنی ست و رکن مومن نماز پنجگانه ست و هر چیزی را چراغیست و چراغ دل مومن
نماز پنجگانه ست و هر چیز را براتیست و برات مومن از آتش نماز پنجگانه ست
و هر چیز را قیمتی ست و قیمت بهشت نماز پنجگانه ست و هر چیز را امانیست و امان
مومن از بریدن و جدا شدن یعنی از جماعت مومنان یا از رحمت خدا یا امثال
آن نماز پنجگانه ست و جز دبناه و عاقبت نماز ست و بان مبین و جدا میشود کافر
از مومن و مخلص از منافق و آن ستون دین و زینت اسلام ست و راز گفتن حبیب
ست با حبیب و روا شدن حاجت و توبه توبه کننده ست و دعا و کردن لعنت ست

وبرکت بر مالست و وسعت روزیست و نور روست و عزت مومن است و طلب نزول
رحمت و استجابت دعوتست و سبب استغفار ملایکه ست و باعث رغم انف ملحدین و قهر
جنهم شیاطین و خوشحالی مومنین ست و کفاره گناهانست و حصار مالست و سبب قبول
شهادتست و آبادی مساجدست و زینت شهرست و فروتنی با خدای تعالی ست و نفی کبرست
و طلب بسیاری قصرهای جنت و مهرهای حور العین ست و کاشتن درختهای بهشت است
و هیبت در پیش فاجرانست و نثار رحمت از جانب خدای تعالی و از بینائی بخشش دلهای
کور یعنی شفیع روز نشور صلی الله علیه و آله و سلم ما نور و مشهورست که فرموده اند
که قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نمازست یعنی بان چشم من روشن و خاطرم
شگفته و مسرور میگردد مجملا اباریق و اکواب کتب معتبره اصحاب از ماء معین
و امثال این احادیث مالامال و پر شوق اکبر سرشار و لبریزست چنانکه وعده از هوشیاری
که بر لب تامل نهاده و لذت للشاربین گویا لا جرعه نوشند و بیدماغی نفس جاهل در بند
کاهل را بان زایل گردانیده روز و شب در ادراک فضل و ثوابهای چنین از دل و جان
کوشند و بدبختان بنور دلکور از خدا دوری که در گذرش ان کاهلی و گرانجانی
کرده ترک آن نماید یا در گرفت آن بی پروای و سهل انگاری نموده طریق ادای
ان را باد راک و شروطی که می باید بقدم اهتمام نه پیماید و دماغ همتش از گلشن طاعت

از گلشن طاعت بوی رحمتی بکشند و مذاق جانش از خوان نعمت بندگی لقمهٔ فیضی بخشند

مرغ روحش پر و بال دوگانهٔ صبح در فضای جانفزای فرمانپذیری بال افشانی نماید

و دل بی‌سعادتش در هشت بهشت رکعات ظهر و عصر خود را حلیهٔ کرامت نیارد

و سرکاسهٔ شام خود را از سهام اندیشه‌های دور نفسانی ایمن نسازد و در چهار

خیابان چهار رکعت خفتن بچیدن گلهای گوناگون فیوضات از خدا افزون نبردارد

فصل دوم

در ذکر هر یک از شروط و آداب نماز اما از آنی که نماز مقدمست

در فضل و ثواب آنها علیحده اخبار بنظر رسیده از واجب و سنت پوشیده نیست که ما بیچارگان

بیدای نابیدائی و روستایان شهرستان دانائی از آن نادانتریم که بخودی خود

بسر منزل بندگی معبود خویش جل شأنه راه توانیم برد و بی راهنمای تعلیم و ارشاد

حضرت او طریق عمیق عبودیت را برسوم و آدابیکه باید توانیم سپرد سبحانک

لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ولهذا جناب الهی بفضل

و کرم نامتناهای از عامهٔ مخلوقات هرگاه ایشان را بتکلیف بندگی خود مخصص فرموده

راه و رسم گذارش آنرا بتوسط انبیا و اوصیا بوی تعلیم نموده است و از الجمله نماز

و از آداب شروط بسیار است و در فضل و ثواب اکثر آنها علیحده احادیث و اخبار

از ائمهٔ اطهار علیهم السلام ورود یافته و از الجمله طهارتست که عبارتست از وضو

باغل

یا غسل یا تیمم اما وضو در کتاب شرایف فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق علیه السلام
منقولست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که روزی حضرت امیر المومنین
علیه السلام با محمد بن حنفیه نشسته بود فرمود یا محمد ابی بیار که برای نماز وضو کنم
محمد بن حنفیه آب آورد آنجناب با دست راست آب را بر دست چپ ریخت و فرمود
بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بنام
خدا شروع در وضو میکنم و حمد آن خدا را که آب را پاک و پاک کننده گردانید و آنرا
پلید نگردانید و بعد از آن حضرت استنجا کرد گفت اللهم احصن فرجی و اعفه
واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی خداوندا محافظت کن و نگاهدار
فرج مرا از فجور بپوشان عورت مرا از نامحرمان حرام ساز مرا بر آتش بعد از آن مضمضه
کرد و گفت اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک و لا ثنائک
یعنی خداوندا تلقین کن حجت مرا در روزیکه ملاقات کنم با تو روان ساز زبان
مرا بذکر خود و بگردان مرا از آن کسانی که ذکر تو میکنند و ترا و ثنا میگویند بعد از آن
استنشاق کرد و گفت اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن
یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی خداوندا حرام مکن بر من بوی بهشت
و بگردان مرا از کسانی که میشنوند بوی بهشت و نسیم فرح افزای آن و بوی

خوش آن را بعد از آن روی خود شسته فرمود اللهم بیض وجهی یوم تسود
فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی خداوندا
سفید گردان روی مرا در روزی که سیاه میشود در آن روز رویها و سیاه مکن
روی مرا در آن روزی که سفید میگردد در آن روز رویها بعد از آن دست راست خود را
شسته فرمود اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد والجنان بیساری وحاسبنی
حسابا یسیرا یعنی خداوندا عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من و نوشته
جاوید بودن در بهشت را بدست چپ من یا خلود و جنان را در آسانی من ده
بی آنکه سختی عتابی کشم و تلخی عذابی چشم و وجوه دیگر نیز گفته اند و محاسبه کن
حسابی آسان یعنی با من در سختی گیری مکن و با آسانی بگذر از آن بعد از آن
دست چپ خود شست و گفت اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا
تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی خداوندا مده نامه مرا بدست چپ [illegible] مگردان از آن غل کرده و بسته بگردن
من و پناه میگیرم بتو از جامهای بریده [illegible] شده آتش چون پیراهن و قبا که بر تن
دوزخیان نیز بخشند و نیز سبب عذاب و آزار ایشان میگردد و این معنی بر طبق
کلام الهی است در سوره حج که فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یعنی

بریده بود

یعنی بریده شود برای کفار جامهای از آتش که باندازه جثه ایشان باشد و همه
اندام ایشان را فرو گیرد و میپوشانید بود که مقطعات یکبر طا باشد یعنی پناه میبرم
بتو از آتشی که قطعه قطعه و پاره پاره میکند اعضا را بعد از آن مسح سر کرده فرمودند
اللهم غشنی برحمتك وبركاتك وعفوك یعنی خداوندا بپوشان مرا برحمت
و برکات و عفو خود و اینها را شامل حال من گردان بعد از آن مسح پاهای خود
نموده گفت اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی
فیما یرضیك عنی یا ذا الجلال والاکرام یعنی خداوندا ثابت دار مرا بر پل صراط
در روزی که میلغزد در آن قدمها و بگردان سعی مرا در آنچه راضی و خشنود میسازد
ترا از من بعد از آن آنحضرت سر بالا کرده نظر بسوی محمد بن حنیفه نموده فرمود
یا محمد هر که وضو کند مثل وضوی من و گوید مانند قول من یعنی دعاهای مذکوره را در فعلی
خواند خلق کند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر او
نماید پس بنویسد خدای عز و جل ثواب آن را برای او تا روز قیامت و این حدیث شریف
در کافی و تهذیب و امالی شیخ صدوق نیز مذکورست و عبارت بعضی از ادعیه
آن اندک اختلافی دارد و اینمقام محل ذکر آنها نیست و هم در کتاب شریف
شرف فقیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید همه جسد او

پاک میشود و وضو کفارهٔ گناهانیست که درمیان این وضو و وضوی دیگر از وی صادر
شود و هرکه ذکر اسم الله تعالی بکند پاک گردد از جسد او مگر آنچه آب بآن
رسیده باشد و نیز در انکتاب شریف از باغبان کاشف حسن سیر حضرت
ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است حدیثی که ملخص آن اینست
که هرکه وضو کند برای نماز شام این وضوی او کفارهٔ گناهان روز گذشته
اوست غیر گناهان کبیره و هرکه وضو سازد برای نماز صبح این وضوی او
کفارهٔ گناهان شب گذشته اوست مگر گناهان کبیره و نیز در انکتاب از سید بندگان
خالق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این مضمون مأثور است که هرکه وضو
سازد و تمندل کند یعنی بپارچه چون دستمال و امثال اعضای خود را
که در وضو شسته خشک نماید نوشته میشود برای او حسنه و هرکه وضو کند و تمندل
ننماید تا آنکه تری وضوی خود بخود خشک شود نوشته شود برای او سی حسنه و نیز
در کتاب من لا یحضره الفقیه در با … حج حدیثی آورده که حاصل آن با
حاصل این عبادت مطلق است که سید هر دوی فرموده و بدوی جناب اشرف
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نماز صبح گذارده بود و نشسته
با ایشان حدیث و همزبانی و درّ و لعل مبارکش بر در مسامعهٔ انجماعت درفشانی مینمود

بحداکی

چنانکه افتاب طلوع و اصحاب ازپی هم میجویند تابان صاحب علوم جلی
وخفی عزود و مرد انصاری وثقفی نمانذان والاجناب باالبیان خطاب کرده فرمود
که دانستم شمارا حاجتست که میخواهند ازمن سوال کنید پس اگر خواهید من شمارا
خبر دهم که حاجت شما چیست پیش ازانکه ازمن سوال کنید واگر خواهند شما
سوال نماید گفتند تو مارا خبر ده یا رسول الله چه پاکستیکه این کوری دکر اداباطل
کننده ترا از شک وریب دور ترا ایمان را ابیات سازنده تراست پس افروزنده چراغ
گرم روی وامیدوارنده شیوه دلجوی فرمود ندیا اخا الانصار بدرستیکه تو از تقوی
که ایثار میکنند دیگرانرا بر خود و از اهل شهری و این مرد ثقفی صحرانشین است اما ایثار
میکنی اورا بمنزله یعنی رضا میدهی که اول حاجت او را روا سازم و بجواب منزله
او پردازم که چون ترا پیش درست شد خواهد زدو تردد کفت ازی پس افسر
تارک سروری و مرجع و فایق امت پیغمبری بعد از استرضای مرد انصاری
ست به ثقفی گشته فرمود ندا اما تو یا اخا ثقیف آمده که سوال کنی مرا از وضو و نماز
خود و اجریکه ست درانها یعنی از فضل و ثواب پس بدان بدرستی که تو چون دست
در آب زدی گفتی بسم الله الرحمن الرحیم میباشد و فرومیریزد گناهانیکه
کسب کرده ست انها را دو چشم تو بنگاه کردن و دهان تو بسخن گفتن پس چون

شستی دو ذراع خود را فرو میریزد گناهان از دست و چپ تو پس چون مسح
نمودی سر خود را و پاهای خود را فرو میریزد گناهانی که بقدمهای خود
بسوی آن مشی نموده و طریق ارتکاب آن نموده پس این ثواب تراست
در وضوی تو بعد از آن چون بنماز برخواستی و رو بقبله کردی و ام الکتاب
و فاتحه و آنچه میسر شود ترا از سورها قرائت نمودی بعد از آن رکوع کردی و
سجود نماز را تمام نمودی یعنی بشروط و آداب بجای آوردی و تشهد نمودی
و سلام دادی آمرزیده شد هر گناهی که کرده ما باشد این نماز و نمازی که قبل از این
گذارده پس از این و ثواب تراست در نماز تو پس آن برگزیده حضرت باری
متوجه ابو امامه انصاری گشته فرمودند که اما تو یا اخا الانصار پس بدرستیکه آمده
که سوال کنی مرا از حج و عمره خود آنچه تراست در آنها از ثواب چون تمام این
مناقب چندان با این مقام ندا... خامه خوش بیان مقام در این مجلس را بکار
نمی آید و بمجلس ذکر فضایل ... شرف مصارف عمر است وعده می نماید
و شیخ صدوق رحمة الله علیه ... الله علیه در امالی آورده که جمعی از یهود
بخدمت حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله ورود نموده اعلم الشان مسئله چند
پرسیدند و از آنجمله ثواب وضو ... فرمودند آنچه حاصل آن اینست که او با

که دست بر آن زند و دور میکرد و از شیطان و چون مضمضه کرده توانائی ساخته
خدا تعالی دل و زبان او را بحکم پس چون استنشاق نمود ایمن گردانید
او را خدا تعالی از آتش دوزخ روزی او نکرد بوی آتش را یعنی بوی آتش جهنم
را نیز نخواهد شنید پس چون روی خود را شست سفید کرد خدا تعالی او را در روزیکه
بعضی روهای سفید و بعضی سیاه میگردد و چون دو ساعد خود را
شست حرام گردانید خدا تعالی بر وی غلهای آتش را و چون سر خود را مسح
کرد زایل ساخت و ستر کرد خدا تعالی ژولیدگیهای او را و چون مسح پاهای خود
نمود گذرانید خدا تعالی او را بر صراط در روزیکه در آن پاها می لغزد یهودی
گفت راست گفتی یا محمد دیگر از جمله سوالاتی که یهودی مذکور از آنحضرت
رسول صلی الله علیه و آله نمود سوال از اجر و ثواب غسل و جنابت بود که از
حلال باشد آنحضرت در جواب فرمود [illegible] که بدرستیکه چون مومن با حلال
خود جماع کند بگستراند هفتاد هزار [illegible] خود را یعنی در زیر ایشان برای
تعظیم و تکریم یا بمعنی که از غایت [illegible] اط بالهای خود را میگشایند و نازل
شود رحمت پس چون غسل نماید بنا کند خدا تعالی برای هر قطره از آب الغسل
خانه در بهشت و این غسل جنابت برده است میانه خدا و خلقش همانا مراد این باشد

که دانای عیوب و بینای عیوب جل شانه به برکت این غسل شنیهای اور ا دیده
می انکار ر و و بر وی او نمی آر د و هم در کتاب مذکور از انوار الاحباب
ماثورست که روزی فرمودند که من و شب چیزی چند عجب دیدم و بعد از ان
حسب الاستدعای حضار بیان ان امور عجیبه نمود و از الجمله فرمودند که رایت
رجلا من امتی و النبیون حلقة حلقة کلما الی حلقة طرد و ه فجاء
اغتساله من الجنابة فاخذه بیده فاجسله الی جنبی حاصل معنی انکه
دیدم مردی را از امت خود و پیغمبران حلقه حلقه بودند هرگاه که حلقه می آمد او را
میراندند پس غسل جنابتش امد او را دست گرفته در پهلوی من نشاندند دیگر از جمله
شروط نماز رعایت وقت در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکورست که سرور
عالم و عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که من حبس نفسه علی صلوة فریضة
ینتظر وقتها فضیلتها فی اول وقتها فاتم رکوعها و سجودها
و خشوعها ثم مجد الله عز و جل و عظمه و حمد ه حتی یدخل وقت
صلوة اخری و لم یلغ بینها کتب الله له کاجر الحاج المعتمر و کان
من اهل العلیین حاصل معنی انکه هر که حبس کند خود را بنماز فریضه یعنی برای
تهیه نماز دست از کارها برداشته انتظار وقت کند پس چون وقت در آید

اول وقت

اول وقت بگذاردن آن مبادرت نماید و رکوع و سجود و خشوع از اتمام کنند
یعنی در گذاردن آن بی پروائی ننموده باداب و شروط مقرره بجا آورد و بعد از آن
تا دخول وقت نماز دیگر طریق تسبیح و تعظیم و تمجید خدای عز و جل گوید و در میان
دو نماز لغو و سهو نکنند و نگویند تو نویسد خدا تعالی برای او اجرای مانند
آنچه حج کنند و عمره آورنده و بوده باشد از اهل علیین که عبارتست از درجات
بلند در بهشت و مرویست که علیین در آسمان هفتم ست و جای ارواح مومنین
ست و نیز از اخبار روایات آثار نبویه ست که لا یزال العبد فی صلواة ما انتظر الصلوٰة
ملخص معنی آنکه بنده که ما دام انتظار کشد چنانست که در نماز باشد در تهذیب
از مهذب هر بعید و قریب یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
که انتظار الصلوة بعد الصلواة کنز من کنوز الجنة یعنی انتظار نماز کشیدن
بعد از نماز گنجیست از گنجهای بهشت که نعمتها دران مدرج و مضمر و بسیاری
از کرامتها در آن اماده و مدخر ست [illegible] سمع زلال دل زندگی و منعطش
رحیق بندگی صلی الله علیه و آله انتظ[illegible] بشنیدند بلال که موذن آنحضرت
و مبشر اند و لب بود خطاب کرد[illegible] وگه ارحنا یا بلال یعنی آسایش بخش ما را
با علام از دخول وقت نماز دیگر از شروط و حدود نماز اباحت مکانست

واشرف اماکن مکه معظمات خصوصا مسجد الحرام وبعد از ان مدینه طیبه
ست خصوصا مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وبعد از ان کوفه ست خصوصا
مسجد اعظم آن وبموجب حدیث شریف جعفری علیه السلام که در کتاب فقیه
مذکورست یکنماز در مکه معظمه برابر صد هزار نماز ویکنماز در مدینه مبارک برابر
ده هزار نماز ست ودر غیر ان مگر در مسجد الحرام چه بدرستیکه یکنماز در مسجد الحرام
برابری میکند با هزار نماز در مسجد من بنا بر این یکنماز در مسجد الحرام برابر هزار
نماز خواهد بود ودر غیر ان در غیر مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله ونیز در کتاب معتبر
از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام در خبر ست که هرکه یکنماز فریضه در مسجد الحرام
گذارد قبول کند خدا تعالی از و هر نمازیکه گذارده ست از روزیکه نماز بر وی واجب
شده است وهر نمازی که خواهد گذارد تا انکه بمیرد واما در مسجد کوفه مرویست
که هزار پیغمبر وهزار وصی پیغمبر دران نماز گذارده وحضرت خاتم الانبیا ومسافر سبحان
الذی اسری صلی الله علیه وآله در شب معراج بران مقام شریف عبور نموده واز
براق نزول کرده بنماز قیام فرموده وانخانه ادم صفی وخانه نوح نجی وخانه ادریس
نبی علیه السلام بوده واز مصلای حضرت خضر وجناب مستطاب امیر المومنین علیه
السلام شرافت بر شرافت افزوده ودر قیامت چو محرمان دو جامه سفید

در برابر

در بعرصه محشر می آید و اهل خود و کسانی را که در انماز میکذرند شفاعت مینماید
و شفاعت او رد نمیشود و بدرجه قبول میرسد و از دوالاحباب یعنی حضرت امیرالمومنین
علیه السلام در فضل انمنقولست که لو یعلم الناس ما فیه من البرکة لاتوه
من اقطار الارض ولو حبوا علی الثلج ملخص معنی انکه اگر دانند مردمان
انچه در انست از برکت و فواید هر اینه آیند بان از اطراف زمین و اگرچه بر بن باید
بر روی برف خزید دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس ست که یکنماز در ان
برابر هزار نمازست دیگر از انجمله مسجد خیف ست در منی هفصد پیغمبر و بروایتی
دیگر هزار پیغمبر در ان نماز گذارده و صد رکعت نماز در ان برابر هفتاد ساله عبادتست
دیگر مسجد قباست که در بیرون مدینه مشرف وا[...]ست و کریمه لمسجد اسس علی
التقوی من اول یوم در شان او و[...] و رکعت نماز در ان مثل عمره است
دیگر مسجد غدیر خم که مابین حرمین شریفین [...] ان مکان مقدس را همین شرافت
بسکه کوهر پاک وجود گرامی نبی وصی[...] در انکل زمین نزول نموده و
بحکم کریمه یا ایها الرسول بلغ ما ا[...] خاتم الانبیا سرور اولیا را خلافت
تعین فرموده بوده نموده حضرت اقدس رسالت پناه جهة اکمال الدین حق و اتمام
نعمت الهی پای سعادت بر منبر گذاشته و بلا لوای والای ندای هدایت انتمای

الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه بر غرفه فرقدسای امیر المؤمنین
افراشته سنت ست نماز در جانب حبیب المقام پاک فیض ناک که حضرت سید لولاک
انجانب را بقدم مبارک مشرف گردانیده در وقتی که این ندای زنگ از دل زدای
باسماع خلایق میرسانید و اما طرف دیگر المقام موضع جنام منافقان شقاوت
فرجام بوده که از بغض و کین کاره خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند و انشای
دیوانگی بانجان فرزانگی می نموده اند پس حضرت جبرئیل علیه السلام نزول کرده این
آیه آورده وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا
الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین انتهی سمت
تحریر یافت از فضل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در انها ادراک هر کس
میسر نیست بلکه مخصوص مردمان انکست صاحب دستگاه و دست ارزوی سایر
مردمان از دامان وصول ان کوتاهست مصرع ابکار دولت است کنون
تاکرا رسد واما مسجد دیگر که در بازار شهر و بلدی میباشد فضل و ثواب نماز
در انها نیز کم نیست و اکثر مردمان [illegible] ان باید اهتمام میسر است از الجمله مسجد
اعظم یعنی که مسجد جامع که عامه اهل بلد برای جمعه و جماعت دران اجتماع میکرده باشند
یکنماز دران برابری میکند با صد نماز بحکم حدیث مشهور نبوی الجمعة حج المساکین

افتی وردن

رفتن درویشان و ضعفان مومنین بان جهة نماز جمعه در وقتی که بر وجه
صحیح منعقد میشده باشد بمنزله رفتن بحج خواهد بود و دیگر مسجد قبیله ست یعنی
مسجدی که در میان قبیله و طایفه خاص باشد و غالبا مردم القبیله دران نماز
میکرده باشند و مسجد محلات ممکنست از الجمله باشد یکنماز دران برابری
میکند با بیست و پنج نماز دیگر مسجد بازارست که یکنماز دران برابر دوازده نماز
ست و در فضلیت مطلق مساجد و رفتن بان و نماز گذاردن دران اخبار و
آثار بسیار وارد است از الجمله در کتاب شریف من لایحضره الفقیه از شده
خاص حضرت خالق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که من مشی الی
الی مسجد لا یضع رجله علی رطب و لا یابس الا سبح له الی الارضین
السابعة حاصل معنی آنکه هر کس رود بمسجدی بگذارد پای خود را بهر تر و
خشکی مگر آنکه تسبیح کنند آن تر و خشک برای او تا هفت طبقه زمین و هم در
الکتاب شریف آورده که روی ان فی التوریة مکتوبا ان بیوتی فی الارض
المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور
کرامة الزایر الا بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع
یوم القیمة خلاصه مضمون آنکه مرویست که در توریت نوشته که بدرستیکه

خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال آن بنده را که در خانهٔ خود
طهارت کند و بعد از آن زیارت کند مرا در خانهٔ من بدرستیکه بر آنکسی
که اراده زیارت او آید لازمست که آن زیارت کننده را اکرام نماید بشارت ده
روندگان در ظلمات را بسوی مساجد یعنی آنکسانی را که در شبهای تار برای عبادت
بمساجد میروند مژده ده بنور بلند واضح در روز قیامت و در جامع الاخبار از سید
اخیار صلی الله علیه و آله بمضمون منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود و پای راست
خود را پیش گذارد و ملائکه گویند غفر الله لک یعنی بیامرزد خدا ایتعالی ترا و
بیرون آید و پای چپ خود را پیش نهد فرشتگان گویند حفظک الله و قضی
لک الحوائج و جعل مکافاتک الجنة حاصل معنی آنکه خدا ایتعالی
ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا برآورد و گرداند جزای ترا بهشت و همدران
کتاب مذکورست که چون حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مسجد را بیت
الشرف افتاب وجود ارجمند خود مهیا ساخت پای راست را پیش نهاده بگفتار
این کلمات میپرداخت که بسم الله و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و چون بیرون آمدی پای چپ را پیش گذاشته میفرمود
که بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از ان و الاخبات بحضرت

ابم المومنین

امیر المومنین علیه السلام خطاب کرد بمضمون آن فرمودند که یا علی هر که داخل
مسجد شود و گوید چنانکه من گفتم قبول کند خدای تعالی نماز او را و نویسد برای او بهر رکعتی
که گذارده فضل صد رکعت پس چون بیرون آید گوید مثل آنچه من گفتم آمرزد خدای تعالی
گناهان او را و بلند سازد برای او بهر قدمی درجه و نویسد برای او بهر قدمی صد حسنه و مخفی
نماند که نمازیکه گذاردن آن در مسجد افضل است و ثوابهای مذکوره بران مرتب میشود
آن نماز واجبست که چون اکثر مردمان در ان شریکند اینکس را بان آرد دیگران امتیازی آن
نگران ریا و عجب را بران دست تصرف چندان دراز نیست و اما نمازهای سنتی گذاردن
در خانه و خلوت افضل است چه این از ریا و عجب دورتر و اما عمل را از ثبوت این دو
صفت پرهیزیدن و ارقام طاعت را از نظر بینندگان بطلان کشیدن بغایت
ضرورست دیگر نماز زنان در خانهای خود افضل از نماز در مسجد است چنانکه مبین قبح
و حسن و آداب آموز هر مرد و زن جناب مستطاب جعفری علیه السلام فرموده اند که
خیر مساجد نسائکم البیوت یعنی بهترین مسجدهای زنان شما خانهاست و بر
ظاهرست که این طریقه برای زنان به منزل عصمت اقرب و بحال زنان و مردان
هر دو انسب است چه برآمدن زنان از خانه نشان اینست که ایشان مردان را
ببینند و مردان نیز اقلا از نهال قامت و اندام و رفتار و خرام ایشان تر گل

نماشا جنند و این ورع عصمت حیا ناروا و منافی شیوه عفاف و تقویت وی از غایت
اهتمام و در اینمقام حضرت شارع علیه السلام فرموده است که نماز زنان در خانه
درونی افضل از نماز در صفه و در صفه بهتر از نماز در صحن و در صحن اولی است از
نماز بر بام الحاصل چندان غنچه جمول زنان از شکفتگی دورتر و عارض احوال شان
در نقاب نهفتگی مستورتر باشد بهتر است و چون قلم موعظت شمیم در مجلس چهارم باب
اول فصلی رشاد را ایمنه عابر درخته و ذمه خود را از ادای حق این مطلب فارغ
ساخته در بمقام بیش از این اهتمام نمی نماید دیگر از جمله آداب نماز اذان و اقامت
که مغربان خوش صدای [illegible] از دلربای اخبار و آثار ائمه هدا علیهم السلام بر
گلدستهای اقلام محد[illegible] فضل و ثواب آن نداء [illegible] بند و اعظان خوش
بیان شیرین زبان معا[illegible] دلنشین برمنابر الفاظ و عبارات احادیث
شریف اهل بیت صادقین [illegible] اجمعین مومنان سعادت قرین را باقامت
آن ترغیب میفرمایند از [illegible] شریف فقیه مرویست که من صلی
باذان و اقامة صلی خلفه [illegible] الملائکة و من صلی باقامة بغیر
اذان صلی خلفه صف واحد وحد الصف ما بین المشرق و المغرب
محصل معنی انکه هرکس نماز گذارد باذان و اقامت نماز کند در قفای او دو صف

از ملائکه

ازملایکه وهرکه نماز کند باقامت تنهائی ازان نماز کند در قفای او یکصف
وحد صف آن از مشرق تامغرب باشند و در کتاب شریف کافی حدیثی مرفوع
مذکورست که ثلثة یوم القیمة علی کثبان المسک احدهم موذن اذن
احتسابا حاصل معنی اینکه سه کسند که روز قیامت بر فراز تلهای مشک خواهند بود
یکی از ایشان موذنیست که برای ثواب و رضا خدا تعالی اذان گفته باشند و در
من لا یحضره الفقیه منقولست از مرشد طریق هدی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
که فرمودند للموذن فیما بین الاذان والاقامة مثل اجر الشهید
المتشحط بدمه فی سبیل الله تعالی یعنی موذن راست در میان
اذان واقامت مانند اجر مرد شهیدی که غ [illegible] ن خود در راه خدای عز وجل
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام مع [illegible] شند که انهم یجلدون علی الاذان
حاصل معنی انکه جماعت مسلمانان براذ [illegible] ت مینمایند الخ و فرمودند که
کلا انه یاتی علی الناس زمان یطرحون الاذان علی ضعفائهم فتلک
لحوم حرمها الله علی النار بمحض معنی انکه حاشا که چنین ماند بدرستیکه اید زمان
بر مردمان که اندازند اذان را بر ضعفای خود یعنی از نخوت و رعنائی با راستی
وبی پروائی خود از ان پهلو تهی سازند و اذان را بر گردن فقرا و درویشان اندازند

پس درویشان که در آن ایام باین امر قیام نمایند جمعی اند که حرام کرده
بدنهای ایشان را خدا تعالی بر آتش و در کافی از زبدهٔ کرام ابی عبد الله علیه السلام
مرویست حدیثی که ملخص آن اینست که بلندی بدیوار حضرت سید ابرار صلی الله
علیه و آله بقدر قامتی بود و چون وقت میشد آن والا جناب میفرمودند ای بلال
بر فراز این دیوار برای و بلند ساز آواز خود را باذان چه بدرستیکه خدای تعالی
بتحقیق گماشته است باد ان بادی که اذان را بلند میگرداند و باسمان میرساند و بدرستیکه
فرشتگان چون شنیدند اذان از اهل زمین گویند این آوازهای امت محمد است
صلی الله علیه السلام تا فارغ نا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از حضرت سید الانام
صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که من اذن فی مصر من امصار المسلمین
سنة وجبت له الجنة یعنی هر اذان گوید در شهری از شهرهای مسلمانان
یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب مذکور از حضرت ابی جعفر علیه السلام
ماثورست که من اذن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیمة لا ذنب له
حاصل معنی اینکه هر که اذان گوید هفت سال منظورش از آن تحصیل ثواب
و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصه محشر آید و هیچ گناه او را نباشد و در کتاب
مستطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت فرموده اند که او بخدمت حضرت

ابی الحسن

ابی الحسن رضا علیه السلام شکایت نمود از کوفت خود و از اینکه او را فرزندی
نمی شد آنحضرت امر کرد او را که بلند سازد آواز خود را باذان در خانه خود هشام
گفت چنین کردم پس خدا تعالی کوفت مرا از من زایل ساخت و فرزند من بسیار
شد محمد بن راشد که این روایت از هشام کرده گفت من نیز دایم ذو العلة
بودم و جماعت خادمان و عیالان من هم نفسی بی علت کوفت نبودند چون
این را از هشام شنیدم عمل بآن کردم پس زایل کرد خدا تعالی از من و از عیال
من علتها را و حدیثی طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان از بلال موذن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم مأثور است در کتب معتبره چون فقیه و غیر آن
مذکور است و بعضی از آن درین مقام ذکر مینمایی و بلال خامه صادق المقال را
باذان بیان آن اقامت فرمودنست و آن حدیثی که عبد الله بن علی که ظاهرا
تاجری بوده از سفری از بصره بمصر کرده بود و بسعادت صحبت بلال مذکور شده
و دماغ جانش از آن آب و رنگ گلدسته سعادت روایح بسی معارف واکشیده بود
بدینگونه که بعد از دیدن و شناختن بلال لوحی چند بر گرفته و بخدمتش رفته
بعد از گذارش سلام و التماس ذکر احادیث حضرت خیر الانام صلی الله علیه
و آله را بلال گفت بنویس یا اخا اهل العراق پس بعضی فواید فراید جواهر احادیثی

که بلال از آن بجب بیکران شرف وکمال در مدت بندکی بدست آورده در درج
خاطر داشت بر دامن سامع وی کذاشت واز الجمله ابیت بسم الله
الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول المذنون امناء
المومنین علی صلواتهم وصومهم ولحومهم ودمائهم لا یسئلون
الله عزوجل شیئا الا اعطاهم ولا یشفعون فی شیء الا شفعوا
خلاصه مضمون اینکه شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وآله که میکفت موذنان و
امینان ومعتمدان مومنان اند بر نماز وروزه ایشان وبر کوشتهای
وخونهای ایشان از خدای عزوجل چیزی مسلت نکنند مکر انکه عطا نماید
ودر چیزی شفاعت ننمایند مکر این که شفاعت ایشان پذیرا کردد وکفته اند
امین بودن ایشان بر کوشت وخون مومنان از انجهت است که حضرت سید
ابرار صلی الله علیه واله در بعضی از سفرها دستور این بود که چون از دهی آواز
اذان می شنید اصحاب را منع میفرمود که متعرض اهل انده نشوند واکر اذان نمی شنید
قتل وغارت میکردند واسیر مینمودند پس چون اذان موذن را دلیل اسلام انده
دانسته از قتل واسر ایشان در میکذشتند از انجهت امینان ومعتمدان
باشند عبد الله کوید کفتم زدنی یرحمک الله یعنی دیگر بکو رحمت خدای بر تو

ای بلال

یا بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از خدا رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن اربعین عاما محتسبا بعثه
الله عزوجل یوم القیمة و له عمل اربعین صدیقا عملا مبرورا
متقبلا حاصل معنی آنکه هر کسی که اذان گوید چهل سال بقصد عبادت و تحصیل
رضای الهی برانگیزاند او را خدای تعالی روز قیامت و برای او عمل چهل صدیق
باشد که نیکو و مقبول بود عبد الله طلب زیادتی نمود بلال گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت
من اذن عشرین عاما بعثه الله عزوجل یوم القیمة و له من النور مثل
نور السماء ملخص معنی آنکه هر که اذان گوید بیست سال برانگیزاند او را خدای
عزوجل روز قیامت و او را نوری باشد بسنگینی آسمان دیگر عبد الله گفت
زدنی یرحمک الله یا بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن عشر سنین اسکنه
الله عزوجل مع ابراهیم الخلیل فی قبته او فی درجته هر که اذان گوید
ده سال ساکن گرداند او را خدای عزوجل با ابراهیم خلیل در قبه اش یعنی
گنبدی که در بهشت دارد یا بجای لفظ قبه درجه فرموده دیگر باره راوی التماس

مزید نموده بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از خدا رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که من اذن سنة واحدة بعثه الله
عز و جل یوم القیمة وقد غفرت ذنوبه کلها بالغة ما بلغت ولو
کانت مثل وزنه جبل احد یعنی هر که اذان گوید یکسال برانگیزاند او را
خدا عز و جل روز قیامت و بتحقیق که آمرزیده شده باشد گناهان او همه و
بهر حدی و مرتبه که رسیده باشد هرچند که در گرانی مثل کوه احد باشد و بعد از آن
عبد الله التماس نمود که دیگر حدیث کن بلال گفت آری پس حفظ کن و عمل نمای
و از اعبادت شما شنیدم از پیغمبر خدا که میگفت که من اذن فی سبیل الله
صلوة واحدة ایمانا [illegible] ابا و تقربا الی الله عز و جل غفر الله
له ما سلف من ذنوبه و [illegible] به بالعصمة فیما بقی من عمره و جمع
بینه و بین الشهداء فی [illegible] ل مضمون آنکه هر کس که اذان گوید در
راه خدای عز و جل برای یک نماز از روی ایمان و از اعبادت شما رو بان
ثواب بخدا تعالی نماید آمرزد خدای عز و جل گناهان گذشته او را
و در باقی عمر او را از گناهان نگهدارد و در بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند
عبد الله گفت گفتم زیاده کن برای من خدا ترا رحمت کنا د حدیث کن برای آنکه

بمن بن

بهترین الخبر شنیده از پیغمبر خدا بلال گفت و یحک بسر رگهای دل مرا بریدی
این گفت و گریست و منهم گریستم تا انیکه بخدا قسم که هرآینه بر و رحم کردم
و بعد از ان گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله اذ کان یوم القیمه الی آخره چون حاصل عبارات این فقره
طویل و ذکران باعث طویل میشد از ان بذکر حاصل معنی ان اکتفا مینماید
وان اینست که چون روز قیامت شود و جمع سازد خدا تعالی مردمان را در
یک سر زمین فرستد خدا تعالی جمعی از فرشتگان را که از نور باشند بسوی
موذنان و با ایشان علمهای بزرگ و کوچک باشد از نور و جنیبها کشند
که زمامهای ان از زبرجد سبز و تنگهای انها از مشک اذفر باشد موذنان
بر انها سوار کردند و بر پشت انها [illegible] ا ده وان فرشتگان کشند مهار
از او ایشان بر بلندتر اواز [illegible] ن گویند بعد از ان بلال گریست گریستنی
سخت تا انکه اوازش بگریه بلند [illegible] منهم گریستم چون ساکت شدم گفتم الخبر
میگریی گفت و یحک بخاطر من رسانیدی چیزها شنیدم از حبیب خود و صفی
خود یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله که میگفت والذی بعثنی
بالحق نبیا الی آخره محصل معنی انیکه قسم بانکسی برگزید مرا بحق به پیغمبری

که بدرستیکه موذنان هر اینه میکذرند بر خلق بر ان مرکبهان ایستاده میکویند
الله اکبر الله اکبر پس چون این کویند خواهم شنید فریاد و فغانی از امت
خود اسامة بن زید پرسید که انچه فریاد باشد فرمود تسبیح و تهلیل و
تحمید پس چون کویند اشهد ان لا اله الا الله امت من کویند اورا
عبادت میکردیم در دنیا راست کفتند پس چون کویند اشهد ان محمدا
رسول الله کویند امت من این انکسی ست که پیغمبری آمد بما از جانب
خداوند ما جل جلاله و با وایمان آوردیم و اورا ندیده بودیم پس ملائکه ایشان
کویند راست کفتند این انکسی ست که ادا نمود بشما رسالت را از خداوند
شما پس لازم ست بر خدا تعالی اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما
یعنی شمارا با و محشور کرداند پس منتهی میسازند ایشان را بمنزلهای
ایشان یعنی بهشت و دران منازل خواهند بود انچه هیچ چشمی ندیده و هیچ کوشی
نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده و این روایت طولیست و ازان ما بقدر
که مناسب این مطلب بود اکتفا نمود و ازین قبیل اخبار در فضیلت موذنی از
ائمه اطهار علیهم السلام بسیار وارد و یافته و انوار انکونه اثار از خبار کفتار
اهل بیت کرامت در ثواب اذان و اقامت بیش از بیش بر جبین صفحات

اوراق کتب معتبره تافته ست پس سزاوارست که مراعیان آداب و در تلاش
ادراک ان کاهلی نکرده چهال هریک از نمازهای پنجگانه یومیه خود را بهر یافت
این فضل و ثواب ارایند خصوصا در نمازهای جهریه سیما صبح و شام که تاکید در انها
بیشتر شده چنانچه بعضی واجب و بترک انها نماز را باطل دانسته اند و خصوصا
و نمازهای جماعت که در انها نیز بعضی بوجوب رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و
عرفه و عشاء مزدلفه که در انها اذان ساقط بلکه بقول اقوی حرام ست مگر در
نمازیکه وقت ان تنگ شده باشد که اذان و اقامت در انسا قط و پوشیده نیست
که این فضل و ثوابهای بیحد از الصاحب توفیق موید ست که چنانچه ایمانا و
احتسابا مستفاد شده قیام با مر جلیل مودتی برای رضای خدا نماید و منظورش
از ان اعلام مومنان و اقامت شعار مسلمانی مقصود بوده دامان پاک انیطاعت
فیض ناک را بلوث غرضهای نفسانی مانند وظیفه و امثال آن نیالاید ببانگ
بلند اظهار زهد و صلاح و سحر خیزی نزد هر دور و نزدیک نکند و شعله آواز
تمام غنا آتش در خرمن جبن ثوابهای بی منتها نیفکند مناجات حضرت سبحانی
را محض ابتنت و غزلخوانی نخواند و تسبیح و تهلیل خدا و تجلیل را عبارت از
نغمه پردازی نداند و جهة بنش دینی بر هم زنندگان دست از ملاحظه وقت بر ندارد

و برای رعایت اسلوب نغمه حسن آدای کلمات فضول از آنرا از دست بگذارد
برای پردهٔ آواز و زدوش سرای باطن همگنان را از متاع خوشدلی نرو ید و با عقاید
خوش آوازی صدای کلهٔ کیش نا صبح مطراق لی آهنگی بر کله هر خفته و بیدار بگوید
ای حاصل موذنان سحر خیر السعادت قرین که حیات بخشان مردگان خواب وجدی
خوانان بحسان نغمهای کاهل خصلت آدمی باید که باد آب و قانونی که در شریعت غرا
مقرر است باین شغل شریف قیام نموده بتحصیل ثوابهای مذکوره راهمواره وجه همت
سازند تا روز قیام بمقتضای حدیث شریف خیر الانام که الموذنون اطول
اعنا قا یوم القیمه در صفوف خلایق گردن شرف و کرامت افرازند فصل سیوم
در ذکر افعال نماز از حین قیام تا وقت سلام که در فضل و ثواب اینها هر کدام حدیثی
و روایتی بنظر تتبع رسیده در کتاب من لا یحضره الفقیه و هم در ثواب الاعمال از سید مده حصر ات
و داعی الجلال ابی جعفر علیه السلام مرویست که ما من عبد من شیعتنا یقوم
بالصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملایکه یصلون خلفه یدعون
الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته محصل معنی اینکه نیست هیچ بنده از
شیعه ما که بنماز برخیزد مگر اینکه احاطه کنند او را یعنی بر و جمعیت نمایند بعدد هر که
مخالف اوست و در این فرشتگان که نماز گذارند در قفا و دعا کنند از خدا تعالی

۱۰۳

برای او نا انکه او را از نماز فارغ شود و در کافی از والاخباب امامت پناه حضرت
ابی عبد الله علیه السلام منقولست که اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت
علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان الارض وحفت به الملائکة
وناداه الملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل ملخص معنی انکه
چون نماز گذار بنماز برخیزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین بر و رحمت فرو ریزد
و فرشتگان گرد وی در آیند و فرشته باو ندا کند که اگر اینمازست در یافتی همیشه
مشغول ان بوده روا از ان نافتی دیگر از انجمله تکبیرست که مفتاح باب بندگی و
عنوان صحیفه فرخنده کیست بنده بسجود بحاصل باو وسیله بر منزل کرامت
دو جهانی واصل میشود و بساط قرب جناب سبحانی را قابل میگردد دوست
بالا بر دنش انسان با خاک یکسان نزاد در عالم هستی نشان بالا دستی ست
و دست افکندنش بنده کم بهای بیش ... و بر بارا و در حضرت کبریا اشاره بفرو
و بستی بان بعلو شان الوهیت و انمرتبه عبودیت اقرار بان اشاره بسر ادقات
سماست که برافراخته اوست و نکته دیگر هم در اینمقام منظوم گشته مرقوم میگردد

امید زهر که هست باید بر داشت   دل را بحق نخست باید بر داشت

فی نی سخن اصل مبین الست که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر زبان

مبارک جاری ساخته وگوهر ثمین نکته انیمعام آنکه آن بجری پایان بساحل بیان
انداخته چنانکه در فقیه وغیره مذکورست که مردی از معنی دست برداشتن
در تکبیر سوال نمود وانوار الاحباب در جواب فرمود ومعناه الله اکبر الواحد
الاحد الذی لیس کمثله شیٔ لا یلمس بالاخماس ولا یدرک با
لحواس پس معنی آن اینست که خدا بزرگتر است از هر چیز ایکانه ست ودر
صفات یکی ست در ذات خدائی که نیست مانندا و هیچ چیز لمس کرده نمیشود
باانگشتان بیجکانه که در هر دست است و دریافته نمیشود بهیچ حس که در هر یک از
ظاهر و باطن ست الحاصل برداشتن دو دست که هر مشتمل بر پنج انگشت است
یافت که ذات پاک او بزرگتر از انست که باانگشتان ملموس وبحواس محسوس
گردد و در فضل و ثواب تکبیر از حضرت بشیر نذیر هادی هر صغیر و کبیر جناب اشرف نبوی
صلی الله علیه وآله مرویست که از ام الرجل الی الصلوة فقال الله اکبر
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل معنی اینکه چون بنده بنماز برخواست
والله اکبر پاک گناهان چون روزیکه از مادر متولد گردید ودر تهذیب الاخبار از
سید اخیار وخواجه اسرار صلی الله علیه وآله ماثورست که لکل شیٔ وجه
ووجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه ولکل شیٔ

الفرد والذ

۱۰۳

انف انف الصلوة التکبیر خلاصه مضمون اینکه هر چیز برا روی ست و روی
وین شما نماز ست پس روی وین خود را زشت میکنند و هر چیز را بینی ست و بینی
نماز تکبیر ست یعنی چنانکه حسن صورت بینی تمام ولی ارست ونا دیدنی ست نماز
نیز بی تکبیر مقبول ولی ان ناقص وناپسندیدنی ست وازجمله سوالات عالم یهودی
که از ناسخ ادیان ملل و سرور اهل عقد وحل صلی الله علیه واله نموده و بعضی از ان
در ذکر فضایل وضو مذکور شد سوال از کلمات اربع بوده وانحضرت بیان
هر یک نموده ودر کلمه شریف الله اکبر فرموده اند که فهی کلمة اعلی الکلمات و
احبها الی الله تعالی یعنی لیس کمثله شئ اکبر منی لا تفتح الصلوة
الا بها الکن امنها علی الله وهو الاسم الاکبر ملخص معنی اینکه کلمه در مرتبه
برترین کلمات ومحبوب ترین انها ست نزد [illegible] تعالی و مراد حضرت سجانی از این
عبارت انست که نیست هیچ چیز بزرگتر [illegible] ح نماز نا میشود مگر باین کلمه
از جهت کرامت وشرفی که از ان است پس خدا تعالی واین اسمیست که شریف
ترین اسماست وبنا بر نسخه دیگر بزرگترین اسماست میتوان مراد این باشد
که از اسمای اعظم ست دیگر از الجمله فرانست که بنده عدم زاده نسبتی باتب
با مرتبه ما للتراب و رب الارباب بان وسیله بحمد وثنای الهی موفق و

ارجمند و بشرف مکالمه جناب ملک الملک مغرور و سربلند میگردد چنانکه
حضرت صلی الله علیه واله فرموده اند که چون خواهی که با خداوند سخن گوی
نماز کن و چون خواهی خداوند با تو سخن نماید تلاوت قران نمای و قرات
نماز عبارتست از خواندن سوره مبارک فاتحه الکتاب و سوره دیگر و از
اداب قرات در نماز و غیر ان استعاذه است یعنی قبل از شروع در ان اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم گفتن و از شر این سگ عقور از رحمت خدا دور
و بخداوند خود پناه گرفتن چه ادمی بیچاره مسکین غفلت قرین را دو دشمن
دیرین پر کین روز و شب در کمین هست که از بند تزویر و کمند تسخیر ایشان
بی امداد و معاونت خداوند قدیر نمیتوان جست و از خدنگ مکر و نیرنگ این
دو عدوی تیز جنگ بی سپرداری حمایت عنایت حضرت باری نمیتوان رست
یکی نفس اماره مدبر که بر معاصی مصر کریمه ان النفس لاماره بالسو
الا ما رحم ربی از انحضرت دوم شیطان بی دین و ایمان نشان که
بحکم لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم
ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین
که خود گفته بر سر راه هدایت قصد راه زنی خلق خدا نشسته و بلا لک فبعزتک

لاغوینهم

لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین در گمراه ساختن بندگان
سوگند خورده مگر عداوت بسته ست پس همیشه ادمی ناتوان عجز بنیان
را از سران یک بکنف حفظ امان خدا وند مستعان پناه بردن و از اضرار این
یطاری و از خطیره حمایت حضرت او بیدکار سبر بردن ضرورناچار یست خصوصا
در وقت قیام بمراسم طاعت و گذارش وظایف عبادت که بنده در انوقت
در مقام امتثال فرمان جناب الهی و در تلاش وصول بارگاه قرب حضرت
بادشاهی ست و درچنین وقتی ان عدوی بدکیش فساد اندیش سینه پر کینه
از خار بغض و حسد ادمی ریشتر و در غافل و محروم ساختن او از انعبادت
و ادراک السعادت سعی بیشتر میباشد و در اخبار امده که ان العبد اذا سجد
فاطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه وعصیت وسجدوه
وابیت حاصل معنی انکه چون بنده سجده کند وسجود را طویل دهد شیطان
فریاد کند که واه ویلاه اینان فرمان بردند و من نافرمانی کردم و اینان
سجده نمودم و من ابا نمودم و از جمله اوقات عبادت و وقت قرائت
که بنده باید در انوقت انچه از الفاظ و کلمات قرانی بر زبان راند شهد حلاوت
معانی از ان اسرار انگشت تامل بمذاق جان رساند تا در زمرهٔ معانیان افادهٔ

یتلبرون القران داخل نباشد وخاک توبیخ وتهدید حدیث نبوی ر

ب لمن لا کها بین لحیتہ ثم لا یتدبرها برفرق نباشد وپر ظاهر ست

که مکر و ریو هنگام که اندشمن دینی وجانی پاکین وحسد که مبدائی دست از

آدمی باسانی بر میدارد و در مشغول ساختن وی باندیشهای باطل و هوسهای

بحاصل دنیا ناجا بذارد و قدم اهتمام میفشارد بر دفع مکر و شرچنین کافر عادی

جز جناب الهی کس قادر نیست ولهذا خدا تعالی مهربان کریم بکریمه فاذا قرأة

القران فاستعذ بالله من شیطان الرجیم بنده را در نوقت باستعاذه

فرماندا ده است یعنی چون خواهی قران خوانی پس پناه جوی بخدا از شر شیطان

رانده شده از رحمت الهی ومخفی نماند که لفظ شیطان در اصل معنی شامل هر کس است

که از فرمان الهی متمرد و از رحمت دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس و جنود

او باشد و خواه از طبقه انس ... ن ضلال باشد و در قران حدیث از

جمع خبیث بشیاطین الانس شده و این طایفه نیز در شکار دلها و اضلال خلق

خدا از جنود ابلیس کمی نمود و هر لحظه دام تلبیس از حبایل شبهات میبسازند و همین د

بیار و پنهان و آشکار تسویلات و تخیلات بی اصل آدمی را از راه حق و طریق

شبه کی شبه موسهای دنیا می اندازند و در نیست که از خبیث وسوسهای این

گروه را در دلها نشتر اثر و سهام کلام شان در اماج سینها زیاده کارگر باشند و
معهذا ضررهای مالی و عرضی و جانی نیز بسبب عداوت دین و ایمانی از ینقوم
ممکن بلکه مظنون است پس از عداوت اینقوم باشقاوت نیز بجناب الهی استعاذه
و در دفع شر این اشرار از ان حضرت استغاثه نمودن در هر حالی از حالات از
اهم مهمات خواهد بود و سوره شریفه قل اعوذ برب الناس تا اخر که من
الجنة والناس باشد محقق این کلام و سخن حضرت سید انام که بشخصی میگفته که
هل تعوذت بالله من الشياطين الانس موید اینمقام است و نیز در بعضی از
تفاسیر مذکور است که ان دلیل طریق رستگاری بابی ذر غفاری گفت که هیچ
استعاذه بخدای عز و جل میکنی از شر شیاطین انس موذی تر از شیاطین
جن باشند و همچنین تعلیم الشرور عالم ز ار قم را باستعاذه در وقتی که از
تهدید جمعی از مشرکان عنید خایف تقویت این سخن مینماید مفصل
این مجمل اینکه چون حضرت ختمی پناه از جور و جفای مشرکان روسیاه
از مکه بمدینه ارتحال و افتاب وجود انورش از ان برج باین برج انتقال
فرموده مسجد مدینه نزول نمودند مسلمانان گرد انخانه نامی ساخته درهای انرا
از هر طرف بانمقام پر شرف گشودند حق سبحانه و تعالی خواست که اهل بیت پیغمبر را

صلی الله علیه وآله امتی مختص سازد وافتاب امتیاز ایشان از سپهر علو شان
بر در و دیوار از منه و دهور پرتو ظهور اندازد جبرئیل علیه السلام نزول نموده
وان عالیجاه را بسد ابواب امر نمود مگر امیر المومنین صلواة الله وسلامه علیه
که او را بسبب مختص در انباب مرخص گردانید او کسیکه ان اطول اشرف
ناس او را بگرفتن در اسر نمود عم خود عباس بود سمعا طاعت الله ورسوله
گفته فرمان پذیر گردید انگاه خاص اهل کسا حضرت خیر النسا را دید با دو قرة العین
حضرت حسن وحسین بر در سرای سعادت بنیان خود نشسته گفت چه نشسته
ظن تو اینست که رسول خدا عمش را بیرون و پسر عمش را داخل خواهد ساخت
مراد عباس انکه شما را نیز در خانه مسدود باید نمود چه هرگاه من عم پیغمبر ویکمر تبه
باو نزدیکترم در ینباب معاف نباشم علی که یکمرتبه دورتر است بطریق اولی
معاف نخواهد بود انگاه حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه وآله بر ایشان
گذشت واز سبب نشستن ایشان در انجا تفحص گشت حضرت فاطمه علیها السلام
گفت منتظر فرمان رسول خدایم که در باب سد باب رسد الجناب فرمود که بدرستیکه
خدای عزوجل مرد ما نزا بگرفتن در ما امر کرده و بیغمبر خود را از ایشان مستثنی
فرموده واینست عز این جنت که شما نفس پیغمبر خدایند یعنی من وشما جدا ای

دوازده

ودرباره همکی ابی بکیست وچنانکه مرا باین اختصاص ازکافه عوام وخواص امتیاز
داده شمارا نیز تاج وتاج این کرامت برسر نهاده بعد ازان عمر بن خطاب
بخدمت آن فیض جناب آمد وگفت من دیدن شمارا در وقتیکه بمصلای خود دیدم
دوست دارم ازان وهید مراکه رخنه از خانه خود بمسجد جهت ان کدام آنحضرت
فرمودند که قد ابی الله یعنی خدا تعالی را ازین ابا ومرا تجویزان ناروست
انشاه گفت بس بقدر اینکه روی خود را بران نهم مرا رخص سازید ان والا جناب
باز همان سخن در جواب فرمودند دیگر بار فرچه که یکچشم خود را بران
مرا رخص سازند آنحضرت همین جواب گفته فرمودگا اگر بقدر سوراخ سوزنی گوئی
که ترا ازان بمندهم هم قسم بان کسی که جان محمد بدست اوست که من شمارا
بیرون وایشانرا داخل نساختم ولیکن خدا تعالی ایشانرا داخل وشمارا
خارج ساخت بعد ازان این مضمون فرمودند که سزاوار نیست هیچ احدیرا
که ایمان بخدا وبروز آخرت دارد که درین مسجد ست را بروز آورد مگر
محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین وبرگزیدگان ازال ایشان وپاکان از اولاد
ایشانرا مومنان پاک نهاد این سخنرا مسلم داشتند وبرطوق تسلیم انحکم
کردن اعتقاد گذاشتند اما منافقان ازان امتناع نموده برآشفتند وزد

یکدیگر اجتماع نموده باهم گفتند که بنی هاشم محمد را که پسر عم خود را بفضایل مخصوص
میدارد و تا ما را از انها محروم و بی بهره گذارد و بخدا قسم که اگر انها را در زندگی
محمد ناچار گذاریم بعد از وفات او بخواهیم که گذرانیدن یعنی رد این احکام
متروک خواهیم کرد و عبدالله بن ابی که هم از ایشان و بزرگان
گاه این سخنان را گوش کرده بجوش می آمد و زمانی بجبر ساکن شده
خاموش میکرد و میگفت محمد متاله یعنی متعبد و ریاضت کش و صاحب
باطنست مبادا عداوت خود را با و اشکار کنند که هر که انها را بعداوت حسین
کسی را دارد کاری بمسازد و خود را برنج و حیرت می اندازد و زیرک
و عاقل کسی ست که زهر غصه و شماتت را جرع نماید تا وقتی که فرصت یافته
دست بانتقام کشاید در نبوت که القوم این سخنان در میان داشتند و بر
عداوت و انتقام از سید الانام اهتمام میکاشتند مردی از مومنان
که او را زید بن ارقم میگفتند رسیده و ان لاطایلات شنیده بیتاب گشته گفت
ای خدا تکذیب خدا میکنید و بر پیغمبر او طعن میزنید و دین او را دروغ میشمارید
بخدا قسم که پیغمبر را از اقوال و احوال شما اخبار خواهم نمود عبدالله بن ابی و جماعت
گفتند اینکار نکن تکذیب خواهیم کرد و سوگند نیز خواهیم خورد و پس پیغمبر ما را

دران

دران صادق خواهد دانست بعد ازان چه گواهی چند خواهم اقامت کرد که
برگو شهادت دهند بچیزی چند که موجب قتل یا دست بریدن یا حد زدن
تو باشد پس زید خود را ازانجا بیابانه سر بر نبوت رسانید و انچه گذشته بود
به بیهانی معروض گردانید ان برگزیدهٔ ربانی بفرمود حضرت سبحانی دران
باب طریق مداهنه مسلوک داشته در اخفای ان کوشید و سیاهی باطن
برنفاق آن اهل شقاق را بروی ایشان نیاورده پردهٔ تجاهل برروی
کارشان پوشیده انگاه بزید بن قسم گفت که ان اردت ان لا یصیبک
شرهم ولا ینالک مکروههم فقل اذا اصبحت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم فان الله یقیک من شرهم فانما هم شیاطین
یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی اگر خواهی که شر و
مکر ایشان بتو نرسد پس بگو چون صباح کردی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بدرستیکه خدا تعالی نگاه میدارد از شر ایشان و عبارت فانما هم
شیاطین ناظر اشاره ست با مر کذلک جعلنا لکل نبی عدو الشیاطین
الانس والجن یوحی بعض الی بعض زخرف القول غرورا الی اخره
که در سورهٔ انعام ست و با جناب الهی تسلی بخش خاطر حزین حضرت رسالت پناه

گردیده که از نیش جفای عدای خاطر خورده خویش آزرده و ریش مدار که
این مخصوص تو نیست بلکه هر پیغمبر را دشمنان از شیاطین انس و جن بوده
و سخنان بی اصل و باطل را جهة اغراء العداوات و انبیا و اغوا بمعاصی بلباس حقیقت
آراسته با هم شکفته و بکدیگر را بان وسوسه می نموده اند و اما فضل و ثواب
سوره مبارکه فاتحة الکتاب که از اسبع المثانی نیز گویند از این جهة که هفت
آیه است و در نماز ها اقلا دو بار تلاوت میشود با آنکه دو مرتبه نزول یافته و انوار
بابرکات آن دو بار بر ساحت این امت تافته است و بدلالت بعضی اخبار مراد از
سبع المثانی که در کریمه ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن
العظیم که در سوره حجر است فاتحة الکتاب است که خدای سبحانه از زیادتی
قدر و شرف آن از قرآن عظیم جدا ساخته و حبیب خود را بمنت انزال آن علیحده
نواخته است و این سوره کر[illegible]ن و ام الکتاب نیز می نامند از آن جهت
که مبدا و اصل قرآنست با آنکه جمیع فواید قرآنی در آن مضمون و در باطن
آن پنهانست و لیکن همه کس بطریق ادراک آن واقف و غیر پیغمبر و آل او کس آگاهی
بر آن عارف نیست از خازن کنوز اسرار ربانی و محروم پرده کیان بطون فرقانی
جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست که کل ما فی القرآن فی فاتحه

الکتاب وکل ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم وکل فی
بسم الله الرحمن الرحیم فی باء بسم الله وکلما فی باء بسم الله فی نقطه
باء بسم الله وانا النقطه تحت الباء حاصل معنی اینکه همه انچه در قران ست
در سوره فاتحه مندرج ست وجمله انچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن
الرحیم ست وتمام انچه در بسم الله الرحمن الرحیم ست در بای بسم الله
مضمر ست وجمیع انچه در بای بسم الله است در نقطه باء ان مکنون ست
ومن النقطه زیر بایم یعنی در قران هرچه هست مرا معلوم و در مصحف خاطر من
مرقوم ست و دیگر این سوره را سوره شافیه وسوره شفا میخوانند از جهت که
خواندن ان بر سر بیمار سبب شفاست چنانچه در جامع الاخبار از سرور
اخبار ماثور ست که این سوره بعد از ان که بجابر بن عبد الله انصاری
تعلیم نمودند بعضی از فضایل و فواید انرا چنانکه انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد بیان کرده از انجمله فرمودند هی شفاء من کل داء الا السام
یعنی این سوره شفای هر درد ست بغیر مرگ و در عدة الداعی از باقر علوم
واد احر حضرت محمد باقر علیه السلام منقول ست که من لم یبراه الحمد لم یبراه
شیء یعنی کسیکه سوره حمد او را از مرض بری نکند ست نسازد هیچ چیزی

نیسابوری و در امالی شیخ صدوق رحمة الله از فاتحة کتاب سروری و خاتم
نسخه پیغمبری صلی الله علیه وآله در فضل و ثواب فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکو
ست که حاصل آن مضمون اینست که الله تعالی فرمود که قسمت کرده ام فاتحة الکتاب را
میان خود و میان بنده خود پس نصف آن برای من یعنی در حمد و ثنای منت
و نصفش برای بندهٔ من که در آن برای خود طلب هدایت و استکاف از طریقه
عناد و ضلالت مینماید و هر بندهٔ مراست آنچه سوال کند چون بنده گفت
بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی گوید که ابتدا کرده بندهٔ من بنام بر من لازم
ست که کارهای او را باتمام رسانم و احوال او را مبارک گردانم پس چون گفت
الحمد لله رب العالمین خدا تعالی گوید حمد کرد مرا بندهٔ من و دانست
اینکه نعمتهائی که او راست از نزد منست و اینکه بلاهای که از و مندفع گشته
بحول امتنان منست گواه می گیرم شما را که بدرستیکه من می افزایم برای و نعمتهای
دنیا و نعمتهای آخرت را و دفع مینمایم از و بلاهای آخرت را چنانکه دفع نمودم
از و بلاهای دنیا را پس چون گفت الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید که شهادت
داد برای من باینکه بدرستیکه من رحمن و رحیم و گواه میگیرم شما را که هر آینه وافر
میسازم البته از رحمت خود بهرهٔ او را و هر آینه بسیار می گردانم البته از عطای

خود نصیب او را پس چون گفت مالک یوم الدین خدا تعالی گوید که شاهد
میگیرم شما را که چنانکه اعتراف کرد که بدرستیکه من خدا و ندر روز قیامتم هر آینه
آسان میکنم البته در روز حساب او را و هر آینه در میگذرم البته از سیئات او پس
چون گفت ایاک نعبد خدا تعالی گوید راست گفت بنده من مرا عبادت میکند
گواه میگیرم شما را که هر آینه ثواب میدهم البته او را بر عبادتش ثوابی که
رشک برد با هر که مخالف اوست در عبادت وی مرا پس چون گفت و ایاک
نستعین خدا تعالی گوید که من استعانت کرد بسوی من و التجا آورد
شاهد میگیرم شما را که هر آینه اعانت میکنم و هر آینه بفریاد میرسم البته در سختیهایش
و هر آینه میگیرم البته دست او را در روز مصیبتهای پس پس چون گفت اهدنا
الصراط المستقیم تا آخر سوره الله تعالی گوید این برای بنده منست یعنی
ازینجا متعلق باوست و ... انچه سوال نموده بتحقیق استجابت
کردم برای بنده خود یعنی دعای ثبات بر هدایت را و عطا نمودم بوی انچه
آرزو کرد یعنی اینکه الطریق اهل بیت علیهم السلام و ایمن گردانیدم او را
از انچه ترسید از ان یعنی از طریق معاندین و اهل ضلال و در همانکتاب
ازان والا جناب امیر المومنین علیه السلام حدیثی روایت نموده که محصل مضمون

ان انیت که بدرستیکه بسم الله الرحمن الرحیم ایه از فاتحه الکتاب ست و آن هفت
ایه ست که تمامش بسم الله الرحیم الرحیم ست یعنی با ان هفت ایه ست شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که بدرستیکه الله تعالی گفت بمن یا محمد
ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم پس امتنان بر من بفاتحه
الکتاب را جدا ساخته و انرا بازاء قران عظیم انداخته و بدرستیکه فاتحه الکتاب
شریفترین الخیر است که در گنجهای عرش ست و بدرستیکه خدا بخای محمد را
بتشریف این سوره اختصاص داده و احدیرا از سمرانش با و دران شریک
نکرد و ابنده عیر سلیمان علیه السلام از انجمله بسم الله الرحمن الرحیم را بوی داده
نمی بینی که حکایت میکند از بلقیس در وقتی که انی القی لی کتاب کریم انه من
سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم اگاه باش پس هرکه خواند این
سوره را و ایمان آورده باشد عطا کند خدا تعالی برای او هر حرف از ان
حسنه که هر یک از الحسنات بهتر باشد از دنیا با انچه در انست از اصناف
مالها ای آن و خیرات ان و هرکه گوش انداز د بوی قاری که قرات
میکرده باشد بوده باشد او را ثلث انچه ان قاریراست یعنی از ثواب
پس باید که طلب کثرت کنید بسیار تحصیل نمائید ازین خیر که شمارا ممکن گشته

چه بدرستیکه این غنیمتی ست مبادا که وقت ان کذرد و حسرت در دلها شما
مانده و پوشیده نیست که بحکم این حدیث شریف و احادیث دیکر و باتفاق
فرقه رفیعه شیعه از جمله هفت ایه سوره یکی بسم الله الرحمن الرحیم ست
و احادیث و اخبار وارد شده در فضل و ثواب و فواید این بیش ازانست
که سالک طریق استفساری ان تواند کشت و اهتمام در ذکران نیز در بیمقام
ازین ضرور ترکه بخود داری و احمال کار ازوادی بیان ان تواند کشت در کند
و لهذا طریق توسط دران و جهه همت مبازدو بذکر بعضی ازان که اهم ود
تادیه مطلب اهم باشد می پردازد. للمولفه بسم الله الرحمن الرحیم صحره دلرا ست
عصای کلیم هر دم ازین صحره کلیم زبان کرده با ان چشمه معنی روان
تعالی الله چه خجسته نامی که کفتا بیتوا کذارش هر دعا را همواره ببرکت اغاز
ان انجام داده ست و کر ابواب حصول هر کار برا بوسته
بمفتاح تذکاران بر روی خود کشاده تبارک الله چه مبارک کلامی که در
کتاب کریم الهی از قدر و شرف نامتناهی بر جمیع ایات و سور مقدم ست
و در انمحفل اعجاز نمای ها اب انتمای از غایت کرامت و اعلا و الا مسند
مرتبه صدر نشینی بر و مسلم ست الله الله چه طرفه نامست این در دل حرز جان

تمام ست این کم کسی از زبان بکام رسد ور رسد زین خجسته نام رسد وچون
چنین نباشد که بر سه اسم حسنی اسمای کرام الهی مشتمل و در مکان و شرف
باسم اعظم مقرون و متصلست بچنانکه از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه
السلام مرویست که ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد
العین الی بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم از سیاهی
چشم بسفیدی ان و در مجموعه ورام از حضرت خیر الانام صلی الله علیه واله جلد
روایت نموده که محصل معنی ان اینست که در کرد مینمود دعای که اول آن
بسم الله الرحمن الرحیم ست ویدرستیکه من می آیند امت من در روز قیامت
یعنی بعرصه محشر بسم الله الرحمن الرحیم کویان پس حسنات ایشان در ترازو
اعمال کران میکرود و خلایق از سبب ان استفسار میکنند پیغمبران میکویند
که ابتدای کلام سه اسم بود از اسمای الهی که اگر انها در یک پله ترازو
وکناهان خلایق در پله دیکر کذاشته شود حسنات ایشان راجح آید واز ابن
عباس منقولست که ابلیس لعین سه مرتبه چنان فریاد کرده که دیکر هرگز مثل
ان نکرد. یکی وقتی که لعنش نمودند واز ملکوت آسمانش اخراجش فرمودند
دیکر وقتی که حضرت ختمی پناه تولد یافت و نور آفتاب وجودش بر عالم هستی تافت

دیاوفی

دیگر وقتی که سوره مبارک جهد نزول نمود و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم
بود از عالم ربانی و محرم اسرار فرقانی جناب خطاب امیر المومنین علیه السلام
مرویست که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من بسم ا الرحمن الرحیم یعنی
اگر خواستمی هر آینه هفتاد شتر از نوشتجات معانی و نکات بسم الله الرحمن الرحیم
با فضل و ثواب آن بار کردمی و از صاحب شرع حنیف و مودب دبستان تکلیف
حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله این مضمون ماثورست که چون معلم
کودکرا گوید بسم الله الرحمن الرحیم کودک با آن گویا گردد نویسد خدای تعالی برات
یعنی آزادنامه برای آن کودک و برائتی جهة پدر و مادر او و برائتی برای آن
معلم از آتش و در غرائب القرآن این مضمون مذکورست که نبی معظم و مکرم حضرت
عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام قبری گذشت که دید فرشتگان عذاب
مرده را عذاب میکنند و چون نموده باز برده قبر مرور کرد ملائکه رحمت
را با طبقهای نور در آن مقام دید و تعجب نمود و دو رکعت نماز گذارده جهة
استکشاف سر آن امر عجیب دعا نموده وحی آمد باین مضمون که یا عیسی
این مرد عاصی بود و از زن او حامله بود و پسری زائید او را تربیت کرد
تا بزرگ شد و او را بمکتب داد و معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود

بس مرا ازاعزو شرم آید و برا باتش خود عذاب کنم در زیر زمین بس هر کس

ذکر نام من نماید در روی زمین و در جامع الاخبار از سید اخیار صلی الله

علیه وآله منقولست که من اراد ان ینجیه من زبانیة التسعة عشر فلیقرا

بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عشر حرفا لیجعل الله کل حرف منها

جنة من واحد منهم حاصل اینکه هر که خواهد خدا تعالی از نوزده زبانیه جهنم

که ملایکه عذاب اند نجات یابد باید که قرات بسم الله الرحمن الرحیم کند چه آن نوزده

حرفست تا خدا تعالی هر حرفی را از آن سپری و مانعی گرداند برای دفع یک

از انها و در همان کتاب از همان عالیجناب مرویست که من قرا بسم الله الرحمن

الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة الاف حسنة ومحا عنه اربعة الاف سیئة و

رفع له اربعة الاف درجة یعنی هر که قرئت بسمله کند نویسد خدا تعالی برای او بهر

حرفی چهار هزار حسنه و محو سازد از و چهار هزار گناه و بلند گرداند برای او چهار

هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده پروردگار صلی الله علیه وآله

حدیثی منقولست که خلاصه معنی اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنا کند

خدا تعالی برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و در هر قصری هفتاد هزار

خانه از مروارید سفید و در هر خانه هفتاد هزار تخت باشد از زبرجد سبز بالای هر تختی

هفتاد هزار

هفتاد وهزار فرش از سندس واستبرق وبران زوجه باشد از حور العین و
الحوری هفتاد وهزار زاویه یعنی شاخ گیسو داشته باشد که بدو یاقوت اراسته باشد
بر گونه راست او محمد رسول الله بر گونه چپش علی ولی الله و بر پیشانیش الحسن وبر
زنخش الحسین و بر دو لبش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده باشد راوی
گوید گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست همانا این منزلت در نظر راوی
بسیار نمود برای اینکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده باشد تحقیق الفرموده
آنحضرت فرمودند که این کرامت برای کسی است که بحرمت و تعظیم گوید بسم الله الرحمن
الرحیم ... نیز در کتاب مذکور از التشفیع روز نشور صلی الله علیه وآله حدیثی روایت
نموده که حاصل آن اینست که چون مومن بر پل صراط کذرد وگوید بسم الله الرحمن
الرحیم زبانه آتش فرو نشیند وگوید جر یا مومن فان نورک قد اطفا لهبی یعنی
بگذار ای مومن که بتحقیق که نور تو زبانه مرا خاموش کردانید و فواید
و برکات این کلام سعادت آیات بحسب دنیا نیز از حد وحصر بیرونست و
لهذا اند کان در وقت شروع هر امری از امور بزرگ کاران مامور گشته و
حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدا فیه بسم الله الرحمن الرحیم
فهو ابتر و این مضمون در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام

بعنوان حدیث قدسی مذکور و عبارت آن بدین دستور است که کل امر
ذی بال لا یذکر بسم الله الرحمن الرحیم فیه فهو ابتر حاصل معنی
هر دو اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در آن بسم الله الرحمن الرحیم
مذکور نگردد آن کار دنباله بریده و ناتمام است و در تفسیر مذکور در طی بیان معنی
اسم این مضمون مذکور است که خدا تعالی به بندگان خود گفته که ای نیازمندان
مرحمت من بدرستیکه لازم شما گردانیده ام احتیاج بمن را در حالی و ذلت
عبودیت را در هر وقتی یعنی هیچ حالی و وقتی نیست که محتاج و ذلیل من نباشید
پس در هر کاری که شروع میکنید و امید دارید که با تمام رسد و انجام یابد بمن
ملتجی شوید و از من یاری خواهید که بدرستیکه من اگر خواهم که بشما عطا کنم دیگری
قادر نیست که آنرا از شما باز دارد و اگر [illegible] شما باز دارم غیر من قدرت
ندارد که بشما عطا نماید پس من سزاوارترم [illegible]سانی که سوال از ایشان
میکنند و اولی ام از کسانی که تضرع با ایشان می نمایند پس بگوئید نزد افتتاح
هر امری بزرگ یا کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در زهرة الریاض حکایتی آورده
که مجمل آن اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرد که روزی با یکی نشستم بر قصری بلند
گذشتم پیری دیدم بر در قصر نشسته نزد وی جاریه ملیحه یعنی کنیزی با دختر صاحب حسنی

بود با خود

با خود گفتم این پیر میکشتم و این جاریه را متصرف میکردم پس شمشیر کشیدم و
متوجه گردیدم پیر خندان گشته گفت اگر خوردنی میخواهی بدهم والا براه خود رو
گفتم نه تو نه طعامت میخواهم مطلب من غیر کشتن تو نیست شیخ خندیده بدرون
العمارت رفت شمشیر گرفته بیرون آمد و باهم درآویختم در اثنا پیر را دیدم
که لب جنبانید و چیزی خواند پس بر من غالب آمد مرا انداخته بر سینه من نشسته ریش
من گرفت و جاریه را گفت کارد بیاور و او بر حلق من نهاده خواست که سر مرا
جدا سازد گفتم ای شیخ مرا عفو کن و از گناه و خون من درگذر گفت عفو
کردم اگر طعام خواهی ترا طعام کنم والا راه خود گیر و برو و من از ننگ
عار جوابی نگفتم و براه خود برفتم چون اندک راهی آمدم انکار شده و سوی
آن پیر باز گشتم همچنان [illegible] تلاش درآمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا
انداخت و بر سینه من [illegible] این مرتبه مرا نیز عفو کن گفت نمیکنم مگر
باین شرط که سر ترا تراشم و تو مرا بنده و من ترا خواجه باشم و از رسوم عادات
عرب که هر کس سر کسی را تراشد آنکس بنده وی میگردیده و حلقه غلامی او را
در گوش میکشد القصه سرم را تراشیده بندگی او را اختیار نمودم آنگاه
گفتم یا مولای من جوان و توانائیم و تو پیر و ناتوان غلبه تو بر من وجهی ندارم

جز اینکه لب خود را حرکت داده چیزی میخواندی همانا برکت آن بر من غالب

آمدی مرا خبر ده که چه میخواندی گفت ترا تعلیم این میکنم بشرط اینکه مسلمان شوی

و ترا نیز ازاد میکردانم قبول کردم و بدست او مسلمان شدم پس شیخ گفت هر گاه

اراده مقاتله میکردم میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی این حکایت را از عمرو

سعد بکرت نقل کرده اند و نیز در زهرة الریاض مذکور است که چون زلیخا بر گزیده

ربانی و عزیز مصر با کدامنی حضرت یوسف علی الانبیا و علیه السلام را بخلوت برد

هفت در را مقفل ساخت از در لابه و چاپلوسی در آمده بکام جوانی پرداخت

هرچند سعی نمود و اهتمام ورزید نخل ثبات یوسف از صرصر ان مزخرفات بلرزید

و پای عفافش در گل مکر و حیلتی که در آب گرفته بود نلغزید تا آخر الامر در این

عصمت از چنگ ابرام وی گشیده رو بگریز نهاد و بهر دریکه میرسید بسم الله الرحمن

الرحیم گفته اند ربسته بروی مفتوح گردید بحاصل این کلام با برکات سعادت

نشانات مفتاح باب نجابت و مرغبات الوان علو درجات قوی بازوی و توانا

و سرانگشت پنجه مشکل کشای مومنان را در گفتار و کرداری نیز کرجستن و دامان

هر کاری را بزلال میمنت آن از دنس شامت شستن نعایت ضرورست خصوصا

در اموریکه بخصوص انها نیز احادیث واخبار از ائمه اطهار علیهم السلام ماثورست

ازجمله

از جمله در کتاب من لا یحضره الفقیه از خواص اسرار موائد فواید دنیا و دین
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی منقولست که حاصل
آن اینست که چون خوان طعام گذاشته شود چهار فرشته گرد آن در آیند پس بنده گوید
بسم الله الرحمن الرحیم آن فرشتگان بشیطان گویند که بیرون رو ای فاسق که ترا
با ایشان دستی نیست پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان
گویند اینجا جماعت قومی آنند که خدا تعالی نعمت بایشان داده پس شکر خداوند خود را
ادا نمودند و اگر بسم الله نگفت فرشتگان بشیطان گویند نزدیک شو ای فاسق و با ایشان
اکل کن و چون برخواسته شد خدا را حمد نکرد فرشتگان گویند ایشان قومی اند که
خدا تعالی بایشان نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کردند و در جامع
الاخبار آورده که از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا
شیطان با آدمی اکل میکند فرمود بلی هر مایده که بسم الله بر آن گفته نشود
شیطان با ایشان یعنی با خورندگان آن اکل مینماید و خدا تعالی برکت از آن مایده
بر میدارد و آورده اند که شیطان فربهی بانشان لاغری ملاقات کرده
پرسید چرا چنین زار و نزاری گفت من بر مردی موکلم که چون بخانه خود داخل
میشود میگوید بسم الله و چون بیرون می آید میگوید بسم الله و چون میخورد میگوید

بسم الله واز نجبت من همیشه از وکریران نم سبب فربهی تو جیست گفت من
بر مردی موکلم که چون داخل خانه میشود واز خدا غافل میباشد و بسم الله نمیگوید و من
در جمیع اقوال باو شریک میکردم و چون چهار پا بر کردن او سوار میشوم و در کتاب
شریف فقیه از طیب ونسخه بند حفظ صحت و بن حضرت امیر المومنین علیه السلام
مرویست که ضمنت لمن یسمی علی طعامه ان لا تشتکی منه خلاصه مضمون
انکه من ضامنم از برای کسی که وقت طعام خوردن بسم الله گوید وفت
ورنجی از ان بکشد ابن الکوا گفت یا امیر المومنین دیشب طعامی خوردم و
بسم الله گفتم مرا آزار کرد انحضرت فرمود و شاید چند رنگ طعام خورده و بر بعضی
نام خدا برده و بر بعضی نبرده ای کوا و در همان کتاب مرویست که هر که فراموش
کند بر هر کوی از طعام که بسم الله گو … یعنی در وقت شروع بسم الله
علی و آله و اخره نیز در فقیه از مصباح … ب سنطاب جعفری علیه السلام
ماثور است که ما اتخمت قط و ذالک انی لم ابدا بطعام الا قلت بسم الله
ولم افرغ من طعام الا قلت الحمد لله حاصل معنی انکه تخمه و امتلا نشده ام
هرگز و این از انست که ابتدا بخوردن طعام نکردم مگر انکه گفتم بسم الله و فارغ
نشده ام از خوردن مگر انکه الحمد لله دیگر از انوقت جماعت و در کتاب شریف

فقیه

فقیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا اتی احدکم اهله
فلم یذکر الله عند الجماع وکان منه ولد کان ذلک شرک الشیطان
ویعرف ذلک بحبنا وبغضنا حاصل معنی آنکه چون یکی از شما پیش اهل
خود رود و وقت جماع ذکر خدا نکند فرزندی که از آن جماع رسد شیطان در و شریک
خواهد بود یعنی شیطان در جماع شرکت میکند و آن فرزند از نطفه هر دو متولد
میگردد و نشان آنکه شیطان در آنجا شریک بوده نابوده دوستی و دشمنی
با اهل بیت است الحاصل ازین قبیل اخبار و آثار در ترغیب بگفتن بسم الله
در عموم کارها و در خصوص بعضی نیز بسیار رسیده است آورده و استیفای آن در این مقام
تفصیل آنها سالک خامه را چون از طی طریق اصل مطلب باز میداشت از آن
در گذشته ذکر هر یک را بمقام مناسب آن گذاشت و اما فضل و ثواب
سوره دیگر از سورهای قرآنی که در نماز بعد از فاتحة الکتاب خوانده میشود
و متمم قرآن است پوشیده نیست که حدیث در روایت در فضل و تلاوت هر یک
از سوره قرآنی از اهل بیت عصمت بتواتر و در کتب مبسوطه مذکور است و این مقام
چون گنجایش آن ندارد از آن بذکر سوره شریفه توحید و سوره مبارکه قدر
که در نمازهای یومیه غیر الجمعه استنباط شده قرائت آنها افضل شمرده اند

اکتفا می نماید و در فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید انبیا و
راکب براق شرافت سبحان الذی اسری بعبده لیلا صلی الله علیه
و آله در شبی که بعالم بالا عروج نمود و از زینه طبقات سموات بایوان کرامت
بنیان ثم دنی فتدلی صعود فرمود در انمقام قرب و اعتلا بفرمان
خداوند عز و علا نماز گذارد و در آن نماز بقراءت این دو سوره مامور گردید چنانکه
در نوادر کتاب صلواة کافی در حدیثی طویل مفصلا مذکورست و در کتاب شریف
تهذیب از ابن راشد باین مضمون مرویست که بحضرت ابی الحسن علیه السلام
گفتم که فدای تو گردم تو بمحمد بن فرج نوشته و او را تعلیم فرموده که افضل
آنچه در نمازهای مفروضه خوانده میشود انا انزلناه و قل هو الله احد است
و سینه من هر آینه تنگ میشود بخواندن [illegible] در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود
که بانها اکتفا نمایم آنحضرت این مضمون رمود ندکه باید سینه تو تنگ نشود
بانها یعنی از قراءت انها دلگیر نباشی چه بدرستیکه فضل بخدا قسم در این دوست
و در فضیلت این سوره توحید در کتاب توحید ابن بابویه رحمت الله علیه
روایتی مذکورست که حاصل معنی آن انست که جناب اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله فوجی از سپاه بسرکردگی حضرت رسالت پناه صلی الله

علم وال

علیه واله بجای روانه نمود و بعد از مراجعت از کیفیت سلوک انسرور
اخبار اصحاب فرمود گفتند همه چیز او خیر و نیکو بود جز آنکه در همه نمازها
که با ومیگذاردیم قل هو الله احد میخواند یعنی بهمان اکتفا مینمود و بجای السوره
دیگر قراءت نمیفرمود و حضرت سید انام از آن امام همام سبب آنرا استعلام
کرده فرمودند که جهت آن اینست که این سوره را دوست میدارم
حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که ما احبها حتی احبک
الله عز وجل دوست نداشتی آنرا تا آنکه خدا تعالی ترا دوست داشت و در
عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من مضی له یوم
واحد ولم یصل فیه بقل هو الله احد قیل له یوم القیمة یا عبد الله
لست من المصلین [illegible] کسی که یکروز باو بگذرد و در انروز نماز
کند و بقل هو الله احد نگذارد [illegible] قیامت او را گویند که ای بنده خدا
تو از جمله نماز گذاران نیستی و هم از آن امام وحید در کتاب توحید مرویست
که من قرأ قل هو الله احد مرة واحدة فکانما قرأ ثلث القرآن و ثلث
التوریة و ثلث الانجیل و ثلث الزبور حاصل معنی آنکه هرکس سوره
قل هو الله احد را یکبار قرائت کند چنانست که ثلث قرآن و ثلث توریت

وثلث انجیل وثلث زبور را قرات کرده باشد و نیز در کتاب شرایف مذکورست

روایتی از معاذ وفات یافت حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه واله بر و

نماز گذارد این مضمون ادا فرموده اند که هر آینه تحقیق که آمدند از ملایکه برای

نماز بر سعد هفتاد هزار ملک و در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز

میگذارد بر روش گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد شایسته این شد که شما برو نماز

گذارید گفت بخواندن قل هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در وقتی

رفتن و آمدن و در مجمع البیان از ابی بن کعب مرویست که هر که این سوره قرات

کند چنانست که ثلث قران را قرات کرده باشد و عطا کرده شود از اجر

حسنه بعدد کسانی که ایمان آورده باشند بخدا و فرستگان او و کتابهای

او و بروز آخر یعنی در قیامت و در مجمع البیان از سید عالمیان صلی الله علیه

واله منقولست که ایعجز احدکم ان یقرا ثلث القران فی لیله

حاصل معنی آنکه آیا نمی تواند احدی از شما اینکه قرات کند ثلث قرانرا

را در شبی ابودردا که راوی این حدیث است گوید گفتم یا رسول الله و من

یطیق بذالک یعنی که این طاقت دارد که در یکشب ثلث قران را خواند آنحضرت

فرمودند اقراموا هو الله احد سوره قل هو الله احد بخوانید یعنی خواندن آن

بمنزلت

117

بمنزله ثلث قرائت و در کتاب صندوق از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله مرویست که من قرأ قل هو الله احد حین یاخذ مضجعه
غفر الله عز و جل له ذنوب خمسین سنة یعنی هرکه سوره قل هو الله احد
را قرات کند وقتی که جا میکرد در خوابگاه خود بیامرزد خدا تعالی برای او
گناهان پنجاه ساله او را و در عدة الداعی از والاجناب مستطاب امیر المومنین
علیه السلام منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یاخذ مضجعه
وکل الله به خمسین الف ملك یحرسونه لیلة یعنی هرکه بخواند سوره قل هو الله
احد در وقتیکه جای میکرد در خوابگاه خود گمارد خدا تعالی با و پنجاه هزار
فرشته که پاسبانی او کنند تا شب و در کتاب شریف کافی از سید خیل
کرام حضرت ابی جعفر ع ... ماثور است حدیثی که محصل معنی ان
اینست که هرکس قرات کند سوره قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود
برو و هرکس قرات کند از دوبار برکت نازل شود برو و بر اهل او و هرکه
خواند سه بار برکت فرود آید برو و بر اهل او و همسایگان او و هرکه قرات
نماید دوازده بار بنا کند خدا تعالی برای او دوازده قصر در بهشت پس حفظه
بر یدها ر القصر های برادران ما فلان که تماشای ان کنیم و هرکه بخواندن این سوره

راصد مرتبه امرزیده شود برای او گناهان بیست و پنج ساله عز خونها واموالها
یعنی گناهای که خون ناحق کردن و مال مردم بردن دران نباشد و هرکه بخواند
از اجهارصد بار باشد اورا درجه جهارصد شهید که هکی ست شان پی کشنه و خون
شان ریخته شده باشد و هرکه قرات کند از هزار بار در روزی باشی نمیرد
تا جای خود را دربهشت ببیند در تفسیر منهاج صادقین از جناب اشرف نبوی
صلی الله علیه واله مرویست که هرکه قل هو الله احد خواند حق تعالی نظر رحمت
درو نکرد و هیچ چیز از خدا تعالی بطلبد مگر اینکه باو کرامت فرماید و او را در حفظ
خود نگاه دارد و در همان تفسیر از همان جناب آفتاب منیر صلی الله علیه واله
منقولست که از مردی شنید که قل هو الله احد قرات میکرد فرمود واجب شد
گفتند یا رسول الله چه چیز گفت واجب شد او را بهشت و در سبب نزول این
سوره شریف مفسرین حکایات نقل نموده و طریق بیان از آن باقدام اقلام
پیموده اند از الجمله اینکه عبدالله بن سلام که از مشاهیر یهود بود و در مکه معظمه
بخدمت شافع ذنوب و زلل ناسخ ادیان و ملل صلی الله علیه وآله آمده آنحضرت
فرمود نذترا بخدا سوگند میدهم که آیا در توریت یافته که من رسول خدایم
گفت وصف کن برای ما خداوند ما را پس این سوره نازل شد انحضرت بر

خواندند از شنیدن آن نور اسلام بر دلش تافته و بحبل المتین سورهٔ اخلاص
از تیره چاه عذاب خلاص یافت و لیکن دریافت این توفیق را از همگنان
نهان و گوهر ایمان را در حقهٔ ضمیر نهان میداشت تا بعد از هجرت نبوی بمدینه طیبه
عبدالله اظهار اسلام نموده پرده از روی کار برداشت و بعضی گفته اند که جمعی از
مشرکین بخدمت آنسرور دین آمده گفتند که انسب لنا ربک یعنی نسبت و نژاد
خداوند خود را برای ما بیان کن پس این سوره نزول یافت و سر نو بیان این
بر ساحت خواطر خداوندان عقل و شعور تافت و بعضی آورده اند که عامر بن
طفیل و اربد بن ربیعه که دو مشرک ابتر بودند بخدمت آنسرور آمده عامر گفت
ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله یعنی شما را ببندگی خدا که مستجمع جمیع
صفات کمالست دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را برای ما که آیا از طلا
یا از نقره یا از آهن است یا چوب پس این سوره فرود آمد و ایشان قبول ننمودند
طریق ابا و امتناع پیمودند قهار صاعقه فرستاد و اربد را سوخت و عامر
گریزان گشته نیزه بر پهلوی او خورد و از نیزه جان پلید بمالک جهنم سپرد
و کس ندانست که این طعن از که باو رسید و این حکایت در حجة المبالغه بنحوی
مذکور است که مجمل و محصل آن اینست که عامر بن طفیل لعین نزد خاتم النبیین

صلی الله علیه السلام آمده و گفت اگر بدین تو درآیم و هر که در دنبال منست
یعنی قوم قبیله و متعلقه من نیز همگی بدین تو درآیند و اگر من بر من تو دنیا ام
و ایشان نیز درآیند آنحضرت فرمودند اکنون مطلب تو چیست گفت اکنون
متابعت تو میکنم بااین شرط که پادشاهی خیمه‌نشینان از من باشد و پادشاهی
اهل قری و شهرها از تو آنحضرت فرمودند که مسلمانی بشرط مبنی باشد گفت پس بعد از
خود مرا خلیفه خود گردانی و بجای خود نشانی فرمود بعد از من پیغمبری نباشد
پس گفت مرا تفضیل بنی و بر دیگران ترجیح دهی فرمود نکنم و تو نیز با ایشان
برادر در بلال و سلمان و فلان و فلان خواهی کرد گفت آری چون جمیع انداده
بعینه شدی که وقتی اسیر و از مال و دنیا بوا و فقیر بودند و در نظر بی بصرت
منحیز نغایت بقدر و حقیر مینمودند از مساوات ایشان عار داشته خشمناک
گردید و آغاز نهند بد نموده سوگ [illegible] را چین چین بر سر تو آورم و بر
خواست جبرئیل علیه السلام نزول کرد و از جانب رب العالمین و جبار سموات
و ارضین پیغام آورد که من هر یکی از ایشان هزار فرشته گمارم که درازی
گردن هر یک یکساله راه و سبری آن یکساله راه باشد و همه ایشان از کفر گشته
کفایت نماید ولیکن خدا تعالی خواهد که گوشمالی خود را بایشان نماید آن کافر عنبد از آن

نهند

شهدید شد با متعجب کردید بیرون آمد از بن قیس سهمی که با دوست و
صدیق و در طریق کفر و ضلال بان لعین بسکال یار و رفیق بود بر خورده
احوال پرسید عامر انچه گذشته بود حکایت وا از انچه شنیده بود شکایت
نمود اربد گفت چرا او را نکشتی گفت نتوانستم گفت باز گرد تا نزد او ریم و
اگر خواهی کردن او زنم پس ان هر دو بدبخت مانند بخت خویش برکشته باز اید ناپاک
نزد سید لولاک رفتند و مانند خار بر یمین و یسار ان گل بوستان رحمت کرد
جای گرفتند و ان حضرت دانست که ایشان بچه کار آمده و چه در خاطر دارند
درالحال فرشته آمده اربد فشردن اغاز نمود چنانکه نزدیک بود که غایط
از بینی اش برآید وان رنج و ازاران نابکار ملعون ان را چنان بحال خود درمانده
ساخت که بمطلب خود نتوانست رسید [illegible] گفت ان لعین و دیگر متوجه الزور
گشته گفت ای محمد مرا با مر عظیم و [illegible] تخویف کردی ایشان چه
کسانند فرمود شکر پروردگار من والیشان ازانند که من گفتم گفت مرا خبر ده
که نام پروردگار تو چیست و چه میخورد و دوست او کیست و چند ست و کجاست
واز کدام قبیله ست پس سورهٔ قل هو الله احد نازل شد و دران بیان کرد بلد
که دامان عز و جلال و کبریا از وصمت اینکونه صفات که از خصایص مخلوقات

منزه و منبر پس اشارت کرد بار مد که برخیز برویم و چون برخواستند که عامر
پرسید که ترا چه بود گفت مرا افشاری و دردی در شکم بهم رسید که نتوانستم
دست برآورم و چون همان روز از مدینه بیرون رفته صاعقه بر وی نازل
و بجهنم واصل گردید و عامر ملعون را جبرئیل زخمی بر گردن زده بعلت طاعون
مبتلا گشت و کسی او را در خانه جا نمیداد مگر زن مجنده به بار بنی سلول پس
این آیت نازل شد که وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال و لما
فضیلت سوره مبارک هذه در مجمع البیان از محیط معارف حقایق حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام این مضمون منقول است که هر که انا انزلناه را
در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب جناب الهی ندا نماید که
یا عبد الله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل ای بنده خدا بتحقیق آمرزیده شد
گناهان گذشته تو پس عمل را از سر گیر و هم در آن کتاب از مهبط احترام حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که انا انزلناه را بلند بخواند چنان باشد
که شمشیر کشیده باشد در راه خدا یعنی جهاد و هر که آهسته خواند مانند کسی باشد
که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که از ده بار بخواند هزار گناه از دیوان
او محو گردد و نیز در تفسیر مذکور از حضرت قدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست

کہرکاین

که هر که این سوره را خواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته
و شب قدر در عبادت احیا کرده باشد و در مجمع البیان از اشرف خلایق
صلی الله علیه و آله مرویست که هر که قرائت کند این سوره را هفت بار بعد از
نماز بامداد خدا نگاه دارد او را از شر دزدان تا شب و در سبب نزول این سوره وجوه مختلفه
ذکر نموده اند از الجمله اینکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله حدیث کرده
که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار ماه سلاح پوشیده و در راه خدا جهاد
نمود اصحاب تعجب کرده گفتند با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه
توانیم رسید حق تعالی این سوره فرو فرستاده در آن فرمود که شب قدر
بهترست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده یعنی کسی که آن
را از روی طاعت و بندگی دریابد و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و اکمل عباد
و چهار صد عابد را نام بردند که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیده طرفة
العین عصیان او نورزیده اند و از یاد او غافل نبوده اند و بگردیده اند
یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع بودند اصحاب متعجب ماندند این سوره نزول یافت
و بیان شد که عبادت شب قدر بهتر از عبادت هزار ماه ایشان است
و در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است آنچه حاصل مضمون آن اینست

که سید ولد ادم و سرور سید اردلان عالم حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه واله در خواب دید که بوزینه چند بر منبر او بالا برفتند چون جبرئیل علیه السلام نزول نمود این واقعه را با و اعلام نمود جبرئیل علیه السلام انها بنی امیه باشند که بعد از تو بنا حق بر منبر تو بر ایند پرسید که مدت ملک ایشان چند گاه باشد گفت هزار ماه خاطر مبارک انسرور ازین خبر آزرده و غمگین گشته حضرت رب الارباب جهة تسلی ان والاجناب سوره کوثر و سوره قدر را فرو فرستاد و در ان جزو اد که شب قدر بهتر از هزار ماه ملک بنی امیه است یا بمعنی که نزول ملایکه و روح در ان شب بر امام هر زمان و اعلام اخبار او بر جمیع ما یحتاج او دامت تا سال دیگر چنانکه در کتب معتبر حدیث خصوصا کافی تفصیل ان مذکور است و دولت و شرفیت که از پادشاهی که از هزار ماه امیه بهتر است مرویست که از مسلم و موافق و مخالف امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که شب لیلة القدر را چه اید فرمود لیلة القدر را برای اما وضع کرده اند ان شب ما بر تخت عظمت نشینیم و ارواح انبیا و جمله ملایکه ایند و بر ما سلام کنند حق تعالی فرمود و اگر چه حجت یعنی امام زمان معزول خلق باشد اما هر سالی بنی کرامت کنم او را که آن کشت بجاه و منفعت بیش باشد از هزار ماه ملک بنی امیه مخفی نماند که در فضل و شرف سوره توحید و سوره قدر و ثواب قرات انها و فواید دینویه و اخرویه

که بران مترتب میشود اخبار و احادیث بسیارست و جهة احتراز از تطویل اختصار
شد و دیگر از جمله افعال نماز رکوع ست که معراج نماز را پایه متین ست و بیت الشرف
بندگی را رکن رکین زلال تسبیح و تحمیدش گلبن طاعت را سبب مزید رنگ و بوست
و انحنای کرامت بنده در انجمال حسن و اعمال را بمنزله طاق ابرو و بنده
بان سرافکندگی سر بر سپهر فرخندگی تواند شود و بچوگان خمیدگی قدر گوی
سعادت از میدان بندگی تواند ربود و هنگام رکوع بدیده امیدواری چهره
رستگاری خود در آینه زانو تواند دید و بدو تا گشتن قامت وی ارقام سیه
گناه از جریده عمل بنده روسیاه حلقه تواند کردید تیغ کجیست در معرکه جهاد
اکبر بر فرق نفس اماره آخته با مصقلی که مرآت حیات را از زنگ معاصی و
سیئات پرداخته و در ثواب الاعمال از امام همام و سرور کرام حضرت
ابی جعفر علیه السلام منقولست من اتم رکوعه لم یدخله وحشة فی القبر
حاصل مضمون آنکه هر که تمام کند رکوع خود را یعنی حدود و آداب آنرا بنحوی
که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره محررست بعمل آورد و داخل نشود
او را وحشتی در قبر یعنی روزیکه از وطن مألوف و دنیا بیرون رفته بوحشت سرای
گور و آن بغوله پر مار و مور در آید و در آن محنت خانه پرداخت اصلا وحشت نماید

دیگر از جملهٔ افعال مذکور سجود است که ان بزرگی از ارکان نماز و بنده بان در دنیا
و عقبی سرفراز است ارجمند سریکه از سجود معبود خود عز و علا همواره نور سعادت
از جبین تابد و زنده دل تنی که از زمین سیمای آن درگاه جهان پناه گاه و بیگاه
جان تازه یابد سریکه از سجدهٔ ان در سرمایه بنند و ز دیگرام سامان در صف بندگان
گردن تواند کشید و روئی که از غبار ان آستان چهرهٔ قبول بفروزد در میان
روها بچه رو سفید تواند گردید هر سر که در آن صفت خاکنشین اندر نگرد دیگر
تواند گشت و هر چشم که مانند ابر و ز ان درگاه بر خاک تذلل نغلطد از جویبار
حیات چگونه پاک تواند گذشت **لمولفه** رخ که ابش نبت خاک راه او روش
تباه سر که نبود خاک اندرگاه خاکش بر سر است در فضل سجود همین بس که ابلیس مطرود
مردود از ان درگاه رفته فریاد میکرد و خروش داه و بلامی آورد چنانکه در اول
این مجلس در ذیل حدیثی مذکور شد که ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی
ابلیس اطاعوه یا ویلاه وعصیت وسجدوه وابیت حاصل معنی
اینکه بنده چون سجده کند و سجود را طول دهد ابلیس فریاد برآورد که ای وای
بندگان فرمان خدا و پذیرفتند و من نافرمانی کردم و ایشان سجده اوکردند
و من آبا و امتناع نمودم و در ثواب الاعمال از مهر سپهر کمال حضرت اشرف نبو

ملی الم

صلی الله علیه و آله منقولست که من سجد سجدة حطت عنه خطیئة
ورفعت له درجة ملخص آنکه هر که یک سجده کند فرو می آید ازو گناهی
و بلند میگردد برای او درجه و هم در انتخاب از والاحباب مستطاب ابی عبد الله
علیه السلام مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله اذا هو ساجد
محصل معنی آنکه وقتی که بنده در آن خدا تعالی نزدیکتر می باشد وقتیست که در
سجود میباشد و در جامع الاخبار از سید اخبار صلی الله علیه و آله روایت نمود
که ان الرجل لیصلی و خطایاه توضع علی راسه فکلما سجد تحاطت
خطایاه حتی یفرغ و فی تحاطت خطایاه حاصل مضمون آنکه وقتیکه
بنده نماز میگذارد گناهان او بر سر او گذاشته میشود و هر وقت که سجده میکند
گناهان او فرو دآمده میریزد تا وقتی که از نماز فارغ شود گناهان او ریخته است
و در بعضی از کتب مذکورست که حاصل معنی عبارت سراپا بشارت آن اینست
که چون روز قیامت شود خدا تعالی خلایق را از قبور برانگیزد و فرشتگان بر سر قبر
های مومنان آیند و سرهای ایشانرا مسح کرده از خاک پاک نمایند و پس افشانده
شود خاک غیر بقیه که بر پیشانیها و مواضع سجود ایشان مانده و فرشتگان آن موضع
مسح کنند زایل نگردد و پس منادی ندا کند که ای فرشتگان من این خاک قبرهای ایشان نیست

خاک محرابهای وسجده گاهای ایشانست نه عنبران و کذاب بدانزایر سر ایشانست
تا از صراط عبور کنند و داخل بهشت شوند تا هر که بسوی ایشان نگرد و اند که ایشان زنان
خدمت گذاران عبادت کنندگان مسند و امر یکه سجود را باعث افزونی فضل
و ثواب و مزید ثواب و این ست سجده کردن بر خاکپای حضرت امام حسین است
چنانچه در فقیه از امام صادق علیه السلام منقولست که السجود علی طین قبر
حسین علیه السلام ینور الی الارضین السبع حاصل معنی انکه سجده کردن
بر گل مرقد منور حضرت امام حسین علیه السلام تا هفت طبقه زمین نورانی میکرداند
و معاویه بن عمار روایت کرده که حضرت ابی عبد الله علیه السلام کیسه زری داشت
و دران تربت حضرت امام حسین علیه السلام بود و چون وقت نماز میشد
از این سجاده خود بر تخت و بران سجده میکرد و فرمود آنحضرت علیه السلام
که السجود علی تربة ابی عبد الله علیه السلام یخرق الحجب السبع یعنی
سجود بر تربت حضرت امام حسین علیه السلام میشکافد هفت پرده را ممکنست
که مراد در هفت طبقه زمین باشد و بر طبق حدیث سابق و نیز محتملست که مراد در طبقات
اسمان باشد باین معنی که این سجده از غایت فضل و شرف بالا صعود میکند چنانچه
از هفت طبقه آسمان در میگذرد دیگر از جمله افعال نماز قنوتست که بنده دران بعرض

مطلب

مطالب دو جهانی خود می پردازد و دست عجز و نیاز بدامن فضل و رحمت کریم
بنده نواز می یازد و زبان که بمعذرت خطا چند باب مغفرت را مفتاح است
و دو کف که بمسالت عطا بر داشته شود طایر دعا را دو جناح از شجر دعا ثمر
مدعا بدو دست فتوت توان چید و از نیسان طلب شیر مطلب بجیب دولت
توان ریخت باب اشکی که در آن از بیم گناه کاری از دیدگان جاری کنند
چه تخمهای امل که در زمین عمل بسر میتوان ساخت و با تش سوز و زاری که از اندیشه
آتش غضب جباری در کانون سینه افروزد چقدر گناه و بی فرمانی که در بوته پشیمانی
میتوان گداخت و در ثواب الاعمال از سرور انبیا و سالار رستگار دو عالم صلی الله علیه و آله
مرویست که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة فی الموقف
ملخص مضمون اینکه از شما آنکه قنوتش در دنیا دراز باشد راحتش در روز قیامت در مکان
خلایق برای حساب می ایستد درازتر و بیشتر خواهد بود و دیگر از افعال نماز تشهد و سلامست
و در ثواب اینها حدیثی مخصوص و روایتی علحده بنظر متتبع نمیرسد ولیکن در فضل و ثواب
مطلق کلمه طیبه شهادتین و صلوات که تشهد مشتمل بر اینهاست اخبار و آثار بسیارست
و ذکر اینها چون بمجلس چهارم انسب است خامه مفاد دان اینجا در مقام ذکر آن در نمی
آید و بانجا وعده مینماید و مخفی نماند که فضل و ثواب افعال نماز که در بعضی از آن جداگانه مرقوم

خامهٔ سخن پرداز شد جمعیت در حدیثی که از قدر نمائی نفایس طاعات و چهره گشای
عرایس حسنات حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و در عدة الداعی مذکورست
و حاصل مضمون اینست که چون بنده بنماز برخیزد و پس گوید الله اکبر بیرون آید از
گناهش همچون روزی که مادر من او را زاییده و چون گوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم نویسد خدا تعالی بر هر مومنی عبادت سالی و چون قرائت
فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند چنان باشد
که بوزن خود طلای احمر صدقه کرده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده
چنان باشد که هر کتابی که از آسمان نازل گشته قرائت نموده باشد و چون گوید سمع الله
لمن حمده نظر کند خدا تعالی بسوی او از رحمت و چون سجده نماید عطا کند او را
خدا تعالی بعدد شیاطین و جنیان حسنات و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
چنان باشد که هزار بنده آزاد کند چون تشهد کند و سلام دهد و از نماز
فارغ گردد گشوده شود برای او درهای بهشت که از هر کدام که خواهد داخل گردد
الحاصل ازین گونه اخبار و آثار دلارای شوق افزا در حدیث شریفه خازنان گنجینهٔ علم
هدا افزا و ان مذکورست آنچه بسمت تحریر یافت از آنست سعادتمند بنده که مرغ
روحش در هوای ادراک این فضل و نوابهای بی پایان پیوسته در طیران و ابن حین

فیضهای بحساب در گلشن زندگانیش روز و شب جریان یابند

فصل چهارم

در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی و مستور نیست که بنده را غرض
از گذاردن نماز امتثال فرمان و طلب بخشایش و غفرانست و بر ظاهرست که چون
جماعت برای سوال حاجت متفق بدر سرای کریمی روند و بهیئت اجتماعی زبان
سوال گشوده انمدعا شوند هرچند یکان یکان در غایت بیقدری و بی اعتباری
و نه شایسته التفات و حاجت گذاری باشند بسیار مستبعدست که آن کریم با وجود
تمکنت و قدرت در قضای آن حاجت کوتاهی آن جماعت را بی نیل مقصود از در خانه
خود راهی کند و بر همین قیاس هرگاه جمعی از بندگان عاصی جهة آمرزش معاصی
در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالمیان از محیط فضل و احسان
اوست اجتماع نمایند و جملگی در آن دیار بتضرع و زاری و استغفار زبان بطلب
مغفرت گشایند حاشا که رحمت خود را از ایشان دریغ دارد و دست رد بر سینه
طاعت و دعای ایشان گذارد و نیز هرگاه هدیه چند جهة بزرگی برند هرچند
که بعضی از آن محقر و نظر قبول را نه درخور باشد و مبادا هدایای دیگر درجه قبول یابد
و همچنین نمازها و اعمال ناقص را که سزای آنست که بر سرها زنند چون در میان نمازهای
کامل نیکان و اعمال شایسته نزدیکان بدرگاه صمدی رود و امیدوارست که

ان نیز در عداد انها قبول و بمرتبه استحسان موصول گردد و نیز چنان زر کم
سکه یا کم عیار در میان زر بسیار خرج میشود و ستانند چندان مضایقه در ان
نمی نماید چه عجب که نقد کم عیار کردار ما نیز چون در نقود عملهای خالص درج شود
در بازار قیامت در شمار انها خرج گردد و نیز چنانچه اسپهای ضعیف و باریک در
قلت و جریان بجای نمیرسند و حاصل چنان از انها بعمل نمی آید و چون بهم ضم شوند
بدرو زکشت زاری بان سیراب و معمور میگردد سعیهای ناقص نیز در گذارش
اعمال که هر یک از غایت نارسائی بسر منزل خداوندی متعال نمیتوانند رسید و چون جملگی
بهم پیوندند بوستان قبول بان آبیاری و منثمر اثمار رستگاری میتوانند گردید
مجملا اجتماع ماموما نرا در فضیلت نماز استجابت دعای دخلی عظیم ست و در
آیین شریف غرا امر و ترغیب بران مبالغه و تاکید دران بسیار ورود یافته سنت
قال الله و تبارک تعالی فی سو[illegible] الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا
مع الراکعین بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان
بنا بر تفسیر مشهور مراد نماز جماعت است و از مقتدای خواص و عوام حضرت
سید انام صلی الله علیه و آله در کتاب شریف کافی منقولست که من صلی
الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسیکه نمازهای پنجگانه را در جماعت

گزارد

۱۲۵

گذارد بین ظن خیر و نیکوی با وی برید و در فقیه بجای خیر اکل خیرست یعنی
ظن نمائید با و هر خیر را و نیز در کافی از حضرت امام همام حضرت ابی جعفر علیه
السلام مرویست که فضل صلواة الجماعة علی صلوه الرجل فرد
افراخمس و عشرون درجة فی الجنة حاصل معنی آنکه فضل و زیادتی
نماز جماعت بر نماز به تنهای بیست و پنج درجه‌ست در بهشت و در تهذیب
الاخبار از سید اخبار حضرت ابی عبد الله علیه السلام بدینکونه ماثورست
که الصلوة فی جماعة تفضیل علی کل صلواه الفرد باربعة و عشرین درجة
تکون خمسة و عشرین صلوه حاصل معنی آنکه نماز در جماعت فضل و زیادتی
دارد بر هر نماز که تنهای گذارده شود به بیست و چهار درجه پس بیست و پنج بار
میشود و سلطان ممالک رسالت و انشرن دو دمان ضلالت صلی الله علیه
وآله از بسکه اهتمام درین باب داشتند و همت بر اجتماع مسلمین جهة
نماز مسکذاشتند بقومی کفتند که لتحضرون المسجد او لاحرقن علیکم
منازلکم این حدیث در کتاب شریف فقیه و ملخص معنی آن اینست که هر آینه حاضر
میشوید البته در مسجد یا هر آینه خانهای شما را شما در آن بود میسوزیم البته و
و حضرت ابی جعفر علیه السلام از غایت تاکید و اهتمام درین امر سعادت انجام

فرموده که لا صلوة لمن لا یشهد الصلوة من جیران المسجد الا مریض

او مشغول این حدیث نیز در فقیه و محصل مضمون آن اینست که نیست نماز

کسی را که حاضر نشود به نماز از همسایگان مسجد یعنی بنماز جماعت مگر کسی که بیمار یا بشغلی

گرفتار باشد و در فقیه و تهذیب هر دو این مضمون مذکورست که آفتاب مشرق

نبوی صلی الله علیه و آله از نماز صبح پرداخت و روی نورش چون آفتاب بر توی توجه

بجانب اصحاب انداخت پس جمعی از مردمان را نام برده پرسید که ایشان بنماز حاضر

شده بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که آیا ایشان غایب اند یعنی بسفر یا جای رفته

اند گفتند نه فرمود اما انه لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذه الصلوة

والعشاء ولو علموا ان فضل فیهما لاتوهما ولو حبوا حاصل اینکه بدانید

بدرستیکه نیست هیچ نمازی دشوارتر بر منافقان ازین نماز و نماز خفتن و اگر

میدانستند که چه فضل درین دو نماز یعنی بجماعت گذاردن آنها چه قدر

ثواب دارد هر آینه می آمدند با آن نماز اگر چه بعنوان خزیدن بسرین و گشیدن

خود بر زمین می بود و در تهذیب از محمد بن عمار روایت شده که گفت بخدمت

ابی الحسن یعنی عالم ما بانی و ما مضی حضرت رضا علیه السلام فرستاده سوال نمودم

از مرد که نماز واجبی را تنهایی در مسجد کوفه میگذارد این افضل است یا اینکه نماز

وجماعت

خود بجماعت کذارد یعنی در جای دیکر فرموده‌اند که نماز در جماعت افضلست و
جامع الاخبار از سید مختار صلی الله علیه واله منقولست که صفوف امتی کصفوف
الملائکة فی السماء والرکعة فی الجماعة اربع وعشرون رکعة کل رکعة احب
الی الله تعالی من عبادة اربعین سنة حاصل معنی انکه صفهای امت
من یعنی در جماعت لغزینه(؟) مانند صفهای فرشتکانست در اسمان و یک رکعت
در جماعت بیست و چهار رکعتست هر رکعتی محبوب‌تر و خوشترست پیش خدا تعالی
از عبادت چهل سال و هم در الکتاب ازان و الاخیار(؟) صلی الله علیه واله مرویست
که التکبیرة الاولی مع الامام خیر من الدنیا وما فیها یعنی تکبیر اول
نماز با امام بهترست از دنیا و نیز دران کتاب آورده که این برکزیده
بچون بعثمان بن مظعون خطاب بمضمون اد افرموده‌اند هرکه نماز صبح را
در جماعت کذارد بعد ازان نشسته ذکر خدا میکرده باشد تا آفتاب طلوع کند حق
او را در فردوس هفتاد درجه باشد مابین هر دو درجه بانقدر بود که ست که بدو
هفتاد سال دوده و هرکه نماز ظهر را در جماعت کذارد و در جنات عدن پنجاه
درجه باشد میان دوری هر دو درجه بقدر دویدن سب باشد پنجاه سال
و هرکه نماز عصر را در جماعت کذارده باشد او را مثل اجر آزاد کردن هشت نفر

از اولاد اسمعیل علی نبینا وعلیهم السلام وهریک صاحبخانه باشد یعنی اهل وعیال
وتبعه وتحفه داشته باشد وهرکه نماز شام را در جماعت کذارده باشد او را ثواب
مثل حج مبروری وعمره مقبولی وهرکه نماز خفتن را بجماعت کذارد چنان باشد
که شب قدر را احیا داشته باشد واین حدیث شریف را امالی شیخ صدوق
رحمت الله نیز مذکورست ومخفی نماند که اوضاع جماعت از چندین جهة شبیه
باحوال روز قیامت وز برک مبصر از مشاهدهٔ این حال متذکر تواند کردید ودل
افسرده بمرک غفلت مرده ازمال آن فی الجمله زنده میتواند کردانید از جمله چون بانک
اذان شنوده باد نفخه اولی نماید وچون صدای اقامت بر آید نفخه ثانیه را بکوش
هوش مردکان خواهد رسانید چنانکه در سوره قاف ایه ز هر شکاف واستمع یوم
ینادی المناد من مکان قریب بدان ناطقست وکفته اند که این منادی در آن روز
اسرافیل خواهد بود که بر صحره بیت الم[...] انکشت را بکوش نهاده کوید که ایها العظام
البالیه والاوصال المتقطعه والنحوم الممزقه والشعور المتفرقه ان الله
یامرکن ان تجمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده وای بندهای
از هم بریده وای کوشتهای از هم دریده وای موهای پراکنده بدرستیکه
الله تعالی میفرماید شما انیکه فراهم آیند برای قطع وفصل حکم ودیوان بعضی این

منادی جبرئیل علیه السلام خواهد بود چون مردمان از خانهای خود متوجه نماز
گاه شوند یاد کنند وقتی را که خلایق از قبور بعرصه یوم النشور روند ونفخ
فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون وچون
همگی در نماز مجتمع وحاضر گردند بخاطر رسانند وقتی را که جملگی نزد خدا وند خود
جمع گشته حاضر خواهند گردید وان کل لما جمیع لدینا محضرون وچون پیش نماز را
در پیش وماموین در قفا مشاهده نماید از روزی که هر قومی را به پیشوای خود
از ائمه ضلال وهدی بعرصه حشر خواهند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم وچون
برخواسته بنماز ایستند اندیشه کنند در روزی که خلایق چهل سال وبقولی پنجاه هزار سال
برپای ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین وچون
مردمان دستها برداشته تکبیر گویند وشروع قرات شود متذکر گردد در روز یرا که
بندگان دستها بر گرفته نامهای خود دست‌ها نهند واعمال بد ملامت سراسر ندامت
خود را عرق خجلت فشان وآه حسرت کشان برخوانند که اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا وچون مومنان از صف برپا وهمگی را خاموش
بشنماز از القرات گوش باشند تامل کنند در روزی که روح وفرشتگان صف‌صف
ایستاده سخن نگویند مگر کسی که از جانب خدا ماذون وقولش بصواب مقرون باشد

که یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و
قال صوابا و چون بر کوع روند بخاطر کذارند روزی را که خلایق خاضع و
ذلیل باشند نزد خداوند جلیل که عنت الوجوه للحی القیوم و چون سجده کنند
بیاد آورد روزی را که مردمان از هول و شدت آن بسجده در آیند تا تارکان سجود را
بسجود خوانند که یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود و چون بتشهد
و سلام رسند تفکر نماید روزی را که طوایف ناس از غایت خوف و هراس بزانو
در آیند که و تری کل امة جاثیة الحاصل عاقل و هوشیار را از حضور جماعت
و تامل در اوضاع آن نتیجه عظیم حاصل میتواند شد که در عرصه زهر که از محشر سرمایه نجات
و وسیله علو درجات کردد بر خداوند آن افهام و عقول مخفی و مجهول نماند که از
فضل و ثواب نماز که بنوک خامه سخن پرداز سمت بیان پذیرفته و از اخبار
وارده صدق آثار در آنکه و ... النشین این اوراق کل کل شکفته و وقتی
بران مترتب میکردد که آداب و حدود آن بر وجه تمام و ارکان و قواعد آن را بر وی
اهتمام بنحوی که حضرت شارع امر فرموده و طریق ای از آن امتثال آیات و مصابیح
اخبار مبین فرموده اند کذارده شود که اکر نه چنین باشد بلکه در قیام و قعود آن
ایستاد کی که باید بکار نبرد و از رکوع و سجود شش غیر مستاوی بعمل نیاورد و ادای

فوائد نفس

قرائتش خالی از ترتیل و بنای قواعدش هموار به تعجیل مواضع وقوفش از
رعایت خارج و ادای حروفش نه از مخارج نه در میان رکوع و سجودش فاصله
و نه در میان دو سجده اش طمانینه و از امی نظم حروف تسبیحاتش از هم ریخته و
جهر با اخفای قرائتش در هم امیخته ذکر رکوعش بذکر سجود وابسته و ذکر سجودش
بقرات رکعت دیگر پیوسته قصر اتمامش خراب کرده سیل شتاب بنیان ارکانش
سرنگون ساخته فرزله سجود اوش بر ناصیه مقرار القدم زمای و خاک سجده گاهش
حسرت کش ملاقات پیشانی ننگ پیشت که نماز چنین از ثوابهای مذکوره
بهره نخواهد داشت و در درگاه الهی جز دست رد بران نخواهند گذاشت
چنانچه در کتاب شرایف فقیه از افتراک سروری جناب مستطاب جعفری علیه
السلام منقولست که ان العبد اذا صلی الصلوة فی وقتها وحافظ
علیها ارتفعت بیضاء نقیه [illegible] حفظتنی حفظک الله و اذا
لم یصلها لوقتها و لم یحافظ علیها رجعت علیها سوداء مظلمة تقول
ضیعتنی ضیعک الله محصل معنی انکه بدرستیکه بنده چون نماز در وقتش
گزارد و حفظ ان کرده باداب و شروط بجا ارد بلند شود و بعالم بالا رود ان نماز
روشن و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدا ترا و چون از اد در وقتش

نگذارد و طریق ادای آن شروط مقرر بسیار دور بر گردد آن نماز بر و سیاه
و تاریک گوید ضایع کردی مرا خدا تعالی مرا ضایع کند ترا و در کافی از سید و
سروری و امام رهبر ابی جعفر علیه السلام مرویست روایتی که خلاصه مضمون آن
اینست که وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود مردی داخل
شد بنماز ایستاد و رکوع و سجود را تمام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
نقر کنقر الغراب لئن مات وهذا وهكذا صلوته ليموتن على غير ديني حاصل
معنی آنکه آنجناب شرف سعادت سجود آن بیگانه راه و رسم عبادت را از
غایت سرعت و شتاب بدانه برچیدن غراب تشبیه نموده اند که سجود آنمرد و
چون دانه برچیدن کلاغ است هرآینه اگر بمیرد این و نمازش اینچنین باشد هرآینه
میمرد البته بر غیر دین من و نیز در کافی از امام همام امام جعفر علیه السلام روایت
نموده اند که لا تتهاون بصلوتك فان النبي صلى الله عليه وآله قال
عند موته ليس مني من استخف بصلوته ليس مني من شرب مسكرا لا
يرد على الحوض لا والله حاصل معنی آنکه تهاون و سهل انگاری مکن بنماز
که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در وقت وفات گفت که نیست از من
کسی که سبک گیرد و سهل شمارد نماز خود را و نیست از من کسی که آشامد چیزی که

ست کننده باشد ودرود میکند بر من یعنی نزد من نمی آید وکنار حوض کوثر
بخدا قسم ودر فقیه چنین آورده که لیس منی استخف بصلوته لا یرد علی
الحوض لا والله ولیس منی من شرب مسکرا ودر انکتاب بروایت اثر
از ابو الحسن اول یعنی حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام ماثورست که انه
لما حضر ابی الوفات قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف
بالصلواة مخلص معنی اینکه پدرم وقت وفات بمن گفت یا بنی بدرستیکه
نمیرسد بشفاعت ما وازاو ره می باید کسیکه سبک وسهل گیرد نماز را یعنی در
رعایت اداب ان اهتمام ننماید وهم در انکتاب بابرکات از حضرت سید
کاینات صلی الله علیه واله منقولست که لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن
ما حافظ علی الصلواة الخمس فاذا ضیعهن تجرا علیه فادخله
فی العظائم محصل معنی انکه [illegible] ان خائف وهراسانست از مومن چندانکه
محافظت نماید بنماز های پنجگانه پس [illegible] ضایع وتباه کرد انها را شیطان
بر او دلیر میشود واو را در گناهان بزرگ می افکند ونیز در انکتاب سراسر
انتباه از حضرت مقدس ابی عبد الله علیه السلام مرویست که اذا قام العبد
فی الصلواة فخفف صلوته قال الله تبارک وتعالی لملائکته ما

ترون الاعبدی کانه یری ان قضاء حوایجه بید غیری اما
یعلم ان قضاء حوایجه بیدی حاصل مضمون اینکه چون بنده بنماز ایستد
و نماز خود را تخفیف دهد الله تبارک و تعالی بفرشتگانش گوید که آیا نظر نمیکنید
بسوی بنده من گویا می پندارد که تخفیف دادن حاجتهای او بدست
غیر منست اما نمیداند که بدرستیکه قضا حاجتهای او بدست منست و هم در الکتاب
صدق اثار از سید ابرار صلی الله علیه و آله منقولست لکل شیء وجه و
وجه دینکم الصلواة فلا یشین احدکم وجه دینه یعنی هر چیز را رو هست
و روی دین شما نماز است پس باید که زشت نسازد البته احدی از شما روی
دینش را که در جامع الاخبار از بهترین اخبار صلی الله علیه و اله روایت شده که خطاب
بحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که یا علی ان احب الناس سرقة
من یسرق من صلوته یعنی زشت ترین و پلیدترین دزدان مردمان کسی
است که از نماز خود دزد و امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که در نماز چگونه است
فرمودند که الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق تر محقوق عند
الله فی دینه حاصل اینکه کسی که تمام بجای نمی آورد رکوع و سجودش را او
دزد نماز خود است و در پس جدا نخواهی در پیش باطل و از اوج اعتبار زایلست

منقولست که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه وآله شخصی را دید که در وقت
غروب آفتاب نماز عصر کند. فرمود که تلك الصلوة المنافقین یعنی نماز
چنین نماز منافقانست و در کتاب شریف کافی از حمّاد بن عیسی که از ثقات شیعه بود
و سعادت خدمت سه امام را ادراک نموده منقولست که روزی حضرت ابو عبد الله
علیه السلام بمن گفت اتحسن ان تصلی یا حماد حاصل معنی آنکه آیا نماز را خوب
میگذاری و معرفت بآداب آن داری گفتم یا سیدی من کتاب حریز بن عبد الله
سجستانی را که در آداب نمازست حفظ میکنم و بخاطر میگیرم چون نماز را خوب گذاردم و آداب آنرا
از آن فهم آنحضرت فرمودند که لا علیك قم فصل یعنی باکی نیست برخیز و در برابر
نماز کن یعنی در حضور من تا من به بینم حماد گفت پس برخواستم و در پیش آنحضرت رو
بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم و رکوع و سجو[...] پس آنحضرت فرمودند یا حماد لا تحسن
ان تصلی یعنی خوب نمیگذا[...] افقح بالرجل منکم ان یاتی علیه
ستون سنة او سبعون سنة فما یقیم صلوة واحدة
بحدودها تامة حاصل معنی آنکه چه قبیحست بمردی از شما که شصت سال
یا هفتاد بر او آید که یک نماز با حدود و آداب آن بر وجه تمام اقامت ننماید حماد گفت مرا
از آن مقال در نفس ذلت و انفعال بهم رسید گفتم فدای تو گردم پس بیاموز مرا نماز

پس حضرت ابی عبدالله علیه السلام رو بقبله پشت خود را راست ساخت و هر دو دست
خود را بر روی رانهای خود انداخت و انگشتان دست خود را بهم چسبانید و
قدمهای خود را بفاصله سه انگشت گشاده از هم جدا گردانید و انگشتان پاهای خود را
بسمت قبله راست کرده از قبله بخلاف ننمود پس بخشوع تمام گفت الله اکبر بعد از آن
قرائت سوره حمد بترتیل و قل هو الله احد ادا نمود و بعد از آن زمانی بقدر نفس کشیدنی
باشد صبر نمود و او همچنان ایستاده بود و بعد از آن هر دو دست خود را برابر رو
داشته گفت الله اکبر و او همچنان ایستاده بود و بعد از آن رکوع کرد و دبر ساخت
و دو کف خود را بر دو زانو گذاشته در حالی که انگشتان از هم گشاده بود و زور زانوها
خود را بجانب قفا بعد از آن هموار ساخت پشت خود را چنانکه اگر قطره از آب یا
روغن بران ریخته شود بهیچ طرف روان نمیگشت از بس هموار بود و گردن خود
را کشید و چشمهای خود را فرو خوابانید بعد از آن سه بار بترتیل تسبیح کرده گفت
سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستاده پس چون ممکن از قیام شد یعنی
خوب راست گردید و همه اندام مبارکش بجای خود رسید گفت سمع الله لمن حمده
بعد از آن تکبیر گفت و او همچنان ایستاده و دو دست خود را برابر روی خود برداشت
و بعد از آن سجده کرد و پهن ساخت دو کف خود را یعنی بر زمین در حالی که انگشتان

بهم چسبیده

بهم چسبیده بود رو بر روی زانوها و محاذی روی خود پس گفت سبحان
ربی الاعلی و بحمده و سه بار گذشت چیزی از جسد خود را بر چیزی
از آن یعنی اعضایش از هم دور و گشاده بود و هیچ عضوش بر عضو دیگر تکیه
نداشت و سجده بر هشت استخوان کرد یعنی هشت عضو خود را بر زمین گذاشت
دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی و هفت از آنجمله فرض است
که بر آنها سجده واقع شود و این هفت آنست که خدای عز و جل در کتاب خود گفته
است و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا یعنی مراد از مساجد درین آیه کریمه
این هفت عضو است و آن پیشانی است و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ
پاها و گذاشتن بینی بر زمین سنت است ممکن است که تکلم آن امام همام علیه السلام
باینکلام در اثنا باشد و نیت نماز نکرده باشد و همین صورت نمازی جهت تعلیم
بعمل می آورده باشد و نیز ممکن است که الحق سخن را بعد از فراغ از نماز فرموده باشد
و حماد از آنجا چون از احکام سجده است درین مقام ذکر نموده باشد و این کلام در فقیه
در حدیث نیست بر هر تقدیر حماد گفت که بعد از آن حضرت سر از سجود برداشت
چون درست نشست گفت الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشست و قدم راست خود را
بر شکم قدم چپ خود گذاشت یعنی پشت پای راست بر کف پای چپ نهاد و گفت

استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از ان تکبیر کفت و او همچنان نشسته
بود و او سجده دوم کرد و کفت مثل انچه در سجده اولی کفته بود و چیزی از
بدن خود را بچیزی از ان نکذاشت نه در رکوع و نه در سجود و در هر دو حال
مجنح بود یعنی بال کشاده کنایه از انکه دست و بازوی خود را از بدن مبارک
دور داشت و دو ذراع خود را از زمین بلند داشت و باشد بر زمین نکذاشت
پس دو رکعت نماز بدین وتیره کذاشت و انکشتان دو دستش بهم چسپیده بود
و او نشسته بود در تشهد پس چون از تشهد فارغ شده سلام داد و کفت
ای حماد اینچنین نماز بکذار و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر این حدیث
باندک اختلاف این عبارت نیز ضمیمه کلام انحضرت است که و لا تلتفت و لا
تلعب بیدك و اصابعك و لا تبزق عن یمینك و لا بیسارك و لا
بین یدیك حاصل معنی انکه بعد از فراغ از نماز فرمود ای حماد همچنین نماز
بکذار و التفات مکن یعنی رو بجانب دیکر مکردان و با دستها و انکشتهای خود
بازی مکن و عبث انها حرکت مده و آب دهن میند از نه از راست و نه از چپ
و نه از پیش خود پس مصنف اکاه سخن بغرض آمیز دلسوزانه ان ناصح خیر خواه
و هادی خلق الله را که زشت است شصت هفتاد سال از عمر کسی کذشته باشد

و هنوز

و یکبار باداب نگذارده باشد هر چند خطاب حما دست می باید بخود بر دارد
و تعلیم ان معلم مهربان را بر لوح دل و صفحه جان نگاشته و همیشه پیش نظر گذاشته
همواره همت بر اصلاح و تمام نمازهای ناقص بی سرانجام خود گمارد و مخفی نماند
که افعال و اداب نماز بر دو قسمت ظاهری و باطنی و ظاهری آن نیز دو گونه است
واجبی و سنتی و اما واجبی خود معلوم است که باخلال ان و اهمال دران از روی
عمد نماز باطل و گذارنده چنین نمازی در جمله تارکین صلوات داخلست چه مرد
چنین در بی باکی و سست اعتقادی در دین کمتر از تارک الصلوة نیست تفاوت قرین
و عجب و بسیار عجب از مردمان هوشمند ان ازاده که خود را درین باب فریب
و بازی داده رکوع و سجودی را که جناب مستطاب نبوی ان را بنقر غراب تشبیه نموده
و در باب گذارنده ان لیموتن علی غیر دینی فرموده صحیح میدانند و سکون غیر
محسوسی که در مابین هر دو حرکت لازم میباشد طمانینه و ارام میخوانند و همچنین
از سایر افعال و از قرات و از کار شبهه چند واهی را از شیطان غرور و نفس
لاهی بجان پذیرفته بتن پرمیندازند و بجهة انکه بزودی ان بار را از دوش
افکنند و ان کار را از سر وا کنند در گذارش اقل واجب ان نیز قدم اهتمام
نمیفشارند و عجب انکه صلوات مفروضه خود را که از ان ناچار و جهة ابرای ذمه خود

ازان کمال احتیاط ان ورکار ست بدینگونه با کمال بی باکی و استعجال مبادر
بعد ازان دو سه ساعت بر روی سجاده که بساط خود فروشی نفس دغا و
برده کلیم شیطان ایمان و زور ریاست با کمال خضوع و خشوع بخواندن تعقیبات
و اوراد می پردازند همانا در این نیز منظور شان جز اغراض دنیویه بنسبت چون
حفظ بدن و صحت و کثرت مال و ثروت و دفع شر جن و شیاطین و تقرب ملوک
و سلاطین و حصول مقاصد و مطالب و وصول مهمات و مناصب و امثال آن نفواید
که در فلان نسخه و فلان کتاب دیده یا از فلان شیخ و فلان پیر شنیده و از میان
همه اوراد و ادعیه ماثوره همان را پسندیده و برگزیده اند اگر چه دعا و بعضی مطالب
دنیویه که مشروع باشد ضرور و ترغیب بان از اهل بیت عصمت علیهم السلام ماثور است
و لیکن تعقیب و اوراد خود را منحصر در انها ساختن و بوردی که خالص برای
رضای خدا و ادراک سعادت عقبی باشد و بدعایکه مشتمل بر طلب رحمت و امرزش
معصیت بود اصلا و قطعا نپرداختن غیر از خستگی رحمت دنیا و بستگی در ان و بیدردی
در دین و اخرت و سستی اعتقادی در ان نشا نمیتوانند داشت هیهات هیهات
فکر دنیا و پیوسته محبت ان ورزیدن کجا و ذکر خدا و روز و شب از بیم تقصیر در
بندگی او بر خود لرزیدن کجا بندگی حضرت او را دلی میباید از حبایل جسته و

خاطری از بند بسیار خلایق وارسته تنی از دردین همیشه زار وجانی از قوت
فرصت پیوسته نزار و سوگواری سری از کمند خیالات فاسده دزدیده و پای
از راه های دور رو و دراز املها در دامن کشیده طبعی خداوند خود را همگی
گوش و نفسی بار تکالیف او سراپا گوش دلی از اقبال و تنهای دنیا مدبر تافته
و بینی از چوبکاری زبان درازان اهل غیبت فراغت یافته چشمی از غبار اطوار
نادیده نی مردم پوشیده و گوشی مواعظ بالغه واعظ مرگ را بجان نیوشیده
زبانی نعمت خاموشی را شاکر و بیانی از عرض حال خود نزد هر مخلوقی قاصر ظاهری
از لباس خودنمای عاری و باطنی لبریز درد بیداری چهره از بیم ردّ درپایه
عقبی کاهی سینه جبیه بر راههای سحرگاهی روزی همه همیشه فردا و شبی حمله کار
سازی عقبی گوشه از عالم خودی برکنار و توشه سفر گران سایه و سزاوار
مزاج تلخی و شوری از ناز و نعیم دنیا و دیده و مذاقی از لذت نعمت بندگی کامیاب
گردیده چه درست گفته اند چنانکه بیمار را طعام هرچند لذیذ باشد بمذاق
بمزه می آید مریض محبت دنیا نیز از نعمت بندگی خدا ادراک لذت نمی نماید بیت
ای آنکه ز جان بنده فکر بدنی ** نه شوق عبادتی نه از حق سخنی ** تو لذت
بندگی چه میدانی چیست ** کان هست غذای روح تو حمله تنی ** و معلوم است

که آدمی تا شوق کاری نداشته باشد کردن آن برکردن او بار و مذاق جانش
ناخوش و ناگوار می باشد و این هنگام در آن کاری نتواند ساخت و گذارش
آن کما ینبغی نمیتوان پرداخت وانّ الله الکبیرة الا علی الخاشعین واما
افعال ظاهری و سنتی که معشوق مقبول نماز سبب مزید کمال و افزونی حسن و جمال آند
و عارض دلکش آن یار خوش ادای رنگ از دل زدا را بمنزله خط و خال اگرچه
کردن از آنها واجب نیست و ترک آنها نماز باطل نمیگردد واما بالکلیه نیز آنها را
از دست گذاشتن و از عالم عالم فضل و ثواب که در آنها مندرج ست دل برداشتن
غایت بی باکی و بیدر روی و در گذارش هنر بندگی نهایت بی ذوقی و دلسردی
و در شریعت غیر مستحسن و ناپسندیده ست بعقل آدمی ظلوم جهول برای فایدهای
سهل دنیای خراب بی بقا تر از نقش بر آب و بی اصل از موج سراب سعیهای
بلیغ میکند و خود را بتعبهای عظیم می افکند و رنج سفرهای پرخطر میکشد و زهر تلخیهای
روزگار پرشر و شور میچشد و بر سر خورده چند چون گل پریشان و مشوش ست و چند اندک ظرفی
سپند آسا نعلش در آتش از دو شتن بیخبر رهم چون غنچه در هم ست و چند به تحصیل حاصل مانند
رگ ابر تاک باد بده برهم بهوای شعله حسنی دل بیقرارش پروانه وار خود را بر آتش میزند
و بتمنای صید مگسی مردم چشمش عنکبوت صفت تار نگاه بر در و دیوار اغنیا می تند

ابله است

۱۳۴

دبیدا است که حاصل اینهمه طلب و راحت اینهمه تعب چیست وچه قدر خواهد داشت
واگر قدری داشته باشد هم عنقریب خواهد مرد و بحسرت خواهد گذاشت و در اندوه حفظش
نواهای کلی آخرویه که ابد الاباد پاینده و باقی و فریادرس وقت کلو کبری
تا جز از بلغت التراقی ست اینهمه کاهل و راحل و باب زمین عمر عزیزی حاصل
چنین چیزی در صحرای محشر که خرمنها کشتها و محل باد وارش گذشتها ست صحی بحاصل
میباشد بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی تاکی پرستش
خود گر بنده خدای یگانه شوز باطل گریا حق آشنائی بحاصل و باطل بفکر و مست
و غافل بی باک و نوج جاهل خود را بین جهای در جستجوی دنیا سرزنده و
چابک در کار آخرت لیک پهلوی مرده‌ای در راه بندگی ست و در کار زندگی سجبت
در جنگ نفس یاوه در حرص ترکدای و اما افعال و آداب باطنی نماز که عبارت
از خضوع و خشوع و تذلل و در هر وقت و مقامی و قعود و قیامی تفکر و تامل
اولا اینکه چون عزم کند و با خود اندیشه نماید که شاید این نماز نماز آخرین
عبادت و اپسین من باشد و اجل بی امان مهلت نماز دیگر ندهد پس انرا
بنحوی گذارم که در درگاه الهی پسندیده باشد پس در هر فعلی از افعال ان
نهایت اهتمام ورزد که از عهده تکلیف کما ینبغی برآید و در هر حالی از احوال ان حضور

لرزد که مبادا التفرات روی نماید و چون جوارح خود را وضو شوید باطن را نیز از
حدثهای حدیث نفس اماره طهارت دهد چون اذان و اقامت گوید از
شنیدن مرغبات و دواعی شهوات انگشت انکار بگوش هوش نهد چون نماز
برخیزد از جوشش هوسهای بیحاصل فرو نشیند چون سجاده گسترد بساط تعلق باطل
را از عبادتخانهٔ دل برچیند چون بپا ایستند اندکه بینش که ایستاده و چون رو بقبله
کند اندیشه نماید که رو بدرگاه پادشاهی چگونه آورده چون زبان بدعای مقرر
اللهم انی اتوجه الیك آغاز دهد دل نیز محمد و آل پاک او را صلوات الله علیهم
وسیلهٔ قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوندی نیاز سازد و چون خواهد که قدم
اقدام بحریم بهشت رحمت سرشت نماز گذارد و بر بالای برده دل صاف کبری
نیت خود از شوب حجب و ریا و سمعت پردازد و چون دست تکبیرات
بردارد دست دل از کنگرهای دنیا کوتاه و دست گرفته بردارد و چون الله
اکبر گوید هر بزرگی را در جنب عظمت و کبریای او کوچک و بی وجود شمارد و چون وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض خواند روی دل از این و از آن بسوی
خداوند بیجهت و مکان آورد که از زمین و آسمان گرداند و چون بقرات فاتحه
الکتاب و سوره رطب اللسان شود شهد حیات بخش قوت ایمان فزای معانی

اثر ابر انگشت تامل بکام جان رساند و چون قد برکوع دوتا سازد بتذلیل و
بندگی معبود یکتا گردن امید برافرازد و چون ذکر رکوع کند دل را بعظمت
خداوند خود متذکر و بحمد سپاس از متلبس سازد و چون سجده کند اصل خود را
بخاطر رساند که خاک است و چون سر برآورد یاد کند که نهال وجودش از خاک
سر کشیده و ترقی نموده و چون دیگر بار روی بخاک نهد متفکر شود که بخاک
رجوع کند و چون سر برگیرد متذکر شود که باز سر از خاک خواهد برآورد و چون
دو کف بقنوت برآورد و تحفه نیاز خود را برکف اظهار گذارد دو دست تمکن
هر موجود را جز جناب باری از شیوه دستگیری و حاجت گذاری کوتاه داند
و از روی امیدواری با بروی گریه و زاری دلخواه خود را از آن درگاه
جهان پناه بحصول و طلب گنج نفس از الخزانه بی منتهای بوصول رساند و چون بتشهد
نشیند از شکر و شیر کلمتین شهادتین زبانش کامیاب و از زلال صلوات
بر محمد و آل او گلشن ایمانش تازه و سیراب گردد و دل را نیز تجدید عهد و میثاق
بندگی خداوند علی الاطلاق فرموده بفحوای دل را بر وحدانیت جناب الهی و سفارت
حضرت رسالت پناهی در صحیفه اعتقاد مثبت گرداند و از ادای اذعان ولایت و
امامت اهل بیت اطهار و کرامت ناتمام و ابتر و بیبهره هم النبأن در دیوان محشر

نامقبول و غیر معتبر داند و چون وقت سلام آید حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین
و سایر انبیا و اوصیا و ملایکه صلوات الله علیهم اجمعین را در ذهن خود حاضر
ساخته بدستوریکه مقرر است سلام نماید و بعد از آن چون از سلام خروج
بعبارتی که در شریعت مبین گشته بر زبان راند قصد خروج نموده نماز را با
تمام رساند و در جمیع این افعال و اقوال دلش در آتش خوف و تقوی
بریان جهنم از بیم معاصی گریان باشد و در فقیه مرویست که گریه بخشیت باد خشیت و بیم
دوزخ از فضل اعمالست در نماز و همدران کتاب شریف آورده که منصور بن
یونس از حضرت صادق علیه السلام پرسید که کسی اگر در نماز رو حبی خود را
بگریه دارد تا اینکه بگرید چونست فرمودند قرة العین والله یعنی روشنی چشم است
والله یعنی بخدا قسم دیگر آنجناب فرمودند که اذا کان ذلک فاذکرنی عنده
یعنی هرگاه این گریه رو دهد مرا در آنحالت یاد کن و در تهذیب الاخبار از سعد
سابری فروش که نوعیست از قماش روایت نموده که گفت بحضرت ابی عبد الله
علیه السلام گفتم اتباکی الرجل فی الصلوة یعنی آیا جایز است که کسی
در نماز خود را بگریه وادارد آنحضرت فرمودند که بخ بخ و لو مثل راس الذباب
یعنی نیکوست نیکوست اگرچه بقدر سر مگسی اشک از چشم برآید پوشیده نیست که

بنده حقیر سراپا تقصیر را کمر بستن بجال خود از عدم بجال خود دست و همیشه با تضرع
و زاری بودن از اندیشه در عظمت و سطوت جباری نمودن اگر کسی
چنانکه باید تعقل اینمراتب نماید و چشم دل بسته عمرها در گوشه دنیا نشسته را لحظه از
سر عالم بالا و سرادقات کبریا فرماید غبار هستی خود را دران درگاه بلند که حجم مقداریست
و قطره وجود خویش را دراندریا مشاهده نماید که درجه شمار هست جبار بهای
خود را باین حقارت با مالک الملکی چنان بباور دو نافرمانیهای خویش را
باین ناتوانی با جباری قهاری و رنبش گذارد که به خود جست از خود بیخبر و مدهوش
و هرچه جز خداست از خاطر محو و فراموش خواهد شد لمؤلفه نماز عاشقان باشد
همه مستی و مدهوشی صفور شتن غبت از خود ذکر از عالم فراموشی قیام
استادگی از جان فغو دافتادگی از بار ازان فرباد از دست جو و تعقیب
خاموشی مکانش اینکه کنجای بنود عرضها را دران لباسش اینکه طاعت را و
از عیب خود بوشی میان واگر دنش باشد بامر حق کمر بستن ردای آن بود در راه
جانان خانه بردوشی طریق بند کی صعب باشد که بنداری نه اینکار نبهاست
میباید بجان کوشی زینت روی هر اینه ام دوش شد انمعنی که بگشاید ابرا نسو
دیده تا زین سوئی بوشی مرآت صور احالات و مصداق معانی اینمقالات

طاعات و عبادات برگزیدهٔ خدا یعنی حضرت اشرف نبوی ایمه هدی علیهم
السلام و خاصان ایشان بوده که ما بخبران راه و رسم بندگی مدانز اسبق
بندگی از ایشان باید اموخت و چراغ دل زندگی از نور هدایت ایشان باید
افروخت و در عدت الداعی از عایشه روایت کرده که رسول خدا که با ما حدیث
میکردیم چون وقت نماز میشد و برا حالتی دست میداد که گویا ما را نمیشناخت
و ما او را نمی شناسیم و نیز در الکتاب مذکور است که جناب مستطاب امیر المومنین
علیه السلام چون شروع در وضو می نمود چهره گلگونش از خوف الهی دگر
گون میگردید و همچنین مشهور است که آنحضرت را چون وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض بزبان مبارک میگذشت رنگ رخسار حور رشید
آثار ش متغیر میگشت و منقولست که وقت نماز رنگ مبارکش زرد میشد
و متغیر مود که وقت گذاردن امانتی آمد ندانم که آنرا چگونه خواهم گذارد و نیز
مرویست که در معرکه قتال که دلهای ابطال رجال از اشتعال نایرهٔ جنگ و جدال
در گداز و عقاب سهام خون آشام مخالفین متفاوت انجام بر هر طرف در پرواز
بود چون وقت نماز میشد فرشی در میان دو صف می انداخت و آنحضرت
با دای نماز می پرداخت و تیر اعدا متواتر می آمد و در حوالی مصلی آنجناب می افتاد

۱۳۷

دوی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آن پروائی نمود و از خضوع و
خشوعی که داشت سرموی فروگذاشت نمی‌نمود مشهور است که گاهی در
معرکهٔ جهادی تیری از کمان کجنهادی بر تن مبارک آنحضرت رسید و
ویا مجن نشسته بیکان نمی‌نمود و برآوردن احتیاج بشکافتن العضو شریف
بود چون احوال حضرت را میدانستند که در بندگی جناب سبحانی از غایت ولا
الاجسمانی متاثر میکرد و متوحش می‌بودند تا وقتی که آنحضرت بنماز اشتغال می‌فرمودند
پس العضو را اشکافته بیکان را میکشیدند و آنحضرت از الم جان خبردار نمیگردید و در
اشارت القلوب منقولست که آنقبلهٔ عالمیان چون سجدهٔ شکر میکرد از غلبه
خوف بیهوش میشد و هم در آنکتاب و عدة الداعی نیز مذکور است که بضعهٔ مصطفی
و بانوی حرم سرای زهد و تقوی حضرت خیر النسا علیها السلام نیز در نماز از شدت
وخوف الهی از حالت طبعی بیرون رفته نفسش متتابع و تند میگردید و هم
در عدة الداعی از آب و رنگ گلشن آداب و سنن حضرت امام حسن علیه السلام
ذکر نموده که چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت
سبب آنرا پرسیدند فرمودند که حق علی من اراد ان یدخل علی ذو العرش
ان یتغیر لونه حاصل معنی آنکه لازم است بر کسی که خواهد نزد پادشاه جهان

روو اینکه رنگش متغیر کردد و هم از ان امام همام علیه السلام نقل کرده که چون
نماز می ایستاد اعضا و جوارحش میلرزید و در تهذیب الاخبار و کافی نیز از
چشمه سار زلال شرایع و احکام حضرت ابی عبد الله علیه السلام این مضمون
منقولست که حضرت علی بن حسین علیهما السلام چون نماز می ایستاد رنگش متغیر
میکردید و چون سجده میکرد سر برنمیداشت تا عرق از وی میچکید و در کتاب خصال
حدیثی طول از جهان مناقب و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
بعضی از فضایل و اطوار والد بزرگوار خود را مذکور ساخته و بشرح شمه از کیفیت
عبادت ان کداخته اتش خوف خشیت معذوران حسن اعمال ادر بوته خجلت
و انفعال کداخته ست و از الجمله این مضامین ست که انحضرت چون نماز
می ایستاد رنگش دیگرگون میشد و ایستادنش در نماز مثل ایستادن بنده
ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل اعضاش از ترس خدای عز و جل میلرزید
نماز میگذارد چون نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد که دیگر هرگز
نخواهد گذارد روزی در نماز ردا از دوش وی افتاد و انرا راست نکرد
تا که از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از ان سوال کردند فرمود و بحیک میدانی
که در پیش که بودم پدرستیکه مقبول نمیشود از نماز بنده مگر انچه بدل اقبال بدان

کرده باشد الحاصل بندگان درگاه مقرب آن و لرزندگان از رسوم
بندگی آگاه این راه و روش طریق بندگی را طی نموده اند و باین ادب
و اندام بخدمت ولینعمت خود قیام میفرمو دند شرم باد بیخردان قدر سعادت
بندگی ندانان را که در وقتی چنین که باید خود را همه تن دل و جان سازند
و بندگی خالق انس و جان پردازند دلشان همواره در سیر باغ و بستانست
و سرشان پیوسته در سودای بازار و دکان پوستشان در تعداد سیم و زر
و گوششان بر فریاد گاو و خر باطنشان مکیال خرمن و تخم خاطرشان
بر کار گاو و شخم آتش خرچنگسان در خرمن عمر سوختن است و رشته املشان
در کیسه طمع دوختن ذکرشان قرین رفتست و شد فکرشان همنشین عمرو زید
نگاه شان دایم در زمین و بیار دیدنیست و سر انگشتان همیشه در پشت و
پهلو خاریدن گاهی بازیس و بروت خود در بازی اند و زمانی در عطف
دامن و زه گریبان سازی بنده مسکین سراپا نیاز در خدمت خداوند
خود چرا کمتر از ایاز باشد که روزی پیش سلطان محمود استاده عقل و هوش
همگی بگذارش وی داده بود از قضا کژدمی در درون موزه او بود
در آنوقت نیش بر پای وی زد و از ادبی که داشت از جای خود اصلا

حرکت نکرد و المی چنان از تاب آورد کویند هفت بار پیش کژدم خورده چنانکه
دندان بر جگر فشرد تا آخر طاقتش طاق کشته بیرون آمد و از انداخته و متنور
را بران منبر دم و مکیفت از شومی تو در خدمت و صحبت خود بی ادبی کردم
و مقصر کرد بدم هرگاه در خدمت مخلوقی که از آب پلیدی حاصل شده باشد
اینقدر پاس ادب دارند غایت جرات و بی پروائی و نهایت خرکی و
بیحیائی ست که کسیکه در حضرت مالک الملکی چنین که دولت شاهان عالم
از محیط عطای او نمی و هستی جمله کاینات در پیش بقای او دم نبست ادب
نکاه ندارد و پا از حد بیرون گذارد و هر عضوش برای رو و هر بکار رفتن
بجای دو و دست و پایش هردم در حرکت و بیجای باشد و چشم و ابرو
هر لحظه از اشاره و ایمای بود کویند یکی از مرعیان آداب عبودیت هرگز
کسش از خود منبر اند که مبادا عادت شود و الحرکت در نماز نیز صادر گردد
و در امالی شیخ صدوق رحمة الله علیه حکایت مذکور ست که حاصل
ان اینست که وقتی ذوالقرنین از ساختن صد فارغ شده از انجا روان کشته
در اثنای راه با خود و سپاه خود بر شیخی گذشت که نماز گذارد و پیر سر وی
ایستاد تا از نماز فارغ گردید انگاه با وخطاب نموده گفت چونست که ازین

لشکر و حشم من که دیدی خالف و خراسان بگردیدی شیخ گفت با شخصی در
مناجات بودم که شکرش از شکر تو بیش است و در سلطنت و قوت از تو غالب تر
و در پیش او اگر رو بسوی تو متافتم حاجت خود را از جانب او در نمی یافتم
ذوالقرنین گفت که رغبت میکنی که با من آیی و در بعضی از امور مرا یاری نمائی
گفت اری ضامن شوی برای من چهار خصلت را یعنی که زوال بدان راه نداشته
باشد و صحتی که بیماری دران نباشد و جوانی که پیری دران نبود و زندگی که
مرگ دران نبود ذوالقرنین گفت کدام مخلوق برانها قادرست شیخ گفت
من با هستم که برانها قادرست و مالک انها و تست یعنی الخصال تو نیز
همه در قبضه تملک اویند مجملا مردان مرد و صاحبدلان با درد و بندگی
چنین نموده و راه دین را باین رسم و آیین نموده اند خنک انسالک کرم
روی که تتبع ایشان را بدرقه انبظرین و پیروی ایشان را بهتر و این راه
عمیق شمارد و همه را قدم بر قدم ایشان گذارد و چون بگذارد ون چنین
عبادتی موید و با دراک چنین سعادت مستسعد گردیدهم باید که تمان ننازد
و الخدمت را بعجب و غرور نفس جاهل تابع باطل نسازد بلکه سزاوار انست
که متذکر گفتار سرا با عجز و انکسار که ما عبدناک حق عبادتک گشته با کمال ملامت

وسرزنش بر فرق نفس بدکیش افشاند و در ارشاد القلوب مذکورست که
مروی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله معنی آیه کریمه والذین
یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة را که در سوره مومن ست که سوال کرده
حاصل سوال آنکه مراد از کسیکه باین کلام ممدوح گردیده کیست آیا کیست
که زنا و دزدی میکند و شراب می آشامد در حالتیکه از خداوند خوف دارد
آنحضرت فرمودند نه ولیکن ویست که نماز میگذارد و روزه میگیرد
و صدقه میدهد و با وجود این میترسد که مبادا از و مقبول نشود و چگونه نشود
در گذارش این وظایف پیوسته گریزان و خائف نباشد که هرچند در حفظ
عمل آن از عیب و خلل کوشیده باشد ممکنست که عیبی و خفی و نقصی دقیق
در آن واقع و بر و پوشیده باشد و بدان سبب در باب و مستوجب سرزنش
و عقاب گردد چنانکه از جناب مستطاب امام جعفر صادق علیه السلام مأثورست
که اذا اکبرة فاستصغر ما بین العلی والثری دون کبریائه فان
الله اذا اطلع علی قلب العبد فهو یکبره وفی قلبه عارض عن حقیقة
تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی وعزتی وجلالی لاحرمنک حلاوة
ذکری ولا حجبنک عن قربی والمناداة بمناجاتی محصل معنی

۱۴۰

انکه چون الله واکبر گوید بزبان رانی باید که هر موجود براکه میان آسمان
وزمینست در بعض بزرگی وکوچک وحقروانی چه بدرستیکه خداتعالی چون
بردل بنده درحال تکبیر میگوید نظر اندارد ودردل اوچیزی منافی تکبیر
حقیقت باشند گوید اید روغ گو بامن خدعه میکنند بعزت وجلال من که البته
ازحلاوت ذکرخود البته محروم میسازم وهراینه ازقرب خود وگفتن راز
دل بامن بمناجات البته محجوب وممنوعست میکردانم مجملا مرد آزاده داند
که ازمشتی خاک زدکان چه خدمت آید که انحضرت راشاید ومصف جود
بحساب ماللتراب ورب الارباب باید که بستکان سلاسل علایق وبنادربندگی
چه دستها توانیم کرد که درجنب طاعت انبیا واولیا نماید بس ان به که از در عجز
وخاکساری درامده ازانچه آن درکارسازیم وبدستیاری کمند نگاه
عجز ازدیوارشیند نا شایستگی خود را به بهشت رضای الهی اندازیم لمولفه
چه طاعت اید ازین بنده عاجز نهاد لله همینم بس که کای میکنیم ای بیاد تو
مخفی نماید که انچه مذکور شد که از خضوع وخشوع وحضور قلب وتوجه باطن
درنماز بمنزله روحست دربدن نماز بی ان قالبی است بیجان جنانکه ولیکن تحصیل
این جان نه سهل ست واسان بلکه درکمال صعوبت ودشواریست نماز چین

یکار رهرکسی و همای این سعادت نه نشکار رهرکسی ست اتصاف باین اوصاف
واحوال و اراستن عروس نماز بهر هفت این خصال موقوفست بر مجاهدهٔ
طبع زشت و بی ادب و مجاهدهٔ نفس بدسرشت و دنیا طلب چه ان ان بالتوزیع
بال و تفرق خاطر جمع نمیشود و با فکرهای گوناگون دنیای گون کج نهادست در آن
نمی آید تا سرای دل از آمد و رفت اندیشهای باطل خالی نمیشود و تا بوشیدن
درد و لخت چشم از همه بسد راه دخول تند باد هوا نمیکرد و چراغ حضور قلب ضیا
نمیکرد و لهذا اندیشه کردند حب دنیا را بدرخت و فکر و خیالات باد هوای درد
سرفرازی از انگنجشکان که بر وی جمع میشوند و ازدحام مینمایند و کسیکه در پای
اندرخت نشسته با خود ذکری و فکری داشته باشد ز جوش و خروش انها
بفکر نمیتواند پرداخت و هرچند انهارا راند باز می ایند و هجوم مینمایند تا
اندرخت برپاست همین هنگامه برخواست و همچنین تا شجر خسارت ثمر محبت
دنیای پر محنت در دل هست از فکر درد سرها و اندیشهای باطل نتوان رست
پس بنده که خواهد خود را از انها فارغ ساخته با حضور قلب و خاطر جمع به بندگی
معبود خود پردازد باید که بقوت ایمان با منشار تکرار [illegible] باد مرگ تیشهٔ اندیشه
مال اندیشد رخت را از باد ر اندازد و نیز تمثیل نموده اند محبت دنیا را بسر کین و سیار

فضلات که در خانهٔ دل ریخته و فکرها و اندیشهها به مگسها که بران جمع میشوند
بلکه ازان متکون میگردند و تا اثری ازان سرگین بر جاست از جوشش
ان مگسان در سرای باطن غوغاست پس بنده را چاره اینست که بجاروب
عقل و شعور و تامل در عواقب امور ساحت باطن را ازان سرگین و
کثافت رفته پاک گرداند تا از غوغای آن مگسان رسته بکام دل و حضور
قلب فرمان خداوند خود را تنفیذ میسر سازد و نیز تمثیل میتوان کرد سرگرمی محبت
دنیا را بچراغ تابستان فکرها و خیالها را بحشرات که بروشنای ان می
ایند برگرد ان ازدحام مینمایند تا چراغ هست از گزند انها ایمن نمیتوان نشست
و کسیکه خواهد خود را ازان رهاند و برای بندگی حضور قلب و خاطر جمع بهمرساند
باید که بدم گرم واعظان و نسمات قرانی و نفس سرد واهای پشیمانی
این چراغ بی ضیای ظلمت افزا را در خانهٔ دل فرو نشاند حضرت معبود
بی نیاز و خداوند بنده نواز آتش ایمان گداز حرص و از کافهٔ مومنین
سعادت قرین را باب اگاهی در دو دین منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی
چراغ حضور قلب همگی بروغن عنایت بیغایات خویش روشن گرداناد
بمحمد و اله الامجاد فصل پنجم در مذمت ترک نماز و بیان عقوبت

ان بر خداوندگان عقل و ذکا پوشیده نیست که اطاعت خداوند عالم
بعبادت و بندگیست خصوصاً نماز که بالنوسیله شبا روزی اقلا پنج
بار ببارگاه حضرت بار یافته تجدید عهد بندگی می نمایند و مطالب دو جهانی خویشتن
را بی توسط احدی بالمشافه در آنحضرت بعرض رسانیده از جبهه سای اندرگاه
عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار میساید و هرگاه این وسیله مفقود و ان طریقه
مسدود گردید بنده را با ان درگاه چه اسای و از حضرت بچه رو مدعی کامروای
خواهد بود خاک بر سر ادبیری که چهره اش بوسته از غبار اندر ابروی کرامت
بر نگیرد و وای بر حال تیره بختی که همواره لوح جبهه اش از سجده اندرگاه
نقش سعادت نپذیرد و بمغز سری که از ربقه بندگی خداوند خود سرکشی نماید
و سیاه روی که بصیقل زمین سای ان آستان زنگ عصیان از اینه حال
خود نزداید بثمر نخل قدی که در ریاض ریاضت بندگی حق طریق
استادگی نپوید بی صدف گهر کفی که از ابر عطایای کرم الهی مایه
توانگری نجوید بژمرده غنچه دلی که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشای
یاد خدا نخندد و بحاصل ابروی که روز و شب شبنم آسا بر گل و لاله تسبیح و تهلیل
او نغلطد خفته بختای که شبانه بذوق صبوحی کیفیت سحرخیزی و گلریزان سجدا

۱۴۳

دوگانهٔ صبح میخوانند و آنچه دلخوشی سر از بالین بر میدارند و حیران
سخنانیکه روزها از جویبار اوقات صلوات الحیات لذت بندگی
می نوشند چگونه ازار از بندگی میشمارند بفکر آنیکه در شهرستان زندگی
تحصیل توشهٔ بندگی ننموده آند در سفر پرخطر مرگ چه خواهند کرد سرکشانیکه
گردن جان بطوق فرمان جناب ملک الرقاب ننهاده اند چه رو در صفت
بندگان سر نوانند بر آورد سبحان الله چه بی شرمست تارک الصلوة بدبخت
که تمام عمر چراغ هستی بروغن احسان خداوند روزی رسان بر کرده
و مغز استخوانش نعمت بی پایان حضرت او پرورده و دخل خرج انفاس نفسش
از کیسهٔ فضل و عطای اوست و کارگر قوی و خواهشش بحول و قوت
همتهای او و رفتار پایش بدستگیری یاری اوست و کردار دستش
بپایمردی و مددکاری او صدف گوهر شنوائی از سحاب کرم او اندوخته
و در قندیل دیده اش چراغ بینائی دست قدرت او بر فروخته و در وقت
بیماری دوای دردش از شفاخانهٔ عنایت اوست و هنگام پریشانی
چشم امیدش بر دست رعایت او و غبار ملالی اگر بر چهرهٔ احوالش نشیند
جز آستین مرحمت او نسترد و خار گزندی اگر بر دل نژندش خلد غیر سوزن

دلجوی او بربیارد مجملا درهر حالی از احوال باعانت حضرت اومحتاج است
وهیچ امرازی از امور کلیه وجزیه از و گزیری نیست معهذا دطریق
بندگیش بدسلوکی وناخوشی از فرمان وی تمرد وکردنکشی منما بید وبنفس بد طینت
دیو سرشتش در سجود حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مرد می بما بید و بمنبد اند
که از ثمر این تذلل وخاکساری خود را بخاک مذلت وخواری خواهد کشید و
این آب داستکبار که کار ابلیس ناپکارست بطوق لعنت ابدی گرفتار خواهد کرد بیت

مولفه ای از حق بندگی حق رفته برون رخ تافته از در خدای بیچون
ای انکه ترا ترک نماز آئین ست ابلیس ز ترک سجده گشته ملعون حضرت خداوند
عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان نماز وتابعان شهوات فرموده که

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا اصل ایه
یقول مفسرین انکه ترک کردند نماز را وپیروی نمودند خواهشهای وارزوی
نفس را یعنی از محرمات چون شرب خمر وامثال ان پس زود باشد برسید جزای
گمراهی خود از عباس وعطا منقولست که غی وادی ست در جهنم اتش ان
تندتر وعذاب ان سخت تر که بی نمازان ومتابعان سهوتها بانجا برند و
در جامع الاخبار مذکورست که قال رسول الله صلی الله علیه واله الصلوة

عماد الدین

عماد الدين فمن ترك الصلوة متعمداً فقد هدم دينه ومن
ترك اوقاتها يدخل الويل والويل واد في جهنم كما قال
الله تعالى في سورة آيت فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم
ساهون يعني نماز ستون دين ست پس كسي كه ترك نماز خود كند دانسته
پس تحقيق كه دين خود را خراب كرد وكسي كه ترك اوقات نماز [illegible]
وقت گذرانيد داخل ويل ميشود وويل واديست در جهنم چنانكه خداي تعالى
در سورهٔ ارايت گفته پس ويل براي نمازگذارانيست كه ايشان از نمازهاي
خود فراموش كنندگانند ميتوانند بود كه عبارت كما قال في السوره و
الويل واد في جهنم غير عبارت مصنف جامع الاخبار باشد وبر هر تقدير
مراد ازايات واو في هدايت گفته اند منافقاني آنند كه در گذاردن اميد
ثوابي يا از نگذاردن بيم عقاب ندارند وازين بي عتباري ازين غافل
ميشوند تا وقت آن ميگذرد وحديث نبوي كه تا اقامه گو رشده كه انحضرت
شخصي را ديد كه در وقت غروب آفتاب نماز عصر ميگذارد فرمود كه تلك
صلواه المنافقين مويد اين معني ست وبعضي گفته اند كه مراد كساني اند كه
نماز را در وقت نميگذارد و در ركوع وسجود از اتمام نميكنند و مرد بست

که یونس بن عمار معنی این ایه را از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسید
که اهی وسوسه الشیطان یعنی مراد اینست که از وسوسهٔ شیطان در نماز
سهو کند آنحضرت فرمود که لا کل احد یصیبه هذا و لکن یغفلها
و یدع ان یصلی اول وقتها یعنی مراد این است چه این سهوی
باشد که هر احد پیدا رو میدهد و لیکن مراد آن نیست که از نماز غافل شود
و در اول وقت نگذارد و نیز در جامع الاخبار از جناب اشرف نبوی صلی
صلی الله علیه و آله مرویست که من ترک الصلوة متعمداً لا یرجو
ثوابها و لا یخاف عقابها فلا ابالی یموت یهودیا
او نصرانیا او مجوسیا یعنی آنکه ترک کند نماز را عمداً و در
گذاردن آن امید ثواب در نگذاردن هم عقابی نداشته باشد پس
باک ندارم که یهودی و یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است و نیز آن سید ابرار
صلی الله علیه و آله حدیثی روایت کرده که محصل معنی آن اینست که چون
روز قیامت بیرون آید از جهنم جنسی از عقرب که سرش در آسمان هفتم
باشد و دمش تا تحت الثری و دهانش از مشرق تا مغرب بود پس گوید
کجاست کسی که با خدا و رسول او محاربه کرده و بعد از آن جبرئیل فرود آمده

گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید پنج کس را ترک کنندهٔ نماز و منع کننده
زکواة و خورندهٔ ربا و آشامنده شراب و قومی که در مسجد سخنان دنیا
گوید و هم از انس روایت نقل نموده که من اعان علی تارك الصلوة بلقمة
او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم ادم و آخرهم محمد
صلی الله علیه و آله یعنی کسیکه یاری تارک الصلواة کند بلقمهٔ خوراک
یا بپوششی چنانست که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان ادم و آخر
ایشان محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم در آن کتاب از ثواب الاعمال از جناب صلی
الله علیه و آله منقولست که من ترك صلوته حتی تفوته من غیر عذر
فقد حبط عمله یعنی کسیکه ترک کند نماز خود را و واگذارد تا از وقت فوت
شود بی عذری پس بتحقیق که عمل او یعنی حسناتش باطل و از درجه اعتبار
ساقط میگردد و بعد از آن فرمودند که بین العبد و بین الکفر ترك الصلوة
یعنی میان بنده و کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرد کافر میشود و در
کتاب عقاب الاعمال همین مضمون از همان برگزیده چون صلی الله علیه و آله
باین عبارت مرویست که ما بین المسلم و بین ان یکفر الا ان
یترك الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون فلا یصلیها یعنی

نیست میان مسلمانان و میان اینکه کافر شود غیر اینکه ترک کند نماز واجبی
خود را دانسته یا بتهاون و سهل انگاری نماید و نماز نگذارد و در کتاب
شریف من لا یحضره الفقیه مذکور است که از امام همام حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پرسیدند که وجه این چیست که زنا کننده را کافر نمیخوانیم
و تارک الصلوة را کافر میخوانیم آنحضرت فرمودند که جواب آن اینست که مرتکب
زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذتی که در آن می یابد از ارتکاب آن میماند
و تارک الصلوة از روی عمد چیزی داعی بر ترک نماز نیست غیر استخفاف
بآن یعنی سهل انگاشتن و از ترک آن باکی و غمی نداشتن و در آن منظورش
ادراک لذت نیست و هرگاه لذت نباشد پس استخفاف خواهد بود و استخفاف
کفر است و مرویست که تارک الصلوة ملعونست و در توریت ملعونست و در
انجیل ملعونست و در زبور ملعونست و در قرآن نیز و خبر است که تارک الصلوة
از روی عمد می ماند در جهنم هشتاد حقب و حقبی هشتاد سالست و آورده اند
که هر که نماز را در وقت نگذارد و یا عمدا ترک کند او را چهار معصیت رسد اول
اینکه بزرگ ترین کسان را از خود آزرده سازد یعنی خدا را دویم شقی ترین خلق را
شاد کند یعنی ابلیس را سیوم بهترین جاها را بفروشد یعنی بهشت را چهارم بدترین

جاها را

جاها را بجز دیدنی دوزخ را وقطع نظر ازین آیات بخلاف واخبار ز هر نیکات
تارک الصلوة را همین خسارت بس که ازین همه فضل وثواب بیرون از حد
وحساب که در نماز ست که شمهٔ ازان مرقوم شد محروم خواهد بود وقطع نظر
ازین بنگر چگونه زندگی میکند واز حیات خود لذت میبرد بدبخت وبی آبروی
که با خداوند دو عالم بکرو کرده ودر ثنای حضرت او را بالکل بدطینت بر روی
خود بر آورده صبح وشام از خوان انعامش توفیق نعمت نیابد کی بخشند وروز
وشب از دیدهٔ مرحمتش نظر التفاتی وانمیکشد نه در تیرباران حادثات
جهان سنخ مامنی وپناهی ونه از شداید نوایب دورانش مخلصی وگریزگاهی و
اگر درد دل داشته باشد باکه گوید واگر حاجتی خواهد از در که جوید واگر سختی
پیش آید احوالش چیست که اگر مشکلی رو نماید حلالش کیست حاصل اینکه تارک
الصلواة ملعون را احوال در دنیا وعقبی تباه وزبون وخانه اش در
هر دو سرا از پر آب وسرنگونست ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی لمؤلفه چون خوش زند اندل که نشاند دد
تو باشد چون زنده بود آنکه نه در یاد تو باشد مجلس سوم در بیان فضل
وثواب نمازهای سنی که آن نیز از اشرف مصارف عمر گرامی ودر دو جهان

سرمایه سعادت و دوستکامی ست حضرت قاضی الحوایج جل و عز در سوره
مبارک که معارج در مقام مدح نماز گذاردن فرموده که الذینهم علی
صلوتهم دایمون یعنی آنکسانی که ایشان بر نماز خود مداومت کنندگان
و مواظبت نمایندگان و بعد از چند ایت دیگر فرموده والذینهم علی صلوتهم
یحافظون اولیک فی جنات مکرمون یعنی آنکسانیکه ایشان بر نماز
خود محافظت مینمایند و از اداب و شروط میگذارند آنگروه یعنی کسانی که با این
صفات که درین ایات مذکورست موصوفند در بوستانها یعنی روضهای بهشت
گرامی شدگانند و در اثار ایمه اطهار علیهم السلام واردست که آیه اولی در نافله
ست و ایه دویم در فریضه و از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه
السلام منقولست که ان العبد لترفع له من صلوته نصفها و ثلثها و
ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقبل منها بقلبه و انما امروا
بالنوافل لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة حاصل معنی آنکه از نماز بنده
گاه باشد که نصف بدرجه قبول نرسد و گاه باشد که یک ثلث یا چهار یک یا پنج یک
ان مقبول باشد پس مقبول نشود برای بنده مگر آنچه بدل اقبال بان نموده
متوجه انگردیده از نماز و برای همین بندگان مامور گذاردن نافلها شده اند

که تمام شود برای ایشان باین نوافل انچه ناقص کرده اند از نماز واجبی
ومراد از عدم قبول نه انیست که مجزی نیست وبان بری الذمه نمیشوند
بلکه مراد اینست که ثوابی که برای ان وعده شده تمام یا بعضی بران مترتب
نمیگردد واختلاف الارای دراینمقام تفصیل ان نیست ونظیر این حدیث
شریفست حدیثی که از صدوق عباد حضرت سجاد علیه السلام ماثور ومجملی ازان
مذکور شد ومفصل آن اینکه ابوحمزه ثمالی روایت نموده که انحضرت را دیدم
که نماز میگذارد وپس ردا از دوش مبارکش افتاد وازار است نکرد تا از نماز
فارغ شد پس من او را ازان سوال نمودم یعنی پرسیدم سبب راست نکردن ردا
چه بود فرمود ویحك أتدری بین یدی من کنت ان العبد لا
یقبل منه الصلوة الا ما اقبل فیها یعنی ایا میدانی که در پیش که بودم
مراد اینکه در خدمت خداوندی بودم که حرکت راست کردن عبای ادبی بود
بدرستی که بنده مقبول نمیشود از و نمازی مگر انچه اقبال کرده باشد یعنی بدل
متوجه ان گردیده باشد گفتم جعلت فداك هلكنا یعنی فدای تو گردم
بنابرین ماهلاک شدیم یعنی رستگار نخواهیم بود فرمودند کلا ان الله یتم
ذلك بالنوافل یعنی چنین نیست بدرستیکه خداتعالی تمام میکند انرا بنمازهای

ماخذ و در فقیه از امام همام و اشرف کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است
که ایاکم والکسل ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل لیصلی رکعتین
تطوعا یرید بها وجه الله تعالی لیدخل الجنة حاصل اینکه پرهیز
کنند از کاهلی بدرستیکه خداوند شما رحیمست خشنود میگردد باندک عبادتی
بدرستیکه کسی که هر اینه دو رکعت نماز میگذارد بقصد رضای خدا تعالی پس داخل
میکند او را خدا تعالی بآن دو رکعت نماز بهشت و در ثواب الاعمال از اشرف
اهل زمن و بسند بدیع و المن حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که صلوة
النوافل قربان کل مومن یعنی نماز نافله سبب قرب هر مومنی است
بجناب سبحانی و در کتاب شریف فقیه مذکورست که مردی بخدمت هادی طریق
هدا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده گفت دعا کن و طلب نما که خدا تعالی
مرا داخل بهشت گرداند آنحضرت فرمودند یعنی بکثرة السجود و مراد آنکه من
دعا میکنم تو نیز یاری کن مرا در این دعا به بسیاری سجود و مراد از سجود
بحسب ظاهر نماز است و لهذا شیخ صدوق رحمة الله این حدیث را در باب فضل
ثواب صلوة ذکر نموده و تعبیر از نماز بسجود همانا برای اینست که سجود اعظم
ارکان نماز و تذلل در آن بیشترست و مراد از کثرت آن ظاهرا آنست که

نمازهای

نمازهای سنتی نیز واجبها افزوده شود چرا که اگر مراد همین نمازهای واجبی
میبود مقام مقتضی این بود که گوید یعنی باقامة الصلوة و این ظاهرست
و نیز موید اینست حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که الصلوة خیر موضوع
فمن شاء استقل و من شاء استکثر یعنی نماز خیر عظیم است که حضرت شارع قرار داده
یا بهترین عبادات است که در شرع مقرر گشته پس هر که خواهد انرا کم گذارد
هر که خواهد بسیار گذارد یعنی در کم گذاردن ان بر وی حرجی و عقابی نخواهد بود
و در بسیار گذاردن ان ادراک ثواب بسیار خواهد نمود و شک نیست که نمازیکه
دران کمی و بسیاری رود و انکس دران مختار باشد غیر نماز سنتی نمیتواند بود
و ممکن نیست که مراد از تقلیل نماز اکتفا بواجبها نموده باشد مثلا و از تکثیر سنتهای
را نیز افزودن مجملا از بنکونه اخبار و اثار ترغیب بر نمازهای مستحبه وارد گردیده
قطع نظر از انکه نوافل ابواب قرب بر روی بنده میگشاید و جبر نقصان فرایض
مینماید از بنده چه نیکو و خوش اینده است که عطش شوق بندگیش بزلال گزاردن
فرایض تسکین نیافته اقامت نوافل نیز همواره وجهت همت سازد و بادراک
فضل و ثواب انها نیز کردن خواهش افزاید چه این شیوه از غلبهٔ شوق در بندگیست
محض ادای ذمه از امتثال امر سبحانی و رهانیدن خود از عذاب و مواخذهٔ انها نیست

خوش ان بنده که از توفیق اهتمام درین امر موافق گشته گویا بند و اتار مبدان
فرصت رباید و بندگران کاهلهای نفس غافل را بقوت شوق کامل از خود
گسسته مردانه در سلوک این طریق چابکیها نماید و نماز ناسنی بر دو گونه ست
اول انکه وقتی برای ان مقررست وگذراندن ان را مراقب ان وقت باید
بود دویم انکه مخصوص وقتی نیست و ادراک سعادت گذارش انهمه وقت میتوان
نمود و ذکر فضل و ثواب بیان کیفیت اداب نماز هر یک ازین دو قسم داعی را برابر
و فضلیت اگرچه درین کتاب ذکر کیفیت و اداب نماز وظیفه خامه سخن طراز نیست
چه مقام ان کتب فقهیه و کتب اعمال عبادات است لیکن برای انکه طریق معرفت
انها را بر طالبان صاحب شوق نزدیک سازد در هر مقام بذکر مجملی و موجزی
نیز از ان میپردازد فصل اول در نوافل موقته و متعلقات انها و از انجمله
نوافل یومیه است که بنابر اقوال مشهوره و اخبار موفوره رکعات انها
در عدد دو برابر رکعات فرایض یومیه ست که سی و چهار باشد و با هفده رکعت
فرایض جملگی پنجاه و یک رکعت باشد که مواظبت بران از علامات مومن شمرده
شده و در اهتمام دران احادیث و اخبار وارد گشته از انجمله در کتب معتبره
از افسر تارک سروری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که علامات

مومن

۱۴۹

مومن نجست بنجاه دیگر گیت نماز گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر در دست
راست داشتن و جانب پیشانی را بر خاک گذاشتن یعنی در سجده شکر و بسم الله
الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی در نمازها و حضرت مشارع را در اقامت نوافل مبالغ
بحدیست که فرموده است که اگر کسی سعادت ادای انرا در نیابد باید که بقضای آن
بشتابد شیخ بزرگوار شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب اخبار از عبدالله بن سنان
حدیثی روایت نموده که حاصل ان اینست که بخدمت ابی عبدالله علیه السلام
عرض کردم که مردی بر وازنمازهای نافله انقدر هست که از بسیاری حساب انرا
نمیداند چگونه کند انجناب فرمودند که باید انقدر بگذارد یعنی قضای انها را که از
بسیاری انرا نمیداند که چه قدر گذارده پس قضای انها کرده خواهد بود بقدر
علم خود گفتم قدرت برین ندارد از جهت شغل و گرفتاریها که او راهست
فرمودند که اگر شغلش از جهت معیشت ضروری با قضای حاجت برادر مومنست
پس بر و چیزی نیست و اگر برای دنیاست یعنی بحصول مال و اسباب که زیاده
از قدر ضروری است پس بروست قضا و اگر نه ملاقات خواهد نمود با خدای
عز و جل بر حالی که سبک گرفته و سهل شمرده و ضایع گردانیده است که رسول
خدای را گفتم بدرستیکه قدرت بر قضا کردن ندارد آیا میشاید او را که تصدق نمایم

فرمود که تصدق نماید بقدر رسش یعنی درخور کثرت مال و وسعت احوال یا
بقدر امکان که اقل ان مدیست که تخمینا چهار یک تبریزی باندک زیاده
باشد برای هر مسکین بجای هر نمازی گفتم چه مقدارست یعنی چند رکعتست
ان نمازیکه لازم ست دران مدی برای هر مسکینی فرمود برای هر دو رکعت
از نمازیکه شب گذارده میشود و هر دو رکعت که در روز گذارده میشود گفتم
قدرت ندارد فرمود مدی برای هر چهار رکعت گفتم قدرت ندارد فرمود
مدی برای نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز اما نماز افضل ست
و نماز افضلست یعنی قضای مافات این نوافل از صدقه دادن بهترست بر
صاحبان طبع لطیف از تامل در حدیث شریف معلوم ست که حضرت شارع
را در اقامت نوافل مبالغه و تاکید چه مقدار رو نیده را در گذارش ان چه قدر
اهتمام ضرور و در کارست حضرت حکیم بیچون و شفابخش علتهای درون کافه
اهل ایمان را بفضل و منت خود از علت سستی و کاهلی بیهودگی و صحت و تحول
قوت خویش برادراک این سعادت بیش از بیش توانائی و قوت کرامت
فرماید و از جمله سی و چهار رکعت نوافل یومیه دو رکعت نافله صبح ست
که انرا افضل نوافل یومیه شمرده اند از غایت تاکید در گذاردن ان در سفر نیز

ساقط

١٥٠

ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه در فقیه بان تصریح نموده و
وجه از آن در علل نقل فضل بن شاذان که از حضرت امام همام علی بن موسی
علیه السلام شنیده توضیح فرموده است و شیخ طوسی رحمت الله نیز در تهذیب
از جناب اشرف حجری علیه السلام نقل کرده که لا تدع اربع رکعات بعد
المغرب فی السفر ولا فی الحضر وکان ابی علیه السلام لا یدع
ثلث عشرة رکعة باللیل فی سفر ولا حضر حاصل معنی آنکه وا مگذار
چهار رکعت بعد از نماز شام را در سفر و نه در حضر و بود پدرم چنین که او نمیگذاشت
سیزده رکعت را در شب نه در سفر و نه در حضر و سیزده رکعت عبارتست از
یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح و اول وقت
آن بنا بر مشهور وقت فراغ از آن نماز وتر است و اخر آن بنا بر بعضی
روایات و قول از علما وقت بهم رسیدن سرخیست در جانب مشرق و افضل اوقات
آن میانه صبح کاذب و صبح صادقست و در رکعت اول فاتحه و سوره قل
یا ایها الکافرون خوانده میشود و در دویم فاتحه و قل هو الله احد و بعد از فراغ
سنت است که بپهلوی راست رو بقبله خوابد بوضعی که میت در قبر میخوابانند
و دست راست را بر جانب راست رو نهاده گوید که استمسکت بعروة

الله الوثقى التی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ
بالله من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الانس
سبحان رب الصباح محض این دعای شریف انکه دست زدم و تمسک
جستم بدست اویز محکم الهی که نیست شکستن از او چسبیدم بطناب استوار
خدای عز او و روا رود و جا انیکه بحضرت او متوسل و بجناب او متوکل گردیدیم
و پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان عرب و عجم و پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان
پری و ادمی پاک و منزه میدانم از نقصای خداوندی که بامداد شکافنده
ست صبح را یا بمعنی که عمود صبح را شکافنده روشنائی ازان برمی آرد
و منتشر میکرداند و گفته اند مستوا اند تقدیر فالق ظلمة الاصباح باشد یا بمعنی که
تاریکی آخر شب را که بصبح متصل ست شکافنده صبح را ازان برمی ارد و بعد ازان
گوید بسم الله وضعت جنبی لله و فوضت امری الی الله اطلب حاجتی
الی الله توکلت علی الله حسبی الله و نعم الوکیل و من یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم
من صبح وله حاجة الی مخلوق فان حاجتی و رغبتی الیک حاصل
معنی انکه ابتدا کردم بنام خدا گذاشتم پهلوی خود را یعنی بر زمین برای خدا یعنی جهت

۱۵۱

تذلل در حضرت او و واگذاشتم کار خود را از خدا توکل نمودم بر خدا بس خدا بس ست او را بدستیکه خدا رسانند کار خود ست بهر نحوی که خواهد و مقتضای اراده و مشیت او باشد بتحقیق که گردانیده ست خدا برای هر چیزی اندازه که از ان در نگذرد ای معبود من هر که صباح کرد مرا و راست حاجت بسوی مخلوقی پس بدستیکه حاجت من وارادهٔ من بسوی تست یعنی دیگران امید حاجت روای از مخلوقات دارند و من از تو دارم که خالقی و بعد از ان پنج آیه از اخر سورهٔ ال عمران بخواند که عبارتست از کریمه ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد در رویتست که هر که صلواة فرستد بر محمد وال محمد صد بار میان فجر و رکعت غداة یعنی میان نافله صبح و فریضه صبح نگاه دارد خدا تعالی روی او را از گرمی اتش یعنی اتش جهنم و هر که گوید صد بار سبحان ربی العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت و هر که خواند بیست و یکبار قل هو الله احد بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت و اگر چهل مرتبه خواند امرزد خدا تعالی او را مخفی نماند که ادعیه ازکاری که و نیوفت خوانده میشود در کتب اعمال مختلفست وانچه سمت ذکر یافت مطابق کتاب من لا یحضره

الفقیه ست وگفته اند که بجای این ضجعه یعنی به پهلو خوابیدن بنحوی که
مذکور شد سجده نیز کافی ست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که شبی در مسجد الحرام نماز شب گذارده بعد از فراغ بعد از ضجعه سجده نمود
دیگر از نوافل یومیه هشت رکعت نافله ظهرست و از اصلوة الاوابین می نامند
یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدا و وقت ادای آن بنا بر مشهور از اول زوالست
تا وقتی که سایه شاخص که بعد از زوال حادث در رفته رفته زاید میگردد
بقدر ربع قامت آن شاخص شود و بعضی گفته اند که وقت ادای آن باقیست
چندانکه وقت فضیلت نماز ظهر تنگ نشده باشد و آن وقت فضیلت عبارتست
از آنکه سایه زاید شاخص بقدر بلندی شاخص شود و کیفیت آن بر وجه کامل آنست
که در رکعت نخستین هفت تکبیر معلوم با دعیه مقرره آنها چنانکه در نمازهای درجست
مبادرت نماید و بعد از استعاذه سوره فاتحه الکتاب و قل هو الله احد خواند
و در رکعت دوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون تلاوت نماید و عکس این نیز مرویست
بعد از هر دو رکعت سلام و سه تکبیر مقرر و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا
بجا آورده این دعا بخواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاك ضعفی و
خذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضای وبارك لی

فی

فیما قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک واجعل لی
ودّا وسرورا للمومنین وعهداً عندک محصل معنی اینکه ای معبود
من بدرستیکه من ضعیفم پس قوی کردان در رضای خود موی مرا و بگیر
موی پیشانی مرا و بکش بجانب من خیر و بکردان ایمان را منتهای رضای
یعنی انرا مقصد اصلی من کن و برکت ده مرا در انچه قسمت کرده برای من
برسان مرا برحمت خود همه انچه امیدوارم از تو بکردان مرا دوست و بعد از
رکعت ششم از ان ظهر کفته وبعد از ان دو رکعت دیکر در کذارد و شیخ طوسی
رحمه الله در مصباح بعد از هر دو رکعت دعای علحده نیز ذکر نموده و قلم
سحن طراز جهة وعده انجاز با برادانها نپرداخته بدعای مذکور اکتفا نمود دیکر
هشت رکعت نافله عصر است و وقت ادای ان بنا بر مشهور بعد از فراغ از
نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص مساوی چهار سبع بلندی شاخص شود و
بعضی وقت انرا باقی میدانند چه انکه وقت فضیلت فریضه عصر تنک نشده
و انوقت فضیلت عبارت از انست سایه شاخص دو برابر بلندی ان شود
وکیفیت ان اینکه هر دو رکعت را بتکبیری و سلامی کذارد و در هر رکعت
فاتحه و هر سوره که خواهد خواند بعد از دو رکعت بخشش کوید اللهم انه لا اله

لا انت الحی القیوم العلی العظیم الحکیم الکریم الخالق الرزاق
المحی الممیت المبدی المعید البدیع لک الحمد ولک الحول
ولک الکبر ولک الجود ولک الامر وحدک لا شریک لک
یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صلی علی محمد وآل محمد وافعل بی
کذا وکذا حاصل مضمون آنکه ای معبود بدرستیکه نیست هیچ معبود بر حقی
غیر تو که زنده و باموره خلایق قیام کننده و بلند مرتبه و بزرگواری و بردباری
صاحب کرمی آفریننده و روزی دهنده و زنده کننده و میراننده و از نیستی
محض هستی دهنده و بعد از فنا دیگر بار بوجود آورنده بمثال و نمونه رقم صنع
نگارنده ترا است سپاس و ترا است قوت و توانائی ترا است منت و ترا است
فرمان تنها میدانم ترا در خدائی نیست شریکی ترا ای یگانه در صفات ای
یگانه در ذات ای برآورنده مقصد بندگان در حاجتهای ایشان ای کسی که نزائیده
و نزائیده شده و نبوده احدی کفو و مثل او نگرفته زنی و فرزندی رحمت کن
بر محمد وآل او و فلان حاجت و فلان حاجت مرا روا کن و حوائج خود را بموقف
عرض در آورده و انجاح آنها از آن درگاه جهان پناه مسئلت نماید و در

مصباح دعای

۱۵۳

مصباح دعا دیگر نیز در تمام مذکور است جهة رعایت اختصار مذکور نشد

و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارده گوید که اللهم رب السموات السبع

و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش و رب

جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و رب سبع المثانی

و القران العظیم و رب محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین صلی

علی محمد و آل محمد و اسالك باسمك العظیم الاعظم الذی تقوم

بالارض و الارض و به تحی الموتی و ترزق الاحیاء و تفرق بین

المجتمع و تجمع بین المتفرق و به احصیت عدد الرمال و عدد

الرجال و وزن الجبال و کیل البحار اسالك یا من هو کذلك

ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا

این دعا را دعای نجاح میگویند از اینجهت که طلب حوایج از برکت آن

بانجاح مقرون میگردد و ملخص معنی آن اینست که ای معبود من خداوند

هفت آسمان و خداوند هفت زمین و آنچه درمیان آنهاست و خداوند

تخت عظیم و بادشاهی خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و

خداوند سورهٔ فاتحه و قران عظیم و خداوند محمد صلی الله علیه و آله که آخرین

بنعم انت رحمت کن بر محمد وال محمد در خواست میکنم از تو بنام بزرگتر
تو که بر پاست بان آسمان و زمین یا مستقیم میکرد انی بان آسمان و زمین را
و بان زنده میکنی مردگان را و روزی میدهی زندگان را و پراکنده میکنی میان
جماعت و جمع میکنی میان پراکندگان و بان نام شمرده عدد ریگها و عدد درختها
دو وزن کوهها و پیمانه دریاها را درخواست میکنم ای از تو آنکسی که چنین رحمت کن
بر محمد و آل محمد و برآری فلان حاجت و فلان مطلب مرا یعنی در نوفت ازان
درکاه آنچه که دانی وازان حضرت طلب حاجت روای نماید و بعد ازان دو
رکعت دیگر گذارده گوید اللهم انی ادعوابک بما دعاک به عبدک
یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی
الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فا
ستجبته ونجیته من الغم فانه دعاک وهو عبدک وانا
ادعوک وانا عبدک وسالک وهو عبدک وانا اسالک وانا
عبدک ان تصلی علی محمد وال محمد وان تستجیب لی کما استجیب
له وادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر فدعاک
انی مسنی الضر وانت ارحم الرحمین فاستجیب له وکشف ما به

منه:

من ضر واتبیه اهله ومثلهم معهم رحمة منك فانه دعاك
وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك وانا عبدك
ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرجت عنه وان تستجیب
لی کما استجیبت له وادعوك بما دعاك عبدك یوسف اذا
فرقت بینه وبین اهله اذ هو فی السجن فانه دعاك وهو عبدك
وانا ادعوك وانا عبدك وسالك وهو عبدك وانا سالك
وانا عبدك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما
فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وصلی علی محمد و
آل محمد وافعل لی کذا وکذا حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه
من میخوانم ترا بآنچه خواند ترا بان بنده تو ذو النون یعنی حضرت یونس
علیه السلام چون رفت یعنی از میان قوم خود در حالتی که خشمناک بود بر ایشان
پس گمان برد اینکه تنگ نخواهی گرفت بر و بمشقت مبتلا نخواهی ساخت او را
بنابر قول مفسرین یا اینکه نفس درست که تنگ نخواهی کرد اینه بر وروزق را
و هرچار و در و زی با و خواهی رسانید چنانکه در عیون اخبار الرضا از انحضرت
منقولست پس ندا کرد در تاریکیها که تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب است

باشد یا تا یکی شکم چند ماهی که همه یکدیگر را فرو برده بودند انکه نیست
معبودی بجز او عزیق تسبیح میکنیم و از نقایص و عیوب منزه میدانم ترا بدرستیکه
من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بحال از میان قوم خود بیرون آمدم
پس مستجاب گردانیدی برای او دعای او را و نجات دادی او را از غم
بدرستیکه ذو النون خواند ترا و بنده تو بود و من هم میخوانم ترا و منهم بنده توام
و سوال کرد او از تو و او بنده تو بود و من نیز سوال میکنم از تو و من نیز بنده توام
اینکه رحمت کن بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب گردانی برای من دعای
مرا چنانکه مستجاب گردانیدی برای او و میخوانم ترا بانچه خواند ترا بنده تو
ایوب چون رسید باو رنج و سختی پس خواند ترا بدرستیکه که رسید مرا رنج
و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس مستجاب کرده برای او کشف
یعنی زایل کردی آنچه باو رسیده از رنج و دادی باو اهلش را و مانند
اهلش با ایشان رحمت از جانب تو یعنی فرزندانش را که مرده بودند
زنده ساخته باو رسانیدی و فرزندان دیگر نیز مانند ایشان بوی عطا
نمودی چنانکه در کریمه و وهبنا له اهله مثلهم و معهم رحمة منا نقل کرده اند
پس بدرستیکه او خواند ترا و بنده تو بود و منهم میخوانم ترا و من بنده توام

۱۵۵

وطلب نمود از تو وا و بنده تو بود و من نیز طلب می نمایم و من
بندهٔ توام اینکه رحمت کن بر محمد وال محمد و اینکه فرج دهی و دفع کنی
از من چنانچه فرج دادی و دفع کنی کردی از و و اینکه مستجاب گردانی
برای من چنانچه مستجاب گردانیدی برای او و منخوانم ترا بانچه منخواند
ترا یوسف چون جدای افکندی میان او و میان اهلش و چون او
در زندان بود پس بدرستیکه او خواند ترا وا و بندهٔ تو بود و من
منخوانم ترا و منهم بنده توام و درخواست کرد از تو وا و بندهٔ تو بود
و منهم درخواست میکنم از تو و من بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد و
آل محمد و اینکه فرج دهی و دفع کنی از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از و
اینکه مستجاب کنی برای من چنانکه مستجاب کردی برای او رحمت کن
بر محمد و آل محمد و فلان حاجت و فلان حاجت مرا برآری یعنی حوایج دو جهانی
خود را بر کف اظهار نهاده حصول اینها را از درگاه مسئلت نماید انگاه دو
رکعت دیگر گذارده باین دعای شریف گویا گردد یا من اظهر الجميل
وستر القبيح ويا من لم يوخذ بالجرين ولم يهتك الستر يا عظيم
العفو ويا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين

بالرحمة يا صاحب كل نجوى ومنتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم
المن يا مبتدئ يا بالنعم قبل استحقاقها يا رباه يا سيداه
يا غاية رغبتاه اسالك بك وبمحمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين
وعلى بن الحسين ومحمد بن على وجعفر وعلى بن موسى الرضاء
ومحمد بن على وعلى بن محمد والحسن بن على والحجة القايم المهدی
الهادى عليهم السلام ان تصلى على محمد وآل محمد اسالك يا الله
ان لا يشوه خلقى بالنار وان تفعل بى ما انت اهله حاصل معنى
اینکه ای آنکسیکه ظاهر ساخت فعل نیک بندگان را وپوشیده فعل زشت
ایشان را در تاویل این دو فقره پر امید تمام لو از مهر سپهر سروری حضرت
اشرف جعفر علیه السلام این مضمون مرویست که هیچ مومن نیست مگر اینکه او را
مثال او شبیهی ست در عرش پس چون آن مومن مشغول شود برکوع و سجود و
مانند اینها مثال او نیز چنان میکند پس در این وقت فرشتگان او را دیده
صلوات میفرستند واستغفار میکنند برای او وچون مشغول شود آن بنده
گناهی خدا تعالی پرده بر مثال او می پوشانند که بر آن مطلع نشوند ملایکه
وحاصل معنی همه دعای اینکه ای آنکس که گرفت کبر گرد و کبریاء یعنی در عقوبت آن

بتحمل

تعجیل نمود که شاید بنده از ان توبه کند و نذر ید بر ده کسی را ای بزرگ
عقوبت کننده که کناهان بزرک را می بخشی وای نیکو تجاوز که از معاصی بندگان
خوب در میکذری ای واسع امرزش که سیات خلق در ان میکنجد ای بهن باز
کننده و کشاینده دستهای برحمت ای صاحب سرا هر که راز با کسی کوید تو
همراهی در ان اکاهی وای منتهای هر شکایتی یعنی هر که شکوه داشته
باشد چون از دیکران مایوس کرد د بتو کوید و تدارک ان از تو جوید ای
انکسی که از روی کرم و بزرگواری از عصیان بندکان رو تافته از منظور
نمیداری و نادیده می انکاری ای بزرک نعمت ای ابتدا کننده و مبادرت
نماینده بدادن نعمتها بیش از انکه کسی مستحق و شایسته ان کرد د ای خداوند من
وای اقای من ای نهایت ارادت من سوال میکنم از تو بحق تو و بحق
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت مهدی که پیشوایان در انها یابند
علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و ال محمد و سوال می نمایم از تو ای معبود
برحق اینکه کنی بمن انچه شایسته ان نی یعنی با من معمول داری انچه لایق
تست از ملاطفت و احسان نه انچه لایق منست از مواخذه و خذلان
و چون این دعا را خواند ما مولات در و حبانی خود را انچه خواهد بعرض ساند

دیگر از جمله نوافل یومیه چهار رکعت نافله شام ست که از غایت اهتمام چون
نافله صبح در سفر نیز مراعی آن باید بود و تقصیر در آن نباید نمود چنانکه در کافی
و تهذیب نیز از حضرت امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست
که اربع رکعات بعد المغرب لاتدعهن فی حضر و لاسفر حاصل معنی اینکه
چهار رکعت که بعد از شام ست و امگذار اینها نه در سفر و نه در حضر و نیز
در آن هر دو کتاب شریف از ابی الحارث منقولست که از آنحضرت
که یعنی قبله خاص و عام امام رضا علیه السلام پرسیدم از آن چهار رکعتی که بعد از
نماز شام ست در سفر که تعجیل مسفر باید نشتر دارد و از آنجهت ممکن بنیت
مراگذاردن آن بر زمین یا میتوان گذارد و انزاد محمل و اول وقت
ادای این نماز بعد از فراغ بنماز شام ست و اخران بنا بر مشهور وقت
زوال سرخیست از جانب مغرب و علامه حلی طاب ثراه و منتهی و رین
مطلب دعوی اتفاق نموده و شیخ سعید شهید رحمة الله در رسه امتداد
وقت از القدامتداد و وقت ادای نماز شام محتمل دو وجهی فرموده اند
و کیفیت این نماز بر وجه کامل اینست که بعد از فراغ از فریضه شام و تسبیح
زهرا علیها السلام و تعقیبات بان قیام نماید و در مصباح تقدیم از این بر تعقیب

۱۵۷

وسجده شکر افضل شمرده و مستحب است که پیش از انکه حرف زند شروع دران نماز
نماید چه در فقیه و تهذیب هر دو از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که
من صلی المغرب ثم عقب ولم یتکلم حتی یصلی رکعتین کتبتا له فی علیین فان
صلی اربعا کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی انکه هر که نماز شام گذارد
و بعد از ان تعقیب خواند و سخن نکند تا انکه دو رکعت نماز گذارد نوشته شود
برای او دو رکعت در علیین که لوحیست از زبرجد سبز در زیر عرش اویخته و اعمال
نیکان دران مرقوم است یا عبارت از سدرة المنتهی است یا مکانی در اسمان
هفتم که ارواح مومنان دران میباشند و بنا بر انکه اسم مکانی باشد حذف
و مضاف شده خواهد بود که نوشته میشود برای او کتابی که در علیین است چنانکه
علما تفسیر کریمه ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک
ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون تقریر فرموده اند
یا انکه فی علیین معلق باشد بکتبتا یعنی نوشته میشود این دو رکعت برای
او در عالم بالا یا در ان مکان معین که فرشتگان و مقربان بران شاهد
گردند بهر تقدیر پس اگر چهار رکعت نماز گذارد نوشته شود برای او حجی
مقبول از ظاهر عبارت این حدیث چنین مستفاد میگردد که سخن نگفتن مستمر

باشند تا آنکه چهار رکعت کذارده بشود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین
فهمیده و در شرح نفلیه بدینگونه تعبیر فرموده است و بنابراین سخن نکردن در
مابین این چهار رکعت نیز مندوب و ترک آن مکروه خواهد بود و مؤید این
ظاهر حدیثی که در کافی از ابی الفوارس مرویست که نهانی ابی عبد الله
علیه السلام ان اتکلم بین اربع رکعات التی بعد المغرب یعنی نهی
کرد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از اینکه سخن کنم در میان چهار
رکعتی که بعد از نماز شامست این دو حدیث کراهت تکلم در میان این چهار
رکعت نیز در نظر امعان بظاهر مینماید و معارضی نیز در نظر تتبع در نمی آید
نمیداند جز از این مسئله در میان فقهای اعلام مشهور و بر السنه اقلام البنان
مذکور نیست و عجب اینکه علامه حلی طاب ثراه در منتهی و شهید اول نور مسکنه
در ذکری از این حدیث ثانی نیز بر کراهت تکلم میان فریضه مغرب و نافله آن
استدلال فرموده اند پس چون شروع میکنند رکعت اولی را با هفت
تکبیر و ادعیه مقرره افتتاح نموده بعد از استعاذه فاتحه و قل هو الله احد
و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواند چه کافی و تهذیب
هر دو از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مأثور و در فقیه نیز بتصریح

بروایت ازان حضرت مذکورست که لا تدع ان تقرا بقل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون فی سبع مواطن یعنی واسکذار
وفوت مکن قرات قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت جا و بعد
ازان هفت جا نام برده واز انجمله دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از
شام را شمرده و در کافی تهذیب هر دو بعد از حدیث مذکور فرموده آند و
فی روایة اخری انه یبدا فی هذا کله بقل هو الله احد و فی الرکعة
الثانیة قل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین قبل الفجر فانه یبدا
بقل یا ایها الکافرون ثم یقرا فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد
و در تهذیب بجای یبدا او تبرنت حاصل معنی انکه در جمیع این هفت
موضع در رکعت اول قل هو الله احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون خوانده
میشود مگر در دو رکعت نافله صبح که دران ترتیب قرات دو سوره بر عکس انکه
در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه قل هو الله احد خوانده میشود مجملا
از ترتیب مذکور اول تصریح و حصری که در حدیث ثانی ست چنین مستفاد میگردد
که ترتیب قرات این دو سوره در دو رکعت نافله مغرب بر نحوی باشد که مذکور است
ولیکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح و شیخ بهاء الدین محمد رحمة الله در مفتاح

برعکس این فرموده اند و میتواند بود که این نیز از خبر دیگر که الحال بنظر نرسید
مستنبط باشد نه ناسخ از اشتباه و غلط و الله اعلم و در این دو کتاب یعنی
مصباح و مفتاح طریق دیگر نیز مذکور است که در رکعت اولی بعد از فاتحه
قل هو الله احد سه بار و در ثانیه انا انزلناه یکبار قرات نماید چون ازین
دو رکعت فارغ گشته سلام دهد گوید اللهم انک تری ولا تری وانت
بالمنظر الاعلی وان الیک الرجعی والمنتهی وان لک الممات والمحیی
وان لک الاخرة والاولی اللهم انا اعوذ بک من ان نذل ونخزی
وانی نانی ما عنه تنهی اللهم انی اسالک ان تصلی علی محمد و
آل محمد واسالک الجنة برحمتک واستعیذ بک من
النار بقدرتک واسالک من الحور العین بعزتک واجعل
اوسع رزقی عند کبر سنی واحسن عملی عند اقتراب اجلی
واطل فی طاعتک وما یقرب منک ویحظی عندک ویزلف لدیک
عمری واحسن فی جمیع احوالی وامور معرفتی ولا تکلنی الی احد
من خلقک وتفضل علی بقضاء حوایجی للدنیا والاخرة وابدا
بوالدی وولدی وجمیع اخوانی المومنین فی جمیع ما سالتک

نفسی

لنفسی برحمتك یا ارحم الراحمین محصل مضمون اینکه ای معبود
من بدرستیکه می بینی همه را و کسی ترا نمی بیند و تو بر همه مشرف و بر احوال
جمله مطلعی و بدرستیکه می بینی و بسوی تست بازگشت و انجام همه مرویست
که از حضرت امام همام جعفر بن محمد صادق علیه السلام پرسیدند از معنی آیه
وان الی ربك المنتهی که در سوره والنجم است فرمود که اذا انتهی
الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون سخن به تحقیق ذات الهی و کنه او رسید
و باز ایستید و دران گفتگو منمایید و بدرستیکه بمشیت و اراده تست مردن و
زیستن خلایق و بدرستیکه ملك تست آخرت و دنیا حاصل معنی اینکه
جملگی از ان تو و در تحت حکم و فرمان تست و بس ای معبود بدرستیکه ما
بندگان پناه میبریم بتو از اینکه ذلیل و خوار شویم و از اینکه ارتکاب نمائیم
چیزی را که از ان نهی فرمائی ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو
اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال میکنم از تو بهشت را برحمت تو و پناه
میجوییم از آتش بقدرت تو و وسیلت می نمایم از تو که عطا فرمائی بمن از حوران
خوش چشم بعزت تو و بگردان فراخترین روزی مرا در وقت پیری من
و نیکو کن کردار مرا وقت نزدیکی اجل من و دراز ساز در طاعت خود

و در انچه نزدیک میکنند بتو و نیک بخت میکردانند نزد تو و سبب قرب
میشود ببش تو عمر مرا و نیکو کن در همه احوال من و کارهای شناسائی و
دانش مرا و همکذا مرا بهیچ یک از خلق تو تفضل کن بر من و فرزندان من
و جمیع برادران مومن در همه انچه سوال کردم از برای خود ای رحم کننده
ترین رحم کنندکان و بعد از ان دو رکعت دیگر را گذارد و با ینطریق
که در رکعت اولی بعد از فاتحه اول سوره حدید را تا وهو علیم بذات الصدور
قرائت نماید و ان ایست بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموت
والارض وهو العزیز الحکیم له ملك السموات والارض یحی و
یمیت وهو علی کل شئ قدیر هو الاول والاخر والظاهر والباطن
وهو بکل شئ علیم هو الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج
منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم
والله بما تعملون بصیر له ملك السموات والارض الی الله
ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل
وهو علیم بذات الصدور و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه آخر سوره حشر را قراءة

وه نماید که بدلالت اخبار نبویه صلی الله علیه واله مشتمل بر اسم اعظم ست از
الجمله اینکه از انوار الاحباب صلی علیه واله منقولست که من جبریل علیه
السلام را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک با آخر سورة الحشر فاکثر
فی قراته یعنی بر تو باد باخر سوره حشر بس بسیار قرات کن انرا بار دیگر
سوال کردم همین جواب داد نوبت سیوم پرسیدم همین جواب شنیدم واز
انحضرت صلی الله علیه واله در خبرست که اسم الله الاعظم فی ست ایات فی اخر الحشر یعنی
اسم اعظم الهی در شش ایه است که در سوره حشرست و در فصل این ایات هم
ازان اشرف برایا صلی الله علیه واله مرویست که هر که سوره حشر را شب
یا روز خواند و در انروز بمیرد حق سبحانه وتعالی بر وی بهشت را واجب گرداند
و نیز از انحضرت این مضمون ماثورست که هر که صباح سه بار بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و سه ایه از اخر حشر بخواند حق سبحانه تعالی هفتاد هزار
فرشته بر وی موکل گرداند تا او را نگاه دارند از جمیع افات و صلوات بر وی
فرستند تا شب و اگر در انروز بمیرد شهید مرده باشد و اگر انرا بهمین طریق
شبانگه خواند نیز بهمین منزلت یابد وان ایات کثیره البرکات که در ین خواندن
منظور است لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا

من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن
الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام
المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون
هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح
له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ودر سجده
آخرین دو رکعت هفت بار گوید خصوصا در شبهای جمعه اللهم انی اسالك
بوجهك الکریم واسمك العظیم وملکك القدیم صلی علی محمد
وآل محمد وان تغفرلی وذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم
الا العظیم حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه من سوال میکنم از تو بحق
قدر وتوکه عالیست و اسم تو که بزرگوارست وپادشاهی تو که بی ابتداست
اینکه رحمت کنی بر محمد وآل محمد واینکه امرزی برای من گناه مرا که بزرگست
چه بدرستیکه نمی امرزد گناه بزرگ را مگر بزرگ شیخ بزرگوار شیخ طوسی رحمه
الله در مصباح طریق دیگر نیز درین دو رکعت ذکر فرموده وآن اینست که
در رکعت اول بعد از فاتحه چهار آیه از میان سوره بقره والهکم اله واحد

لا اله الا هو نا لایات لقوم یعقلون و در ثانیه بعد از فاتحه ایت الکرسی
و آخر سوره بقره پانزده بار سوره قل هو الله احد قرات نماید دیگر از جمله یومیه
دو رکعت وتیره ست که در عدد پنجاه و یک رکعت فرض ست و سنت شبانروزی
چون اصل وضع آن نشسته ست یک رکعت شمرده میشود اگر چه ایستاده نیز میتوان گذارد
چه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و امام جعفر صادق در حدیثی که شمار
نوافل یومیه فرموده اند منقولست که و رکعتان بعد العشاء الاخرة کان
ابی یصلیهما و هو قاعد و انا اصلیهما و انا قایم یعنی از جمله نوافل
یومیه دو رکعت بعد از خفتن پدر من از نشسته میگذارد و من ایستاده میگذارم
و در افضلیت این دو طریق علما را اختلافست و حدیث سلیمان خالد که از همان
حضرت روایت نموده صریحست در اینکه ایستاده افضلست و ان اینست و
رکعتان بعد العشاء الاخرة تقرا فیهما مائة آیة قایما او قاعدا
و بقیام افضل یعنی از نوافل دو رکعت بعد از نماز خفتن میخوانی در آن دو رکعت
صد آیه ایستاده بهترست و این دو رکعت چون به یک رکعت حساب میشود از آن
وتیره برای همین نام کرده اند چه وتر بمعنی طاقست و تصغیر آن بحکمت از جهت
باشد که نسبت بیک رکعت وتر آخر نماز شب مختصرست و وقت ادای اینها هنگامست

بقدر امتداد وقت ادای خفتن که بنابر مشهور نصف شب باشد یعنی تا نصف شب
هر وقت نماز خفتن را گذارد وتیره را بعد از آن نیت ادا میتوان گذارد
وکیفیت آن بر وجه کامل اینکه افتتاح بهفت تکبیر با دعیه مقرره نماید و در هر دو رکعت
صد آیه تلاوت کند چنانچه مذکور شد و طریق دیگر اینکه در رکعت اولی بعد از فاتحه
سوره تبارک الذی تا سوره اذا وقعه و در ثانیه بعد از فاتحه سوره قل هو الله
احد خواند بعد از سلام مطالب خود را بزبان سوال در درگاه کریم متعال بموقف
عرض رساند دیگر از جمله نوافل یومیه مذکوره یازده رکعت نافله شب است
که زنده دلان را در سفر طلب سرمایه نجات است و مرده دلان را در ظلمت شب شر چشمه
آبحیات دلکشای باغیت اشجار رکعتش با ثمار برکات بارور و دل افروز چراغی
در تاریکی شبها بسر منزل الهی راهبر آب وضوئش پیرو از خواب غفلت دیده
دلگشا و از پیچ و تابش در فراش خاک خواب راحت فرامانت و خیزش در طریق
جستجو براحله کعبه وصول نشست و خواستش در بارگاه کبریا همه پسندیده و مقبول
مژه خونچکانش زلف دراز فیض شب را شانه است و قطره اشک روانش از دریای
رحمت بکران گوهر یگانه زبان استغفارش در دست طلب مفتاحیست در
مغفرت گشا و کف دعایش بدیده امیدواران صورت مدعا نما هر ناله پرد روش

از اتش سوز دل زبانه بیت خرمن عصیان سوز و همراه سحر دوش از کارخانه
توفیق شمع کافوری شبستان لحد افروخته رکعت نخستینش متضمان
بندگی راحت بهشت و بناست و نخلهای بر بر کبار دعای عرش سایش
هریک دران قایم مقام سجده توبه دو رکعت شفعش بر عارض دلبران حسن اعمال
دو ابرو پیوسته مژده وترش در گلشن فیضیکه بنای از گلبن طاعت بر جسته
و خامه خوش تقریر دلکش کلام درادای حق اینمقام بر وجه تمام محتاج بگذارش
چند مطلبست مطلب اول در فضیلت این نماز و بیداری شب در فضل و شرافت
این نماز همین بسکه جناب الهی جلت حکمته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بان امر نموده و بگذارش ان ویرا بمقام محمود وعده فرموده است که
ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا
وایه تهجد شریف در سوره مبارکه بنی اسرائیل است و خلاصه معنی انکه بعضی از شب
پس بیدار شو لغو نی یعنی نماز شب در حالیکه زاید بر صلواة مفروضه است
برای تو تا بدارد ترا خدای تعالی تو در مقامی ستوده که مقام شفاعت باشد
وان عالیمقدار دران بر جمله خلایق مشرف بود چنانکه همه او را بینند یا عبارات
از عرش باشد که خداوند العرش ویرا از غایت قدر و شرف دران اجلاس فرماید

یا کرسی که در پس عرش گذارند و آنحضرت بران نشینند یا مراد وسیلست
که در موضعیست در بهشت علی اختلاف الاقوال و در فقیه گفته که نماز شب باین
امر بر حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرض کردید و بر غیر او سنت و
نافله است و بعضی گفته اند که اولا بآنحضرت فرض بود و ثانیا سنت کردید بهر تقدیر
آنصدر کبیر و بدر منیر شبها در اقامت آن نماز بنحوی ایستادگی میمود و منهج
بندگی را بقدم اهتمام بد نیکو نه می پیمود که بر یکپا و بعضی گفته اند بر دو شست
پاهای می ایستاد برای آنکه رنج و مشقت افزون بمزید فضل و ثواب مقرون گردد
تا آنکه آن اشرف ناس را از پنجه پای مبارک آماس کرد پس کریمه طه ما انزلنا
علیک القران لتشقی در شان آن سرور اهل تقی نزول یافت و حاصل معنی آن
بقولی آنکه ای محمد فرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را برای آنکه تو که در رنج افتی
و از قلت منام و کثرت قیام بدین غایت مشقت کشی و هم خالق اجسام
و صور جل شانه در سوره شریفه زمر عابدان نماز شب گذار و بار یافتگان جلوات
شبهای تار را ستوده و در شان این گروه عالیشان فرموده است که امن هو
قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه
ملخص مضمون بنا بر قول مفسرین آنکه آیا آن انسان کفور که اوصاف و قبل از ین

بر کفرو

ایت مذکور شد بهتر ست با کسی که قنوت خوانده ست در ساعتهای شب
در حالتی که سجده کند وایستاده ست یعنی در حالت نماز که گاهی سجود میکنند
وگاهی قیام می نماید مترسد از عذاب آخرت وامیدمیدار د رحمت خداوند
خود را مرویست که مراد متهجد ست که در نماز شب قنوت میخواند و شیخ
صدوق رحمة الله تعالی در فقیه گفته که این ایت در شان جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام نزول نمود وحضرت حق عز وعلا وانمزکی معلی را در
اهتمام بقیام نماز شب مدح فرموده ست واهتمام انمردم دیدهٔ بیداری
در اقامت نوافل شب مراسم طاعت گذاری بحدی بود که در شبی
که انرا لیلة الهریر گویند از انجهة که مبارزان شیر صولت که دران شب قیامت
داشت از هر سو بروی میخروشیدند ومیخستند و شیر آسا بچنگ و دندان
اعضای هم را میکندند ومیخستند و انشب صعبترین اوقات جنگ صفین
بود که از صرصر حملات شدید ازادمردان زادهست و پا چون برگ بید لرزیدی
واز تندی سیلاب خون دیران کارزار را قدم ثبات و قرار لغزیدی گویند
که در انشب سی وشش هزار کس از طرفین بقتل رسیده بودند واز انجمله پانصد
وسی نفر از انقوم ابتر وتنها شمشیر اسد الله الغالب روانه مقر سقر گردیدند

حملا در شبی چنین شب از انسالا ردین فوت نکشت و در چنان معرکه هوش
برو از زهره که از یکشب بی ادراک فضل و ثواب اینماز برو نگذشت و نیز
جناب سبحانی تعالی شانه در سورهٔ مبارکه فتح در مقام مدح جمعی از مومنان و شرح
بعضی از اوصاف حمیدهٔ ایشان فرموده که سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود یعنی علامتها ایشان در رویهای ایشان ست از اثر سجود کردن
در کتاب شریف فقیه مذکورست که عبد الله بن سنان از بحر بیکران علم و عرفان
حضرت امام جعفر علیه السلام پرسید فرموده اند که هو السهر فی الصلوة مراد اینکه این
ایت در مدح نماز شب گذارانست که اثر بیخوابی و بیداری ایشان در رویهای
ایشان ظاهرست و ان مملنت که عبارت از زردی و شکستگی رنگ باشد چنانکه
در توصیف مومنان کامل گفته اند که یحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم من مرض
تغیر بشره و شکستگی رنگ ایشان چنان باشد که چون نادان از حقیقت حال بیخبر
ایشان را ببیند گمان کند که بیمار بد و حال انکه بیمار نباشد و از ازار جسمانی جدا
باشند و خوشا زردی چهره که باعث سرخروی انجهانی شود و جدا انشکسته رنگی
که بسی شکستهای بان درست گردد لمولفه سرخروی از غم او چهره کاهی گردد
بندگی کردن خدا را پادشاهی گردد ست یا عبارت از نور رویها باشد که انقوم صاحب

بعادر

سعادت را از فیض بیداری شب و برکت عبادت از چهره تابان می باشد چنانچ
در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من کثر
صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار حاصل اینکه کسی نماز بسیار گذارد در شب
نیکو میشود روی او در روز و در عیون اخبار الرضا آورده که از حضرت سید
الساجدین علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند که چه وجه دارد اینکه کسی شب
بعبادت برمیخیزد خوشترین مردمانست فرمودند لانهم خلوا بالله وکسا
هم الله من نوره یعنی برای اینکه شبخیزان خلوت گزیده اند با الله تعالی
و پوشانیده است ایشانرا الله تعالی کسوتی از نور خود مؤلفه بای کیرد تیره
سرا زغبار راه او ذره کرد و آفتاب از سجده درگاه او ونیز خدا وند بیچون
و بیداری بخش دیدهای درون در سوره بابرکات ذاریات مومنانی را که اکثر
شب بیدار و سحرگاهان مشغول استغفار میباشند نوازش نموده و در شان ایشان
فرموده است که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم
یستغفرون خلاصه مضمون آنکه آن متقیان که قبل ازین آیه شریف که
مذکور شد در ریاض جنان وکنار چشمههای انعام ایشان باشند بودند که اندک
زمانی از شب میخوابیدند یعنی اکثر شب بیدار بودند کی حضرت پروردگار

بودند و در سحرها طلب آمرزش می‌نمودند گفته‌اند یعنی تا بن بیداری و عبادت

بان معجب و معزور نمیگردیدند و همچنان از شرم و تقصیر و بیم گناه خود را به پناه

استغفار میکشیدند مرویست که این در شان جماعتی ست که سحر در وتر هفتاد

بار استغفار نمایند و بعضی از مشاهیر مخالفین از ابن عباس روایت کرده که

این روایت در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزول

یافته و بعد از آن گفته و کان علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الاخر و ینام

الثلث الاول فاذا کان السحر جلس للاستغفار والدعاء و کان

ورده کل لیلة سبعین رکعة یختم بها القران یعنی طریقه جناب

مستطاب امیر المومنین علیه السلام این بود که ثلث اول شب میخوابید و در

دو ثلث دیگر بتهجد نماز مشغول میکردید و سحرگاه بدعا و استغفار میپرداخت

و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد که در آن ختم قران مینمود و شمه از طریق عبادت

و شب بیداری الخرین آنش خوف و پرهیزکاری آنست که ضرار بن ضمره لیثی

که یکی از اصحاب رفیع جناب بود در حضور معاویه ذکر نموده باین تقریب که روز

او را بمجلس الملعون مطرود اتفاق ورود افتاد معاویه چون اختصاص او را

بشاه ولایت پناه دانسته بود بامدر گاه عرض اشتباه میدانست خطاب

بادکرده

باو کرد کفت صف لی علیا یعنی وصف کن برای من علی را وصفات وخصال
اورا جهة من شرح نما ضرار ازان تکلیف ابا وازان وازان توصیف استعفا
نموده قبول نکرد دران باب اورا معاف نداشت ضرار ناچار تیغ زبان حجت
بیان از نیام خموشی آخته بفسان حسن وصلابت دردین تیز زبان ساخت
واز فضایل و مناقب حضرت علی ابن ابی طالب و حالات ومقامات انوار
الاشان عالیمراتب فصلی چند برداخت واز الجمله این ست که کفت
اشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل
سدوله وغارت نجومه وهو قایم فی محرابه قابض علی لحیته
یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین وکانی الان اسمعه وهو
یقول ربنا ربنا فیتضرع الیه ثم یقول للدنیا یا دنیا یا دنیا الی تعرضت
ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیك
قد طلقتك ثلثا لا رجعة لی فیها فعمرك قصیر وخطرك یسیر وا
امله حقیر اه قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق وعظم
المورد خلاصه مضمون این فقرات حیات افزای زنک غفلت زدا اینکه
خدا را بکواهی میطلبم که هر اینه بتحقیق که دیدم آنحضرت را در بعضی از مواضع که

دران بعبادت قیام میفرمود و بتحقیق که شب پردهای خود را افکنده و ستارگان
در سیاهی فرو رفته یعنی در دل شب که ظلمت عالم را فرو گرفته بود
آن والاجناب در محراب خود ایستاده بر محاسن مبارک خود جنبیده مانند
کسی که مارش گزیده باشد بیتابی و اضطراب می‌نمود با دل حزین و خاطر
غمناک اشک از دیدگان پاک می‌بارید و گویا الحال میشنودم که میفرمود
ربنا ربنا یعنی جناب الهی را میخواند و تضرع و زاری میکرد و بعد ازان خطاب
بجانب دنیا نموده میفرمود ای دنیا ای دنیا متعرض من شده که مرا از راه بری
یا مشتاق من گشته که مرا ادام اوری دور است دور است دیگری را فریب
ده مرا احتیاجی در تو نیست بتحقیق که سه طلاق ترا دادم که دیگر مجال رجوع و
بازگشتن دران نیست پس مدت بقای تو کوتاه و قدر تو اندک و آرزوی تو
حقیر است آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه و عظیم بودن منزل
یعنی حسابگاه معویه بدبخت بان سخت از تذکار اطوار هوش پرواز و از استماع
این کلام خارا گذار گریان شد چنانکه اشک از چشمش فرو ریخت و او ترا باستین پاک
کرده و حضار انجلس همگی گریستند و بعد ازان معاویه گفت کان والله ابوالحسن
کذالک فکیف صبرک بالضرا یعنی بخدا قسم که ابوالحسن چنین بود که وصف کردی پس

پس چگونه است صبر و شکیبائی تو از وی یعنی از جدائی او چه حال داری و بر تو
چگونه میگذرد ای ضرار گفت حال کسیکه فرزندش را در کنارش سر بریده باشند که اشکش
نمی ایستد و حرارتش ساکن نمیگردد پس ضرار گریان برخواسته بیرون رفت
و مجملی نیز از کیفیت سوز و زاری آن مهر سپهر بزرگواری در دل شبها که ذکر
آن خفتگان فراش غفلت را از شیشهٔ اندیشه گلاب آگاهی بر چهره افشاند
و از کابوس گرانخوابی و کاهلی میرهاند و ذکر و محفل آسانی را بساط قرب
خوانده بر مسند سعادت سجاده بندگی مینشاند آنست که در امالی شیخ صدوق
رحمت الله علیه مذکور است که عروه بن زبیر گفت در مسجد رسول الله صلی الله
علیه و آله نشسته بودیم و ذکر احوال بدر و بیعت رضوان می نمودیم ابو الدردا
گفت آیا اختیار نکنم شما را و نمایم شما را بکسی که در مال از مردمان کمتر و در ورع
از همه بیشتر و در اجتهاد و کوشش در عبادت از همه سخت تر بود گفتند کیست او
گفت علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام القوم چو از اهل عدوان و
خلاف و عاری از حلیهٔ انصاف بودند رو از وی تافته از عنان این سخن
نمودند مردی از انصار گفت که ای قوم من آنچه دیده ام میگویم و هر کس
از شما باید که آنچه دیده است گوید مشاهده کردم علی بن ابی طالب را در نخلستانی

که منسوب به بنی نجار است که از موالی و کسان خود کناره گرفته و بشاخ و
برگ درختان خرما خود را نهفته پس او را نیافتم گفتم بمنزل خود رفته خواهد
بود و ناگاه آواز حزینی شنیدم که میگفت الهی کم من موبقة حملت
عنی فقابلتها بنعمة وکم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك الهی
ان طال فی عصیانك عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل
غیر غفرانك ولا انا براج غیر رضوانك محصل مضمون این کلمات
جان سوز خشیت اندوز آنکه الهی بسی گناه که تحمل کردی یا که حلم ورزیدی
و درگذرانیدی از من پس در برابر آن نعمت دادی و بسا گناه که
کرم نمودی و پرده از روی آن نگشادی الهی دور و دراز شد درنا
فرمانی تو عمر من و عظیم گردید در نوشتجات اعمال گناه من پس نیستم من
آرزومند غیر آمرزش ترا و نیستم امیدوار غیر خشنودی ترا پس مشغول
آن آواز شدم و بر اثر آن رفتم علی ابن ابی طالب علیه السلام بود و خود را
از وی نهفتم و حرکتی خود را خفی داشتم پس در اندل شب تا رکعتی چند نماز گذارد و
و بعد از آن بدعا و گریه پرداخت و از جمله آنچه در مناجات گفت این بود که الهی
افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم

علی بلیتی حاصل معنی آنکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشود
بر من گناه من بعد از آن یاد می نمایم کرفتگر عظیم ترا پس عظیم میگردد
و بر من بلای من بعد از آن گفت که اه ان انا قرات فی الصحف سیئة
انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لا
تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه النداء
خلاصه مضمون این فقرات هوشربای جشم و دلگسا بسبیل اجمال آنکه
اه اگر من خوانم در صحایف اعمال گناهی که من آنرا فراموش کرده باشم
و تو آنرا شمرده و بضبط حساب در آورده باشی پس گوئی که بگیرید این را
یعنی فرشتگان عذاب را بگرفتن من فرمان دهی پس چه گرفتاری که
خویش و عشیرتش او را نتوانند رهانید و قوم و قبیلتش باو نفعی نتوانند
رسانید رحم کنند بر و جماعت یعنی اهل محشر چون در حق او ندا رسید که
بگیرید او را بعد از آن گفت که اه من نار تنضج الاکباد والکلی اه
من نار نزاعة للشوی اه من غمرة من لهبات لظی حاصل معنی
آنکه اه از آتشی که نرد جگرها را و گرده را آه از آتشی که بغایت بر کننده است
پوست سر را یا بر کننده دست و پا و سر آدمی را آه از تشنگی که زبانه آتش

برافروخته بهم میرسد ابو در د اکفت بعد ازان اواز کریه اش ضعیف و پست شد
پس دیگری اوازی نشنیدم کفتم چون بسیار بیداری کشیده خواب برو
غلبه کرده خواهد بود برای نماز صبح بیدارش کنم پیش رفتم و دیدم مثل چوبی بود
که افتاده باشد اعضای مبارکش خشک کشته و اصلا حرکت از و ظاهر نمیشد پس
حرکتش دادم حرکت نکرد اعضای مبارکش را فراهم نیامد کفتم انا لله و انا
الیه راجعون بخدا که علی بن ابی طالب وفات کرد پس شتابان بمنزل وی
امدم که خبر وفات او را رسانم حضرت فاطمه علیها السلام کفت یا ابا درداحال
وقصه چه بود انچه دیده بودم کفتم فرمود اینحالت بخدا قسم بیهوشی ست
که او را از خوف الهی عارض میکردد پس ابی او رو ندو بر روی مبارکش افشاندند
بهوش آمد ناکاه رو بمن کرد و من کریستم فرمود از جهت کریه تو ای ابا درد
کفتم از انچه می بینم که تو بر سر خود می آوری و ریاضتی که خود را میفرمائی
فرمود که یا ابادرداکیف لو رایتنی ودعی بی الی الحساب و ایقن
اهل الجرایم بالعذاب واحتوشتنی ملائکة غلاظ و زبانیة
فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمنی الاحباء و رحمنی
اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بین یدی من لا یخفی علیه خافیه

مغفون

مضمون این کلمات جگر گداز طاقت بر داز اینکه ای اباذر وای بس چگونه
خواهد بود اگر بینی تو در حالیکه خوانده باشند مرا بحساب و نقش حاصل شده باشد
اهل جرم را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملایکه غلاظ یعنی درشت
گویان و درشت خویان و زبانه فظاظ یعنی فرشتگان نیکه دوزخیان را بدوزخ
میبرانند و نرمی و مساهله ندانند پس ایستاده باشم نزد بادشاه جبار بتحقیق
که مرا گذاشته و دست از من باز داشته باشند دوستان و رحم بر من کرده
باشند اهل دنیا در انوقت هر آینه بیشتر بر من رحم خواهد آمد ترا و بس کسی
که پنهان نیست بر و هیچکس پنهانی پس ابوذر گفت بخدا قسم که ندیدم
این را از هیچیک از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله نیز معبود عالمیان و
مسجود آدمیان جل جلاله در سورهٔ شریفهٔ الم سجده فرموده است که تتجافی
فی جنوبهم وعن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا
حاصل معنی اینکه دوری پهلوهای ایشان از خوابگاها میخوانند خداوند خود را
از خوف و عذاب و بطمع ثواب از والا جناب عالمیان مآب نبوی صلی الله
علیه و آله مرویست که این ایه در شان متهجدان و شبخیزانست یعنی
مومنانی که شبها پهلو از بستر استراحت تهی میسازند و شمع صفت در ظلمت

لیالی از روی سوز وضعیف نالی باورا ک سعادت رستکاری کردن
امید واری می افزاید و در ارشاد القلوب از مفر کلبانگ هدایت بیدار
کن خستگان غفلت اعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و اله منقولست
که اذا جمع الله الاولین و الاخرین نادی مناد لیقم الذین کانوا
تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا فیقو
مون وهو قلیلون ثم یحاسب الله الناس من بعدهم مغفول محصل
اینکه چون جمع کند خدا تعالی خلق اولین و آخرین را یعنی در عرصه محشر ندا کند
منادی که باید برخیزند یعنی از میان این جمع آنکسانی که بودند دور می نمود
پهلوهای ایشان از خوابگاها میخواندند خدای خود را از خوف و طمع چنانچه
در آیه شریفه مذکور شد پس برمیخیزند و ایشان اندک جماعتی خواهند بود پس
الله تعالی محاسبه مردمان خواهد نمود بعد از ایشان تحمل مراد این باشد که این
فرقه سعادت قرین را از انجمع جدا ساخته بحساب روانه بهشت برین سازند
و بعد از ان بحساب سایر خلایق بپردازند و هم در انکتاب از ائمه الهدا علیه
السلام مرویست که اذا اقام العبد من مضجعه والنعاس فی عینه
لیرضی ربه بصلوة لیلته باهی الله به الملائکه فیقول اما ترون

عبدی هذا اقام من مضجعه وترک لذیذ منامه الی مالم افرضه
علیه اشهدوا انی قد غفرت له ملخص معنی انکه چون برخیزد بنده از
خوابگاه خود چشمها از خواب آلوده در نیکی باشد برای اینکه خداوند خود را
خشنود و راضی سازد و نماز شبی مباهات کند خدا تعالی با ورفرشتگان پس گوید
آیا می پسندید این بنده را که برخواست از خوابگاه و واگذاشت خوابگاه لذیذ
خود را بسوی آنچه من بر و فرض نساخته بودم یعنی برخواست بنماز شب گواه
باشید بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم او را الحال طلب بیداری در طلب رستگاری
منبع حین از تها و شجر ناد نهاء نسیم بینی و دعاء سحرگاهی مسمع حسن تمرناست دادراک
این سعادت جاویدانی بناز جانی و تن آسانی میسر نمیگردد و تا از شوق بندگی
شوری در سر نباشد از خواب شیرین چشم نتوان کشود و تا درستی راه مرگ
و سختی روز حشر در نظر نبود از جامه خواب نرم پهلو خالی نمیتوان نمود و تا آتش
سوزی در جان نگیرد سینه آسا بیتاب انه از بستر گرم نمیتوان جست و تا خار
خواری به پهلو نخلد شعله صفت بر سر زانوی تلاش عالم بالا نمیتوان نشست کالای
رستگاری را بی سرمایه دردی نتوان خرید و بر اوج مرتبه مقربین بی پر و بال
شوقی نتوان پرید لمؤلفه کنی گر آشنائی درد جان غفلت آئین را بجنبشت

چو نمک بر زخم سازد خواب شیرین را ٭ ره غفلت باین غمهای سست نتوان
شد ٭ که بر آتش نشود میسر پای چوبین را ٭ گدایان از ابتهاج پادشاهی سرفرو نیاید
چو خط نسبت آشنائی با سر شوریده بالین را ٭ بیک کام اختلاط شور و شیرین راست
کی آید ٭ بشور عشق نتوان جمع کردن خواب شیرین را ٭ تن پروران که بفرمان
سلطان نفس و هوا بچار میخ خواب چهار پهلو کشیده شده اند کی روی نجات
میتوانند دید و تیره بختانیکه از کرانخوابی سراپا در منجلاب نکبت خواب فرو رفته اند
در بخش شسته رویان گریه های سحرگاهی کجا سفید میتوانند کرد بد کوردلان که
از خواب غفلت گل بر روزن دیده زده اند از چه راه چشم به رحمت الهی
میتوانند داشت و بیحاصلانیکه بشیرینی شکر خواب چشم از ثمرهای گوناگون
چندین ثواب پوشیده اند کی نهال طاعتی در کنار جویبار سفیده دم میتوانند
کاشت بیت تن آسانی نهادت با سینی زنزمی نیز بر سر نکرای چشم من
در خواب بینی روی بیداری ٭ و نیز عالم غیب و شهادت بخشنده توفیق
عبادت جل شانه در سوره مبارک که مزمل بعد از آنکه حضرت اشرف نبوی
صلی الله علیه وآله را بقیام لیل امر نموده فرموده است که ان ناشئة
اللیل هی اشد وطیا واقوم قیلا مراد از ناشئة اللیل ساعات

قائم نیز

تمام شب ست و بقول دیگر ساعات تهجد ست و پروای قیام در آخر شب ست
برای نماز شب بنا برین بمصدر خواهد بود و چون عافیه از نشا بمعنی نهض و موید
اینست اینکه گفته اند ناشیه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل ست و پروای از ان
نفس ناشیه ست یعنی کسیکه شب از جامه خواب برای عبادت خیزد و بهر تقدیر
ملخص مضمون اینکه ساعت شب یا برخواستن شب یا نفسی که شب بعبادت بر خیزد
سخت ترست از روی ثبات قدم یا بحسب گرانی مشقت از عبادت روز جمعی
وطای بکسر واو خوانده اند که بمعنی مواطات باشد یعنی سخت ترست از روی
موافقت دل با زبان چه در دل شبها از اندیشه معاش فارغ و حواس جمع
میباشد و با حضور قلب و خضوع و خشوع به بندگی قیام مینوانند نمود و درست تر
و ثابت ترست از روی مقال که قراءت قران باشد چه در شب اوازها که مفرق
حواس ست ساکن میباشد و بهتر متوجه میتوان شد و چنانکه زبان از علاوت
تلاوت آن کامیاب میشود دل نیز از فیض تامل در معانی ان بهره میتواند گرد
محملا شب وقتی ست که دست و پا از حرکات و ترددات دنیای بی بقا آ
استراحت گزیده چشم و گوش از دیدنها و شنیدنها کلفت فرا گوشه فراغت
در خزیده اعضای ظاهر از بیکاری مشاغل بحاصل در راحت و سرای ظاهر از

امد و رفت اندیشهای باطل خلوت جمال مستوره حسن عمل از چشم بد نامحرمان
در نقاب ظلمت نهان و چراغ دلفروز اخلاص نیت از تند باد ریا و سمعت
در فانوس پردهٔ خفا در امان و ابواب حاجت گذاری بر روی ناله و زاری
باز و دست دعا و استغفار بدامن کرم خدا وند امرزگار و روی از بیگانگان
اعراض از خلوتخانه درون و برون و زبان کامجوی در عرض مطالب دو جهانی
مأذون دست تقاضای کرم گریبان حوایج عالم را گیرا و وسعت فضل و عطا عذر
عالم عالم جرم و خطا را پذیرا دیده عفو براه انتظار توبهای ته دلی گشاده و سمع قبول
گوش بزنگ قوافل فرایض و نوافل ایستاده مطلوب دو جهانی با چراغ فیض هر سو
در جستجوی طلبکار و نوید بر امید هل من سائل در سواد اعظم ست هر طرف شب
جار بجار رود در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از چراغ افروز سوز دلهای
دستگیر امور سالکان طریق طلب حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و اله مروی است
که ان الله تعالی ینزل ملکا الی السماء الدنیا کل لیلة فی الثلث
الاخیر ولیلة الجمعة من اول اللیل قیاما فینادی هل من سائل
فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب
الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتی مطلع الفجر فاذا

طلع

طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السموات حاصل معنی اینکه بدرستیکه
الله تعالی میفرستد فرشته بآسمان دنیا هر شب در ثلث اخرین و شب جمعه در اول
شب پس آن فرمان الهی ندا میکند که ایا سائلی هست که بوی عطا نمایم آیا تائبی هست
که توبه او را بپذیرفته گناهانش را عفو فرمایم آیا امرزش خواهنده هست تا مرا
او را امرزم ای جوبای خیر متوجه شو و بای جوبای شر خود را از ان باز دار
و ترک ان نما پس پیوسته باین کلام ندا میکند تا انکه صبح دمد چون صبح دمید
بجای خود باز بملکوت آسمان باز میگردد و در کتاب شبر الفا مالی از مهر سید
مجد و معلی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در میان سخنانی
که جناب سبحانی بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام نهانی گفت انیست
که یا بن عمران کذب من زعم انه یحبنی و اذا جنه اللیل نام عنه الی
آخر الحدیث خلاصه مضمون انکه دروغ گفت کسی که گمان کرد که مرا دوست
میدارد پس چون شب در آمد سر را گذاشت و خوابید وایا نه هر محبی دوست میدارد
خلوت جست خود را با بن عمران من مطلعم بر دوستان خود چون شب در آمد میگردانم
چشمهای ایشان را در دلهای ایشان یعنی دلهای ایشانرا روشن و بینا
میسازم و عقوبت خود را پیش چشمهای ایشان مصور میگردانم خطاب میکنند

با من از روی مشاهده و سخن میگویند با من از روی حضور یعنی بخشیم دل مرا مشاهده
و حاضرانه با من مکالمه مینمایند یا بن عمران به بخش بمن از دلت خشوع و تذلل
و از بدنت خضوع و فروتنی و از چشمانت اشک در تاریکیهای شب و دعا کن بخوان
مرا که بدرستیکه تو بسیاری مرا نزدیک و دعای ترا اجابت کننده ام
یکی از طالبان منزل نجات شبها در مناجات میگفت الهی غارت النجوم و
نامت العیون فاغلقت الملوك ابوابهم و بابك مفتوح یعنی ای
معبود من فرو رفتند ستارگان و خفتند چشمها بستند پادشاهان درهای خود را
و درگاه تو گشاده است یعنی هرکرا حاجتی و مطلبی باشد عرض آن بحضرت تو در ربوبیت
ممکنست و مانع از آن نیست مؤلفه بیت خواب دگر چشم من ز جا برخیز زدست
عمر شدت عمر من بیا برخیز گشاده در که فیض حکیم خسته دلان تو هم بجوی
پی درد خود دوا برخیز و در مجموعه ورام از حضرت انام صلی الله علیه و آله
منقولست که ان العبد اذا تخلی بسیده فی جوف اللیل المظلم
و ناجاه اثبت الله النور فی قلبه و اذا قال فی قلبه و اذا قال یا رب
یا رب ناداه الجلیل جل جلاله لبیك عبدی سلنی اعطك و
توکل علی اکفك ثم یقول اجل و جلاله لملائکتی انظروا الی عبدی قد

تخلی

تخلا بی فی جوف اللیل المظلم والبطالون لاهون والغافلون
نیامون اشهدوا انی قد غفرت له محصل معنی انکه بدرستیکه بنده چون
خلوت گزیند با مولای خود در دل شب تار و مناجات نماید با و رو باید خدای تعالی
نور دلش روشن گرداند و چون یا رب یا رب گوید خداوند بزرگوار جل جلاله
باو ندا فرماید که لبیک یا بنده من طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را بمن
گذار تا ترا کفایت نمایم بعد از ان خدای جل شانه گوید ای فرشتگان من نظر
نظر کنید به بنده من به تحقیق که خلوت گرفته برای من در دل شب تاریکی که بطالت
پیشگان بلهو و لعب مشغولند و غافلان خفته اند گواه باشید که من به تحقیق امرزیدم
مولفه دلا از خواب بگشا چشم و سر کن ای یا ربها که بنور خلوت در رسته چون ظلمت
شبها به بیداری توان دیدن رخ کام دو عالم را کشادن دیده از خواب است
فتح الباب مطلبها مس قرص قمر از وی زر خورشید میگردد چو اکسیری سیه
رو بهتر است از ظلمت شبها بنوشی تا خمار شراب بیخمار فیض بیداری ترا دادند
چشم تر زیلک دیدگان بلبها ز خواب مرگ غفلت چشم بگشا تا مگر یکدم
توانی دید فکر و ز مرگ خود و زین شبها بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که
ادمی را جهت تهیه سفر انجهانی و تحصیل سعادت جاودانی غنیمت ازین بخرد زه زندگانی

ونصف آن روز است که باید در آن کارهای دنیای خود را سازد و به انجام
ضرورت معاش پردازد چه بنای هستی آدمی بر احتیاج و از ارتکاب بعضی
امور ناچار و لاعلاج است چون فروخت و خرید و دید و وا دید و نسق تخم و شخم
و باغ و بوستان و پاس لوازم آشنایی با یاران و دوستان و رسیدن
باحوال منسوبان در بیرون خانه و زد و خورد با متغلبان ابنای زمانه و امثال این
امور در آن صورت نتواند بست و انتظام مطالب در آن با ادای فرایض و نوافل
قیام نتوان نمود و نصف دیگر آن شب است که بعضی از آن نیز بخور و خواب و آسایش
میگذرد و بتحصیل قوت بدن و دماغ صرف میگردد و باقی آن وقت که مرد صاحب
درد بچراغ بیداری طریق رستگاری خود در آن میتواند جست و بزبان عجز و انکسار
عذر تقصیرات خود خواسته باید به آب دیده ارقام جرایم و آثام خود را از صحایف لیالی
و ایام میتواند شست و هرگاه آن نیز صرف خواب و تن پروری شود دیگر وقتی برای
بندگی نخواهد ماند و روز آخر که صبح اجل دمد و فرصت یراق گری سفر ناگزیر مرگ از
دست رود جز خاک ندامت و حسرت بر نخواهد فشاند جامی روز و شب عمر تو با صد
شتاب میگذرد و آنچه رود این بخواب روز چنان میگذرد شب چنین کی شوی
آماده ره رو ببین و جمعی که فی الجمله آگاه و دردی دارند و گاهی بدرک این سعادت

کردن

کردن آزرد کشیده نقش ارادهٔ انزا بر لوح خاطر منکارند اکثر انست که بقربت
نفس کاهل از شتاب اجل غافل هر شب شب دیگر می اندازند و بنا جز و تسویف
شبهای عزیز و اوقات شریف را از دست داده فرصت را بالکلیه در می بازند
لمولفه بکن با نفس کافر دستیاری گرد است و با داری ** تو اما ای خود آزاد دست
و با بهرجیا داری ** حلاوت از آن مان خواب فراغت بر لو گرفتن توانی
کاروان چشم را یکلحظه وا داری ** گویند یکی از عباد در وقت احتضار که مسافر
روحش از کوچگاه جسم زار روانه بود و شعله حیاتش مانند شمع سحرگاهی
هر لحظه دیدهٔ شعور می بست و میگشود و زبان بند سرائش باین نواهی هوش فزا
مترنم میگشت کما تسفی علی دار الاحزان والغموم والخطایا والذ
نوب وانما تاسفی علی لیلة نمتها و یوم افطرته و ساعة غفلت فیها
عن ذکر الله تعالی یعنی تاسف و حسرتی که دارم نه بر دنیاست که سرای
اندوه و غم جای کینه و نافرمانی خداوند عالمست چه چنین جای قابل تحسر و دل
وابستن نیست بلکه تاسف و حسرت من نیست مگر بر شبی که در آن خوابیده ام
که روزه نگرفته و ساعتی که در آن از ذکر خدا غافل گشته ام   کل بود بهتر
از آن دل که نباشد شاد ات   مرگ خوشتر ز حیاتی که رود بی یادت

و چون عاقل و دانا بر فوت شبها تاسف نخورد که مملکت دوران به بهانه اشک
گرمی که از سر سوز ریزد خدا و بندگان عالمیان را از خود خشنود سازد و بوسیله آه و ناله که از ته دل خیزد خود را ببهشت رضای حضرت او اندازد آورده اند
که روز قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه و باعمال خود کنند و در اعمال خود
نظر تامل کنند عملی نه بینند که در میزان وزنی داشته باشد ندا رسد که ای فلان
ببهشت درای گوید یا رب من عملی نکرده ام که بآن شایسته این باشم حق تعالی فرماید
که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو به پهلو گردیدی و کلمه الله بزبان راندی
و باز بخواب رفتی و آنرا فراموش کردی و چون بر من خواب و فراموشی
روا نیست آنرا فراموش ننمودم و این کرامت جزای آن عمل است هرگاه
اینقدر عمل بهانه وصول رحمت و وسیله دخول جنت تواند گردید تا ممکن
که بتوانی خواب و تن آسانی چه سعادتها و کرامتهای این جهانی از کیسه آدمی غافل
میرود و نفسی که رشته گوهر بها چندین ذکر و تسبیح میتواند شد چون همه باد
و نیز خواب بیکرد [در طوطی نامه؟] پاسبان گنج اسمای مروای دل بخواب
مصحف یاد حق خود را مکن باطل بخواب باگرانباری درین تن تا بسر غفلتی
رفته ای لاشه جان در میان گل بخواب ور نمی بینی که می باید بجان استاد کی

کشته ای تخیل از او اینقدر مایل بخواب ٭ نیم عقل از سر غفلت داری کمان
میکنی از اهم از تن پروری زایل بخواب ٭ هر نگاه اعتبارت جوی آب رفته است
حیف باشد چشمه از اکنی باطل بخواب ٭ پیر و برنا زشت و زیبا از پی هم میبرند
بر سر راه چمن چون میروی ایدل بخواب ٭ اینچنین کافتاده در راهت بیک پهلو نشست
روی بیداری مگر بینی تو ای جاهل بخواب ٭ خواب را خواب لحد واعظ تو اند شد بدل
نقد عمری بدل را چون دهد عاقل بخواب ٭ شرم باد آن آدمی را که با این اعلای شان
و امتیاز از سایر انواع حیوان که بدرستی مسجود ملایک بود و بر سر یر شرف انی
جاعل فی الارض خلیفه سالها فرمان فرمای نموده خلعتش بطراز لقد خلق
الانسان فی احسن تقویم مزین است و منشور کرامتش برقم و لقد کرمنا بنی آدم
معنون عرش و سما در ام معنت و یرا کار کنانند و وحش و طیر بر سر خوان هستی او را
طفیلیان با اینهمه عز و شرف که او را داده اند در بهر بیداری و سحرخیزی از خروس
کمتر باشد که هر شب البته بیدار و آگاه میشود و این ورد هرگز از وی فوت نمیکرده
مولفه ای کشته ز فیض شب بخوابی خورسند ٭ جان تو ز پرور دن تن زار و نژند
شرمت باد از خروس کو همه شب ٭ تسبیح و تو را نیز خوابت بلند ٭
برخیز شبا ای همای اوج اقبال بگشا بهوای عشق جانان پر و بال ٭ تا کی خوابی

چو ماکیان ای نامرد کم نیستی از خروس بخروش و بنال وله القارعی
خوش آنکه بغم شکفته باشی همه شب در خون جگر نهفته باشی همه شب سر مست
باد از این خروس ای طایر جان کو بیدار و تو خفته باشی همه شب از جمله مصلحتها
که مدبر امور جل شانه در آفریدن خروسان بدینگونه که سحرگاهان بیدار گشته
پر و بال زنند و آواز باو زنند رعایت شده همانا اینست که شاید گرانخوابان
فراش راحت بغریو ایشان بیدار و بسا مستان شراب غفلت از ناله ایشان
هشیار گشته ساعتی تدارک احوال خود نمایند و خروس وار بالهای زار بعذر
خواهی کردارها پر و ریخته مانند بال خروسان از حسرت فوت ساعات دست تأسف
برهم سایند و همانا اشاره باین معنی است آنچه از جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه
السلام مرویست که خروس در فریاد خود میگوید که اذکروا الله یا غافلین
ذکر کنند الله تعالی را و یاد او نمایند ای غافلان و فریاد رسید دو سرا و همای
هوای سبحان الذی اسری صلی الله علیه و آله در خبر است که فرمودند شب
معراج در آسمان چهارم خروسی دیدم سفید و چشمهای او از یاقوت سرخ
و پاهای آن از زبرجد سبز ندا میکند لا اله الا الله محمد الرسول الله
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ولی الله فاطمه و ولدها الحسن

والحسين صفوة الله يا غافلين اذكروا الله على مبغضيهم
لعنة الله یعنی نیست معبود بر حق مگر الله و محمد الرسول و فرستاده خداست
علی بن ابی طالب که امیر مومنانست ولی و دوست خدا و فاطمه و فرزندان
او حسن و حسین برگزیدگان خدا اند ای غافلان ذکر کنند خدا را بر دشمنان
ایشان لعنت خدا و در کتاب شریف فقیه از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقولست
آنچه حاصل مضمون آن اینست بدرستیکه خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست
بر صورت خروسی سفید سرش در زیر عرش و پایهای در قعر زمین هفتم و
او را بالی در مغرب خروسان فریاد میکنند تا وقتی که او فریاد میکند پس
چون او فریاد کند بال بر بال زند و بعد از ان سه مرتبه گوید سبحان الله العظیم الذی
لیس کمثله شیء پس خدای تبارک تعالی در جواب او گوید لا یحلف بی کاذبا من
یعرف ما تقول یعنی قسم نخورد بمن بدروغ کسی که شناسد و داند آنچه تو
میگوئی و نیز در فقیه از حضرت صادق علیه السلام ماثورست که چون بانگ خروس
شنیدی پس بگو سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت
رحمتك غضبك لا اله الا انت سبحانك و بحمدك عملت سوء
وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت ترکیب این

عبارت شریفه بر چند وجه ممکنست و از آنجمله این دو وجهست که سبوح خبر
مبتدای محذوف و قدوس و رب الملایکه هر یکه خبر بعد از خبر باشند و بنابر
معنی اینست که تو منزهی و مقدسی و خدا و ند فرشتگان و روح بنیسی کرفته
و رحمت تو بر غضب تو باینمعنی که چندانکه رحمت و امرزش کنجایش دارد غضب
نمیکنی نیست معبودی برحق مگر تو پاک و منزه میدانم ترا پاک دانستی و متلبس میکردم
بحمد و سپاس تو بد کردم و ستم بر خود نمودم پس بیامرز مرا بدرستیکه نمی امرزد
گناهان را مگر تو و هم در رقیه مذکورست که کریمه والطیر صافات کل قد علم
صلوته و تسبیحه که در سوره مبارک نورست مرویست که در باب خروس نزول
یافته و ماقبل ان اینست که الم تر ان الله یسبح له ما فی السموات والارض
والطیر حاصل معنی نیز مفسرین انیکه ایا ندیدی و ندانستی انیکه خدا تعالی تسبیح
میکوید و بپاکی یاد میکنند او را هرکه در آسمانها و در زمین ست بزبان قال
یا حال مرغان نیز تسبیح می نمایند او را در حالتی که بال کشوده و صف کشیده
آند هریک از اهل آسمان و زمین یا از مرغان یا مجموعه بتحقیق که دانسته است
دعا و تسبیح خود را یا خدا تعالی دانسته دعا و تسبیح او را مجملا خروس یا عام
طیور یعنی در شبها و بعضی دم سحرها چنانکه مشاهده نیز میکرد و هر یک قال

وبعض

وقیل در زمزمهٔ تسبیح و تهلیل وارد وادی غفلت شعار به شیدتن پروری گرفتار
ست برای یکچشم خواب از عالم غیب فیض بیداری شبهای چشم پوشیده
جهان جهان فضل و ثواب یکدمه تن آسانی و خواب مبغ و شد سبحان الله اگر بدرد
عشق دختری دلش خسته یا به بند تعلق پسرکی پای خاطرش بسته باشد که
از تاب بی مخلوق گردیده و میبرزی در پس دیوار صفای ظاهر درخزیده بشبها
از یاد ایشان نالان و گریان و در آتش خیال شان سوزان و بریان میباشد
و شوریده وار از درد ایشان اشک میباشد و سینه منخراشد و از محبت صیادی نفی
مصوری که روی و مویها از کلک قدرت اعجوبه کارش کمترین رقمها و چشم
ابروها از خامهٔ صنع بدایع نگارش سیاه قلمهاست در دل مردمان آن القدر
خبر و از درد شدگی آنحضرت در خاطر افسرده اش چندان اثر نیست که پروای
آن داشته باشد که یکدو ساعت شبانه جامه خواب بخیزد و بدست طلب پروانه دامن
فیض شب در آویزد و دامن دل را از غبار ریا و غیر حق افشاند و دست دعا را
برگردن معشوقهٔ مرادات دنیا و عقبی حمایل گرداند و اگر قضا گاهی تقدیر
توفیق بیداری هم یابد سعی تمام باز بخوابد و لاشهٔ جان در گل تن پروری
مانده اش باد و راک فیض بندگی نمیشتابد و در نفیه از یکی از دو امام همام

یعنی حضرت محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام روایتی نموده حدیثی
که حاصل معنی آن اینست که نیست هیچ بنده مگر اینکه بیدار میکنند او را در شب
یکبار یا دو بار پس اگر برخواست برخواست و اگر نه شیطان می آید و در گوش
وی بول میکند آیا نمی بیند احدی از شما که آن شخص که بیدار شده و برنخواسته
و وقتی که بر میخیزد افسرده و گران و کاهل میباشد یعنی این علامات بول شیطان است
و در کافی از ابی عبد الله علیه السلام بدینگونه منقولست که بدرستیکه بنده بیدار
کرده میشود سه مرتبه از شب اگر برنخواست شیطان می آید و در گوش وی بول میکند
و در فقیه بزاز والا جناب مستطاب امام محمد باقر علیه السلام حدیثی منقولست
که ملخص مضمون ان اینست که هیچ بنده قصد این نکرد که برخیزد در هر ساعتی از
شب که اراده دارد و خدا تعالی دانست که این قصد را در واقع دارد یعنی
محض تصور وارزو نیست مگر اینکه موکل ساخت خدا تعالی با وی دو فرشته که او را
حرکت دهند یعنی برای بیدار کردن در همان ساعتی که قصد نموده است مخفی
نماناد که در فضل بیداری شب و عبادت شب اخبار و آثار بسیار وجود دارد و نفح نسیم آیات
وارقام محدثین علام از زلال امتثال لبریز و سرشار است و بعضی از ان در طی
اباتی که کام و زبان خامه بیان از حلاوت تلاوت انها کامیاب گردید و

وبتو بیات دیگر سمت تحریر پذیرفت و بعضی نیز از خزاین کتب سلف و خلف
منتخب و بسمت انطباق این اوراق مسترتب میگردد امید که فواید انها بروزگار
مومنین سعادت قرین عاید و قوافل قلوب سالکان طریق بندگی را بمنزل
فرخنده گی هدایت کرده از انجمله در کتاب شرایف فقیه مذکوراست که حضرت جبرئیل
علیه السلام بجناب مستطاب نبوی صلی الله علیه وآله نازل گشته انحضرت فرمودند
که یا جبرئیل عظنی یعنی مرا وعظی کو و پندی ده جبرئیل فرمود که یا محمد عش ما
شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت
فانک ملاقیه شرف المومن صلوته اللیل وعزه کف الاذی عن
الناس ملخص معنی مضمون اینکه ای محمد زندگانی کن چندانکه خواهی که بدرستیکه
تو میرنده یعنی هرچند بکام دل وبقدر خواهش زندگی کنی عاقبت خواهی مرد و نعمت
حیات را خواهی سپرد و دوست دار هرچه را خواهی که بدرستی که تو از ان جدا
خواهی شد و بکن هر کاری که میخواهی از نیک و بد بدرستیکه تو بان کرده خود ملاقی
خواهی گردید یعنی بجزای آن خواهی رسید شرف مومن نماز اوست در شب
وعزت وی باز داشتن آزار خود از مردمان و نیز دران کتاب از ولایت جناب
عالمیان مآب نبوی صلی الله علیه وآله مرویست که در وقتی که طایر روح

مقدسش از قفس دنیا بعالم بقا پرواز مینمود بابی ذر غفاری رحمت الله
علیه فرمود که یا اباذر احفظ وصیتی تنتفع من ختم بقیام اللیل ثم مات فله
والجنة حاصل معنی آنکه حفظ کن وصیت مرا تا منتفع شوی از سفارشی را که ترا سود میدهد هر کس
که ختم شود یعنی صرف شود عمر او ببرخواستن شب و بعد از آن بمیرد پس از این
او راست بهشت در تهذیب نیز این حدیث مذکورست اما بجای لفظ وصیت
تنتفع احفظ وصیة نبیک ست یعنی حفظ کن وصیت پیغمبر خود را و از جمله وصایای
آن رسول گزین که بحضرت امیر المومنین علیه السلام نموده و در فقیه و بسیاری از
کتب معتبره مذکورست اینست که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة
اللیل یعنی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و هم در فقیه از امام همام
والا مقام حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست حدیثی که ملخص معنی
آن اینست که بدرستیکه خدای تعالی چون خواهد باهل زمین عذابی فرستد گوید
که اگر نمیبود در آنکسانیکه باهم دوستی می ورزند بجلال من و عمارت مینمایند
مسجد مرا و استغفار میکنند در سحرها اگر اینجماعت نمی بودند هرآینه فرو می
فرستادم عذاب خود را و هم در فقیه از حضرت اقدس جعفری علیه السلام
مأثورست که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و داب الصالحین

قبلکم و مطردة الداء عن اجسادکم محصل معنی آنکه بر شما باد بنماز
شب بدرستیکه آن سنت و طریقه پیغمبر شماست و شیوه صالحان که پیش از
شما بودند و دور کننده درد است از بدنهای شما و نیز در آن کتاب از انجناب
علیه السلام منقول است که ان البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة
القران تضیء لاهل السماء کما تضیء کواکب السماء لاهل الارض
حاصل مضمون آنکه بتحقیق که خانهای که در آن نماز گذارده میشود در شب
بتلاوت قران میدرخشند و روشنی می بخشند برای اهل آسمان چنانکه میدرخشند
ستارگان آسمان برای اهل زمین و در همان کتاب از آن هادی طریق
ثواب علیه السلام مرویست که در کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات
فرمودند که صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار
یعنی نماز مومن در شب می برد و محو میکند آنچه را کرده است از گناه روز
نیز در فقیه مذکور است که مردی بخدمت آنحضرت علیه السلام آمده از احتیاج
و فقر و شکایت کرد و در شکایت افراط و مبالغه نمود بحدی که نزدیک بود
که شکوه گرسنگی نماید حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند که آیا نماز شب
میکنی در شب گفت آری پس آنحضرت رو بجانب اصحاب خود کرده فرمود

که کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار ان الله تبارک
و تعالی ضمن الصلوة اللیل قوت النهار حاصل معنی آنکه دروغ
گفت کسیکه ادعا نمود که شب نماز میکند و روز گرسنه است بدرستیکه
خدا تعالی نماز شب را ضامن قوت روز کردانیده است و هم در فقیه آورده
از رفیع جناب شیعیان مآب امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که انه من
صلی من اللیل عشر لیلة لله مخلصا الی آخر الحدیث چون تزیین انتظام
با ایراد تمام این کلام باعث طویل میکردد ناچار خامه انجاز شعار بترجمان
شرف تذکاران ئن ورداده بذکر حاصل معنی آن مینماید و حاصل معنی این
که مژده باد آنرا که نماز کند از شب ده یک شب را برای خدا تعالی بی شائبه
غرض جهة طلب ثواب الهی خدای تبارک و تعالی کوید بفرشتگانش که بنویسید
برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه روئیده در شب از دانه و
برگ و درختی و بعد هر نی و برگ درخت خرمای و چراگاهی و هر که نماز
کذارد نه یک شبش را عطا کند خدا تعالی او را ده دعای مستجاب و نامه عملش
را بدست راستش دهد و هر که نماز کذارد هشت یک شبش را عطا کند خدا تعالی او را
آجر شهیدی صابر که نیتش صادق باشد و داده شود از شفاعت در اهل بیتش

وهرکه نماز گذارد هفت و یکشنبش را بیرون آید از قبرش در روزی که زنده میشود
در روی او چون ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر اهل صراط با آمنین
یعنی جماعتی که از عذاب ایمن باشند و هرکه نماز گذارد شش یک شنبش را نوشته
شود در میان اوابین یعنی جمعی که از باطل بحق و از عصیان بطاعت باز گشت
کرده باشند و آمرزیده میشود گناهان گذشته اش و هرکه نماز گذارد پنج
یکشنبش قرین و همنشین گردد با حضرت ابراهیم خلیل الرحمان در قبه اش یعنی
در گنبدی و مقامی که برای آنحضرت در بهشت معین است و هرکه نماز گذارد
در چهار یکشنبش را در اول رستگاران باشد تا آنکه بگذرد بر صراط مانند و داخل
بهشت شود و بی حساب و هرکه نماز کند سه یکشنبش را هیچ فرشته نماند مگر آنکه
آرزو کند قرب و منزلت او را که نسبت بجناب الهی داشته باشد گویند او را
داخل بهشت شو از هر در که خواهی در های هشت گانه و هرکه نماز گذارد نصف
شبش را بس عطا کرده شود بر زمین طلا هفتاد هزار بار برابری میکند با
جزای او و بوده باشد برای او ثواب عبادت نصف شبی نزد خدا تعالی
بهتر از هفتاد بنده که آزاد کند از اولاد اسمعیل و هرکه نماز گذارد دو ثلث
شب را بوده باشد برای او از حسنات بعد ریگ عالج که موضعیست در بیابان

ودران ریگ بسیار می باشد که کمترین الحسنات بحسب وزن گرانتر از کوه
احد باشد دو بار و هر که نماز گذارد شبی را تمام برحالیکه تلاوت کننده کتاب
خدا را در راکع و ساجد و ذاکر باشد باین معنی که تمام شب را بنماز که تلاوت در
رکوع و سجود و ذکر گذراند عطا کرده شود از ثواب آنچه کمترین آن این باشد
که بیرون آید از گناهان مانند روزیکه مادرش او را زائید باشد و نوشته شود
برای او بعدد آنچه آفریده است خدای عز و جل از حسنات و مثل آن درجات
و ثابت و پایدار گردد نور در قبرش و برکنده شود گناه و حسد از دلش
و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا کرده شود برای از آتش و مبعوث
گردد از امنین یعنی چون از قبر برخیزد از جمله جمعی باشد که از عذاب ایمن
باشند و خداوند تبارک و تعالی بفرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که
زنده داشت شبی را برای طلب رضای من ساکن گردانید او را در فردوس
و او راست صد هزار شهر و در هر شهر هشت جمیع آنچه خواهش کند نفسها
و لذت برند چشمها و خطور نکرده باشد بر هیچ خاطری و این سوای آنچیزیست
که آماده کرده ام برای او از کرامت و زیادتی قرب و ازین قبیل اخبار و
احادیث درین مطلب بسیار ورود یافته و لیکن بحکم مصرع در خانه اگر کس است

بکجرف بس ست اهل هوش و عز و را همین حسب خبر کافی و اعلیلان
مرض کاهلی را همین شافیست مطلب دوم در مطلب بسیار خوابیدن
و بیان آفاتی که دران ممدوح و مذموم ست پوشیده نماند که از جمله
ضروریه که آدمی را در کار و قوایم بدن را از ان ناچارست خوابست
بقدریکه مزاج صحیح و معتدل تقاضا کند و خواهد و کمتر از ان ضعیف گردد
و کاهد و همین قدر از ان پسندیده و سزاوار و زاید بران مذموم و موجب
رنج و آزارست و ان نیز مبنا به اکل و شرب ست که تا حد اعتدال و ضرورت
نکو و مستحسن و چون از و تجاوز نمود باعث خرابی سرای بدنست و چون بدن
که خانه دلست خراب گردد دل نیز با ن تیره و سیاه و نقد عمر عزیز از ان نا چیز
و تباه میگردد و هر نفس سبب نفور وحشی غزال فرصت و هر حزه بر هم زدن
باعث رمیدن همای دولتی و در کافی از حضرت صادق جعفری علیه السلام
منقولست که کثرة النوم مذهبة للدین والدنیا ان الله عز و جل
یبغض کثرة النوم وکثرة الفراغ محصل مضمون اینکه بسیاری خواب موجب
رفتن دین و دنیاست بدرستیکه خدای عز و جل دشمن ست بسیار خواب
و بسیاری بیکاری و قدر مذکور نیز از خواب که آدمی ضرور و کاخ تن بان

بر پا و معمور ست همه وقت پسندیده نیست بلکه بعضی از اوقات مذموم ست چنانکه

از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و اله مرویست روایتی که حاصل معنی

ان اینست که خواب هفت نوع ست خواب غفلت و خواب شقاوت و خواب لعنت

و خواب عقوبت و خواب راحت و خواب رخصت و خواب حسرت اما خواب غفلت

انست که در مجلسی که ذکر خدا نمایند واقع شود و خواب شقاوت خوابیست

که در وقت نماز باشد و خواب لعنت انست که وقت صبح باشد و خواب

عقوبت خواب بعد از نماز صبح ست و همانا که عقوبت ان محرومی از رزق است

چنانکه بیان میشود و خواب راحت وقت قیلوله ست که چاشتگاه ملند

باشد و خواب رخصت بعد از نماز خفتن ست و خواب حسرت شب جمعه است

و تسمیه ان بدین اسم ست همانا از جهة این باشد که شبی چنان عزیز را بخواب

گذرانیدن و خود را از فیض بیداری و عبادت ان محروم گردانیدن موجب

حسرت و ندامت ست و خواهد بود و در فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق

علیه السلام منقولست که نومة الغداة مشومة تطرد الرزق و تصفر

اللون و تقبحه و تغیره و هو النوم کل مشوم ان الله تبارک و تعالی

تقسم الارزاق ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فایاکم و تلک

النوم

النومة خلاصه معنی انکه خواب اول روز یعنی پیش از آفتاب شوم است
دور میکند و میراند از بیکس روزی را و رزد و شب و متغیر میکرداند و چهره را
والخواب کسی ست که شوم باشد که بکسیکه الله تعالی بخشش میکند خدا تعالی
رزقها را میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس پرهیز بید و اجتناب نمائید از
این خواب و هم دران کتاب از ان عالیجناب ماثورست حدیثی که
محصل ان اینست که خواب اول روز شومست محروم میسازد از رزق و زرد
میکند رنگ را و من سلوای نازل شد بر بنی اسرائیل میانه طلوع صبح تا طلوع
آفتاب پس کسیکه درین ساعت خوابیده بود نصیب او نازل نمیشد پس
چون بیدار میکردید و نصیب خود را نمیدید محتاج میشد که از دیگران سوال
و طلب نماید و نیز در قفینه مذکورست که اعرابی یعنی مردی صحرانشین بخدمت
سرور دنیا و دین صلی الله علیه و آله آمده عرض نمود که یا رسول الله من ذکور
یعنی صاحب حافظ و یاد داشت بودم و الحال فراموش کار کردیدم انجناب
فرموده اند که قیلوله میکردی میان روز نزدیک بظهر میخوابیدی کفت اری
فرمود از ان ترک نموده کفت آری انحضرت فرمود عود کن یعنی باز از سر کرده
باش امر و با عادت معاودت کرد ذهن و هوشش همچنان بحال اول باز آمد

و هم در فقیه از جهان مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست

که النوم اول النهار خرق والقایلة نعمة والنوم بعد العصر حمق

والنوم بعد العشاء یحرم الرزق خرق بضم خاء با نقطه و را بی نقطه بمعنی

تند خوئیست و بفتح خاء با نقطه و سکون را بمعنی فقر و چیزی و حجت موافق اخبار

مذکوره این مناسبست و حاصل معنی بنا برین آنکه خواب در اول روز سبب فقر و

تنگی است چنانکه مذکور شد و خواب میان روز نزدیک ظهر نعمتست و خواب

بعد از عصر مورث حماقت و کم عقلی است و خواب میان شام و خفتن محروم میکرداند

از رزق مطلب سوم در آداب خوابیدن و ذکر آیات و ادعیه و اذکاری که

در آن وقت بآن رطب اللسان باید گردید در مطلب ثانی معلوم شد که دو وقت

خواب پسندیده است یکی میان روز که قیلوله گویند دویم بعد از نماز خفتن و نافله

آن فارغ گردد سزاوار آنست که بخواب مبادرت نماید و مشغول شب نشینی

و صحبت نگردد مگر سخنی که در دین بکار آید چه اگر در آن برود از فیض نماز شب

را در می بازد چنانکه مرویست که ان من احیی اول لیله خرب آخره یعنی

بدرستیکه هرکه زنده دارد و به بیداری گذراند اول شب را خراب و ضایع میگرداند

آخر آنرا ابن ادریس رحمة الله علیه در سرائر تصریح بکراهت آن نموده و استدلال

بهمین

بهمین حدیث فرموده و چون خواهد بجامه خواب درآید مستحب است که طهارت
نماید و در فقیه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مرویست که من تطهر
ثم یاوی الی فراشه بات و فراشه کمسجده فان ذکر انه لیس علی
وضوء فتیمم من دثاره کاینا ما کان لم یزل فی صلوة ما ذکر الله
عز و جل حاصل معنی آنکه هرکس که طهارت کند و بعد از آن بجامه خواب رفته
ماوی نماید و شب را بروز آورد جامه خواب او مانند مسجد او باشد یعنی چنان
باشد که آن شب را در مسجد گذرانیده پس اگر بجامه خواب رود و بخاطرش رسد
که وضو ندارد پس تیمم کند از جامه خواب خود هرچه باشد چون لحاف و غیر آن
پیوسته در نماز است چند آنکه ذکر خدا نماید یعنی ببرکت این تیمم چند آنکه در ذکر باشد
چنان بود که در نماز باشد و گفته اند که در این تیمم میسر نبودن آب شرط نیست
دیگر آنکه بپهلوی راست خوابد در کافی از احمد بن اسحق روایت است که گفت
بحضرت ابی محمد یعنی قاید طریق رهبری حضرت امام عسکری علیه السلام گفتم که فدای
تو گردم چیزی در خاطر من میخلد و میخواستم از پدرت آنرا سوال کنم دست
بهم نداد آنحضرت فرمود مذهبست آن یا احمد گفتم بروایتی بما رسیده است از
پدران تو علیهم السلام که خواب پیغمبران بر قفاست و خواب مومنان بر جانب راست

خواب منافقان بپهلوی چپ و خواب شیاطین بر روست آنحضرت فرمود که
این چنین نیست پسندی که من جهد میکنم که بر پهلوی راست خوابم و ممکن نمیشود
و برین وضع مرا خواب نمی برد پس آنحضرت ساعتی خاموش گشته بعد از آن
فرمودند یا احمد نزدیک من آئی پس نزدیک رفتم گفت داخل کن دست را
بزیر جامه ات داخل کردم پس دست مبارک خود را از زیر جامه خود بیرون آورد
و مسح کرد و مالید دست راست خود را بر جانب چپ من و دست چپ خود را
بر جانب راست من سه بار احمد گفت از آن وقت که باز که آنحضرت علیه السلام
این کار کرد میتوانم به پهلوی چپ خوابید و مرا خواب نمی برد آنچنان اصلا و
مخفی نماناد که با تفکیه یار و تقبیله خوابیدن بر زبانها مذکور و در میان خلق معمول
و مشهور است ولیکن سندی و دلیلی علیحده از کتب مشهوره معتدا وله درین
باب بنظر تتبع نمیرسد و ممکنست که جهة شهرت این باشد که چون وضع دل خوابیدن
آدمی در وقت احتضار و وضع و هم بخوابیدن میت در قبر شبیه است بنا بدان یاد
از مرگ بخاطر رسد و باعث انتباه نفس گشته بخوابیدن چنین فی الجمله از
خواب غفلت بیدار گردد و از ین راه او را ثوابی باشد چنانکه بعضی از
زهاد و عباد و مرتبیان نفس غفلت نهاد نقل کرده اند که پوشته از صحبتهای و کثرتها

بگوشها و خلوتها میگریختند و برای یاد مرگ و تنبیه نفس وسیله می انگیختند
و از انجمله از ربیع بن خثیم مشهورست که در خانه خود قبری کنده بود
و هر صبح و شام در ان قبر خوابید با خود خطاب مینمود که ای نفس فرض کن که
ندای اجل را لبیک گفته در چنین مقامی بر درشتی خفته و برای تلافی مافات
حسرت بازگشت بدنیا خواهی کشید و میسر نخواهد گردید انگار امروز از ورطه قبر
سوز و انفعام انتقام و حشت اندوزست و استدعای رجوع بدنیا نموده و
ترا دران مرخص فرموده اند اکنون برخیز و کارهای بد زو بسعی تمام تدارک
تقصیرات گذشته بپرداز پس از انجا بیرون در مقام اهتمام می ایستاد و
بقید معقود و رداد شدکی مبادا اگر استحباب اینقسم خوابیدن در احادیث
مذکور باشد ممکنست که دران نیز همین فایده منظور باشد والله عالم دیگر از جمله
مسنونات و آداب وقت خواب تلاوت سورهٔ شریفهٔ قل هو الله احدست در
کتاب توحید شیخ صدوق رحمة الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یاخذ مضجعه غفر الله
عز و جل له ذنوب خمسین سنة حاصل معنی انکه هر کس خواند سورهٔ قل
هو الله احد را وقتیکه جا میکرد در خوابگاه خود امرزد خدا تعالی برای او

کناهان پنجاه ساله او را و در کتاب شریف کافی از همان شافع عصیان

جانی صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل نموده که من قرأ قل هو الله

احد مائة مرة حین یاخذ الی آخر الحدیث یعنی هر که قرات کند قل

هو الله احد را صد بار در وقتیکه جا میکیرد در خوابکاه خود امرزد خدا تعالی

برای او کناهان صد ساله او را و دیگر از انجمله قرات سوره جحد ست و در کافی

از امام والا مقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور ست که من قرأ

اذا اوی الی فراشه قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون

کتب الله عز و جل له براءة من الشرک ملخص معنی آنکه هر کس که

خواند در وقتی که بجامه خواب ماوی نماید قل یا ایها الکافرون

را نویسد خدای عز و جل برای او براتی از شرک یعنی سندی که او از

شرک مبرا و منزه ست و همین مضمون در فقیه نیز مذکور ست دیگر از

جمله خواندن سوره مبارک الهکم التکاثر ست و در کافی از حضرت

اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من قرأ الهیکم التکاثر

عند النوم وقی فتنة القبر یعنی هر که قرات کند سوره الهکم التکاثر

در وقت خواب نکاه داشته از فتنه قبر مراد همانا سوختن عذاب قبر است

بجانکه

۱۸۲ چنانکه در صحاح از خلیل نقل نموده الفتن الاحراق قال الله تعالی
یوم هم علی النار یفتنون دیگر از الجمله قرائت آیت الکرسی در کافی
از حضرت ابی الحسن علیه السلام منقولست که من قرأ آیة الکرسی
عند منامه لم یخف الفالج ان شاء الله تعالی حاصل معنی آنکه
هرکه قرائت کرد آیت الکرسی را در وقت خواب ایمن شد از مرض فالج ان شاء الله
تعالی و نیز در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است
که فرمود آیا خبر ندهم شما را بانچه رسول صلی الله علیه وآله میگفت چون بجامه
خواب میرفت و ماوی میگرفت راوی گوید گفتم آری فرمود که میخواند
آیة الکرسی را و میگفت بسم الله امنت بالله وکفرت بالطاغوت
اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی محصل معنی آنکه میخوانم باسم خدای
ایمان آوردم بخدا و کافر شدم بهر معبودی که غیر اوست خداوندا نگاهدار مرا
یعنی از هر بلا و مکروهی در خواب و بیداری من دیگر از الجمله قرائت آیه آخر
کهف است در فقیه از اشرف عالمیان صلی الله علیه وآله منقولست حدیثی که
حاصل آن اینست هرکه بخواند این آیه در وقت خواب قل انما انا بشر مثلکم
یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل

عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا ساطع و بلند گردد مر او
را نوری تا مسجد الحرام در میان آن نور فرشتگان باشند که استغفار کنند
برا و تا صباح و در فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که
ما من عبد يقرأ آخر الكهف حين ينام الا استيقظ في الساعة
التي يريد یعنی نیست هیچ بنده که خواند آخر آیه کهف را که در حدیث سابق مذکور شد
در وقتیکه میخوابد مگر اینکه بیدار کرده شود در همان ساعتی که اراده مینماید و این حدیث
در کافی نیز مذکور است با اندک تفاوتی در عبارت دیگر از آنجمله تسبیح حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و از تسبیح فاطمه زهرا برای این میگویند که گویسیله
شرف کافه انام و صدف گوهر یازده امام امر با آوردن کرده به حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و اله بنفس او و این تسبیح را برشته بیان کشیده تفصیل
این اجمال از روایتی مستفاد میگردد که در فقیه مذکور است و خلاصه مضمونش
اینست که ابا طریق دین و نسل بخش فقرا و مساکین یعنی والا جناب امیر المومنین
علیه السلام بمردی از قبیله بنی سعد گفت که آیا حدیث نکنم ترا از سرگذشت
و خود و فاطمه علیها السلام بدرستیکه فاطمه علیها السلام نزد من بود پس آن
ایکشتی نمود با مشک تا آنکه ثابت کرد بسینه وی یعنی آزار سینه بهم رسانید و دست

بس کرد تا اینکه دستهایش آبله زد و رفت و روب خانه نمود تا جامهایش
غبار آلوده گردید و آتش در زیر دیگ افروخت تا آنکه جامهایش سیاه شد
و رنجهای بسیار از این سختی بوی رسید یعنی از خدمات مذکوره که بجهة خدمتکاری
آن بانوی حرم سرای قناعت و سازگاری خود بانجام آنها قیام می‌نمود
و مشقت بسیار باحوال وی راه یافته بود و پیوسته در تعب و سختی می‌بود
پس گفتم باو که اگر نزد پدرت آئی و از وی خدمتکاری مسئلت نمائی تا
کفایت کند ترا از تعب که تو درای ازین عمل مینوائید بود پس بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آمد جمعی خواهان نزد آنحضرت بودند حیا کرده بازگشت پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله دانست که فاطمه برای حاجتی آمده بود بامداد بحجره آمد
در حالتی که ما در زیر لحاف خود بودیم پس گفت السلام علیکم ما ساکت
شدیم و شرم نمودیم از اینکه باهم در زیر لحاف بودیم بعد از آن باز گفت
السلام علیکم همچنان خاموش شدیم بعد از آن باز گفت السلام علیکم
پس ترسیدیم که اگر جواب سلام نگوئیم آنحضرت باز گردد و عادت آنحضرت
که سه بار سلام مکرر داکرد اذن دخول میافت داخل میشدی و گرنه باز میگشت
گفتیم علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در بالین ما نشست

وفرمود ای فاطمه چه بود درحاجت تو دیروز نزد محمد پس نرسیدم که
اگر خواب نکویم برخیزد و سربرآورد م و گفتم من نجدا قسم ترا خبر دهم یا
رسول الله بدرستیکه فاطمه آب کشید با خیک چندانکه اثر کرد در سینه اش
و آسیا کرد اینقدر که دستهایش آبله کرد و رفت و روب خانه نمود انقدر که
جامهایش از غبار گرفت و آتش افروخت در زیر دیک تا جامهایش سیاه شد
پس او را که گرانی بیش بمرتبه پس سوال از وی نمائی خدمتکاری که کفایت
کند تعب آنچه را که تو درای ازین عمل منبوا ندبود حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمودند که آیا بیاموزم شما را چیزی که آن بهترست برای شما که از
خدمتکاری چون شروع در خواب کنند پس تکبیر کنند سی و چهار تکبیر و
تسبیح کنید سی و سه حمد کنید سی و سه فاطمه علیها السلام سر برآورد و گفت
راضی شدم از خدا و رسول او و در کافی از داود بن فرقد و آواز
پدرش روایت نموده که شهاب بن عبدالله از ما درخواست کرد
که ما از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سوال کنیم گفت بکو با حضرت که
شبها مترسانند مرا در خواب یعنی علاج انحالت چیست بعد از عرض الحضرت
انمضمون او فرمودند که بکو بوی که سجد بساز و تکبیر کن خدا را سی و

جمان

۱۸۶

چهار تکبیر و تسبیح کن خدا را سی و سه حمد کن خدا برا سی و سه و بگو لا اله الا الله

وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی

وهو حی لا یموت بیده الخیر له اختلاف اللیل والنهار

وهو علی کل شیٔ قدیر ده بار مخفی نماند که تسبیح ظهرا علیها السلام

چنانکه در وقت خواب مستحب ست اخبار آورده دران نیز انشا الله تعالی

مذکور خواهد شد ولیکن کیفیت ان در اخبار مختلف ست و بعضی تسبیح بر تحمید

مقدم ست مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تحمید مقدم ست

چنانکه در تهذیب از محمد بن عذافر روایت شده که گفت من با پدرم

بمجلس حضرت ابی عبد الله علیه السلام داخل شدیم پدرم سوال کرد

آنحضرت را از تسبیح زهره علیها السلام آنحضرت گفت الله اکبر تا سی و

سی و چهار بار بعد ازان گفت الحمد لله تا رسید عدد مجموعه تا رسید بشصت

و هفت بار بعد ازان گفت سبحان الله تا رسید بصد و شمرد انرا بدست

خود همه را یکجا و از فقهای امامیه رحمهم الله شیخ صدوق و والد ماجدش علی

بن بابویه و ابن جنید بر طبق ظاهر دو حدیث اول تسبیح را بر تحمید مقدم

دانسته اند و جمعی دیگر احادیث معارض انها ترجیح داده اند و حدیث را

ازظاهر بیرون برده اند چنانچه طریقه اصولیین واهل اجتهاد ست واحتمال
اینکه در خواب تسبیح وور تعقیب تحمید مقدم باشد تا اینکه احادیث همگی برظاهر
خود باقی باشد وبنزد فقها مردود باشد از جهت که خلاف اجماع مرکبست چه
فریقین هردو معتقدند که تسبیح زهره علیها السلام دوهروقت بریک کیفیت
ست وقایل بفرق معلوم نیست اما حجت اجتماع حین که جهت ان دست
از ظاهر اخبار باید برداشت ومنشا اتفاق همین اخبار باشند ومستندی دیگر از
خارج نداشته باشد محل تاملست چه اجماع حین که حجت وفقها در حین مقامها
اصطلاح کرده ومیگویند بحسب ظاهر نه اجماعست که دخول معصوم دران معلوم
باشد بلکه عبارت ازانست که از فقها کسی معلوم نیست که بخلاف ان رفته باشد
وقطع نظر ازین مراتب احتمال مذکور وقتی مستقیم ست که در جمیع روایاتی که
بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح بر تحمید مقدم باشد ولیکن چنین نیست
بلکه در بعضی ازان تحمید مقدم مذکورست چنانچه در کتاب دعای کافی در باب
الدعای عند النوم والانتباه واز حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست
که فرمودند که تسبیح فاطمه زهره علیها السلام اذا اخذت مضجعک
تکبیر الله اربعا وثلثین وتحمده ثلثا وثلثین وتسبحه ثلثا وثلثین

۱۸۷

وتقراء اية الكرسی والمعوذتین وعشر ایات من والصافات
وعشر ایات من آخرها پس احتمال مذکوره لی اخراج این حدیث از
ظاهر موجه نیست ولیکن احتمال دیگر هست باخراج هیچیک از اخبار از ظاهر محتاج
نیست وان اینست که تقدیم وتاخیر هر یک از تسبیح وتحمید در این هر دو وقت
تخیری باشد وهر کدام را که خواهد مقدم وموخر تواند داشت وبجهه این
وسعت در بعضی روایات این ودر بعضی آن مقدم مذکور شده باشد ولیکن این
احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاست بمعنی که مذکور شد واما بر طریقه اخبار
پس بنا بر حدیث سهو رباتها اخذت من باب التسلیم وسعت بر ظاهر هر یک
ازین دو گونه خبر عمل میتوان نمود وهر یک از تسبیح وتحمید را خواه در وقت
خواب وخواه در وقت تعقیب مقدم وموخر میتوان داشت والله اعلم دیگر
از جمله مستحبات وقت خواب تحمید است که در کافی از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مراة
الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله
الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت
الاحیاء وهو علی کل شئ قدیر خرج عن الذنوب کیوم ولدته

اصه حاصل معنی انکه هرکه کوید در وقتی که جا میکیرد در خوابکاه خود بهنگام
الحمد لله الذی تا آخر بیرون رود از کناهان مانند آنحالتیکه مادرش او
را زاییده بود و محصل مضمون تحمید اینکه سپاس انکسی را که شان او
غالبست پس بعلو شان بر همه غالبست و سپاس انکسی را که علم او بباطن
هر چیزی راه دارد پس دانا و آکاهست بر هر پوشیده و پنهانی و سپاس
انکسی را که مالک و خداوند هر چیزیست پس بر همه قدرت دارد و اگر قدیر بتشدید
دال باشد معنی اینست که تقدیر همه چیزرا نموده و سپاس انکسی را که زنده
میکند مردکان را و میمیراند زندکان را و او بر همه چیزی بسیار تواناست
و این حدیث در فقیه نیز مذکورست اما بجای یموم کهنه ست دیگر از جمله
تعویذیست در فقیه از حضرت امام محمد باقر یا از امام حضرت جعفر صادق
علیه السلام ماثورست که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه
اعیذ نفسی و ذریتی و اهل بیتی بکلمات الله التامات
من کل شیطان وهامة و من کل عین لامة فذلك الذی
تعوذ به جبرئیل علیه السلام للحسن والحسین علیهما السلام
ملخص معنی انکه باید واکذارد و فوت نکند اینکس در وقت خواب اینکه کوید

بنام

بناه میدهد خود وا ولاد خود واهلخانه خود را بکلمات خدا تعالی که تمامند
از هر شیطان وجانور گزنده واز هر چشم بدی این تعویز را باید بخوانند واین
آنست که تعویز کرده ست بان جبرئیل علیه السلام حضرت امام حسن وامام
حسین را علیه السلام ومراد از کلمات الهی ممکنست که قران باشد
چنانکه در کریمه وتمت کلمت ربك صدقا وعدلا که در سوره
مبارک انعام ست گفته اند ودیگر از انجمله دعا اینست که در فقیه از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون پهلوی راست خود بر بستر گذارد
باید که گوید بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیك ووجهت
وجهی الیك وفوضت امری الیك والجات ظهری الیك
وتوكلت علیك رهبة منك ورغبة الیك لا ملجا ولا منجی منك
الا الیك امنت بكتابك الذی انزلت وبرسولك الذی
ارسلت ثم یسبح تسبیح الزهرا علیها السلام حاصل معنی انکه
میخوابم بنام خدای معبود من بدرستیکه من تسلیم کردم خود را بتو
واوردم روی خود را بسوی تو وواگذاشتم کار خود را بتو وتکیه دادم
پشت وادم پشت خود را بعنایت وحمایت تو وتوکل نمودم بر تو نظر به ترس

وحمل بجاتی از تو مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساخته
تو و بپیغمبر تو که فرستاده . بعد از تسبیح زهرا علیها السلام بکند و بعد
ازین عبارات عبارتی دیگر هست که ممکنست که تتمه کلام آنحضرت باشد
اگرچه در مفتاح الفلاح چنین نداشته وان اینست که من اصابه فزع
عند منامه فلیقرأ اذا اوی الی فراشه المعوذتین وآیة الکرسی
حاصل معنی آنکه کسی که در وقت خواب او را خوف و هراسی بهم رسد
باید که سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی
خواند و نیز در همان کتاب از همان عالیجناب منقولست که هر که این کلمات را
خواند من ضامنم برای او که هیچ عقربی و جانور گزنده بوی گزند و آسیب
نرساند تا صباح که اعوذ بکلمات الله التامات التی لایجاوزهن
بر ولا فاجر من شر ما برأ ومن شر کل دابة هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم ملخص مضمون آنکه پناه میگیرم بکلمات
خدای تعالی که تمام‌اند یعنی که مذکور شدن آن کلماتیکه درنمیگذرد و از مقتضای
آنها هیچ نیکی و بدی از شر آنچه خلق کرد و آفریده است و از شر هر جنبنده
که خدای تعالی گیرنده موی پیشانی آن یعنی مالک و مسخر آنست بدرستی که خداوند

۱۸۹

من براه راست وطریقه حق وافعال او برنهج عدل وصوابست دیگر
از انجمله قرات کریمه ان الله یمسک السموات والارض ان تزول
ا ولبن زالتا ان امسکهما من احد انه کان حلیما غفورا است
که در سوره شریفه فاطر ست چه در رقعیه از مقدسه رضویه علیه السلام ماثورست
که انحضرت از پدر بزرگوار خود روایت کنند که لم یقل احد قط اذا اراد ان
ینام یمسک الی اخر الحدیث الا ه فسقط علیه البیت حاصل معنی
اینکه هرگز نشنده است که کسی در وقتی اراده خواب این آیه را خوانده باشد
وخانه برسر او افتاده باشد دیگر از جهة دفع احتلام در رقعیه از حضرت
امام همام حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا احفت الجنابه
فقل فی فراشک اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام ومن سوء
الاحلام ومن ان یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام
یعنی هرگاه ترسی از جنابت پس بگو بید در جامه خابت که خداوندا بدرستی که
من پناه می گیرم بتو از احتلام واز خوابهای بد واز انیکه بازی کند
بامن شیطان در بیداری و خواب و این دعا در کافی نیز از جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام منقولست که میخوانده از جهت دفع شر خوابهای

ناخوش در کافی از والاجناب ابی عبد الله علیه السلام مرویست الخ

حاصل این است که چون کسی خواب ناخوشی ببیند باید که پهلوی که

بران خفته بپهلوی دیگر گردد و گوید که انما النجوی من الشیطان

لیحزن الذین امنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله این

عبارت شریفه از ایات بابرکات سوره مجادله است بعد ازان بگوید که

عذت بما عاذت به الملائکة المقربون وانبیاؤه المرسلون و

عباده الصالحون من شر ما رایت ومن شر الشیطان الرجیم یعنی

پناه گرفتم بانچه پناه گرفتند بان فرشتگان مقرب الهی و پیغمبران مرسل

او و بندگان صالح او از شر انچه دیدم و شر شیطان رانده شده از رحمت

و در بعضی تفاسیر در طی ایت مذکوره از حضرت صادق علیه السلام روایت حسن بن ... ی

نموده که هرکه خواب هولناک بیند چون بیدار شود این ایت را خواند که النجوی

من الشیطان الی آخره و بعد ازان گوید که اللهم بحق محمد وال محمد

قنی شر ما رایت فی مناجی و الخواب کسی نگوید خدا تعالی شر الخواب را ازو

برگرداند و بکراز الجمله سرمه کشیدنست و این از اطوار سید ابرار یعنی سرمه کشش

دیده بینش و مردم اوفیتش حضرت نبوی صلی الله علیه السلام بوده که چون عازم

فراش خواب بکر دیو سرمه میکشیده ست و در مفتاح الفلاح منقولست که
من اصابه ضعف فی بصره فلیکتحل سبع مرات عند منامه من
الاثمد اربعة فی الیمنی او ثلثة فی الیسری ملخص معنی انکه کسی را که بباصره
ضعفی بهم رسد باید که در وقت خواب هفت میل سرمه بکند چهار در چشم راست
و سه در چشم چپ و هم در انکتاب از ان والاخبار روایت نموده که الکحل عند
النوم امان من الماء الذی ینزل فی العین یعنی سرمه در وقت
خواب امانست از ابی که نزول میکند در چشم و مرویست که در وقت سرمه
کشیدن این دعا خوانده شود که اللهم انی اسالك بحق محمد و آل
محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و
البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة
فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لك ابدا ما ابقیتنی خلاصه
خلاصه مضمون انکه خداوندا بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بحق محمد
و آل محمد اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه گردانی و جا دهی روشنائی
را در چشم من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل من و سلامتی را در نفس
من و وسعت را در رزق من و شکر گذاری مر ترا همیشه چند انکه باینده دار

مطلب چهارم در ذکر آنچه بعد از بیداری از خواب تا وقت نماز
گذارش آن از مستحبات وارد است بر خردمندان بیدار دل ظاهر است
که چون آدمی در بستر خود غنود و خواب متاع عقل و هوش را که مناط اختیار
و سرمایه حرکات ارادیه است از سرای بدن ربود و چراغ شعور از تراکم
بخار فرو مرد و گل بیخ برگ حواس از سموم هجوم خواب بر شاخسار بدن
مرد بحکم النوم اخ الموت آدمی در آن وقت با مردگان برابر و هستی چنین
با نیستی برابر است و چون باراده حضرت باری السمات و خالق سموات
حیات که کمد خدای روح از استیلای سپاه خواب از سرای تن فراری
بود در مقوله بیکاری و بی استقلالی متواری گردیده و غیر تعلقی و برابایی
ویرانه باقی نتوانستی بود دیگر بار عزم تنگنای این دار نمود و قفل جواهر کلید
حول و قوت حیات رب الارباب از در دروازه و لخت چشم گشود و ساکنان
عقل و روح در آن در بار رحل اقامت انداختند و کارکنان حواس همچنان بشغل خود
پرداختند شک نیست که آنحالت آدمی را حیات تازه و نعمتی بی اندازه است
که واهب بی خطا بفضل و کرم خود عطا فرموده است پس سزاوار است که
بنده که درین وقت شکر این نعمت کبری که از بالین بر میدارد و در

درگاه

درگاه حضرت او بر زمین گذارد و از سجده شکر سر قدم ساخته طریق
خاکساری سپارد و این از عادت منبع سعادت حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه واله بود که چون بیدار میشد سجده میکرد و چون درینوقت
بنده بسجده اندر گاه سربلند کرد و در وقت سجود یا بعد از سر برداشتن
گوید که الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد
لله الذی رد علی روحی لاحمده واعبده حاصل معنی اینکه
سپاس مر خدا یرا که زنده گردانید مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوی اوست
نشور یعنی در قیامت که خلایق زنده شوند همگی را بازگشت بحضرت
اوست سپاس مر خدا برا که باز گردانید بر من جان مرا تا حمد او گویم و طریق
بندگی او پویم و در فقیه آورده که چون حضرت رسول خدا در فراش خواب
ما وا مینمود میفرمود بسمک اللهم احیا و باسمک اموات یعنی بنام تو ای
معبود من زنده میشوم و بنام تو میمیرم و چون بیدار گردید میفرمود که الحمد
لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور و هم در الکتاب
از عالیجناب ابی عبدالله مرویست که چون از خبر داحدی از شما یعنی
از خواب باید که بگوید سبحان الله رب النبیین واله المرسلین و

رب المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل
شیء قدیر خلاصه مضمون اینکه پاک مبدا ام از نقایص و عیوب خدائی
را که خداوند پیغمبران است ومعبود فرستادگان و خداوند ضعیف شمرده شدگان
همانا مرا دائمه معصومین آند یا کافه اوصیا و اولیا که کافه فراعنه وطواغیت
هر زمان ایشان را ضعیف شمرده وزبون میگرفتند چنانکه در کریمه ونرید ان
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین که
در سوره قصص است گفته اند واخبار نیز بر طبق ان وارد است واین مقام تفصیل
ان اینست وسپاس انخدایرا که زنده میسازد مردگان را و بر هر چیزی تو
توانا ست که چون این را بگوید خدای تبارک و تعالی فرماید که راست گفت
بنده من و شکر کرد و در همان کتاب شریف و کافی نیز مذکور است که حضرت ابی
عبدالله علیه السلام چون آخر شب برمیخواست و باواز بلند چنانکه اهل خانه می شنیدند
میگفت که اللهم اعنی علی هول المطلع ووسع علی المضطجع وارزقنی
خیر ما قبل الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی ای معبود من
یاری ده مرا بر هول مطلع وان عبارتست از هراست و دهشتی که در وقت
مرگ و اطلاع بر احوال انعالم انکس را بهم رسد و فراخ گردان بر من خوابگاه

مرا که قوت باشد و روزی مرا جز آنچه بیش از مرگست و روزی کن مرا
خیر آنچه بعد از مرگست و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست
که چون شب از خواب برخواستی بگو الحمد لله الذی رد علی روحی
لاحمده واعبده ترجمه این عبارت مذکور شد پس چون آواز
خروسان شنیدی بگو سبوح قدوس رب الملائکة والروح
سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت وحدک عملت سوء و
ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حاصل معنی
آنکه خداوندا تو منزهی و مقدسی و خداوند فرشتگان و روح بالای خداوند
فرشتگان و روح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو باین معنی که نا رحمت
و امرزش گنجایش دارد غضب نمیکنی نیست معبود بر حقی جز تو معبود
یگانه بد کردم و ستم بر خود کردم پس بیامرز مرا که بدرستیکه نمی امرزد
گناهان کسی مگر تو پس چون برخواستی نظر کن در اطراف و کنارهای آسمان
و بگو اللهم لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات ابراج
والارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض ولا
بحر لجی یدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الاعین

وما تخفی الصدور وغارت النجوم ونامت العیون وانت الحی

القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم سبحان ربی رب العالمین

خلاصه معنی آنکه ای معبود من نمی پوشاند چیزی را از تو هیچ شبی که پوشانیده

چیزیست بتاریکی و نه هیچ آسمانی که صاحب برجهاست و نه هیچ زمینی که

صاحب مکانها هموار گسترده ست و نه هیچ تاریکیهاء که بعضی بر بالای

بعضی ست و این عبارت از غلظت و شدت ظلمت و نه هیچ دریای

عظیم بیش انکس مرد که شب طریق بندگی می بجا بدار بنده کان تو با بنعمتی

فایده ۰ او را ۰ تمامی شب جزای بسر منزل عبادت و باری سکنی اینها را

با دراک این سعادت میدانی خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میدارند

سینها یعنی بر عماریها و نگاه ها و دیدن گوشه چشمی بینا و بر اسرار ضمایر

و مخفیات خاطر دانای و فرو رفتند ستارها و خفتند چشمها تو زنده

و با مور خلایق قیام کننده ۰ بگیرد ترا سستی و خواب منزه میدانم ترا از نقایص

و عیوب خدا و بنده خود را که خدا و نه هیچ عالم و معبود بغیر از تست پس بخوان

پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی خلق السموات والارض تا قول

خدا تعالی انک لا تخلف المیعاد بعد از ان سوال کن و وضو ساز پس

[illegible]

۱۹۳

چون در آب گذاشتی بگو کہ بسم اللہ و باللہ اللهم اجعلنی

من التوابین واجعلنی من المتطهرین پس چون فارغ شدی

بگو کہ الحمد للہ رب العالمین پس چون بنماز برخواستی بگو کہ بسم اللہ و

باللہ و الی اللہ ومن اللہ وماشاء اللہ ولاحول ولاقوۃ

الا باللہ العلی العظیم اللهم اجعلنی من زوارك وعمار

مساجدك وافتح لی باب توبتك واغلق عنی باب معصیتك

وکل معصیته الحمد للہ الذی جعلنی ممن یناجیه اللهم اقبل

علی بوجهك جل ثناؤك ملخص معنی آنکه شروع میکنم بنام خدا

وبیاری خدا وروی می آورم بسوی وبعبادت تو قیام می نمایم از

جانب خدا وآنچه خدا خواست میشود ونیست توانائی برکاری مگر بخدای

معبود من بگردان مرا از زیارت کنندگان خود وعمارت کنندگان

مساجد خود وبکشا برای من در توبه وببند از برای من در نافرمانی خود

هرنافرمانی را حمد مر خدا وندی را که گردانید مرا از کسانی که با و مناجات

میکنند ای معبود من بگردان روی عبادیت وشفقت خود را بمن بزرگی

وعظمت ثنا ووصف تو بنیکوی ودر مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور

که علی بن الحسین علیه السلام پیش از نماز شب دو رکعت نماز سبک گذاردی
و در رکعت اول الحمد و قل هو الله احد و در رکعت دویم الحمد و قل یا ایها
الکافرون خواندی و شیخ طوسی طاب ثراه در کتاب مذکور و شیخ کفعمی نیز
رحمه الله در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم روایت نموده اند حدیثی که حاصل معنی آن اینست که هیچ بنده نیست
که شب برخیزد و پس دو رکعت نماز گذارد و پس دعا کند در سجود و پس از برای
چهل کس از اصحاب و یاران خود که ذکر کند نامهای پدران ایشان را مگر اینکه
جمیع مسولات او مبذول گردد مطلب پنجم در کیفیت نماز شب و آداب
متعلقات آن بر پویندگان منهج بندگی و جویندگان این سعادت
و فرخندگی مخفی نماند که نماز شب عبارت از هشت رکعت است که اولا گذارده میشود
هر دو رکعت بیک تکبیر و سلام و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارده میشود
که از نماز شفع می نامند و بعد از آن یک رکعت دیگر است که از امفرده وتر
میخوانند و گاهی نیز نماز شب بر مجموعه این یازده رکعت اطلاق میشود
و گاهی نیز مجموعه این یازده رکعت و دو رکعت نافله صبح را که سیزده رکعت
باشند نماز شب میگویند و گاهی نیز مجموعه دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را

دو ازنا

دو تر او تر میخوانند چه وتر بمعنی طاقست و این استعمال در احادیث
و عبارت فقها قدما شایع شده بلکه در غیر ان نادرست و وقت ادای این
نصف شب است تا صبح صادق چند انکه بصبح نزدیک باشد افضل ست و اگر
مظنون باشد که وقت تنگ ست ابتدا بشفع و وتر نافله صبح می نماید و
بعد از ان ظاهر شود که وقت باقیست شش رکعت دیگر را بنا ان آید که مجموعه
یازده رکعت شود و انگاه یک رکعت نافله صبح را بقول شیخ مفید و دو رکعت
نافله صبح را تنها بقول علی بن بابویه اعاده نماید که مجموعه سیزده رکعت
شود و اگر در اثناء نماز صبح در مد گفته اند که اگر چهار رکعت از ان گذارده شده
باشد باقی را نیز به نیت ادا مخفف و سبکبار تمام رساند و بفاتحه تنها اکتفا نماید
و الا قضا کند و از بعضی روایات چنین مستفاد میشود و مشهور میان
علما نیز اینست که اگر کسی را گذاردن این نماز در وقت مذکور بجهت غلبه خواب
یا مانع دیگر متعذر بوده باشد در نصف اول شب میتواند گذارد و اما قضای
آن افضلست و حدود و آداب این نماز مغفرت انجام سعادت آغاز و
متعلقات ان بر دو گونه است اعمال ظاهری و احوال باطنی که طایر
جان را در پرواز باوج کمال بمنزله دو بالست اما اعمال ظاهریه و ان نیز بر دو گونه است

مختصر و مطول که متهجد بقدر شوق و قوت و بحسب اقتضای وقت و فرصت
هر یک ازین دو طریق را که خواهد اختیار مینواند نمود اما مختصر اینکه
بعد از طهارت هشت رکعت نماز هر دو رکعت بتکبیر احرام و سلامی چنانکه
مذکور شد گذارد و در هر دو رکعت فاتحه و هر سوره خواهد بخواند و افضل
انست که در رکعت اولی ازین نماز سوره قل هو الله احد و در ثانیه قل
یا ایها الکافرون تلاوت نماید و در مجموعه این رکعات گفته اند که فاتحه
تنها نیز چون سایر نوافل اکتفا می تواند نمود و بعد ازان دو رکعت شفع
نیز بدستور و بعد ازان مفرده وتر نیز بطریق مذکور و از دعاهای مختصر که در
قنوت وتر از حضرت صادق علیه السلام در تهذیب منقولست اینست که
اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة
یعنی خداوندا بیامرز ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را و عفو کن از ما در دنیا
و آخرت راوی این حدیث گوید که دیگر آنحضرت فرمودند که مجزیست در قنوت
سه تسبیح و اما مطول اینکه بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با دعیه مشحون
نماید و در هر یک از دو رکعت نخستین فاتحه و سه بار قل هو الله احد خواند چه در کتاب
منزلیة فقیه مرویست که من قرأ فی الرکعتین الاولیین من صلوة

اللیل

الليل في كل ركعة منهما مرة وقل هو الله احد ثلثين مرة انفتل وليس بينه وبين الله عز وجل ذنب الا غفر له حاصل

معنی انکه هر که قرات در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سوره فاتحه یکبار و سوره قل هو الله احد سی بار منصرف و فارغ نشود ازان و حالانکه نباشد میانه و خدای عز وجل هیچ گناهی مگر انکه امرزیده شود برای او و در هر یک از شش رکعت دیگر بعد از فاتحه هر سوره که خواهد خواند بعد از فراغ ازانها دو رکعت شفع گذارد و انگاه بمفرده وتر برخواسته وان نیز بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با دعیه مقرره نماید و قرات در دو رکعت شفع و یک رکعت وتر بر دو گونه است یکی انکه در سه رکعت بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد قرات نماید چنانکه در تهذیب از عبد الرحمان بن حجاج مرویست که گفت پرسیدم از ابی عبد الله علیه السلام از قراءت در وتر انحضرت فرمود که کان بینی و بین ابی باب وکان ابی اذا صلی یقرا فی الوتر بقل هو الله احد فی ثلثهن حاصل مضمون انکه میان من و میان پدرم دری بود پس چون پدرم نماز میگذارد و قرات میکرد در هر سه رکعت وتر بقل هو الله احد و هم در تهذیب الاحکام ازان امام همام علیه السلام

منقولست که کان ابی عبد الله علیه السلام یقول قل هو الله احد

تعدل ثلث القران وکان یحب ان یجمعها فی الوتر فیکون

القران کله ملخص مضمون اینکه پدرم علیه السلام میگفت قل هو الله

برابری میکند یعنی در ثواب با ثلث قرات و دوست میداشت اینکه جمع کند

هر سه ثلث قرا را در وتر یعنی در سه رکعت باینطریق که در هر رکعتی قل هو الله احد

خواند که تمام قران شده باشد و دویم اینکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه معوذتین

و در مفرده وتر قل هو الله احد قرات کند و در فضل اینطریق در فقیه مرویست که

من قرا فی الوتر بالمعوذتین وقل هو الله احد قیل له ابشر یا عبد

الله فقد قبل الله وترک محصل معنی اینکه هر که قرات کند در وتر یعنی در سه

رکعت بسوره قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقل

هو الله احد باینمعنی که در هر رکعت یکی از سوره را خواند گفته شود مر او را

یعنی بزبان حال یا فرشتگان که مژده باد ترا ای بندهٔ خدا که بتحقیق قبول کرد حق تعالی

وتر ترا و موید و مبین آنکه درین دو حدیث شریف بعد از وتر سه رکعت شفع

و مفرده وترست حدیثی است که در کتاب شریف تهذیب از یعقوب بن یقطین

مرویست که گفت سئلت العبد الصالح علیه السلام عن القراة فی

وقلت ان بعضا روی قل هو الله احد فی الثلث وبعضا روی
فی الاولین والمعوذتین وفی الثالثة قل هو الله احد حاصل
معنی آنکه پرسیدم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را از قرات در سه رکعت
وتر وگفتم که بعضی روایت کرده اند قل هو الله احد را در سه رکعت وبعضی روایت
نموده اند در دو رکعت نخستین که شفع باشد معوذتین ودر رکعت سیومین
قل هو الله احد آنحضرت از امر باختیار شق ثانی همانا بیان افضلیت است نه
نهی شق اول پس نقض در حدیث تنافی نخواهد بود ومخفی نماند که بعضی از فقها
قرات قل هو الله احد در رکعت سیومین وتر سه مرتبه ذکر نموده اند ومستند
آن از کتب مشهوره اخبار بنظر قاصر نمیرسد مگر آنکه در حدیث دویم که از
تهذیب نقل شده لفظ وتر را حمل بر مفرده کرده باشند واین نحو خلاف
ظاهر واستعمال وتر در احادیث نادرست معهذا بنا بر قاعدهٔ اصولی
اصل عدم زیادتیست والله اعلم بالجمله افضل اینست که در جمیع رکعات
قرات را بلند خوانند ودر هر دو رکعت بعد از قرات قنوت خوانند
مگر در رکعت دویمی شفع که قنوت آن همانست که در مفرده وتر است چه در تهذیب
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که القنوت فی المغرب فی الرکعة الثانیة

وفی العشاء والغداة مثل ذلک وفی الوتر فی الرکعة الثالثة

یعنی قنوت در نماز شب در رکعت دویمین ست و در نماز خفتن و نماز صبح نیز

بدستور و در وتر یعنی سه رکعت شفع و مفرده وتر در رکعت سیومین ست

و بنابراین روایت حدیث القنوت فی کل رکعتین فی التطوع والفریضة

وحدیث القنوت فی کل صلواة از حضرت ابی جعفر ماثورست و در فقیه

و تهذیب هر دو مذکور اند مخصص خواهند بود بدعای شفع و مفرده وتر هر گاه

یکنماز باشد چنانکه اطلاق لفظ وتر بران هر سه مشعر بر انست احتیاج بتحقیق

حدیث ثانی نیست و از متاخرین فقها شیخ موید شیخ بهاء الدین محمد علیه

الرحمة متوجه این مسئله شده در جامع عباسی فرموده است که قنوت در نماز

وتر در رکعت سیوم ست پس در رکعت دویم شفع قنوت نخواهد بود و بابو جود

اینکه در مفتاح الفلاح دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دویمین قنوت

مستحب ست خواه در فرایض و خواه در نوافل و در رکعت دویمین شفع را

استثنا نکرده ست و ظاهر ست که غافل شده باشد چه اگر منظور وی عدم

اعتبار حدیث مذکور بودی بایستی که در جامع عباسی قنوت بآن نمیدهد و

پوشیده نماند که در قنوت وتر دعاهای موجز و مطول از ائمه صادقین و اهل بیت

طاهرین

طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین بسیار ماثور است و در کتب اعمال ادعیه مذکور و
در فقه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که اطولکم
قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة فی الموقف حاصل مضمون
اینکه قنوت هر کس از شما در سرای دنیا طولانی تر باشد راحتش بروز قیامت
در مقامیکه خلایق ایستند طولانی تر خواهد بود و چون این کتاب مقام آن نیست
که ذکر انها بسامان شود با برادتمامی آن نمی پردازد و بجهة اینکه طالبان
تا وقتی که رجوع بکتب نمایند فی الجمله کارسازی تواند اطباق این اوراق بالکلیه
نیز از ان خالی نگذاشته بذکر چند دعای موجز متوسط مزین میسازد و از انجمله
دعای است که در فقیه مذکور است که حضرت رسالت پناه و انور مقربان درگاه
صلی الله علیه و آله در قنوت وتر میخوانده وان اینست که اللهم اهدنی فیمن
هدیت وعافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت وبارك لی فیمن اعطیت
وقنی شر ما قضیت فانك تقضی ولا یقضی علیك سبحانك رب
البیت استغفرك واتوب الیك اومن بك واتوكل علیك
ولا حول ولا قوة الا بك یا رحیم محصل معنی اینکه ای معبود من هدایت
کن مرا در میان انکسانی که هدایت کردی که عافیت دادی و دوست مرا در میان

انکسانیکه دوست داشتی و برکت ده مرا در آنچه عطا نمودی و نگهدار مرا از
شر آنچه قضا فرمودی یعنی حکم کردی و مقرر نمودی از سوانح و دفات چه
بدرستیکه تو قضا و حکم میکنی بر خلق و کسی حکم و قضا نمیکند بر تو مقدس میدانم
ترا از هر نقصی ای خداوند خانه کعبه طلب آمرزش میکنم از تو توبه و بازگشت
مینمایم بسوی تو ایمان آورم بتو توکل میکنم بر تو و قوت و توانائی نیست کسی را
بر کاری مگر بیاری تو ای رحم کننده بر بندگان دیگر از الجمله دعائیست
که عالیجناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام در قنوت وتر میخوانده و در تقیه
مذکور است و آن اینست اللهم خلقتنی بتقدیر و تدبیر و تبصیر بغیر
تقصیر اخرجتنی من ظلمات ثلث بحولك وقوتك لحاول الدنیا
ثم ازاولها ثم ازایلها واتیتنی فیها الکلاء والمرعی وبصرتنی
فیها الهدی فنعم المولی یا من کرمتی وشرفتنی ونعمتنی اعوذ بك
من الزقوم واعوذ بك من الحمیم واعوذ بك من مقیل فی النار
بین اطباق النار فی ظلال النار یوم النار یا رب النار اللهم
انی اسالك مقیلا فی الجنة بین انهارها واشجارها وثمارها
وریحانها وخدمها وازواجها اللهم انی اسالك خیر الخیر

رضوانك والجنة واعوذ بك من شر السخطك والنار
هذا مقام العائذ بك من النار این فقره را سه بار گفته منزمو
اللهم اجعل خوفك فی جسدی کله واجعل قلبی اشد مخافة
لك مما هو واجعل لی فی کل یوم ولیلة حظا ونصیبا من عمل
بطاعتك واتباع مرضاتك اللهم انت منتهی غایتی ورجائی و
مسئلتی وطلبتی اسالك الهی کمال الایمان وتمام الیقین و
صدق التوکل علیك وحسن الظن بك یا سیدی اجعل احسانی
مضاعفا وصلوتی تضرعا ودعائی مستجابا وعملی مقبولا
وسعی مشکورا وذنبی مغفورا والقنی منك نضرة وسرورا
وصلی الله علی محمد واله خلاصه مضمون این دعای شریف که از جداول
فقراتش زلال بلاغت روان واز نواحی کلماتش انوار استجابت تابان
ست اینکه ای معبود من از بدی مرا بتقدیری و تدبیری و توضیحی علم حکمت
که مرا داین باشد که نقش مرا با خامه صنع بصفحه هستی چنان نگاشتی که حسن
تدابیری که در هر عضوی از اعضای من بکار رفته وفواید که در هر جزوی از
اجزای من تعبیه گشته ظاهر و واضحست ودران تقصیر و کوتاهی نکردی و بیرون

آوردی مرا از بسته باریکی که تاریکی عدم باشد و تاریکی صلب پدر و تاریکی رحم
مادری بقوت و توانائی وخود قصد دنیا میکنم بعد ازان جستجوی ان مینمایم بعد
ازان جدا میکردم حاصل اینکه بعد از انکه ازان بسته ظلمت بروشنائی وجود در آمدم
طالب دنیا و مباشر تحصیل آن میشوم و بعد ازان بمرگ ازان مفارقت مینمایم
و دادی مرا در دنیا گناه و چراگاه تا چهارپایان خود را دران چرانم و
واضح و روشن گردانیدی برای من دران هدی یعنی راه راست و دین
حق را پس خوب خداوندی تو و نیکو مولای و آقای پس ای آنکس که مکرم
و مشرف ساختی مرا و نعمت دادی بمن پناه میگیرم بتو از زقوم و اندرختی
با میوه درختیست که در قعر جهنم رسته و شاخهای ان بجمیع درکات
در رسیده و ازان میوه در کمال کراهت و نهایت بعضست و خوراک
دوزخیانست در روز قیامت در دنیا ه میگیرم بتو از حمیم و ان آبیست در نهایت
گرمی که چون تشنگی بر دوزخیان غلبه کند ازان آب بایشان دهند
و چون انرا بپیش لب آورند گوشت رویهای ایشان از حرارت آن
پخته شود و چون بیاشامند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد و پناه میگیرم
بتو از خوابیدن در آتش میان طبقهای آتش و در سایهای آتش روزی که

گنهکاران

گنهکاران باشی روزی خداوند آتش ای معبود من بدرستیکه من
درخواست میکنم از تو خوابیدن در بهشت را میان جویهای بهشت
و درختان و میوه های آن و خدمتکاران آن و زنان همخوابه آن
ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از بهترین هر چیزی را که آن
رضای تست و بهشت و پناه میگیرم از بدترین هر شری که آن خشم تست
و آتش این ایستادن من در خدمت تو ایستادن کسیست که پناه میگیرند
ست بتو از آتش ای معبود من بگردان آن ترس خود را در همه جسد من
و بگردان دل مرا خوفناک تر و بگردان برای من در هر روزی و شبی
بهره از عمل بطاعت تو به پیروی رضای تو ای معبود من تو منتهای فایده من
و امید من و سوال طلب منی باین معنی که در امور مذکوره چون از خلایق
یاس حاصل شود عاقبت رجوع بتو میشود و آنکه حاجت گذاری مخلوقات
نیز بیاری الهام و مشیت تست مسئلت مینمایم ای معبود من آنکه کامل
سازی ایمان مرا و تمام گردانی یقین مرا و صادق کنی توکل مرا بر خود
و نیکو گردانی ظن مرا بخود ای سید من بگردان نیکوکاری مرا دو چندان
یا بیشتر و نماز من همه از تضرع و زاری و دعای مرا مستجاب و عمل مرا قبول و سعی

مرا در بندگی پسندیده و گناه مرا امرزیده و بس آور مرا از جانب خود
شگفتگی در رو و شادمانی در دل این عبارت مقتبس است از کریمه و لقیهم
نضرة و سرورا که در سوره شریفه هل اتی است مخفی نماند که درین قنوت
چهل مومن را بگان بگان نام بردن و برای ایشان استغفار و طلب
مغفرت کردن شایع و مشهور و در کتب اعمال مذکور است و از تتبع اخبار
چنین منظور میگردد که این از اداب مختصه قنوت و تر نیست بلکه در مطلق
اوقات دعا مستحب است اگرچه مستندی درین باب بنظر نمیرسد غیر حدیثی که در
کتاب دعای کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام منقولست که من
قدم اربعین من المومنین ثم دعا استجیب له یعنی کسی که مقدم دارد
چهل کس را از مومنان و بعد از ان دعا کند یعنی برای خود مستجاب میشود
برای او و احادیث بسیار در فضل و ثواب دعای کردن برادران مومن
غایبانه وارد گردیده است و در هیچیک تخصیص بقنوت وتر و عدد چهل
مومن نشده و روایتیکه شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده
چنانچه مذکور شد اما مختص بوقت سجود است محلا احوط اینست که دعای
بر چهل مومن را از اداب وتر نشمارد بقصد اینکه از مستحبات و اداب مطلق

دعاست

دعاست بان قیام نماید و از جملهٔ اداب وتر استغفارست چنانکه در
فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که فرموده اند استغفر الله
فی الوتر سبعین مرة تنصب یدك الیسری و تعدّ بالیمنی الا
ستغفار حاصل معنی انکه استغفار کن از خدا تعالی در نماز وتر هفتاد
بار این کیفیت که دست چپ خود را نگاهداری یعنی در پیش رو چنانکه در قنوت
مقررست و میشماری بدست راست استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه واله وسلم منقولست که استغفار میکرد در وتر هفتاد بار و میگفت که
هذا مقام العائذ من النار هفت بار و حضرت زین العابدین علیه السلام در
وتر میگفت العفو العفو سیصد بار و در کتاب شریف کافی مذکورست که از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند که در قنوت وتر چیزی مؤقتست یعنی عمل
مقرر که در ان وقت باید کرد هست و گفته شود هست فرمودند ثنا کن
بر الله تعالی و صلوات فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و استغفار کن
برای گناه عظیم خود و بعد از ان فرمودند که هر گناهی عظیمست یعنی هرچه
نافرمانی جناب سبحانیست از سهل و کوچک ممنوع نشمرد و بعد زخواهی
و استغفار طریق تدارک ان باید برد و در فقیه از جناب مستطاب جعفری

علیه وآله وسلم روایت که من قال فی وتره اذا اوتر استغفر الله

ربی واتوب الیه سبعین مرة وواظب علی ذلک حتی یمضی سنة

کتبه الله عنده من المستغفرین بالاسحار ووجبت له المغفرة

من الله عز وجل حاصل معنی اینکه هرکه گوید در نماز وتر خود استغفر الله

ربی واتوب الیه هفتاد بار ومداومت کند بر این تا اینکه یکسال بگذرد

بنویسد خدای تعالی او را نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها و

واجب کرد برای او آمرزش از جانب خدای تعالی عبارت کتبه الله عنده

من المستغفرین بالاسحار اشارتست بکریمه والمستغفرین بالاسحار که

در سوره مبارک آل عمرانست وبکریمه وبالاسحار هم یستغفرون که در سوره شریفه

ذاریاتست چنانکه مذکور شد مجملا قنوت وتر از مظان اجابت دعوات و غفران

سیاتست چندانکه الحاح واصرار در دعا واستغفار در آن بیشتر شود بهتر خواهد بود

مگر اینکه وقت سعت نداشته باشند پس چون از آن بپردازد وبدو دست دعا و استغفار

دامان حیات را بقدر مقدور از خس وخار معاصی خالی واز رنگین گلهای فضل و

ثواب پر سازد در رکوع وسجود بطریق معهود ومعمول تشهد خواند وسلام دهد

وبعد از هر دو رکعت از نماز شب وهمچنین بعد از شفع ووتر دعاها وادعیه بسیار

در خبر و عنوان فواید بر فواید در صنادیق کتب اعمال و ادعیه مجتمع و
و مدخرست صاحب توفیقی که خاطر اخلاص بشناسی کردن خواهش بادراک
فضل و ثواب آنها کشد و مشاطه نو فش جمال حسن اعمال را بهر صفت فیض آنها
نیز خواهد که آراستگی بخشد رجوع بآنها میتواند نمود و اما احوال باطنی که
اصل در عبادت آن و قالب را اعمال بمنزله جانست چون چشم کشاید
و خود را زنده مشاهده نماید از نعمت بزرگ دانسته بشکر آن قیام فرماید
چه ساکن که همه شب در فراش خواب چنان غنوده که دیگر بدنیا باز گشت ننموده اند
و چون ظلمت شب را بیند خود را با تاریکی گور انداز و بفکر تحصیل چراغی
برای آن وحشت سرای پر مار و مور پرداز و چون سر از بالین برداشته
در میان جا نشیند یاد کند از آنکه در بستر لحد وی را زنده ساخته خواهند نشانید
و نکیر و منکر با هیبت تمام بسؤال من ربک و من نبیک وی را مخاطب خواهند گردانید
و چون از جامه خواب برخواسته و وضو ساخته توفیق توجه بمقام نماز یافت
بخاطر رساند روزیکه بحکم فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون
از بستر خاک بموقف هولناک چرا خواهد شتافت و چون در مقام خطاب و
عتاب الهی خواهند واداشت از خجلت ایام و دهشت انتقام سر بالا نتواند

برداشت و چون الله اکبر گوید اندیشه بهان پیشه را متذکر معنی آن گرداند
واز دنیا و عظمت و کبریای الهی دل غفلت نهاد لای را برخود لرزاند و چون زبان
بقرات گشاید روز براکه الیوم نختم علی افواههم زبانها صامت
و جوارح باعمال خود ناطق خواهند گردید یاد کند چون فاتحه و سوره خواند معانی آنها
را خاطر نشان خود گرداند چون باوراد و اوراد کار پرداز داز مضامین و
نکات لفظ و حرف و از القند و نبات کاسه و ظرف خود را ممتلی سازد و از
رکوع و سجود چون شاخ نورس برگ هوا و هوس از خود ریزد و در قیام و قعود
دل دردمندش مانند سپند در آتش شوق بندگی نشیند و خیزد و چون دست
بقنوت بردارد دست از همه چیز جز خدای خود بردارد و در وقت استغفار
گردهای ناهنجار خود را بیاد دارد و شمار استغفار را الصد دانه قطرات اشک
نگاهدارد و بهر استغفار الهی که گوید دل سیاه را بندامت و ترک گناه بگدازد
گند و بهر العفوی که بر زبان آرد سر انگشت مژگانش از سبحه گریه دانه افگند در
خاک قیام شمع صفت با سوز و گداز دمساز باشد و در حین رکوع آتش زنه و از
هر لحظه اشک گرمی از دیده باشد بکید و ساعتی که باین مشغولست لوح دل را از
از نقوش اندیشهای باطل دنیاء بیحاصل ساده سازد و خاطر غفلت آئین

راز منجلاب کدورتهای این سرای کلفت آگین بر آورده و در بحر
بیکران یاد حضرت رب العالمین انداز دو از همه ضرورتر اینکه چون اینها بانجام
رسید و سعادت که ارش آن فایز گردید با تعجب بوری زد و از صریر آن
پیوسته چون برگ بید بر خود لرزد چه بسی زاهدان پرهیزکار و عابدان
شب زنده دار که در طریق فوافل نوافل و طاعتشان چون افواج دقایق
و ساعات از اول شب تا صبح در راه بلکه بیاس شبهای دراز بر قامت
طول عبادت و نمازشان کوتاه بود سیمای اثر سجودشان در چهره چون رنگ
در مل و کیفیت فیض طلعتشان در سهما مانند بود در سنبل سر پرشورشان
را جز خاک سجده گاه بالین نبودی و دامن قامت را کشان عمر حاصل
بندگی از کشت زار لیل و نهار نه وروی دیده ترشان چون چشم ژاله همه شب
بیدار و صفحه رخسارشان مانند برگ لاله از اثر سجود داغدار کام و زبان
شان از شهد شهادت بهره ور و نای حلقوم شان از حلاوت تلاوت تحمید
پیوسته چون نی پر شکر بنیان قیام شان بسیلاب ضعف کاهلی از هم ترنجیده
و سبحه تواتر تسبیح و تهلیلشان بکشایش زور خواب از هم گسیختی با این سعی موفور
و جهد نا محصور آخر الامر شقاوت قرین احوالشان گشته دست از طریقه

واندوخته طاعات چندین ساله خود بر داشتند و باغوای شیطان غرور
و ضلال نفس مغرور از شاه راه هدایت سر به بیابان غوایت گذاشتند
مصداق این مقال احوال خسران مال خوارج نهروانست لعنهم الله که جملگی
زهاد و عباد در منهج صلاح و سداد بودند و عمری غاشیه فرمان امام و رهنمای
جنان بر دوش و در مواعظ و نصایح دلفروز هدایت اموزش در گوش
کشیده بلوازم بندگی قیام نمودند بشبهه بوجی چنان دست زده با از طریقه
ازادگی بیرون نهادند و شعله حسن ایمان شان در روز فروخته به پشت
گرمی فنون شیطان بر روی امام خود ایستادند در ارشاد القلوب دیلمی
روایتی اورده که محصل مضمون ان اینست که چشم و چراغ اهل یقین جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام شبی از مسجد کوفه بر آمده برای سعادت بپای
خود میرفت و قریب ثلثی یا ربعی از شب گذشته بود و کمیل ابن زیاد که
از اخیار شیعه انهادی طریق رشاد بود و قدر و قیمتش در میزان نظر انحضرت
از اکثر مردمان زیاد بسعادت ملازمت فایض بود بدر خانه رسید که مردی
بصورت حزین قران میخواند و این ایه بزبان میراند که امن هو قانت
اناء اللیل ساجدا و قایما یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه قل

هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب کمیل را حسن تلاوت او خوش افتاد و از حال وی که در وقتی چنان بقرارت قران اشتغال داشت عجب آمد ولیکن اظهار آن نکرد و سخنی بر زبان نیاورد و امیر دیدهٔ اولو الابصار و انصاحب سواد نسخهات نسخات ضمایر ملتفت وی گشته فرمود یا کمیل لا یعجبک طنطنة الرجل انه من اهل النار و سانبیک فیها بعد یعنی باید که تعجب نیاوری در ترا اواز قران خواندن این مرد چه بدرستی که او اهل جهنم است و تردد باشد که بر حقیقت این سخن تو مخبر سازم پس کمیل از اگاهی آنحضرت از انچه در خاطر او خطور کرده متحیر از گواهی بر جهنمی بودن مردی چنان قاری و شب زنده دار متعجب و متفکر گردید و مدتی مدید همچنان در تعجب و تفکر می بود تا وقتی که خروج خارج نهروان و مقاتله انزور مجاهدین با آن اهل بغی و عدوان روی نمود و پس در ان روز بعد از انکه امر قتال فیصل یافته و جان پلید هر یک از القوم نابکار المعد و دوچند بدار البوار شتافته بود و سرهای سرکشان را بریده در پهلوی هم بر زمین چیده بود مذ و سرور مردان شمشیر خون چکان در دست داشت و کمیل مذکور در پیش وی ایستاده بود و آن امیر کبیر در ین وقت نوک

شمشیر بر سری از سرهای بریده گذاشته فرمود که یا کمیل من هو قانت آناء اللیل ساجدا و قایما یعنی این سر آن شخص است که در آن شب این آیت میخواند و تو از حال او عجب آمد عاقبت از خوارج گردید و کارش بانجا رسید پس کمیل بن زیاد در قدم وی افتاده پای مبارکش را بوسه داد و از این تعجب و استبعاد زبان باستغفار گشاد و نظر این حکایت حزن فزای عبرت فرما در مجلس نهم باب اول که در مدت ریا و عجب است نگارش یافته الحاصل تا اخوان بند روی ما دیار بستگان و نقوی را از این قماش خطرهای بسیار در راه و رهزنی چون شیطان پیوسته در کمین گاه است پس اصلا بان معجب و مغرور نباید بود و بار خانه عمل را تا از گریوه اجل بسلامت نگذرانی خاطر جمع نباید نمود و آنکه شب رکعتی چند نماز ناقص گذاری چندین منان از آنکه شب سردی بعبادت بر خبری آنهمه پشت امید گرم مساز از آنکه لحظه چند چشم از خواب گشائی اینقدر بر خود مبند یا آنکه قطره چند اشک از دیده باری چندین از روی مجنند رکوع و سجود چند خود را جایکی در عبادت میشمار و بیداری مرده مرده خویش را شب زنده داری مپندار بلکه در حال از احوال خود را معتقد دانسته از کرده ها خجل و در درگاه صمدیت از اوردهای خویش منفعل باید بود در راهی زاد در مرگ

گریه و آه ببرد از بیم گناه روی چون کاه ببرد ره چون نبری بطاعت حق
واعظ باری بگناه خویشتن راه ببرد خدا و ند عز و سما از الابس سنه
و نوم مبر جل شانه کافه شبخیزان و اشک ریزان را از خواب غفلت بیدار
و از شراب غرور هوشیاری عطا نماید و تحفه نالایق طاعت جمله خلایق
را با وی عرق خجالت و گریه ندامت شایسته قبول کرامت فرماید دیگر
از جمله نوافلی که وقت خاص برای ان معین است نماز غفیله است که از ا
نماز غفلت و نماز ساعت غفلت نیز گویند از انجهت که میانه شام و
خفتن گذارده میشود و از اساعت غفلت می نامند برای انیکه ابلیس لعین
درین ساعت و ساعت بین طلوع صبح تا طلوع افتاب لشکریان خود را
در میان خلایق پراکنده می گرداند که ایشان از غافل میسازند و در مهالک
اندازند لهذا اسید ابرار وان غمخوار صغار و کبار امت را درین دو ساعت
باکثار ذکر الهی و پناه جستن بخدای عز و جل از سر ابلیس و جنود او امر
فرموده و بحفظ و حراست اطفال و کودان وصیت فرموده اند و این
و این نماز دو رکعت باین کیفیت که در رکعت اول بعد از فاتحه ایه و
وذالنون اذا ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی

فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین قراءت
نماید پس رکوع وسجود بطریق معهود کرده در رکعت دویم بعد از فاتحه این آیه
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر
والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات
الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تلاوت فرماید
آنگاه دست بقنوت برداشته این دعا بخواند که اللهم انی اسالک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد وان
تفعل بی کذا وکذا یعنی حوایج خود را از درگاه عالمیان پناه جناب الهی
مسئلت نماید بعد از آن گوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی
تعلم حاجتی فاسالک بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما
قضیتها لی وحوایج خود را عرض نماید پس رکوع وسجود بدستور معهود
نموده تشهد خوانده سلام دهد ووقت این نماز بقول شیخ طوسی رحمة الله
در مصباح میانه شام وخفتن است وبنابرین تا نماز خفتن نکذارده وقت
ادای آن باقیست وبقول شیخ بهاالدین محمد طاب ثراه در مفتاح مابین شام

دو وقت خفتن است چه ظاهر لفظ ما بین المغرب والعشا که در حدیث آمده
و بنا برین چون سرخی مغرب برطرف میشو این نماز قضا میکرد و در فضل
این نماز از حضرت ابی عبد الله علیه السلام باین مضمون منقولست که هرکه این
دو رکعت نماز را در میان شام و خفتن گذارد و این دعا خواند و حاجت
خود را مسئلت نماید هرچه سوال کند خدایتعالی بوی عطا فرماید دیگر از الجمله
نماز وصیت است و تسمیه آن باین اسم از آنجهت است که قدوه ادمیان
و قبله عالمیان بان وصیت و سفارش نموده و در فضل و ثواب آن فرموده اند
که هرکه گذارد این نماز را در هرماهی از جمله متقیان باشد و اگر گذارد آنرا
در سالی از جمله نیکوکاران باشد و اگر گذارد آنرا در هرجمعه از نمازگذاران باشد
و هرشب نزدیک باشد در بهشت و بیشمار در نمی آورد ثواب آنرا مگر خدایتعالی
و این نماز دو رکعتست و وقت نیز میانه شام و خفتن است باین کیفیت
که در رکعت اولی بعد از حمد اذا زلزله سیزده بار و در رکعت ثانیه بعد از حمد
قل هو الله احد پانزده بار بخواند دیگر از الجمله نماز اوبین است یعنی نماز
بازگشت کنندگان بخدایتعالی و این چهار رکعت و وقت نماز نیز میانه
شام و خفتن است باین کیفیت که در هر دو رکعت تکبیر احرامی گذارد

و در هر رکعت بعد از فاتحه بنجاه بار قل هو الله احد بخواند و در فضل این نماز
در مصباح شیخ طوسی و کفعمی نیز روایتی مذکورست و حاصل آن اینست که
هرکه این نماز گذارد هیچ گناهی میان او و خدا تعالی نباشد مگر اینکه آمرزیده
شود و در فقیه نیز این نماز بهمین کیفیت و ثواب مرقوم و بنماز فاطمه علیها
السلام نیز موسوم ست ولیکن در آن اختصاص بمیانه شام و خفتن مذکور نیست
دیگر از الجمله نماز حاجتست که در فقیه از حضرت مقدس علی بن الحسین علیه السلام
که آنحضرت را مهمی که پیش می آمد یا غمی رو میداد جامه غلیظترین و درشترین جامهای
خود می پوشیدند بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب میگذارد و در سجده آخرین
هر یک از تسبیحات اربع را صد بار میگفت بعد از آن در سجده اعتراف بگناهان
خود میکرد بطریق که آنچه در خاطر داشت ذکر مینمود و آنچه نداشت در آن
اجمال میفرمود و بعد از آن دعا میکرد و زانوهای خود را بزمین مس می نمود ظاهرا
مراد اینست که برهنه مباشرت که بخاک رسد چه این آداب نماز حاجت دیگر راهم هست
که در فقیه مذکورست و نمازهای حاجت در کتب اعمال بسیار مذکورست و این
حاجت بذکر جمیع آنها نیست دیگر نماز هدیه حضرت اشرف رسالت پناه و اهل بیت
عصمت و طهارتست شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح فرموده و شیخ کفعمی نیز در

توابی

حواشی مصباح خود آورده وان انیت که روایت کرده اند از ایمه علیهم
السلام که بنده باید که رو ... رکعت نماز کذارد و چهار از ان هدیه
فرستد برسول صلی الله ... علیه و سلم و چهار رکعت هدیه فرستد بفاطمه
علیها السلام و روز شنبه جهار رکعت نماز کند و هدیه نماید با امیر المومنین
علیه السلام و همچنین هر روز چهار رکعت نماز کذارد و هدیه کند با مامی دیکر تا
روز پنجشنبه چهار رکعت کند و هدیه سازد بجعفر بن محمد صادق علیه السلام بعد از ان
روز جمعه باز هشت رکعت نماز کذارد و چهار را از هدیه حضرت رسول و چهار
دیکر را هدیه حضرت بتول کرداند و همچنین روز شنبه جهار رکعت کرده
هدیه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و هر روز بعد از ان چهار رکعت نماز
کذارد و هدیه امی نماید تا پنجشنبه هدیه حضرت صاحب الزمان کند و درمیان
هر دو رکعتی کوید اللهم انت السلام و منك السلام و الیك
یعود السلام حینا ربنا منك السلام اللهم ان هذه
الرکعات هدیة منی الی ولیك فلان و نام مبارك انکه این نماز
بقصد هدیه او کذارده میشود مذکور سازد فصل علی محمد و اله و بلغه
ایاها و اعطنی فضل املی و رجائی فیك و فی رسولك

صلوتک علیه واله وفیه دعاء نیز که خواهکند محصل مضمون
بر سبیل اجمال اینکه ای معبود من تو سلامی باین معنی که در ذات
وصفات از هر عیب و نقص سالم ومبرای واز جانب تست وسلامت
وبسوی تو برمیکرد و سلامت باقی دار مارا ای خدا و ندما از جانب خود سلامت
ای معبود من این رکعتها هدیه است از جانب من بسوی دوست تو فلان
بس رحمت فرست بر محمد وال او و برسایر دردی این رکعات را و عطاکن بمن
بیشتر ازانچه آرزوی من وامید مراکه در تست و در رسول تو و در وی یعنی اینکه
این هدیه اوست دیگر از الجمله نماز هدیه اموات مومنین ست و وقت
سیی
انشب اول قبر ست وان دو رکعتست و در رکعت نخستین الحمد و ایة الکرسی
و در دومی الحمد وانا انزلناه ده بار و بعد از سلام این دعا بخواند که اللهم
صلی علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و نام ان
میت برد یعنی ای معبود من رحمت فرست بر محمد وال محمد و بفرست
ثواب این نماز را بقبر فلانکس و در ترغیب باین نماز و ثواب ان از
سید ساداتِ و غمخوار احیای اموات حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه واله وسلم ماثور و در حواشی مصباح کفعمی مذکور ست که فرموده اند

الجمله ملخص مضمون آن اینست که می آید بر میت زمانی سخت تر از شب
اول پس رحم کنید بر مردگان خود بصدقه یعنی اگر تصدق مقدور نباشد
پس باید نماز گذارد واحدی از شما دو رکعت بکیفیتی که مذکور شد که
بدرستیکه خدای تعالی میفرستد همان ساعت هزار فرشته بقبر او با هر فرشته
جامه و حله باشد و وسیع گرداند خدای تعالی قبر او را از تنگی و تاریکی و دمیده شود
در صور عطا فرماید بآن نمازگذارنده بعدد آنچه تابنده است بران آفتاب
حسنات و بلند گرداند برای او چهل درجه و در روایتی دیگر کیفیت این نماز
بدین گونه است که در رکعت اولی بعد از حمد قل هو الله احد دو بار و در ثانیه بعد از
حمد سوره تکاثر ده بار و بعد از آن دعای مذکور را خواند این هر دو روایت
را کفعمی از موجز شیخ بن فهد رحمة الله نقل فرموده است دیگر از الجمله نماز
ادای حق پدر و مادر راست و در کفعمی و در انیس العابدین نیز از سرور
عالم صلی الله علیه و آله منقولست که هر که دو رکعت نماز گذارد در شب
پنجشنبه میانه شام و خفتن در هر رکعته یک الحمد و آیة الکرسی و چهار قل هر یک
پنج بار خواند و چون سلام دهد پانزده بار استغفار کند و ثواب آن را به
پدر و مادر خود دهد بتحقیق که ادای حق ایشان کرده خواهد بود دیگر از الجمله نماز

حفظ و مال و دین و دنیاست در انیس العابدین از حضرت کاظم علیه السلام
این مضمون مرویست که هر که هر روز چهار رکعت نماز گذارد و وقت زوال و
بخواند در هر رکعت الحمد و آیة الکرسی نگاهدارد خدای تعالی او را از گزنده و نقصان
در اهل و مال و دین و دنیایش و دیگر از جمله نوافل موقته نمازهای مخصوص شب جمعه است
و مختصرترین اینها دو رکعت است در هر رکعت الحمد یکبار و اذا زلزلت پانزده بار در
مصباح شیخ طوسی رحمة الله علیه از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که هر که این نماز کند خدای تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و هولهای روز قیامت
دیگر از آنجمله نمازهای مختصه روز جمعه است از جمله اینها نماز اعرابیست و تسمیه آن
باین اسم از جهت است که اعرابی بخدمت حضرت رسول الله علیه و آله و سلم
آمده بعرض رسانید که پدر و مادرم فدای تو باد من دور از مدینه و هر آینه بنماز
جمعه نمیتوانم آمد مرا عملی آموز که بآن فضل نماز جمعه را دریابم و چون بقبیله خود روم
ایشان را نیز بآن اخبار نمایم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
که چون روز جمعه وقت چاشت شود دو رکعت نماز کن و بخوان در رکعت اول
الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در رکعت دویم الحمد یکبار و قل اعوذ
برب الناس هفت بار و چون سلام دهی آیة الکرسی هفت بار بخوان آنگاه برخیز و هشت

رکعت

رکعت دیگر کن بعد سلام بخوان و در هر رکعت الحمد یکبار اذا جاء نصر الله یکبار
و قل هو الله احد بیست و پنج بار و نماز فارغ کردی هفتاد بار بگو که سبحان
الله رب العرش العظیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدان
خدای که برگزید مرا بنبوت که هیچ مومن و مومنه نباشد که این نماز گذارد در روز جمعه مگر
اینکه من ضامنم برای او بهشت را و برخیزد از جای نماز تا امرزد خدا تعالی
گناهان مادر و پدر او را دیگر از نمازهای روز جمعه نماز یست که از اهل بیت اطهار
علیهم السلام منقولست که هر که بعد از نماز پیشین روز جمعه دو رکعت کند در هر رکعت
الحمد یکبار و قل هو الله احد هفتاد بار بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم اجعلنی من
اهل الجنة التی حشوها البرکة و عمارها الملائکة مع نبینا محمد
و ابینا ابراهیم علیهما السلام یعنی ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشت
که انچه دران اکنده برکتست و ساکنان و نشستگان ان ملائکه با پیغمبر ما محمد و پدر ما
ابراهیم علیهما السلام چون این نماز کند هیچ رنج و بلیه و فتنه باو نرسد تا جمعه
دیگر و خدا تعالی جمع کند میان وی و میان ابراهیم علیهما السلام در بهشت
دیگر از جمله انها نماز طلب فرزندست از بحر الجواهر از معاذ حضرت امام
محمد باقر علیه السلام ماثورست که هر که خواهد که زن بار ور گردد باید که دو رکعت نماز

کند بعد از نماز ظهر روز جمعه در رکوع و سجود از طول دهد و بعد از سلام گوید
که اللهم انی اسالك بما سالك ذکریا علیه السلام اذ نادی رب
لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین اللهم وهب لی ذریة طیبة انك
سمیع الدعاء اللهم باسمك استحللتها وفی امانتك اخذتها فان
قضیت لی فی رحمها ولدا فاجعله غلاما مبارکا زکیا ولا تجعل
للشیطان فیه نصیبا ولا شرکا حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه
من سوال میکنم بانچه سوال کرد ترا بان ذکریا علیه السلام چون نداکرد ترا که ای
خداوند من مگذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن کرامت فرما و تو بهترین وارثانی
پس اگر مرا وارثی نبود هیچ باک نیست این ثنا نیست که ذکریا حق تعالی درینمقام
نموده است بصفت بقا و این ایة در سوره مبارک انبیاست ای معبود من
ببخش مرا از پیش او اولادی پاکیزه بدرستیکه تو شنوا این دعای مرا این ایه
در سورهٔ ال عمران و بجای اللهم ربت ای معبود من باسم تو حلال دانستم
او را یعنی زوجه خود را و در امانت تو فرا گرفتم ویرا پس اگر قضا نموده و مقرر
فرموده برای من در رحم او فرزندی پس بگردان ان فرزند را پسری مبارک
پاکیزه روزکار و مگردان برای شیطان در وی بخشی و شراکتی دیگر از نمازهای

سوقته نوافل ماه مبارک رمضان است و این بیش از آنست که تنگنای
این مجلس گنجایش ذکر همه آنها داشته باشد ریاض کتب اعمال بکلهای
گوناگون تفاصیل آنها مشتمل است و از آنکه نگارش آنجا نمیشاید و گذارش
آن بر دوش طبیعت کاهلان بنزگرانی می نماید نمازیست که جناب سید
علوی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت فرموده اند که هرکه
در شب از ماه رمضان بعد از نماز خفتن یا صبح دو رکعت نماز کند در هر
رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار خواند و بنا بر بعضی روایات
بعد از فراغت هفتاد بار استغفار نماید بحق آنکسی که مرا بحق بخلایق فرستاده
و این قسم را شش نوبت فرمودند که خدای تعالی هشت هزار فرشته را
امر فرماید که برای او حسنات نویسند و سیات محو کنند و درجات
بلند نمایند تا آمدن ماه رمضان دیگر و در جنتهای فواکه نشانند و قصرها
بنا نمایند و در بهشت بنویسند برای او ثواب هفتاد هزار حج و ثواب
آزادی هفتاد بنده دیگر از آن جمله نماز عید قربان و عید ماه رمضانست
و این نماز در عصری که امام زمان از نظرها نهان و آفتاب عالم آرای
وجود مبارکش در سحاب غیبت پنهان باشد بنا بر مشهور از جمله مستحبات

و وقت گذاردن ان روز عید بعد از طلوع افتابست تا زوال و سزاوار
انست که مرد اگاه دین روز شریف عید بزم متذکر احوال روز رستخیز گردد چه
این روز بزبان روز معنا بنهایت بر احوال و اوضاع العرصه هوشربا است مثلاً
چون صدای الصلواة موذن بشنود کریمه یوم یدعو کل اناس بامامهم
را بر زبان حال خواند و ندای منادی روز قیامت که واستمع یوم ینادی
المنادی من کان قریب ازان مخبر است بگوش هوش رساند و چون
لباس در بر کرده قصد بیرون رفتن از سرای خود کند روز یرا که عریان
و پا برهنه از سرای خاک بان عرصه هولناک خواهد شتافت یاد نموده دل را
از لباس رنگارنگ هوسهای وار روهای دنیا عریان سازد و چون از
خانه بر آید و مردمان را مشاهده نماید که فوج فوج متوجه عیدگاه اند بیاد آورد از وقتی که
بحکم یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا خلایق چون مور از رخنهای گور بر اند
گروه گروه متوجه انتقام پر اندوه خواهند گردید و چون اختلاف اوضاع طبقات
و اصناف خلق را ببیند که اغنیا بد ارای قباهای حریر و دیبا و دستارهای زرتار
گران بها متلبس گردیده و فقرا از بینوای یکینه جامهای کرباس خود تن در داده
و از زیب و زینتها چشم پوشیده اند بخاطر رساند اختلاف احوال خلایق را در روز

بجمعی

که جمعی حلّهای سندس و استبرق در بر و تاج کرامت بر سر بصد بها و نور
خندان و مسرور ریاض جنان ... امید و برخی لباسهای قطران
برتن و سلاسل و اغلال بر کرد ... رو وشرمنده و از زشتی اعمال سر افکنده
روانه مقر سقر خواهند کردید و چون از شهر بصحرای هموار بی در و دیوار
براید متذکر کریمهٔ فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا
امتا گشته صحرای قیامت بچشم دل مشاهده نماید و چون بر انتشار خلایق بصحرا
نظر اندازد مضمون کانهم جراد منتشر را گوش کش نفس اماره سازد و چون صفها
بسته کردد بفکر معنی وجاء ربك والملك صفا صفا پردازد و چون
مردمان بنماز ایستند بخاطر رساند از که بحکم یقوم الناس لرب العالمین
مردمان از جهة بازخواست و پرسش نزد حضرت احکم الحاکمین خواهند و داشت
و چون از نماز فارغ کشته بمنازل خود مراجعت نمایند اندیشه کند در نیکه
نیکوکاران بحکم وینقلب الی اهله مسرورا بدرجات جنان و عاصیان
باقتضای ویصلی سعیرا بدرکات نیران رو خواهند کذاشت الحاصل
هوشمندان صاحب احوال و اوضاع عید را بتقریب روز قیامت توانند ساخت
و از این راه نفس غفلت شعار را بفکر تدارک و تهیه از روز صعب دشوار مینواند

انداخت پس عابث بی شعور و بید رویست که کسی جبین مبارک را بنابت
نفس اماره برخود بخش کرداند و بغفلت و نافرمانی حضرت رب العزت
گزرانند در کتاب شرایف من الحضرالعفا از قرة العین نبی وولی حضرت حسن
بن علی علیه السلام روایت شده که انحضرت روز عید فطر جمعی از مردمانرا
که بازی میکنند ومیخندند انجناب انقاب با ایشان نموده باصحاب خود گفت
و درین مضامین هشت بیان دنشین سفت که بدرستیکه خدا تعالی تبارک
گردانیده است ماه رمضان را میدانی از برای خلقش تا سفت جویند دران
بیاری طاعت او بسوی رضا و خوشنودی او پس سبقت گرفتند دران قوم
بفوز و فیروزی رسیدند و تکلف ورزیدند قومی دیگر خایب و زیان کار گردیدند
پس عجبت کل عجب از کسیکه بخنده و بازی مشغول باشد در چنین روز یکه ثواب
می یابند دران نیکوکاران و زیان میکنند دران تقصیر کاران ونقصیرکنندگان
وقسم بخدای که اگر برده برداشته شود یعنی حقیقت کاران ظاهر یا احوال آن
نشا معاینه دیده شود هر اینه مشغول گردد نیکوکار به نیکوکاری خود و بدکردار
به بدکرداری خود یعنی از فکر وا اندیشه ان خود را غافل نتوانند ساخت و
بلهو لعب نتوانند برداخت وگفت وا اینما زدستن وا دآب ان بنابر مشهور است

کرده

که اهل شهر بصحرا یا بمکانی کشاده بیرون رفته این نماز را بجماعت بگذارند
غیر اهل مکه معظمه که در مسجد بیت الحرام گذارند و گذاردن این نماز را در خانه
با بر خود نیز تجویز نموده اند و در رفتن بنمازگاه پیاده و پا برهنه و بسکون
و وقار باشند و ذکر کنند و اسلحه با خود نداشته باشند مگر آنکه ضرور باشند
و چون بمصلی رسند اولی اینست که سجاده و فرشی نگسترانند و نماز بروی زمین
گذارند بجای اذان و اقامت سه بار الصلوة گفته شود و بعد از ان تکبیر الاحرام
گفته بعد از فاتحه بنا بر اشهر سوره سبح اسم قرات نمایند آنگاه تکبیری گفته قنوت
خوانده و باز تکبیر دیگر و قنوت دیگر تا پنج قنوت خوانده شود و بعد از ان
تکبیر دیگری گفته برکوع رود و بعد از ان رکوع و سجود بطریق معهود برکعت دیگر
برخیزد و بعد از فاتحه بنا بر اشهر سوره و الشمس تلاوت نماید پس تکبیر گفته قنوت
خواند و باز تکبیر و قنوتی تا چهار تکبیر و چهار قنوت خوانده شود و بعد از ان
تکبیر دیگر گفته برکوع رود و بعد از رکوع سجده و تشهد خوانده سلام دهد و
بعد از ان دو خطبه خوانده شود بطریقی که در کتب فقهیه مذکورست اللهم
اهل الکبریای و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة
و اهل التقوی و المغفرة اسالک بحق هذا الیوم الذی جعلته

للمسلمين عيداً ولمحمد صلى الله عليه وآله كرامة وذخراً ومزيداً

ان تصلي على محمد وآل محمد وا [illegible] في كل خير ادخلت فيه

محمد وآل محمد وان تخرجني من [illegible] اخرجت منه محمداً وآل محمد

صلواتك عليه وعليهم اللهم اني اس [illegible] ما سألك به عبادك الصا

لحون واعوذ بك مما استعاذ بك منه عبادك الصالحون معنی اینکه

ای معبود من ای شایسته بزرگی وعظمت وبخشش وبزرگواری معانی

کبریا وعظمت وجبروت ونزدیک بهم ست وای شایسته درگذشتن از جرایم

عباد ورحم نمودن وای شایسته ترسیدن بندگان از تو وامرزیدن تو

ایشان را درخواست مینمایم از تو بحق این روز که گردانیدی آن را از برای مسلمانان

عید وبرای محمد صلی الله علیه وآله وسلم کرامت وذخیره وزیادتی شرف

اینکه رحمت فرستی بر محمد وآل محمد واینکه داخل کنی مرا در هر چیز که داخل کرده

دران محمد وآل محمد را واینکه بیرون آوری مرا از بدی که بیرون آورده محمد

وآل محمد را ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بهترین آنچه را

که درخواست کردند بندگان صالح تو دیگر از جمله نمازهای موقته نماز عید

غدیر است اگرچه ضابطه کتاب مقتضی آنست که سالک خامه سخن طراز که کرم

سوزدورد

سفر دور و دراز است درین منزل نیز مقام نموده بذکر نماز مذکور اکتفا کنند
و در گذرند ولیکن بنده اخلاص شعار مدایح نگار که عمر با بثناگوی و مدحت سرای
جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام عادت کرده و مغز استخوان بنعمت
تذکار فضایل بیت اطهار پرورده ماهی ماهی زبانش بنی نکنو و شور این
گفتگوست و طوطی بیانش جهة شکر خوای این گفتار پیوسته بهانه جو هرگاه در طریق
سخنوری بغدیر خم رسیده باشد و جهة مدحت سرای و تقریبی چنان یافت
گردیده باشد که دل از آن میتواند برداشت و شکاری چنین بر سر تیر قلم آمده
را چگونه مفت از دست میتواند گذاشت ولهذا درین مقام بقدر اهتمام فشرده
مجملی از حکایت غدیر خم و مناسبات آن بر صفحه بیان میگذارد و فکر واماندهٔ عمری که
قلم را از غدیر در گذرانیدن مطلب دلپذیر دم آبی بر لب زده رو براه میگذارد و حمد
والتماس از مردم نکته سنج سخن شناس آنکه مضراب خامه را دارد در اینجا دکی بمقام
معذور دارند و در قانون نصف خارج آهنگ نشمارند اگر این نوای راست
بر السنه مخالف و موافق نه چنان دایر گردیده و این آوازه رسا و زمزمه
آهنگ در هر گوشه باستماع کوچک و بزرگ عرب و عجم نه چندان رسیده است
که احتیاج بنواگوی آن باشد ولیکن بیت قند باشد این سخن در کام جان

قند اگر گردد مکرر چه زیان خطیب خوش بیان شیرین زبان در عید کامجمع
مومنان اخلاص شعار بر منبر بلند [illegible] مره حسین بر سر این مطلب می آید
و با زبان خامه ی کذاف دور از [illegible] ذاف کتب اسلاف بر ذهن
سامعه برادران ایمانی بدینگو [illegible] ن نماید که عید غدیر که هیجدهم ذیحجه باشد
اعظم عباد و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیاد است چنانکه بر زبان صادق
بیان جناب ستطاب جعفری علیه السلام جریان که یوم الغدیر عید الله
الاکبر و ما بعث الله نبیا الا عرفه حرمته و انه عید فی السماء و
والارض یعنی روز عید غدیر بزرگتر خداست و مبعوث نکرد و بنده است
خدا یتعالی هیچ پیغمبر را مگر اینکه شناسانیده است با وحرمت این روز را
و بدرستیکه این روز عید است در آسمان و زمین شیخ صدوق رحمه الله
در ثواب الاعمال از حسین بن رشد حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون
آن اینست که گفتم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فدای تو گردم
مسلمانان را عید غیر این دو عید هست فرمودی آری ای حسین عید دیگر
هست عظیم تر و شریف تر از آنها گفتم آن کدام روز است فرمود نذر وزیست که
امیر المومنین علیه السلام در آن روز منصوب شد و علم گردید برای مردمان که با و

هدایت

هدایت یابند گفتم فدای تو گردم آنچه [illegible] زست فرمودند که ان الایام تدور
وبر وایتی دیگر فرمودند که الایام [illegible] یتی دیگر فرمودند که الایام تختلف
وحاصل همه اینست که روزها مبکر[illegible] شوند وان روز هجدهم از ذیحجه
گفتم فدای تو گردم چه عمل سزاوارست [illegible] برای ما که در ان روز کنیم فرمود روزه میگیری
وصلوات بر محمد واهل بیتش میفرستی و بیزاری میجوئی بسوی خدا تعالی از کسانیکه
ظلم بر ایشان کرده وانکار حق ایشان نموده اند چه بدرستیکه پیغمبران علیهم
السلام امر می نمودند وصیا را که عید کنند ان روز را که دران وصی قایم میشد
یعنی بوصایت منصوب میگردید گفتم چه ثوابست برای کسیکه روزه
بدارد این روز را از ما شیعیان فرموده اند ثواب روزه شصت ماه وا هم در
الکتاب شریف مذکورست که از همان والا جناب پرسیدند که مومنان را غیر ان
دو عید وجمعه عید دیگر هست آنحضرت این مضمون ادا فرمودند که آری
عید دیگر هست عظیم تر وشریف تر از انها وان روز یست که امیر المومنین علیه السلام
ودران بامامت واداشته وقلاده ولایت او بر گردن مردمان گذاشته
شد در غدیر خم راوی گوید پرسیدم که آنچه روزست فرمودند که ایام مختلف میشود
وان روز هجدهم ست از ذیحجه بعد ازان فرمودند که عمل یعنی عبادت درین روز

برابری میکند با عمل هشتاد ماه و سزاوار انست که بسیار کنند درین روز ذکر
خدای عز و جل و صلوة بر پیغمبر و آل او و توسعه دهد مرد وران بر عیالش
یعنی در ماکولات و مشروبات با عزاز بنیز وود در انکتاب از همان عالیجناب
منقولست که روزه روز غدیر خم کفاره شصت ساله ست و نیز شیخ صدوق در
امالی از حضرت اقدس اشرف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایتی با این مضمون
ذکر نموده که هر که روزه دارد آنچه هم و نجه را نویسد خدا ی تعالی برای او روزه
شصت ماه و شیخ طوسی رحمت الله در تهذیب الاحکام از امام همام والا مقام
حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی ذکر نموده که محصل مضمون ان اینست
که روزه روز غدیر خم برابری میکند با روزه عمر دنیا یعنی اکر انسان زنده ماند
و چند انکه دنیا باشد روزه دارد و ثواب کسیکه این روز روزه و همچنانست
روزه این روز برابری میکند نزد خدای عز و جل در هر سال با صد حج و صد عمره که
همه نیکو و پسندیده باشد و این عید بزرکتر خداست و مبعوث نکردانیده ست
خدای عز و جل هیچ پیغمبر را مکر اینکه بعبادت اشتغال نموده ست درین روز و
شناخته ست حرمت از او نام این روز در آسمان یوم العهد المعهود ست
یعنی که روزی پیمان بسته شده ست و خلایق با مت حضرت امیر المومنین بیعت

شود نه و وزیدن یوم المیثاق ... الجمع المشهود و معنی ان نیز بزرگ رکعت
بان و هر دو که نماز کذارد در ... رکعت باین طریق که غسل کند
پیش از زوال بنصف ساعت و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و ده بار قل
هو الله احد و ده بار آیة الکرسی و ده بار انا انزلناه برابری کند این نماز
نزد خدای عز و جل با صد هزار حج و صد هزار عمره و سوال نماینده از خدا
عز و جل هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت مگر اینکه روا شود هر حاجتیکه
باشد پس اگر فوت شود از تو این نماز و دعای مقرره یعنی از وقت مذکور
در گذرد قضا کن از آن بعد از آن و هر که افطار فرماید درین روز مومنی
را مانند کسی باشد که اطعام کرده باشد قیام را پس همچنین بشمرد تا اینکه عقد
شود بدست خود ده عقد یعنی این لفظ را که معنی جماعت میفرمودند و با نشان تخته آن
مبارکش بشمرد تا ده بار و بعد از آن فرمود که آیا میدانی که قیام در شمار
چندست گفتم نه فرمود که هر قیامی صد هزار ست و باشد او را ثواب کسی که
اطعام کند بعدد این از پیغمبران و صدیقان و شهیدان در حرم خدای
عز و جل و آب آشامانده ایشان را در روزیکه خلایق گرسنه و تشنه باشد یعنی
چون درهمی در راه خدا دهند برابری میکند با صد هزار هزار و هم بعد از آن

فرمود که لعلک تری ان الله عز و جل خلق یوما اعظم حرمة منه
لا والله معنی آنکه شاید تو چنان بینی که خدای عز و جل آفریده است روزی
عظیم تر بحسب قدر و شرف از این روز نه بخدا قسم نه بخدا قسم بعد از آن
فرمودند که می باید باشد از قول شما چون ملاقات کنند یعنی چون شما شیعیان هم
برخورید اینکه گویند الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من الموقنین
بعهده الینا و میثاقه الذی وثقنا به من ولایة ولاة امره و
القوام بقسطه و لم یجعلنا من الجاحدین والمکذبین بیوم الدین
ملخص مضمون اینکه حمد خدا یرا که اکرام نمود ما را باین روز و گردانید ما را از
وفا کنندگان بعهد و پیمان او که با ما قرار داده از ولایت والیان امر او
که امامت باشد و قیام کنندگان بعدل او که احکام شریعت باشد و نگردانید
ما را از منکران تکذیب کنندگان روز دین که روز جزا باشد یا همین روز
غدیر که بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم در این روز دین اسلام کمال یافت و
ایماه ظلمت کفر کاهیده کامل گشته پرتو سعادت بر ساحت احوال عالمیان
تافت و بعد از آن آن حضرت فرمودند باید که باشد از دعاهای تو بعد از این
دو رکعت اینکه گوئی ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان تا آخر

اینست عام مشهور که در کتب معتبره مذکورست که بجهة طول انجامه بیان بذکر
از رطب اللسان نکردیده و از بکوکه احادیث و اخبار که فقرات بابشا
بابشارتش بر شاخسار عبادات باین صفر دلپذیر هر کدام هزار دستان نغمت
بسیار رود دیافته و اکر در اینباب هیچ خبر دار نباشند جز اینکه هیچ روزی
شریفتر ازین روز نیست همین بس ست و چون این روز عید اکبر که در قدر
و شرف از سایر ایام برتر که درین روز آفتاب جهانتاب ظهور امامت
خلایق از ورای جبال عوایق طالع کشته پرتو سعادت بر عالم انداخت
و سید انس و جان از دل و جان بهر برای فرمان یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک کشته زبان وحی بیان لوای والای من کنت مولاه
فهذا علی مولاه بر تارک حضرت امیر المومنین افراخت و تاج سرکردگی
کرامت بر فرق فرقدسای آنحضرت کذاشته و تخت جانشینی شاهنشاه
دنیا و دین برای آن امام کزین معین کشت خطبه خلافت کبری بنام نامی
آن امام معلی بر منبر هدایت و ارشاد علی روس الاشهاد خوانده کردید
و سکه قبول و اذعان فرمانفرمائی باسم سامی آن پسندیده حضرت خالق در
دار الضرب توفیق بر نقود ضمایر دلهای مومنان خاص زده شد باز دوستی و ولایت

انشاء شنوند دعای اللهم وال من والاه قوت گرفت و منشور امامت آنجهان
پناه بلعنت نامه و عاد من عاداه موکد گردیده مبشران اخبار صادقه جهة رسانیدن
این بشارت عظمی باطراف عالم شتافتند و از مومنان پاک نهاد صافی اعتقاد
مژدگانی تسلیم و انقیاد یافتند توضیح این عبارات و تصریح این اشارات
بر سبیل ایجاز آنکه چون آفتاب عالمتاب وجود اشرف محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم در آسمان حیات بافق غربی وفات نزدیک رسید و مسافر هستی آن
برگزیده ربانی قطع زندگانی نموده در مرحله آخرین از مراحل سنین منزل گزید
و شوق ادراک ثواب عمره و حج خاطر انورش را بعزم سفر حجاز تحریک نموده
و جذبه توفیق و عنایت سبحانی آن حبیب برگزیده را برسم مهمانی بخانه خود
دعوت فرموده با خلقی کثیر از مرد و نسوان و اشراف از اهل مدینه و اطراف
که از آن اراده اطلاع یافته و بملازمت شتافته بودند در بیست و پنجم ذیقعده
از مدینه مبارک روانه آن سفر فیض اثر گردیده و بعد از وصول بکعبه مقصود و حصول
آن فضل و ثواب نامحدود و معاودت نموده در هجدهم ذیحجه بغدیر خم که موضعیست
میانه مکه و مدینه نزدیک جحفه و آنجا غدیری بوده یعنی گودیکه آب باران در آن جمع
گشته و آنرا غدیر خم از آنجهه میگفتند و قبل از این بکرّ حضرت جبرئیل نزول نموده

داخل

وآنحضرت را امر فرموده بود که والاجناب امیر المومنین علیه السلام را خلیفه
خود سازد و ویرا بامامت و پیشوای امت تعیین نموده قلاده وجوب اتباع
و فرمان برداری ویرا بر گردن خلایق اندازد ولیکن چون امر فوری نبود
وآنحضرت میدانست که اکثر القوم منافقند بجهة اینکه عزیزان ایشان در معارکه
جهاد دین بشمشیر برق نظیر آنسرور مجاهدین بر خاک مذلت افتاده بودند
با وی در مقام خلاف وستیزند و از بغض و عداوت او دلیر و لبریز دارند
اندیشه می نمود که مبادا از قبول این امر امتناع نموده یکبارگی پرده از روی کار
بر اندازند و پشت بر پشت داده بروی آنحضرت ایستاده علانیه علم مخالفت
بر افرازند لهذا در نیباب متامل می بود و در تبلیغ این امر تاخیر مینمود تا در گنبو
که آنسرزمین بپای بوس رسالت سعادت قرین آنسرور دنیا و دین مشرف گردید
و غبارش از گذار موکب همایون سر افتخار بر فلک نیلگون رسانید حضرت
جبرئیل علیه السلام دیگر باره فرود آمده این آیه آورد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس حاصل مضمون اینکه برسان و دیگر تاخیر مکن آنچه
فرو فرستاده شده بود بسوی تو از جانب خداوند تو یعنی تعیین علی بن







ابی طالب علیه السلام بامر خلافت و اگر تبلیغ این امر نکردی و اهمال ورزیدی
پس نرسانیده خواهی بود رسالت او را اگر نکرده خواهی بود حق پیغمبری
خود را و او خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان یعنی بگویند بکش پس چون
این امر فوری بود دیگر تاخیر نمی توانست نمود در انمیان روز که آتش گرما
فروزان و زمینها تفسیده و سوزان بود بحدی که مردمان رداهای خود را بر
زیر پا میگرفتند و نزول در آن وقت معهود و آن مکان منزلگاه متعارف
نبود و آن آفتاب انور خانه زین را مانند جرم قمر در آخر ماه از پرتو وجود گرامی
خود خالی ساختند و آسمان مثال سایه نزول اجلال بر آن سرزمین انداختند
پس بلال را فرمودند تا تکبیر گفته خلایق جمع گشتند و پیش راندگان باز گشتند و در
تکیه نشستند در پای درختان مغیلان مکانی اختیار کردند از خس و خار رفته
فرش صفا گستردند و جهازها و پالانهای شتران بالای هم نهادند و بر آنگونه
منبری ترتیب دادند و آن والاجناب چون دعای مستجاب بر آن صعود نمودند
و مانند سحاب مدار و برگ ابر گفتار که کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی بر صدق آن ناطق و گویاست بآن نصایح بلیغه و مواعظ
بالغه سیل اراضی قلوب حضار ریزش فرمودند چنان خندیدند در موج زن

دامای